

در تذکره شعرا و شاعران نهم هجری

تألیف

میرزا محمدالدین علیشیرنوائی

بسی و اہتمام

علی صفر حکمت

استاد دانشگاه

تهران ۱۳۲۳، خرداد

کتابخانه دانش - خیابان سعدی، تهران

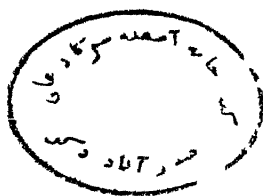
چاپخانه بانک ملی ایران

مجالس النفاّس

و تذکرہ شعراء قرن نهم هجری

تألیف

میر نظام الدین علی شیر نوائی



بسی و اہتمام

علی صفر حکمت

استاد و دانشاھ

تہران ۱۳۲۳، حرّی شمسی

مقدمه مصحح

در سال تحصیلی ۱۳۱۹ - ۱۳۲۰ نویسنده این سطور در داشکده ادبیات در موضوع تاریخ ادبی ایران در قرن نهم هجری مطابق با قرن یازدهم میلادی درسی میگفت و برای تهیه این درس ناسناد و مآخذ تاریخی آن عصر مراجعه میکرد. یکی از منابع مهم تاریخ ادبی آن عصر که محل استفاده واقع گردید کتاب محاسن النفائس تألیف میر علی شبر نوائی بود که همین کتاب حاصر است.

چون اصل این کتاب بترکی جغتائی است، و نسخه ترکی آن با آنکه در تهران متعدد و فراوان و در دسترس نمی‌بود ولی استفاده از آن کتاب متعسر مینمود، درصدد برآمد که نسخه‌ای از ترجمه فارسی آن بدست آورد، و آن ترجمه‌ای است بنام «لطائف‌نامه» که نسخه‌ای از آن در موزه بریتانیا در تحت شماره Add 7669 موجود است. ولی بواسطه حنک و امگیر و قطع روابط که محالی برای اینگونه امور ادبی باقی نمانده دسترسی بآن نسخه غیر ممکن بود، پس درصدد برآمد بلکه در ایران نسخه‌ای از آن حاصل نماید. بعد از تفحص بدار معلوم شد آقای حاجی محمد آقای بخجوابی تریزی از این ترجمه نسخه‌ای دارد. معری الیه که ارفصاء و کتاب دوست های ایران هستند و کتابخانه دقیمت و نفیس خود را همیشه از روی کمال کرم نفس بی‌مرد و منت در اختیار طالبان آثار علمی میگذاشتند، بمحض مراجعه کتاب خود را برده نماند و فرستاد و از الطاف خود باریگر بنده را قرین امتنان ساختند. بعداً اطلاع حاصل کرد که در کتابخانه آقای سعید نفیسی نیز از ترجمه محاسن النفائس نسخه‌ای موجود است ایشان بمر باقتضای فطرت کریم خویش آنرا ببنده امانت دادند.

بعد از مقابله آن دو نسخه معلوم شد که آن هر دو با آنکه ترجمه‌ای فارسی از اصل ترکی محاسن النفائس میباشند از حیث عبارت کلی مختلف هستند، و از اتفاقات آنکه در زمان واحد ولی در دو شهر، یکی در ات و دیگری اسلامبول، بقام دو مترجم یکی هراتی و دیگری هرونی انجام گرفته است و مرید از آن دو دارای حصائص و مریائاتی

است که در حد خود کتاب مستقل و نافی میباشد. در این اثنا اطلاع حاصل گردید که در کتابخانه اسعد افندی جنب ایاصوفیه در اسلامبول نسخه خطی شماره ۳۸۷۷ از ترجمه قزوینی وجود دارد. پس برای حصول آن از دوست داشتمند معظم جناب آقای جمال حسنو . S. E. Mr. Cemal Husnu Taray سفیر کمیر دولت جمهوری ترکیه در تهران استمداد نمودم. ایشان نیز از مساعدت و یاری دریغ نکردند و در مدتی کمتر از چهل روز از آن نسخه عکس برداری شده و از طرف وزارت فرهنگ دولت ترکیه يك نسخه کامل بجاناً باین بنده اهدا فرمودند و بنده را از این خدمت به عالم ادب فارسی متشکر و سپاسگذار ساختند. نسخه ترجمه قزوینی ملکی آقای سعید نفیسی دارای نواقصی بود و جای اسامی بسیاری از شعر را اسفید گذاشته بود و از آن استفاده کامل حاصل نمیشد، ولی همینکه عکس نسخه کتابخانه اسعد افندی بدست آمد آن نواقص بکلی رفع شد و بهرجهت اسباب کار فراهم آمد.

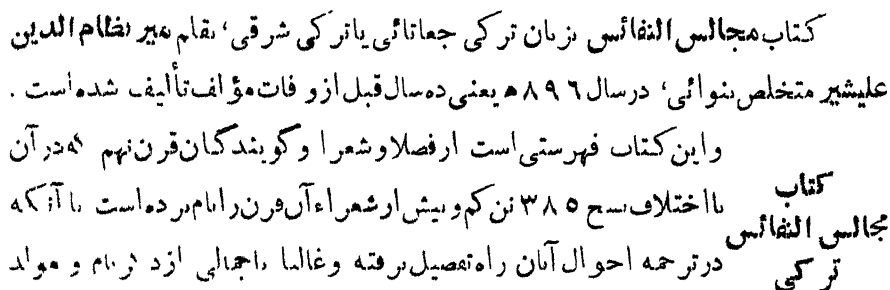
پس از آن، سه نسخه از اصل ترکی بدست آورد که در این کتاب همه جا از آنها تعبیر به نسخه های - الف و ب و ج، شده است. دو تایی اولی متعلق است به کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار و سومی بکتابخانه شخصی مرحوم محمدعلی تربیت که بازماندگان آن مرحوم لطفاً به منده امانت دادند.

پس هر يك از دو ترجمه فارسی را جدا گانه با نسخه های ترکی و سپس با یکدیگر مقابله نمود، و هر جا غلطی یا ابهامی بنظر فائز رسید بر رفع و تصحیح و توضیح آن مبادرت کرد، تا آنکه بحمدالله دو نسخه جامع فراهم شد، و چون آن هر دو شرحی که بعداً خواهد آمد جدا گانه دارای فوائد و اضافات بسیار بود که صرف نظر از آن نمی شایست، بنابر این هر دو را متوالیاً بعنوان قسمت اول و قسمت دوم این کتاب بطبع رسانید، تا آنکه اهل فصل و ادب و دانش پژوهانی که سمت تاریخ ادب فارسی، مخصوصاً در قرن نهم، توجه و عنایتی دارند از لطائف و طرائف آن هر دو ترجمه علیحدہ بهره مند شوند.

امیر کبیر میر علی شیرزادی ۸۴۱ - ۹۰۶ (شنبه ۱۱ ج ۲) قری ۱۳۲۷ - ۱۵۰۲ میلادی



این تصویر از مرفع موجود کتابخانه رصوی در مشهد عکس برداشته شده
 تولد (بتصریح خوانده میر) ۱۷ رمضان ۸۴۴ هـ
 وفات (» ») ۱۳ جمادی الثانیه ۹۰۶ هـ



وفات اکتفا کرده، و از اکثر آنان بیش از يك مطلع ایات بیت نقل نموده، معدك باهمه كوچكى آئینه بزرگى است كه منظره عظیم ادبیات فارسى درق. ن بهم ازصحائف آن منعكس می باشد، و در برابر خواننده دورنمائی ارسیرشعر و فنون آن در سراسر ممالك فارسى زبان ار سمرقند تا شیراز و از بدخشان تا تبریز و ماوراء میگردد. و این جماعت گویندگان كه ار هر صنف و طبقه از سلاطین و اعیان و دربار و علما و مشایخ صوفیه و قصات و طلاب علم و سبایان و ارباب صنایع درین آنها همه جودند در حقیقت نمایندۀ كامل ادبیات این قوم و ملت در طول مدت يكصد سال میباشند از مطالعه این كتاب بخوبى مشهود میشود كه شعر فارسى در آن مائه در سراسر شرق وسطى چه وزن و مقامى داشته است و بررگان قوم ارسلاطین و علماء و رجال علم تاچه پایه آن اهمیت میداده اند، و چگونه شاعرى راى درست شاه، ادكس و زینت و جمال مجلس پادشاهان و تكمیل فضائل صورى و معنوى دربار و سلاطین و ضروریات شمرده میشده است و همچنین ار این بدره كوچك اجماعى میشده كه در مدت پنجاه سال - يعنى ار عصر تیمور تا آخر ايام سلطنت وروانش شهرج - آنكه مملكت ایران دچار تحولات عظم سیاسى بوده است، اهل آن است، شاعر و ادب تاچه میزان توجه و دلستگى داشته اند، و سر در بجه دوم آن قرن يعنى زمان سلطنت نابر و ابوسعید و سلطان حسین باقرار در شرق ایران، و در زمان حسین و سلطان یعقوب تركمان آق قویونلو در مغرب ایران، و در زمان سلطان محمد و سلطان

بزرگ و توجه امرا و صدور - که میرعلی شیر مؤلف کتاب خود یکی از آنان است - چه مقدار اهل فصل و ادب در این مرز و بوم بوجود آمده، و چگونه عواطف و احساسات و افکار خود را بزبان شعر بروز کاران باقی گذاشته اند خاتم شعراء متقدمین و طلیعه متأخرین یعنی استاد نامی نورالدین عبدالرحمان حامی که اره فاحر ادبیات ایران است مولود همین عصر و زمان میباشد، و نام او در سرلوحه فصل چهارم این کتاب قرار دارد و نیز از مطالعه این مجموعه قلیل الحجم و کثیر المعنی معلوم میگردد که در این عصر تنوع انواع شعر از چه مقوله بوده، و تأثیر اسانید سلف در آن برچه مموال است. مثنویها، بسک فردوسی و نظامی و امیر خسرو - در موضوعات ررمی و برمی - و عرلها، بسک سعدی و حافظ و باسلوب استاد مسلم آن عصر یعنی جامی، و قصیدهها، بطرر خاقانی و ابوری و امیر خسرو چه مقدار عظیمی از این عصر بیادگار مانده است و نیز از این کتاب تحقیق میتوان کرد که اشکارات و اختراعات ادباء عصر چگونه بوده، که از آنجه است ساختن اشعار مصنوع و قصائد مطول مرین با انواع صنایع بدیع و قوافی و بحر گوناگون مانند قصاید و مثنویات کاتبی ترسیری و اهلی شیرازی که در آن زمان رواج کامل داشته، و همچنین يك تفنن ادبی یا «ا کروسی فکری» بصورت دیگری در این عصر ظاهر شده است که آن عبارت از توسعه و تشعب و معماری است، که کتابهای شرف الدین علی بز دی و عبدالرحمن حامی آرا یکی از مموال ادبی خاص و متداول آن زمان قرار داده است.

داری استفاده از این کتاب محدود نکات ادبی میباشد بلکه فوائد بسیار در تاریخ سیاسی و اجتماعی این عصر را نیز متضمن است - از احوال و اوضاع و صفات خاصه و زندگی سلاطین و شاهزادگان و وزراء و امراء آن عصر نکات حالت توجه بدست میتوان آورد در نظر حرانده مجالس الممائن دربار هرات با کمال حلال و شکوه خود محسم میشود که سلطان حسین میرزا باقرا در آمر کر بر تخت سلطنت متمکن و گرداگر او جماعتی کثیر از شاهزادگان جوان و امراء جفائای صاحب طای و علم و وررا و رجال متمول و علما و دانشمندان صاحب قلم جمع شده اند که در مصاحبات و مکاتبات و مجالس سار و سرور انواع لطائف شعری بکار میبرده اند.

در آن میان امیر نظام الدین علی شیر مانند آفتاب که مرکز نظام شمسی است نمایان است،
 و صدها کوکب فروزان از شاعر و نویسند و متكلم و معنائی و نقاش و مذهب و موسیقی دان
 اطراف آن مرکز داش و ادب در سیر و حرکت بوده اند و در برابر آن دربار باشکوه
 دستگاه صوفیه با صوامع و خانقاه ها و لنگر ها مرکز بزرگان و مشایخ نقشبنديه و غیر
 آن است، که همه کعبه طائفان و مقصد سالکان وادی طریقت می بوده، و اطراف بلاد
 ایران در آن شهر شهیر ازدحام می کرده اند و لطائف عرفانی را که در قالب بیان و معانی
 در میآوردند در حضور شیخ عرصه مینموده اند. ویر در برابر چشم معنای خواننده
 بصیر، دیگر شهر های بزرگ جلوه گر میگردد مانند سمرقند تخت گاه شاهزادگان
 تیموری و شیراز دارالعلم جایگاه دانشمندی مانند جلال الدین دوانی و سید صدر
 دشتکی، و ارجمه مهمتر تبریز شیعین سلطان یعقوب آق قویونلو که مجمع شعراء عراق
 و آذربایجان و فارس بوده است و در عالم ادب و شعر و هنر های زیبا با دربار هرات
 رقابت ها می کرده است.

در ارتباط رشته تاریخ ادبیات ایران مجالس المناسبات شایسته را دارد، کبر
 کتبی که در شرح حال و مقال بزرگان سخن نوشته شده است از قدیم الانام در زمان
 حال يك سلسله مرتب فرض کنیم حلقه ای که دو کتاب تذکره الشعراء و دولتشاه
 سمرقندی و تحفه سامی سام میررای صفوی را یکدیگر وصل کند همانا این دو کتاب
 و اضافات ترجمه های بی نظیر آن خواهد بود و در حقیقت آن حلقه معتبره، انک
 موجود شده و این سلسله مفصل را یکدیگر متصل کرده است.

از لحاظ تاریخ ادبیات ترکی، اهمیت مجالس المناسبات شایسته را دارد، و میتوان
 سخن گفت، زیرا گذشته را اینکه اصل کتاب ترکی «دیج» در ترکی و سمرقند
 ترکی - یعنی میرعلیشیرنوائی - تحریر شده است و خود اثری در ایران و سمرقند
 برنومره و کمال آن زبان میباشد، در ضمن شرح احمدی شاعران و سمرقند بزرگان
 پارسی گورانام برده است و اشاراتی مفید درباره آنان نموده است. و چند از سخنان
 ایشان استشهاد کرده است که نزد محقق ادب ترکی شایسته رفیع دارد و شعر ترکی که
 در قرن بهم مراحل ابتدائی وجود را می بینیم، در سمرقند و ایران و دهان

مربیان روشن نفس خود یعنی اساتید فارسی زبان پرورش مییافت. و این کتاب سیر تکاملی تاریخ آن ادبیات بزرگ را بهترین معرف است. باری این کتاب آنقدر نکات سودمند و فوائد دیقیمت در مسائل ادبی و تاریخی و اجتماعی را متضمن است که سخن در آن بیش از این مافوق اقتضای مقال است.

✽✽✽

در شرح حال و تاریخ زندگی **نظام الدین علیشیر مؤلف** این کتاب متقدمین مؤلف و ارباب تواریخ و سیر چه در زمان او و چه بعد از او تحقیقات بسیار کرده اند، و همچنین از متأخرین اهل تحقیق در اروپا و آسیا کتابها و مقالات عدیده درباره او نگارش نموده اند که فهرست مختصر آن عبارت است از:

حبیب السیر جلد سوم - جزء سوم و مکارم الاخلاق هر دو تالیفات الدین خواندمیر تحفه سامی طبع بهران - ص ۱۷۹

یاد داشتهای اورلی ص ۵۰ / Ouseley Notices,

یاد داشتهای سیلواستر دسائی، جلد ۵ ص ۲۹۰ S de Sacy, Notices et Extraits,

تاریخ البوت، جلد چهارم صفحه ۵۲۷ Elliot's History.

تاریخ ادبیات ایران تألیف برون، جلد سوم ص ۴۳۸ Browne's Literary History of Persia Vol. III

و از همه مفصل تر مقاله ای است که موسیولن فراسوی در «ژورنال آسیاتیک»

سال ۱۸۶۱ در تحت عنوان Notice Biographique et Littéraire sur Mir

Ali-Chir Névaï نگاشته است.

بعلاوه محققین ترك هم در ترکیه و همچنین اخیراً در ازبکستان در باره آن مرد بررگی که از فحول ادباء و نویسندگان ترك است تحقیقات فراوان کرده اند

نماینده این در این مقدمه مختصر هر چه نوشته شود تکرار مکررات است فقط

در اینجا بدکر بعضی نکات و فوائد که تا حدی تازگی دارد اکتفا مینماید

۱ - آنچه اراخو' امر علیشیر از متن و ترجمه های همین کتاب بدست میآید

۲ - آثاری که اران امیر در مملکت ایران - ناحیه خراسان - موجود است

اول : احوال میرعلیشیر در این کتاب :

اولاً - فخری هراتی مترجم این کتاب بانی مخصوص در شرح احوال میرعلیشیر مترجمه خود افزوده است که مشتمل بر نکات و دقائق بسیار در بیوگرافی آنمرد بررنگ است ، (رجوع شود به صفحه ۱۳۳ از همین کتاب : قسم اول از مجلس بهم) ثانیاً - در متن کتاب نیز خود مؤلف در چند جا اشاره بر روابط و آشنائی های خود با بسیاری از رجال معروف معاصر نموده است ، و ثالثاً - مترجمین نکاتی و اشاراتی از زندگانی او ذکر نموده اند که فهرست تمام آنها در اینجا درج میشود

الف) رابطه میرعلیشیر با امیر شاهی سبرواری ص ۲۴

ب) مسافرت میرعلیشیر در زمان طفولیت با اتفاق پدرش به د د و ملاقات با شرف الدین علی بردی ص ۲۵ و ص ۱۹۹ .

ج) ملاقات با مولانا علاء شاهی و تبادل دو معما ص ۲۷ و ص ۲۰۲

د) درك خدمت شیخ صدرالدین رواسی ص ۲۸

ه) سرگذشت بیماری و غربت میر در مشهد و ملاقات با شیخ کمال نرمتی ص ۳۲ و ص ۲۰۶

و) آشنائی و الفت میر با مولانا محمد معما ص ۳۸

ز) وصیت مولانا قبولی و تقال ردن میر بدیوان اوص ۴۳ و ص ۲۱۶

ح) روابط میر با سید حسن اردشیر ص ۵۴ و ص ۲۲۸

ط) روابط میر با امیر شیدخوم سهیلی ص ۵۷

ی) مناسبات میر با مولانا نائی شاعر ص ۶۰ و ص ۲۳۲

یا) اشاره نآئجه از احوال مولانا درویش دیده است ص ۶۲ و ص ۲۳۶

یب) مناسبات میر با بهلوان محمد ابو سعید ص ۸۹ و ص ۲۶۴

یج) ماده تاریخ مولانا برهان الدین در موقع اعطاء منصب بهر ردن دیوان بمیر ص ۹۱ و ص ۲۶۵

ید) ماده تاریخ و قبیله میر از حواجه حرد ص ۱۱۵ و ص ۲۸۶

یه) مناسبات میر با مولانا صاحب و مرثیه تاریخی او در وفات بمیر ص ۲۴۳

(یو) تربیت میر در باره مولانا یاری شیرازی ص ۱۲۰ و ۲۹۹

(یز) ملاقات و گفتگوی میربا مولانا ایاری ص ۲۱۷

(یج) تربیت میر در باره مولانا هلالی ص ۲۴۲

(یط) صحبت میربا مولانا مسعود ص ۲۶۶

(لک) مصاحبت میربا مولانا فصیح الدین ص ۲۸۱

(کا) میر در خدمت سلطان حسین نایقرا ص ۳۱۶

(کب) شرح حال

بمختصر میر در ترجمه حکیم

شاه محمد فروغی ص ۳۵۷

این نیست و دو فقره

مطالعه است که در اصل و در

ترجمه کتاب محاسن مربوط

بهیات و زندگانی میرعلیشیر

وارد است و با مراجعه آنها بسیار

مطالب و فوائد بدست میآید

که شاید در منابع دیگر باشد

دوم - آثار میرعلیشیر

در خراسان :

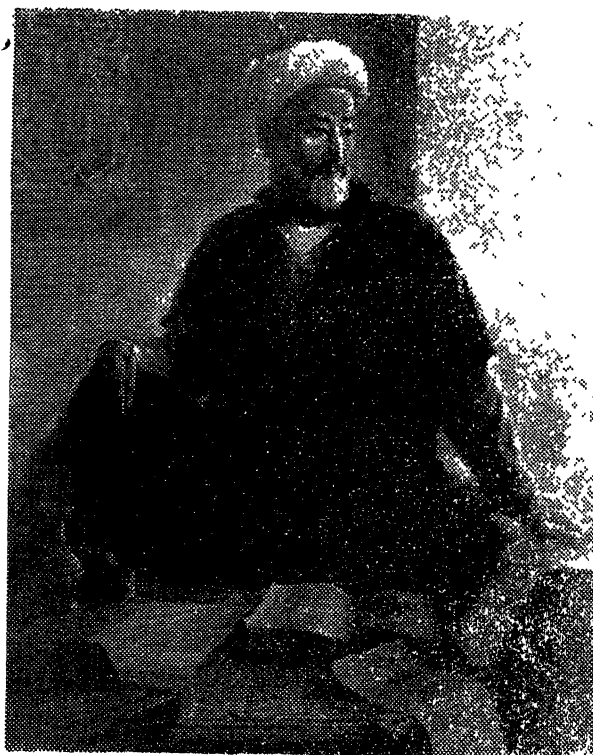
در این ایام که به

تصحیح این کتاب خاطر مشغول

بود در صدد برآمد که به آثار موجود آن امیر نامدار که در خراسان فعلی و در وقت حاضر داقی

است اشاره ای شود تا هم از این لحاظ در حدتاریخ و جغرافیا خدمتی شده باشد

که محققین را امید واقع گردد و هم از آن مرد حیرخواه بیکوکار بقدر وسع حق شناسی



مجسمه میرعلیشیر در تاشکند - ازنگستان

وسپاسگذاری نموده، و از نام او در این باب تجلیل شایسته بعمل آید. برای انجام این مقصود از یکی از دوستان فاضل خراسانی یعنی آقای عبد الحمید مزاروی مقیم مشهد استمداد نمودم.

ایشان نیز با خبرت و اسعی که در جغرافیای آن ناحیه دارند اطلاعات ذیقیمتی جمع آوری کرده و برای این بنده ارسال داشتند که خلاصه آن اطلاعات را نامر 'جمعہ' مکتبی مانند مطلع الشمس تألیف محمد حسن خان اعتماد السلطنه و نذر الدشتی در دولت‌شاه سمرقندی که خود معاصر امیر علیشیر بوده است دراز می‌نویسد.

بنابر آنچه که معاصرین و تذکره نویسان در شرح احوال میر تمام ذکر نوشته‌اند آن مرد در حیات خود تأسیسات خیر و بناهای متعدد بساز داشته است. در ذیل ترجمه حالات میر (مجلس ۲۴۴ صفحه ۱۳۴) و فتری هراتی یاد نامر را در خاور او را ۳۷۰ ذکر میکند، ولی از آنها آنقدر که تاکنون بوسه آتی می‌توان یافت شده در خاک ایران از آنچه موجود است هفت نمایشتر بدست آمده، و محمد در خانه افغانستان و ترکستان مخصوصاً در اطراف شهر هرات ۶۰ سالن ساخته و در آنجا در ریادتری از او موجود می‌باشد و فعلاً برای و سنده و قی در آنجا در ریادتری و غیر ممکن است که در خاک خراسان هم آثار دیگری از او موجود باشد. در این آن از خاطر ها مرور امام محسوسه و در محلی هرات نامر در آنجا در ریادتری هفت اثر موجود عمدتاً انداز.

- ۱ - ایوان جنوبی صحن عتیق مهربان دلم - در - - - - -
- ۲ - مرار شیخ فریدالدین عطار دشت، در
- ۳ - آب دهر حیاتان در مشهور
- ۴ - رباط سنگی دشت
- ۵ - رباط دوز آداد
- ۶ - سد آجری فریاد دشت
- ۷ - بقعه امیر قاسم الاوار در قریه انتال در - - - - -

۱- ایوان جنوبی صحن عتیق حضرت رضا: که اصلاً نذی میرعلیشیر است،

بنای خارج آن کاشی کاری و داخله ایوان باخشتهای مغللاترین شده است، و دریایه راست و الای سردر ایوان و پایۀ طرف چپ سوره مبارکه مریم کتات شده، و در حلال سطور کتیبه، کاشی ورد و خط کوفی در بیک قسمت از سوره مبارکه یس را نوشته اند این کتیبه ها، که روی رصمه کاشی لاجوردی با کاشی سفید، خط ثلث بسیار خوب نگاشته شده است، ورقم، نویسنده اربین رفته و بناچار ابتداء و انتها و قسمتی از واسطه آن در سال ۱۰۵۹ به خط محمد رضا امامی اصفهانی تجا شده است، و کتیبه بمسبای ایوان هم تعمیر شده در سال ۱۰۸۵ باز به خط همان محمد رضا امامی در زمان شاه سالمان سموی دو باره درست کرده اند و عمارت کتیبه اینطور اقیه انده است

«فی الام دراه سلطان الاعظم والحقار المعظم مالك رقاب الامه مولی ملوك العرب والاسلام شاه سادات حسن میرزا بایرا بادر جلاله مایکه - کتبه محمد رضا امامی ۱۰۸۵»

و آقای مولوی مینویسد حدس من این است که در راه سال ۱۰۸۲ که به ایستر اندیه رسیده مشایخ مدینه رسیده اس ایوان احتیاج به مریدان کرده، و ام کاتب اصلی و نام مریدانی شیرازی از اس رفته است داخله ایوان و بنای سقف آنرا نادر شاه افشار باحشت مس مغللاترین نموده و در دیوار جنوبی اشعاری بنام نادر شاه کتیبه شده است

در مطلع الشمس بنقل از تاریخ مختصر الحاقای نوشته است (جاء دوم ص ۳۲۹ طع تهران) «سنه هزار و دصت سجتان ثیل بهار این سال را ساه عباس در طرح - آاد مارندریان گذرانده و از آنجا نقر وین و بیلاقی لار و از آنجا بمشهد مقدس رفت و حکم بتوسیع صحن مقدس نمود - یعنی چون ایوان امر علی شیر که درگاه روسیه ملیره از آن حاست و در جانب جنوبی صحن واقع شده و روی شمال دارد در یک گوشه صحن اعماده و حمایت بداده بود، چمنی مقتضی شد که عمارات جانب شرقی صحن مبارک را منهدم ساخته اضافه فضای صحن، همانند نوعی که ایوان

مذکور در وسط صحن واقع شود، و ایوان دیگر در مقابل آن که طرف شمالی صحن واقع و روی جنوب داشته باشد و در ایوان دیگر بطرف شرقی و غربی عمارت باشند و مدخل صحن از ایوانهای شرقی و غربی باشد » .

بالجمله مسلم است که بنای این ایوان و کتیبه های آن از آثار اولیه است که بعد ها - در طول چهار قرن بعد - یعنی از قرن دهم تا قرن سیزدهم - است و مرمتها و اضافتهای بسیار در آن شده است .

۴ - مزار شیخ فرید الدین عطار .

در تذکرۃ الشعراء دولتشاهی ص ۱۸۹ طبع آمدن چنین مزار است .

« قبر شیخ در بیرون شهر شاد یاج در شمال که موسوم است به قبر شیخ و عمارت آن زاویه مختصر و ویران بود . اما چون همه از آن آبی میخوردند و به سبب آن مشکل گشای امیر جلیل حیر فاضل .

امین ملت و ملت بدو گرفته نظام معین دوات و دوات در دهان او

نظام الحق والدین امیر عاشر عرصره ثانی در دهان او

خیر مصروف است و احیای سبب سند اثار ماضی در دهان او

شیخ که ملتجای روار است عمارتی ساخته که در دهان او

رضوان و در فرح بخشی جان فرای تر از مرعیه حدین او

در تحسین این معدن خیرات و مرکز میرات او

دو چیز اصل نجات است نام ملک و ثواب و در دهان او

ولی امروز ارایش بنای مرعیه در دهان او

مزار که مشتمل بر تاریخ صص سنگ بزمیه شد در دهان او

اکنون بر قبر عطار موجود است بنایی است در دهان او

است که از چهار عرقه آن چهار در دهان او

ساخته شده ، و طاهر بنا بسماز او در دهان او

و فضای خارج مقبره که تخمیناً باصدا میر در دهان او

است، و قبر شیخ عطار در زیر گنبد قرار دارد، و در مغرب قبر لوح سنگی که طاهرأ سنگ سماق است نصب است. و آنچه از آن سنگ میل مانند از حاك بیرون، از روی زمین تا سر میل بردیک به سه زرع است، و پایه آن در زیر خاک، و آنرا تراشیده و دارای هشت ترك است، و در دوره بالا بعد از صلوات بر نبی اسامی ائمه اثنی عشر منقور است، و سپس در پائین هشت ترك در طرف جلو سنگ مسطح و بصورت لوح تراشیده اند، و ابیات ذیل بحط ثلث بر آن منقور است:

عطر العطار مهجه من دبی.	هده جنات عدن فی الدنا
حاك راهش دیده چرخ کود	قبر آن عالی مکان است اینکه بود
آنکه هستند اولیا او را مرید،	شیخ عالم شیخ عطار فرید
قاف تا قاف جهان شد مشکو.	طوفه عطاری که از اناس او
شسه بر قرص لیمو شد فاك.	در دکاش کاشان گیرد ملک
آبرو دارد از اذن عالی مقام.	خاك یشاور تا یوم القمام
مولدش ررود و گرگانش مکان	شد ررش را آب یشاور کان
سی و دو در شادیاح آسوده حال.	بود در شاپور هشتادو دو سال
شد نایع آن مه فر حورشید وش.	سال هجری پاصدو هشتاد و شس (۱)
در شهادت شد شهیدش جان باك	گشت در وقت هلاکوحان هلاک
حرمن هسبی بهشتی که دهند	عارفان کر دانه دل آگهند
رب اکثر بره و فتوحه (کذا)	روح اله تعالی روحه
در رماں دولت شاه جهان	شد امام ابن لوح و ابن عالی مکان
طل حق پشت و پناه خافقین	حسرت سلطان ابوالعازی حسین
دشمنش را میدهد از نوش رهر	آن قدر قدر و قصاصولت که دهر

(۱) مؤلف مطلع الشمس (جلد دوم ص ۱۰۵) در باب ابن اسات متعبر است که سال شهادت عطار قول معروف در سال ۶۱۸ هـ در موقع قتل عام یشاور دست لشکران بولی حارین بگیر بود نه در سال ۵۸۶ و بمر مریوط برماں هلاکو بیست و چهار سال پادشاه مقرر ۶۵۰ بطرف ایران حرارت کرده است

تا شنیده عدل او بشیروان گشته اراوصاف او بوشی روان
از بهیب عدل آن شاه دلیر شاه کرده ریش بز ازپنجه شیر
خلد الله تعالی ملکه فی بحار العدل اجری فلکه
شد موفق حضرت میر کسر آن ملاذ و ملجاء میرو فقیر
میر دریا دل علی شیرآمکه هست چرخ یش همتش چون خاک پست
و در اطراف این ایات آیه الکرسی را تا « واللہ سمیع علیم » حکاکی
نموده اند و در پشت سنگ از طرف دیگر در وسط آن این شعر حجاری شده است:
ز مشرق تا معرب گرامام است علی و آل او مارا تمام است
و در زیر آن بعدد هندسی رسم شده است « هشتصد و بود و یک » که ظاهر اسال
انعام بنا باشد .

۳ - آب خیابان مشهد :

منبع این آب از چشمه «گللس» است که عوام «چشمه کیلاس» میگویند؛ وجوی آب
چشمه را جوی حیابان میگویند ، و این چشمه در دامنه یکی از شعب کوههای
هرار مسجد واقع شده که در شمال جلگه مشهد امتداد دارد و شاهراه قدیمی
شهر طوس برادگان و در جز به ایبورد و سا از کنار این چشمه بوده است ، و این
چشمه در يك فرسنگ و نیم ساحل چپ رود «کشف رود» و در هفت فرسجی شمال
عربی مشهد واقع است و آب آن چشمه سابقاً بشهر طوس میرفته است . در تاریخ
روصه الصفا راجع باین چشمه چنین مینویسد

« عین گللس بقرب شهر طوس است و سه چشمه است متعارف هم ، اربابان
کوه سیاه بیرون میآید و در غدیری جمع میشود که دور آن دو جریم میباشد و ار
آبجا چند جوی منشعب میگردد و اکثر سواد طوس ار آبجا آب حورند » روصه
الصفا - خاتمه ص ۱۴ ، طبع بمائی .

بعد از آنکه در اواخر قرن هشتم طوس خراب و متروک گردیده و مشهد
در قرن نهم آباد گشت؛ در اواخر آن قرن امیر علیشیر برای عمران و آبادی مشهد

ورفاه حال ساکنین آن آب چشمه کلسب را از بحرای طوس منحرف و بطرف مشهد جاری ساخت . جوئی که بامر میرعلیشیر احداث شده دارای اعوجاج و توارب است مابین جهة طول آن زیادتر برده فرسنگ میباشد ،



مقبره شیخ عطار در مشهد
۱۲۲۳ هـ ش

و این جوی با کشف رود تقاطع نموده و در محل مرבור کف رود خانه را شفته نموده اند و در جاهائی که جوی با مجاری سیل تصادف مینموده با ساختن شتر گلوهای آجری جوی را از زیر مجاری سیل عمود داده و از خرابی آن جلوگیری کرده اند . در امتداد جوی ۱۴ آسیای دوسنگه ساخته اند که بعضی از آنها در شبانه روز سی خروار گندم آرد میکند .

دولتشاه سمرقندی در شرح حال میرعلیشیر با اقدام امیر در ساختن بحرای این آب در مشهد اشاره نموده است و مینویسد

« و بعنایت الهی چند وقت است تا همت علی بر خیری گماشته که آب چشمه گل (کلسب) را که از مشاهیر عیون حراسان است و ارمز همت جهان و دراعلی ولایت طوس واقع است بمشهد مقدسه رضویه آورد و محاوران و مقیمان مشهد مقدس را از حور بی آبی خلاص سارد ، و در این کار مدد همت اهل الله شامل حال این امیر کسمر است ، چه احسانی است که جباران عالم و سلاطین در این کار عاجزند و قریب بده فرسخ شرعی است . منع این آب که مجموع در ناهمواریها

و شکستگی ها آب می باید آورد، و این خیر بر جمع خیرات شریفه اش شرف دارد و مشهد مقدس از این جوی رشك بهشت برین و غیرت نگار حائنه چین خواهد شد، انشاء الله، قال النسی « افضل الاعمال سقى الماء ... » ص ۵۰۶ طبع لیدن.

گرچه صاحب تاریخ

عالم آرای عباسی آوردن آب

چشمه گلسب را به مشهد ضمن

کارهای شاه عباس اول در

سال ۱۰۲۱ ذکر کرده

است، لیکن از قراریکه آقای

مواوی می نویسد « شاه عباس

خیابانی در قطر غربی و شرقی

مشهد طرح، و جوی چشمه را

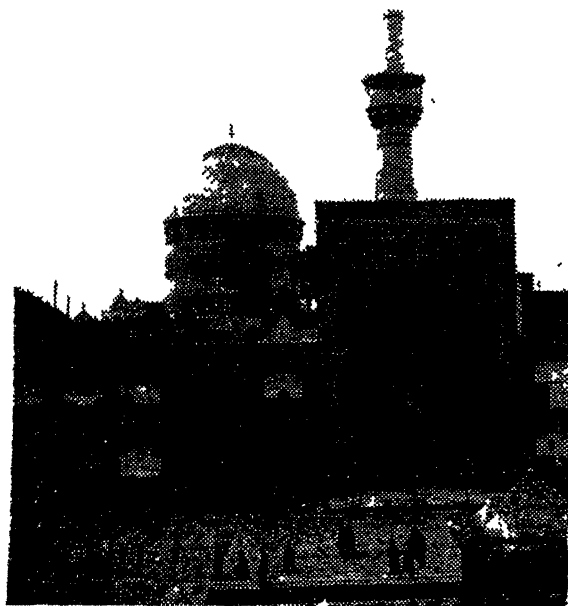
در وسط آن قرار داده، و

اکنون آب مذکور در دو

فرسخی شرقی مشهد بمصرف

زراعت میرسد، و جمع بین گفته

در لشاه سمرقندی و اسکندر



ایوان طلا صحن حیوی آستان قدس

رصویه ۱۳۲۳ هـ ش

بیک منشی باین کیفیت میسر است که گوئیم آب چشمه را میرعلیشیر بوائی به مشهد جاری ساخته و شاه عباس صفوی در موقعی که حیایان مشهد را طرح نموده محررای همان آب را در وسط حیایان قرار داده و بسند تاریخی عالم آرا بطور تسامح گذراندن آب را از وسط حیایان منطبق بر اتحاد تمام جوی نموده و اینکار را حرو و مائر ساه عباس دانسته است. در هر حال مسلم است که آوردن آب از چشمه گلسب به مشهد از کارهای خیرامیرعلیشیر است، و شاه عباس برای نگاهداری و تعمیر جوی مذکور موقوفاتی وقف نموده است و اینک آب چشمه و مزرعه جزو موقوفات آستانه قدس رضوی است و شصت زوج زراعت را آبیاری مینماید.

۴ - رباط سنگ بست : آن نیز از ابنیه خیر میرعلیشیر در خراسان میباشد.
دولتشاه سمرقندی در تذکره خود نوشته است :

«... و رباط سنگ بست که بر سر چهارراه واقع است راهی از نیشابور به مرو و راهی از طوس به رات، او (ارسلان جاذب) ساخته است، و در روی زمین رباطی از آن عالی تر مسافران نشان نمیدهند و امروز و بران است و قبر ارسلان در رباط مذکور واقع است...»
و چون ضمیر منیر امیر کبیر عالم فاضل معین العلماء ربی الفضلا و مقصد الفقر الدی قصر لسان القلم عن وصف ذاته نظام الحق والذی علیشیر خلد الله تعالی ظلال دولته علی رؤس المسلمین دائماً تجدید سنت سنیه اکابر مصروف است، در جنب آن رباط رباطی مجدد احداث فرمود که چشم روزگار چنان عمارتی بدیده و امروز مقصد مسافران و مطلوب مجاوران آن دیار است، و در زیبایی چون عروسی آراسته و درر عنائی چون بوستانی پیراسته. حق تعالی وجود شریف این معدن خیرات و مبرات راهمیشه در پناه خود محفوظ دارد «دولتشاه س ۱۷۶ طبع لیدن.

آقای عبدالحمید مولوی در باب وضع فعلی این رباط چنین نوشته اند.
«مزرعه سنگ بست در هفت فرسخی شرقی مشهد در سر دو راهی که از مشهد بطهران و از مشهد بهرات میرود واقع شده و اکنون ملک آقای حاجی حسین آقا ملک میباشد. قبر ارسلان جاذب در این محل است. علاوه بر قبر مذکور مناره بلند دارد، و آثار حرا بهائی در اطراف قمر دیده میشود، و آبادی سنگ بست و قبر ارسلان جاذب قرب نیم فرسخ از راه فعلی مسافت دارد، و اکنون در کنار راه شوسه - مشهد بطهران و مشهد بهجام و هرات - رباطی واقع است که از ابنیه خیریه مرحوم میرعلیشیر است، و در آن رو به مشرق ناز میگردد، و بنای رباط در چهار طرف، و دو طبقه و آجری و سقف اطاقهای آن ضربی و در کمال استحکام ساخته اند و میتوان گفت که سالم و بدون خرابی است. در وقایع بعد از شهریور ۱۳۲۰ که محمد یوسف هرات طغیان نموده بود در همین رباط سنگ بست زد و خوردی بین عده نظامی و سواران باغی در گرفت و عده ای از طرفین کشته شدند.»

۵- رباط دیز آباد:

ناز دولتشاه سمرقندی در خانمه کتاب خود در ذکر احوال میرعلیشیر بساختن

این رباط اشاره کرده است و گفته است :

« حالا در چند محل دیگر عمارات عالیّه احداث میفرماید مثل عمارت سرروضة حضرت سید عارف قاسم انوار و شیخ فریدالدین عطار قدس سرهماور باط دیز آباد بنواحی نیشابور که ثانی رباط ایاز خاص است بلکه از آن عالی ترو سنگین تر..... »
ص ۵۰۶ طبع لیدن

واز وضع کنوبی دیز آباد آقای عبدالحمید مولوی چنین نوشته است :

« دیز آباد دهی است در دوازده فرسخی جنوبی مشهد، کنار راه مشهد به تهران، و در حد فاصل بین مزارع نیشابور فعلی و دهات مشهد مقدس. آب این مزرعه از کوههای نیشابور رو بقبله جاری است، و در علیای درّه که آب دیز آباد از آبجاریان دارد دیز آباد علیا واقع، و ساکنین آن تماماً اسمعیلی و از بقایای اسمعیلیه نیشابور میباشند. دیز آباد از موقوفات قدیمی آستان قدس رضوی است و موقعیت آن قسمی است که در مقابل یکی از دره های نیشابور واقع و در تمام فصول باد شدیدی در این محل جریان دارد و شاید بهمین جهت آبجا را دیزباد یادزباد میگویند و یکی از آثار خیریه و مهم امیر علیشیر در آبجاست که عبارت از رباطی است آجری که تا کنون پابر جاست و شبیه رباط سنگک بست، ولی عظمت آنرا ندارد.

۶ - بند آجری قریه طرق : آقای عبدالحمید مولوی ساختمان این بند را

بامیر علیشیر نسبت داده و در نامه خود چنین نوشته است : در جلو رودخانه مغان و خان رود ساخته شده و قریه طرق بوسیله آب این بند ورود خانه زراعت میگردد. آنچه تا بحال تفحص شده برای نندمذکور مدرک تاریخی بیافته ولی چون در خراسان این موضوع اشتهاور دارد و در ثبت استان قدس هم ساختمان نند بنام میر نظام الدین علیشیر است باید جز و آثار او منظور شود

۷ - بنای مقبره امیر قاسم الانوار تمریزی .

دولتشاه سمرقندی بنای این مقبره را بامیر علیشیر نسبت داده و گفته است :

« الیوم خاطر خطیر امیر کبیر نظام الملة و الدین علیشیر ... مایل

بعمارت روضه مطهر حضرت سید شده و بنیاد عمارتی نهاده که گردون بهزاران چشم بزبائی آن ندیده، امید که عنقریب چون تمنای صاحب دولتان باتمام رسد و چون علوهمت اهل دلان ارتفاع پذیرد..... دولتشاه طبع لیدن ص ۳۴۹.

دروقت حاضر از این بنا و قصبه خرگرد تحقیقات بعمل آمد. آقای مولوی حدس میزنند که قریه لنکر در خرگرد جام همان محلی است که سید قاسم الانوار برای اقامت گزیده و درآجا وفات یافته است و بنائی که درآجا موجود است همان بقعه سید میباشد که میرعلیشیر ساخته است، و در این باب شرحی نگاشته اند که نقل آن خالی از فایده نیست:

« درقسمت مقبره امیر قاسم الانوار سرابی تریزی در این چندروزه تحقیقاتی از مطلعین نموده و خلاصه آن بشرح ذیل است:

درخراسان دوجا بنام خرگرد اشتهار داشته، اول خرگرد خواف است که در یکفرسنگی «روی» حاکم نشین خواف بوده، و دیگر خرگرد جام واقع دردو فرسخی ترست جام.

مزرعه لنکر ملکی آقای حاجی حسین آقاملك از رودخانه جام «جامرود» مشروب میشود و پشت قلعه و خانه های فعلی آن مررعه، مقبره آجری گنبدی شبیه به گنبد بقعه هارویه واقع درطوس ساخته شده. این مقبره همان بنای مرحوم امیر علیشیر نوائی است که مرقد امیر قاسم الانوار طرح نموده. و مزرعه خرگرددهی بوده که با آب قنات زراعت میشده و اکنون بایر است. حدس بنده این است که مررعه لنکر را بمناسبت خانقاه و لنکر مرحوم میرقاسم الانوار بعدها بنام «لنکر» نامیده اند و این لنکر همان خرگرد سابق است. پس ازخرابی قنات خرگرد بهری از رودخانه جام برای زراعت آجا احداث و ازآبادی قنات صرف نظر کرده اند ناین جهت تدریجاً نام خرگردنه لنکر تعویض شده و از خرگرد سابق فعلاً بایره قنات آن معروف میباشد.

تکمله - وقف نامه میرعلیشیر:

در کتابخانه ملی ملك رساله خطی موجود است «بنام دیباچه موقوفات میرعلیشیر».

سابقاً متعلق بوده است بکتابخانه مرحوم علیقلی میرزا اعتضاد السلطنه، و این رساله
تحریر کی جنائاتی و بخط نستعلیق تحریری نگاشته شده و با جدول و تذهیب ظریفی آراسته
است، در بیست و پنج صفحه ورق بزرگ شرح موقوفات همدسه اخلاصیه هرات
که میرعلیشیر بانی آن است درج شده، و مشتمل بر اطلاعات سودمند و نکات
مفید است.

برای تکمیل این باب و تمیم فائده ناستعانت از دوست دانشمند آقای اسمعیل امیر
خیزی خلاصه از آن و قفنامه ترجمه و در اینجا درج میشود، امید که اهل تحقیق را بکار آید:
پس از ستایش خداوند و بت پیمبر و مدح سلطان حسین بایقرا چنین گوید

هر چند که حق سبحانه و تعالی در آمریش جهان و نظم عالم نیازمند معاوی نبوده ولی
چون گمشد که کس از سر آن آگاه نیست چنین اقتضا کرده که اهل جهان درداشتن سلاطین و خلفاء با
اعتدار ناگیرند، و دربار شهریاران نیز برای تمشیت امور جمهور محتاج اشخاص بصیر و هوشمند
میباشند، درین زمان مرخنده که سلطان صاحب قران سایه مرحمت بفرق جهانیان گسترده هر یک
بزرگان قوما در خور استمداد و لیاقت خود بشغلی سرافراز فرموده اند، اگر چه پدران من در حضرت
ایاه و اجداد سلطان هر یک گوهر کان شجاعت و شیریشه دلآوری بودند و مهابت عالیه سر آمد،
اما من چون آن لیاقت در خود نمی دیدم ابواب هر گونه آرزو و مدعا را بر روی خود بسته
و از امور دیوی و منافع آن نگارهای احروی و مصالح آن می برداشتم، که ناگاه سیمه ایت ارگستان
سلطنت بوزید، و قاصد هدایت از بارگاه خلافت برسید، و منشور دولت برساید، و در آن چنین مرقوم
فرموده بودند که ای آسمان جهان فصیلت و آفتاب سپهر دانش و درایت - هر چند در گلزار اندیشه
و فکرت گلهای رنگین شکفته و صیت بطمت در جهان برفته، ولی ارایین چه ثمره چیده ای و چه بهره
پخته ای؟ اکنون که نیروی ما جهان را مسح کرده است و رور کار اندوه و محنت سپری شده ترا نیز
چشم بخت از خواب بیدار و صبح دولت بودار گردیده، باید که رحمت در میان سدی و در میان اقران
سر بلند شوی چون بر مصون مشور آگاهی یافتن ناچار بر تسلیم پیش آوردم و میان خدمت و ستم
هر چند قطره را در جنب دریا و ذره را در پیش آفتاب بودی متصور نیست و با وجود این چون گلزار
بستم از خار سمه و ریا در امان و بوستان خدمت ارچشمه سار صدق و صفا ریان بود، و هر لحظه مشام
ان ارشیم سیم عیانت سلطانی معطر، و چراغ امیدم از بر تو مشعل تربیت صاحبقرانی مسور میگشت،
خدمت آن حضرت تمشیت امور جمهور می برداشتم و براهمائی خرد نگار هائی انتداء می کردم که
خود دنیا و نفع آخرت در آن منظور بود تا سب آسایش مردم و ناعت رضای خالق گردد و رعایت
خداوندی در تمام آنها کامیاب شدم.

از آنجائیکه دست بیداد هیچگاه از تعدی کوتاه نمیکرد، و صرصر طام ارکشتی
خراغ مظلوم و آتش کین از سوختن خرمن بیچارگان بار می ایستد، تا آنجا که ممکن بود شکایت

دادخواهان رسیدگی می کردم، و دست متعدیان از سر آنها کوتاه می نمودم و سلطان را از چگونگی امر آگاه می ساختم. بآنکه مردم از وضعیت و شریف و از سپاهی تا غیر سپاهی از دولت مند تا فقیر در کارهای خود بس مراجعه می کردند من هم در اصلاح آن میکوشیدم، ولی از کسی طمع مزد نداشتم و از هیچکس متی قبول نکردم هر چند در این باب رنج فراوان می بردم چون منت و مزدی در میان نبود آن رنج بر خود گوارا می داشتم

برای آنکه مزرعه معاشم یکسار بخشید بر حسب امر سلطانی بچیزی ارزراعت اشتغال می ورزیدم و چون درین شغل حاجت شریعت و انصاف را کاملاً مراعات می کردم و از عنایت خداوندی نفع بسیار می بردم، و از عواید آن نعمت بحود ما اندک مایه پوشاک و خوراک می ساختم، و بقیه آن صرف امور خیریه و بسای نفع می نمودم و ثواب تمام آن را وقف روزگار آنحضرت می کردم. و از جمله نفعی که ساخته شد یکی این بود، که در سال ۸۸۰ حضرت سلطان در نزدیکی **کوشک مرغاب** معبراً زمینی هدایت فرمودند که در آن زمین سرای و باغچه برای خود بسازم، و حتماً زمین خوش آب و هوایی بود و جوی **انجیل** از کنار آن جاری میشد. سی حریب از آن زمین را دیوار کشیده سرایی در آن ساختم و باغچه آبرو با درختان گوناگون و گلنهای رنگارنگ بیاوراسم، در وصف آن همین بس بود که موکب همایونی چندین بار در آنجا برول احلال فرمودند، و همان **کوشک مرغاب** در میانه حد جنوبی و غربی این باغچه واقع بود چون عمارت آن سهت حرن اسکنیز و کعبه بود آبرو باحاک یکسان کرده و بجای آن مدرسه و مسجدی بنا نهادم، و در طرف شمالی مسجد گمندی ساخته که مقریان خوش آواز در آن قرآن تلاوت میکند، و آبرو دار **الحفظه** (۱) می نامند، و در دو صه شرقی و غربی مدرسه دو معلم معین شده که یکی درس اصول و فروع فقه و دیگری درس اصول و فروع حدیث می گویند، و در هر حلقه درس یارده تن طلبه مشغول تحصیل می باشند و این مدرسه چون از روی خلوص ساخته شد موسوم **باخلاصیه** گردید در مقابل این مدرسه اخلاصیه در حد جنوبی شارع عام خانقاهی ساخته شد که برای دوام دولت سلطانی هر روز در آن خانقاه فقرا و مساکین اطعام، و هر سال برای محاجان سالیانه داده میشود، و گسندی در آن خانقاه بنا شده که در روزهای برف و باران اگر مردم آن محلات نتوانند بمسجد جامع بروند بار حومه را در آنجا بگزارند، و از حطیب و امام و مقری تا حدیکه لزوم داشت برای آنجا معین گردید و هر چه از دکاکین و باغ و چشمه و مسغلات اعم از آنکه در خود هرات یا اطراف آن که در زمان دولت سلطانی از آن من بوده و در تبع و شرای آن ها شرایط شرعی کاملاً ملحوظ شده و بسیاری از بنای آنها در ذمه من مانده است و بدینهمی ائمه اسلام و دیگران بمر واقف هستند وقف صحیح شرعی این نفع نمودم.

درگاه ملک مرتبت سلطانی معروض میدارد

اکنون که روزگار حوایی سپری شده و زمان سپری رسیده و اردولت آنحضرت هر آرزویی که بر دل داشتم بدان کامکار آمدم، و بغیر از دو آرزو آرزوی دیگری در دل ندارم و امیدوارم که آن دو آرزو بمر موفق مرام حاصل آید یکی ایسکه اجازه فرمایند که زیارت خانه خدا مشرف شده و نقای دولت خداوند گار ببرا از خداوند حجابیان مسئلت نمایم

دومی آنکه، چون همواره مشمول عواطف حسروانه بوده و هشتم میخواهم در مقابل آن همه مراحم ملوکانه بقیه عمر را در مدح ذات هایون و صفات میمون سلطانی تا آخر برسانم که نام نامی آن حضرت قریبای اتحادی در صفحه رو رگار پایدار و برقرار مانند، و با این همه ابتلائات و کثرت مشغله که برای فقیر روی آورده چنانچه از دمیده صبح تا غروب آفتاب بلکه شبها نیز آنی فارغ نیستم و تمامت اوقاتم صرف رسیدگی بامور عامه است، متأسفانه اربیل بدان مقصد عالی باز مانده ام، مستندی آنکه این بنده را از این پریشانی خاطر و گرفتاری رهائی نباشد تا فراغ بال از بی مقصود بروم

مقدمات تمام شد اینک مجدداً موقوفه آغار میشود این موقوفات بدو قسمت است . يك قسمت در خود هرات و قسمت دیگری در توابع آن است که بترتیب ذکر میشود . در قسمت هرات

- ۱ - تیم طایفه فروشان و تابع دربارار ملك دارای عبارت دو طبقه .
- ۲ - پنج باب دكان متصل بهم واقع در جنوب تیم مذکور بایکباب دكان دیگر .
- ۳ - یکباب دكان نمده فروشی بابالا خانه واقع در شرق تیم مزبور .
- ۴ - یکباب تیمچه و چهار باب دكان متصل بهم واقع در دروازه عراق
- ۵ - یکباب تیمچه دو طبقه واقع در دروازه ملك و هشت باب دكان در اتصال تیمچه
- ۶ - یکباب تیمچه و دو باب دكان متصل بهم .
- ۷ - دو باب دكان واقع در کوچه راغان

قسمت توابع شهر

۱ - در بلوك النحان در موضع فراشان يك قطعه باغ بمساحت ۲۸ حریب و ۲۳ حریب زمین متصل بهم

- ۲ - يك قطعه باغ بمساحت ۱۸ حریب که دو حریب و نیم آن تا کستان است
- ۳ - در بلوك اخیل یکقطعه زمین بمساحت چهار حریب
- ۴ - در ناد مرغان یکقطعه زمین » » حریب
- ۵ - در محله خواجه شهاب . باغات و چند حریب زمین و دو قطعه تا کستان متصل بهم ۳۳ حریب

۶ - در محله سفلی دو قطعه باغ انگور بمساحت دوازده حریب متصل بهم

- ۷ - » » یکقطعه باغ بمساحت ۴ حریب
 - ۸ - » » چند قطعه باغ بمساحت ۶۰ حریب
 - ۹ - » » تا کستان ۲۶ حریب و ۴ حریب زمین
 - ۱۰ - » » : زمین ۱۸ حریب و يك باغ ۱۲ حریب
 - ۱۱ - » » : زمین ۱۹ حریب و باغ ۱۴ حریب
 - ۱۲ - » » یکقطعه باغ بمساحت يك حریب و نیم
 - ۱۳ - در ولایت باد عیس جمیع چشمه را تمام و کمال ما چشمه مکمل (کدا)
 - ۱۴ - در ولایت هرات رود تمام باغات و درختان و سرای و باغچه با سایر اراضی آن
- (این محدودات که حدود آنها در موقعی مذکور است در اینجا بطور اجمال بیان گردید)

شرایط

- ۱- متولی باید هر سال دوست تا پوستین و دوست تا کلاه و دوست جفت کفش و دوست ثلث پیراهن و دوست تازی سرشاری خریداری کرده از باب استحقاق نسبت باستحقاق ایشان برساند و سال چهارصد لیرا نفش و بوریا و چراغ خانقاه و مسجد و مدرسه مصرف کند و هر چه برای خانقاه و دفعه هفده و دیک و طبق و قاشوق و غیره لازم باشد تهیه کند. فراش و خادم هر شب باید در مدرسه و تن مه و خانقاه و دارالحفاظ شمع روشن کنند.
 - ۲- مقرر و خادمها و فراش باید بهمدیگر کمک کنند در میان مدرسه و خانقاه هر خرابی پازدی دهد سال سال آرامرتب سازند تا آمد و رفت برای مسلمانان دشوار شود.
 - ۳- در سر هری سال متولی وقفیه را از سربو نویسانده پس از مقابله با سجلات قضاة مع دارد تا برور ایام پوسیده نگردد
 - ۴- هیچگاه گماشتگان صدور و متولیان در عمل این سرکار مداخله نناید بکنند، مادامی که .
- طلاقی شرط واقف عمل میکنند از عمل این سرکار صورت جمع و خرج نباید بخواهند و هیچ چیز نان نباید بگیرند که بایشان حلال و مباح نخواهد بود چون فقیر در موقع وقف کردن این محدودات رعیت آنها اقرار کرده و تصرف شخصی از قبل خود و اگذار کرده و او را متولی نمود و : عظام در ضمن مرافعه شرعی حکم بوقفیت کرده، و این محدودات را با سجلات خود موشح و رقیعات خود موضح نمودند محل و مؤبد بودن این بقاع معلوم گردید (کدا) خداوند بجمع ان مارك فرماید آمین یارب العالمین .
- عله ،

مویز
من

مس دا

پنجاه

یکصد

پخته

۱ ()

۲ ()



اولین ترجمه فارسی مجالس النفائس که در این مجموعه بنام «قسمت اول - لطائف نامه و مؤلف آن» ترجمه فخری هراتی «درج شده است کتابی است بنام «لطائف نامه» که اصل نسخه‌ای از آن متعلق بکتابخانه آقای حاجی محمد آقا نخبجویی مدرک این طبع است. این نسخه بخط سستعلیق سبک هرات نوشته شده و خالی از اغلاط و سقطات نیست و در حاشیه آن بطور متفرق قطعاتی از «تحفه سامی» نگاشته اند. تاریخ کتابت آن سال ۹۹۲ ه. ق. است که شصت و چهار سال بعد از تألیف اصل می‌باشد. و چنانکه گفتیم نسخه دیگر ارهمان ترجمه در موزه بریتانیا موجود است که بتاریخ رمضان ۹۶۵ ه. یعنی سی و هفت سال بعد از تألیف نوشته شده و متأسفانه دسترسی بآن برای نگارنده میسر نگردید. در متن کتاب هیچگونه اشاره بتاریخ آن ترجمه ندارد ولی چون مؤلف مذکور کتاب خود را بنام شاه اسمعیل بن حیدر (۱) و پسرش سام میرزا (۲) ولله او امیرالامرا درمیش خان (۳) که پیشکار کل مملکت خراسان بوده مصدر ساخته است، و آنگاه آنرا هدیه مجلس وزیر خراسان خواجه حبیب الله (۴) نموده و در این بیت اشاره بنام او کرده است:

(۱) شاه اسمعیل بن حیدر صغوی، متولد در ۸۹۲ و متوفی در ۹۳۰ جلوس ۹۰۵ ه. ق. مؤسس و بنای سلسله صغویه رجوع شود بحبیب السیر، احسن الواریخ و روملو، عالم آرا تالیف اسکندر بیک منشی، خلاصه التواریخ تالیف قاضی احمد بن شرف الدین حسین معروف بعمر مشرقی

(۲) سام میرزا معزالسلطه و الدین ابوالنصر، متولد ۹۲۳، دومین پسر شاه اسمعیل، از طرف پدر فرمانبرمائی مملکت خراسان شد در سال ۹۲۷ والی ملک خراسان گردید بعد از وفات پدر و سلطنت برادر اکر، شاه طهماسب، همچنان در حکومت خراسان باقی ماند تا در سال ۹۳۶ پس از هجوم عبدالله خان اورنگ که شاه طهماسب بحراسان آمد حکومت آن ناحیه را برادر دیگر خود بهرام میرزا محول داشت، و بعد از حمله سوم عبدالله خان و سر محمد شاه طهماسب در سال ۹۴۱ مجدداً سام میرزا بحکومت خراسان نشست، ولی بعد از رفتن شاه یاقی گردید و بعداً بحسن افتاد

(۳) درمیش خان شاملو - ارامراه بزرگ قزلباش که برد شاه اسمعیل دارای عزت و حرمت بسیار بود و ملقب به «ابیس الحضرة» است و صاحب اختیار و اقتدار در سراسر خراسان گردید و در سال ۹۳۱ وفات یافت

(۴) کریم الدین حواجه حبیب الله ساوجی - بافاق سام میرزا در سال ۹۲۷ بوزارت خراسان آمد، در حبیب السیر نوشته است که وی حامل مشور حکومت خراسان نام سام میرزا بوده است

سپهر لطف و کرم آصف سلیمان جاه ^۱مُحِبُّ آلِ بَیِّ و ولی حَیْبِ اللّٰهِ.
و نیز يك فصل تمام در خاتمه کتاب مخصوص ذکر میرزا شاه حسین وزیر (۱)
نموده و کتاب را بنام او ختم کرده است.

پس از مقایسهٔ تواریخ احوال این اشخاص این نکته معلوم میشود که چون حکومت
سام میرزا در خراسان و ورود در مش خان لاله او بهرات در سال ۹۲۷ ه. ق. واقع شده و
قتل میرزا کمال الدین شاه حسین اصفهانی وریر اعظم شاه اسماعیل در سال ۹۲۹ ه. ق.
رویداده است، از اینقرار کتاب لطائف نامه، یا ترجمه فخری هراتی، در سال ۹۲۸ ه. ق.
باید تألیف شده باشد.

اصل این ترجمه با عبارتی منشیانه و با سلاست و انسجام تحریر یافته و حاکی از
سخنمدانی مؤلف آن کتاب است، و اصافات بسیار از طرف مترجم باصل *مجالس النشائس*
ترکی الحاق شده، و علاوه بر آن در آخر کتاب فصلی خاص بعنوان مجلس بهم باصل مزید
ساخته است، و در آن فهرستی از یکصد و هشتاد و نه تن شاعر و گوینده که میرعلیشیر اسم
آنها را برده است ذکر کرده که اول همه شرح حال مؤلف اصل، یعنی خود میرعلیشیر نوائی
است، و اشاراتی باحوال بسیاری دیگر از معاریف رجال و بزرگان تاریخی آبرمان شده که
دارای فوائد بسیار میباشد. (رجوع شود بصفحه ۱۳۲)

نکته قابل توجه در ترجمهٔ این کتاب همانا ذکر سببی است که مترجم در مقدمه
مینماید و چنین میگوید

« اما سبب آنکه بعض اعزه و محادیمی که عبارت اطلاع ترکی ندارند لطافت امواج
الفاظ آن در بای بدایع و عمق معانی آن محیط صنایع بهره نداشتند نأسف تمام دست میداد،
و مناسب آن میدید که این پرده را از پیش جمال آن دلبر و که چون مشک ناتار در مرتبه
ترکی پرده دار مانده بردارد، و آن صورت زیبا را که تحریر خامهٔ بدایع نگار خیال است
بی حجاب نظر اهل فضیلت و کمال در آورد »

(۱) اعتمادالدوله میرزا کمال الدین شاه حسین اصفهانی - وریر اعظم شاه اسماعیل - در سال
۹۲۹ در عمارت هشت بهشت تبریز بدست مهتر شاهقلی رکابدار کشته شد، شرح قتل وی تفصیل
در حبيب السیروهم در احسن التواریخ روملو ذکر شده است

چنان معلوم است که در شهر هرات خواندن اصل مجالس النفائس ترکی برای خواص مشکل و متعذر بوده است و با آنکه از حکومت میرزا شاهرخ (سال ۸۰۰ ه. ق.) تا سال ترجمه (۹۲۸ ه. ق.) شهر هرات تختگاه تیموریان و مسکن امراء و بزرگان جغتائیه بوده معذک زبان فارسی بقدری متداول و غالب بوده است که در این مدت یکصد سال و اندی در خوانندگان آن شهر چندان تأثیر و نفوذی نداشته است.

مؤلف لطائف نامه، یعنی مترجم اول مجالس النفائس، بطوریکه در دیباچه متعرض شده فخری هراتی است. در نسخه موزه بریتانیا نام مؤلف فخری بن سلطان محمد امیری ذکر شده (رجوع شود بفهرست ریو ص ۳۶۵) ولی در نسخه آقای نخجوانی که مدرک نگارنده است اشاره بنام مؤلف در این عبارت این چنین است:

«تراب اقدام جرعه بوشان جام الفقر فخری سلطان محمد بن امیری» که ظاهراً کلمه فخری تخلص مؤلف سهواً یا عمدتاً برای احتراز از تکرار حذف شده است.

بهر صورت برای تحقیق در شرح احوال او بعضی از کتب تذکره که در دسترس بود مراجعه نمود و خلاصه از آنچه نظر رسید ذیلاً مینگارد:

در تحفه سامی طبع تهران اشاره بنام او بیافتم، ولی ریو در فهرست باستاند تذکره الهی^(۱) میگوید: «مؤلف لطائف نامه فخری، سلطان محمد بن امیری، است و فخری یکی از قصیده سرایان شاه طهماسب است، و علاوه بر این کتاب تذکره ای از زبان شاعره نگاشته موسوم به «جواهر العجائب» که در سند نام عیسی قرخان تألیف نموده، و دو دیوان عزلیات دارد موسوم به بوستان خیال و تحفه الحبيب که دومی را بنام خواجه حبیب الله وزیر خراسان ساخته است.»

در تذکره ریاض الشعراء واله داغستانی در شرح حال او مینویسد:

«مولانا فخری در زهد و ورع یگانه رمان و در تصوف نادره دوران است، چند مننوی در سلك نظم کشیده، وار معاصرین شاه طهماسب معفور ماضی بوده و اوراست.

(۱) الهی - مؤلف تذکره - عماد الدین محمد حبیبی ارسادات اسدآباد همدان و معاصر شاه عباس

اول است، در کشمیر در سال ۱۰۶۳ و فوت یافته

جا کن درون دل که از این خوشتر شوی تو قطره چو در صدف آئی کهر شوی.
وله

خسته چشم و لبست کردم که در تنهای شوق این مرا چند آنکه به میگرد آن بیمار داشت.
وله

خیال خال لب او مکن که دانه درد چو در زمین دل افتد فغان و ناله بر آید.
وله رباعی

نگار مست من از حال کس نمی پرسد گل است و هیچ ز احوال کس نمی پرسد
عجب نباشد اگر یاد من نکرد حبیب زمانه ایست که کس حال کس نمی پرسد.
وله

عالم بسوخت از غم دل بر منش سوخت دل سوختم زهر وی و دامنش سوخت.
وله

نادیده ما زیار وفائی نمیرویم ورهم رسد جفا ز جفائی نمیرویم
هر جا که میرویم دیار حبیب ماست ما از دیار عشق بجائی نمیرویم.

در قاموس الاعلام ترکی در ذیل احوال مولانا فخری بن محمد امیری نیز شرح حال مختصری آمده و میگوید :

« از اهالی هرات بود، بعد از ایفاء مراسم حج در زمان شاه طهماسب حسینی نصاب سفند عزیمت کرد و مورد الطاف حاکم آنجا عیسی ترکخان واقع گردید. در اواخر قرن دهم هجری بدرود رندکی گفت. تذکرة الشعرائی بنام « جواهر العجائب » و دوائر دیگر موسوم به « تذکرة النساء » و « تحفة الحبيب » از او بیادگار مانده است، ناشر او دسترس پیدا نکردم » (قاموس الاعلام جلد ۵ - چاپ اسلامبول)

ولی عجب است از شمس الدین سامی مؤلف قاموس الاعلام که ظاهراً او را اشتباه و سهوی روی داده و « فخری » را با « امیری » خلط کرد و تألیف لطائف نامه و همچنین بوستان خیال را به « امیری » نسبت داده و میگوید.

« امیری از شعراء ایران بوده و در زمان شاه طهماسب صفوی زیسته است، منظومه بنام « بوستان خیال » و چند مثنوی و اشعار دیگر دارد و همچنین تذکرة الشعراء میرعلیشیر

نوائی موسوم بمجالس النعائس را از جغتائی بفارسی ترجمه کرده است. « (قاموس الاعلام جلد دوم چاپ اسلامبول)

از تذکره ها فعالیش از این اطلاعی بدست نیامد و در خود کتاب نیز اشاراتی باحوال مؤلف نشده است که تاریخ زندگانی او را مفید باشد. تنها از خلال سطور این ترجمه برمیآید که فخری نزد خواجه حبیب الله ساوجی وزیر حراسان شأن و مقامی داشته و این ترجمه خود را نظر او میسرسانده است و از او به « ولی العمی » تعبیر میکنند و بعضی اشعار را در این کتاب بر حسب امر او اضافه مکرده است (رجوع شود صفحه ۲۱).



ترجمه دوم و مترجم آن

دومین ترجمه از مجالس النعائس که در قسمت دوم این کتاب بطبع رسیده است در دار الخلافه اسلامبول در سال ۹۲۷ هـ . ق. شروع و در سال ۹۲۹ هـ . ق. پایان رسیده ، و تاریخ آن مکرر در ذیل کتاب تصریح شده است (رجوع شود صفحه ۱۸۲ و صفحه ۲۸۹ در ذکر احوال مولانا سائلی ، و صفحه ۲۹۷ در ذکر احوال مولانا شهیدی ، و صفحه ۳۵۹ در عنوان روضه دوم ، و صفحه ۴۰۹ در ختم کتاب -) . ماده تاریخی که برای احتتام آن در صفحه آخر ذکر شده این است : « نگوش ملائک بهم عقد گوهر » که همان سال ۹۲۹ از آن استخراج میشود . نادر این ترجمه فخری در هرات با این ترجمه تقریباً هر دو در زمان واحد انجام گرفته اند . و این ترجمه در خلاف ترجمه هرات که بنام شاه اسماعیل اول است بنام رقیب و خصم او یعنی سلطان سلیم خان بن سلطان بایزید خان بن سلطان محمد خان معروف بفتح مصدر میباشد . و مترجم آن موسوم به محمد بن مبارک القزوینی است که چون در د ار سلطان سمت طاعت داشته بعنوان حکیم شاه معروف بوده . در نسخه تهران که ظاهر ا مغلو ط بنظر میآید نام او را باین ترتیب ثبت کرده است « شاه محمد بن حاجی مبارک شاه المتطبب » و در نسخه اسلامبول که معتبر و موثق است چنین آمده « ابن المبارک محمد القزوینی المدعو بحکیم » و در آخر آن نسخه نیز چنین نوشته است . « علی بد مؤلفه العبد الفقیر الی العنی الکریم ، ابن المبارک محمد القزوینی الحکیم » .

و این مترجم هم مانند فخری هراتی يك فصل بر اصل کتاب افزوده است، یعنی فصول کتاب را به هفت بهشت تقسیم نموده و ترجمه مجلس هشتم را که مشتمل بر ذکر احوال سلطان حسین بایقراست نقل مختصری از احوال او در مجلس هفتم اکتفا کرده، و کلیه اشعار ترکی او را حذف کرده، و در عوض فصلی را که خود اضافه کرده «بهشت هشتم» نامیده است، و آنرا بدو روضه تقسیم کرده. روضه اول در ذکر شعرای ماضی قبل از زمان سلطان سلیم خان، و روضه دوم در ذکر سلطان مدکور و شعرای دربار او (رجوع شود صفحه ۳۱۷).

اماروضه اول، بیشتر از بهارستان جامی اقتباس شده و در غالب موارد مطالب و اشعار را عیناً از آن کتاب نقل نموده، و ظاهراً قدر و قیمت تاریخی مهمی ندارد، و در بسیاری از موارد با اشتباهات و سهوهای غریب دچار شده است.

ولی روضه دوم بهترین و مهمترین قسمت این کتاب است، و مطالب بدیع و اطلاعات نفیسی را متضمن است که خاص این کتاب میباشد و مطالبی دارد بادر، که در دیگر تذکره ها یافت نمیشود. زیرا شرح احوال کسانی است که معاصر با مؤلف بوده اند.

علاوه بر آن در متن ترجمه نیز اوصاف و الحاقاتی دارد که آنها نیز در حد خود بسیار نافع و ذیقیمت میباشند. از جمله، در بهشت ششم ذکر چهل تن از شعرای عراق و آذربایجان را نموده است که در عهد سلطنت سلطان یعقوب آق قویونلو و در دربار او میریسته اند که آن را نیز بر اصل ترکی (محال النعائس) اضافه کرده، و از آن جمله شرح حال سببه مفصلی از مولانا جلال الدین محمد دوابی عالم بررگ نیمه آخر قرن نهم را دارا میباشد که استاد خود مترجم بوده است (رجوع شود صفحه ۳۰۰).

سبک انشاء این ترجمه ب فصاحت و روانی ترجمه فخری هراتی بیست و آن حسن اسبجام و سلاست را ندارد، التزام به جمعهای دارد و تجنیسات متکلفانه تأثیر لغت محیط او را در عبارت فارسی وی ظاهر میسارد. ولی معدک ساده و روان و خالی از ترکیبات معقد و لغات نامأنوس است.

اما شرح احوال حکیم شاه محمد قزوینی مترجم: سه کتاب که مؤلفین آن متوطن در اسلامبول بوده اند بنظر نگارنده رسیده که در هر کدام کم و بیش اشاره ای بتاریخ زندگی وی کرده اند.

۱ - کتاب الشقائق النعمانية فی علماء الدولة العثمانية تألیف طاشکپری زاده (ج . اول ص ۳۷۱ - ۳۷۲ طبع مصر)

۲ - کتاب کشف الظنون تألیف حاجی خلیفه

۳ - قاموس الاعلام شمس الدین سامی (جلد سوم)

در الشقایق النعمانية در ذکر علماء دولت سلطان بایزید خان ذکر او را چنین کرده است :

« ومنهم العالم الفاضل الكامل الحکیم شاه محمد القزوينی - کان رحمه الله تعالى من تلامیذ العلامة جلال الدین الدواني ، قرء علیه العلوم وکان ماهراً فی علم الطب لانه کان من اولاد الاطباء ، ثم سافر الى مكة المشرفة وجاور بها مدة ، ثم انّ المولى ابن المؤید ذکره عند السلطان بایزید خان و اخرجہ من مكة الى قسطنطنية و عین له ککل يوم مائة و عشرين درهما برسم الطب . ثم لما جلس السلطان سليم خان على سریر السلطنة صاحب معه و تقرّب الیه ، و بلغ عنده المراتب العالیه ، و مات فی ایام سلطاننا الاعظم (اراد السلطان سلیمانخان) سلمه الله تعالى و اناؤه . وله کثیر من المصنفات . احسنها الطفها تفسیر القرآن العظیم من سورة النحل الى اخر القرآن و کتاب ربط السور و الايات وله حواش على تهافت المولى خواجہ زاده و حواش على شرح العقاید العنصديه للعلامة الدواني وله شرح الايساغوجي و شرح الموجز فی الطب ، وله ترجمة حياة الحيوان بالفارسية و غیر ذلك من الرسائل و الكتب . »

و از اینقرار حکیم شاه محمد زمان سه سلطان یعنی بایزید و سلیم و سلیمان را متوالیا درک کرده است ، و طاهراً از دماء و نردیکان دو سلطان اخیر بوده . و در آن کتاب همه جا آنان را بآداب و احترام یاد نموده و اشاره بنردیکی خود با آنها کرده است . چنانکه از مصاحبت خود در سفر مصر با سلطان سلیم خان بسال ۹۲۴ هـ ق . ذکر کرده است . (رجوع شود به صفحه ۲۵۰)

و در کشف الظنون حاجی خلیفه در دیل کلمه ایساغوجی ، بطور اختصار اشاره بنام او و سال وفاتش کرده از اینقرار :

« وشرح ابی العباس احمد بن محمد الامدی و حکیم شاه محمد بن مبارک القزوینی المتوفی سنه ست وستین وتسعمائه »

بنابر این وفات او در ۹۶۶ ق. هشت سال قبل از وفات سلطان سلیمان خان اول وسی و هفت سال بعد از این ترجمه اتفاق افتاده است .
و در قاموس الاعلام ترجمه احوال او که ترکی ذکر شده چنین ترجمه می شود:
(جلد سوم)

« حکیم شاه محمد از مشاهیر علما و اطباء زمان سلطان بایزید ثانی است . اصلاً ایرانی و از اهالی شهر قزوین و از شاگردان جلال الدین دوانی بود . از آثار اوست تفسیری مختصر و حواشی به « هدایه » و « نسفی » و « شرح درایساغوجی » و « کافیه » و تألیفی بنام « موجز » حیات الحیوان دمیری را ترکی ترجمه کرد (با کلام صاحب الشقائق اختلاف دارد) و ذیلی بتذکره الشعراء امیر علی شیر نوائی نوشته است .
این بود اطلاعات مختصری راجع باحوال و آثار این مترجم که با قلم منابع بدست آمده و برای معرفی اجمالی او کافی بنظر می آید .



در متمم فهرست موزه بریطانیا Supplement, No. 104 نسخه دیگری ذکر شده که ظاهراً سومین ترجمه محاسن النفائس فارسی است . این ترجمه ،
و مترجم آن که اینجانب در ایران نسخه ای از آن سراغ نکردم ، بر حسب توصیف و روایت رؤو بدست شاه علی بن عبدالعلی انجام گرفته ، و شروع میشود باین عبارت : « بعد از حمد معبود و درود بر نبی عاقبت محمود ، نموده می آید که فصیح ترین زبانی که از آن شاعران حکمت شعار بلطائف گفتار آیند ... »

مترجم در مقدمه مختصر آن میگوید که چون زبان فارسی را در کتابت و تکلم ادبا بر زبان ترکی رجحان میدهند ، خاصه در زمان سلطان زمان سلطان دین محمد ، از اینرو بر حسب خواهش بعضی از دوستان تذکره الشعراء میر علی شیر را بفارسی نقل نموده است .
و دین محمد مذکور از سلاطین اوزبک ماوراء النهر و پسر جانی بیک خواهر زاده

عبدالله خان اوزبك، است در زمان سلطنت عبدالله و عبدالمؤمن حكومت يك قسمت از خراسان را داشته است و بعد از وفات عبدالمؤمن خان در سال ۱۰۰۶ ه. ق. در هرات بتخت خانی نشست. ولی پس از اندکی از شاه عباس اول شكست فاحش یافته و بماوراء النهر گریخت و در حین فرار وفات یافت (رجوع شود به مرآت العالم وتاریخ مغول تألیف هوارت). بر حسب توصیفی که رثو از این نسخه مینماید طول نسخه ۷ ۱/۳ انچ، و عرض آن ۴ ۱/۴ و هر صفحه سیزده سطر است، بخط نستعلیق ظریف، ظاهراً در قرن یازدهم کتابت شده باشد. و این ترجمه مشتمل است بر هفت مجلس از مجالس هشتگانه مجالس النفائس، و مجلس هفتم نیز در وسط بعد از شرح احوال میرزا الغ بیک منقطع میشود.



اصل ترکی مجالس النفائس مقدمه بلیغی دارد که متأسفانه در هیچ يك از دو ترجمه

موجود بفارسی نقل نشده، و آن مقدمه ابتدا میشود باین رباعی:

یوزحمد اسکا کیم یاساب جهان بستانی

مقدمه ترکی
مجالس النفائس

آبلاب یوز زلف دین گل و ریحانی.

قیلیدی یا ساغاح بو باغ روح افرائی

نظم اهلین اینک بلبل خوش الحانی.

و در آن مقدمه میرعلیشیر پس از حمد و بعت، از استاد و مرشد خود عبدالرحمن جامی و کتاب بهارستان او ستایش کرده و کتاب خویش را بنام سلطان زمان حسین بایقرا موشح و اشاره تذکرة الشعراء دولتشاه سمرقندی نیز نموده است.

و معلوم نیست چرا مترجمین هرانی و قزوینی این مقدمه را هیچکدام بفارسی ترجمه نکرده اند، چون این ناقص مینمود برای تکمیل موضوع و تتمیم فایده بران سر شده که ترجمه از آن مقدمه در اینجا بنگارد، ازینرو ار داشمند گرامی آقای اسمعیل امیرخیزی خواهش کرد که آنرا ترجمه نمایند. ایشان بیدر باقتضای دوستی قدیم این تقاضا را پذیرفته و آنرا با نثری شیوا و نظمی دلاویز بفارسی درآوردند اینک عیناً در اینجا بجاست مشود تا این بقیصه از ترجمه فارسی رفع شده باشد.

« صد حمد بدانکه ساخت بستان جهان گردش گل و ریحان زرخ و زلف بتان.
آراست چو این گلشن روح افزا را شد اهل سخنش بلبل خوش الحان.
و درود نامعدود بدان خلاصه معدوم و موجودی که

چون از بر اوربك فصاحت نشست هر نظم که ساخت زمرة نظم پرست
هم رونق بارار کلامش بشکست هم نظمش نمود بخاك اندر پست.

بر حضرت حرده نیان خرد آئین معروض میگردد، که بلندی مقام نظم را همین دلیل کافی است که کلام معجز بطام حضرت ملك علام که بواسطه جبرئیل خجسته فرجام حضرت سیدالانام نازل شد در مقابل فصحای عرب بود که نظم خود را باربور بلاغت و گوهر فصاحت آرایش داده و آواره کوس دعوی آسمان رسانیده بودند پس گویندگان علم نظم و استادان فن شعر که گوهر پاك دریای دقائق ولعل تاباك کان معانی میباشند، گروهی س ارجمند و قومی بسیار شرافتمند هستند. و برای آنکه نام نامی و صفات گرامی ایشان از صحائف زمان و صفائح دوران محو نگردد، مصنفان در تصنیفات و مؤلفان در تألیفات خود فصولی آراسته و انوایی پیراسته اند. و تألیفات خود را بدگر احوال این گروه زیب و وزینت داده اند که از آجمله یکی حصرت محمومی شیخ الاسلامی مولانا نور الدین عبدالرحمن جامی مدظل ارشاده است :

به فلک را عقل گرسنجد بمیران خیال مینماید دربر دریای علمش قطره وار.
تا نژاد از چشمه سار طمع او آب رلال چشمه حیوان بگیتی شد روان از هر کنار.

این نزرگوار عالمقدار در کتاب موسوم به «بهارستان» هشت باب باز کرده که هشت روضه بهشت از خجالت آن روی از مردم بهفته و در پشت برده احتفا جای گزیده است. و آن کتاب را نربور نام سلطان صاحبقران مذیل و بگوهر القاش مکمل نموده است. و يك روضه آنرا نغمات این بلبلان موزون و او عندلیبان خوش آوا رشك نگارخانه چیں و غیرت فردوس برین کرده است. و امیر دولتشاه بیز که در میان میررادگان اصیل خراسان ربور فضل و دأش بهره مند و نتاج سعادت فقر و قناعت سر بلند است ننام سلطان صاحبقران کتابی موسوم به « تذكرة الشعراء » نوشته است که حقاً در تألیف آن ربح فراوان بر خود نهاده است.

و این طبقه را خوب جمع آوری کرده است. و باز درین باب کتب و رسائل دیگری نوشته شده که اسامی شعرای گذشته و فصیحای قدیم در آنها مذکور و احوالشان مسطور است.

شعرا و خوش طبعان این دور خجسته و روزگار فرخنده، که درین دولت و نتیجه تربیت سلطان صاحبقران در اغلب اقسام شعر خاصه در طرز غزل که از دیگر اقسام آن روح پرور و نشاط انگیز تر است سلاست و لطافت ترکیب را باوایل رسانیده و نزاکت و غرابت معنی را تا آنجا که شرط است بجای آورده اند، چون اسامی ایشان در زمره آن جماعت منظور نگردیده و سخنانشان بدان ترتیب و قاعده مذکور نشده است، لذا بخاطر شکسته گذشت که باید ورقی چند ننگاشت و دامهای شعرا و ظرفای این عصر در آن ثبت نمود تا این نیازمندان نیز در ذیل شعرای نزرگوار گذشته مسطور آیند، و این پروان دربی آن و هبران بروند. بنا بر این از زمان ولادت همایون سلطان صاحبقران تا روزگار دوات روز افزون که تا روز شمار و انقراض جهان پاینده و برقرار باد اسامی شعرائی را که این فقیر نام آنان را شنیده و خودشان را ندیده است و کسانی را که درك خدمتشان نموده و اما ازین دارفانی سرای باقی ارتحال یافته اند و آنانی را که در این روزگار فرخنده رنده و مدیحه سرای ذات ملکوتی صفات آنحضرت میبایستند باید جمع آوری نمود تا ارنشایح طبع هر کدام از آنان نمونه نوشته شود.

چون این مقصود بدست آمد بهشت قسمت منقسم گردید و هر قسمت بمجلسی موسوم گردید که مجموعاً به **مجالس النفاثس** نامیده شد. و این تحفه که با ابتدای خوش شاعری لطائف اهل نظم است امید است که شرط بقای حیات ما دعای شاه خاتمه یابد...



علاوه بر سه نسخه فارسی که ذکر شد از نسخه های اصل ترکی **مجالس** **نسخ ترکی** **مورد مراجعه** **النفاثس** سه نسخه مورد مراجعه و مدرک مقابله انتخاب بود که ترتیب آنها را - الف و ب و ج - نامیده ام، و چگونگی هر يك از آن نسخ ثلاثه از این قرار است:

نسخه الف: این نسخه متعلق بکتابخانه مدرسه عالی سپهسالار در تهران است و بشماره ۱۰۰ ثبت شده، و در ضمن مجموعه خطی تجلید شده که در آن مجموعه

اولاً يك لغت تركی نوایی ، وثانیاً نسخه از مجالس النفائس مورد بحث ، وثالثاً رساله در معرفت تقویم بفارسی همه یکجا مدون میباشند . تاریخ کتات آن نسخه شهر صفر سال ۱۰۵۱ هـ . ٹیلان ٹیل وکاتب آن زال شاملو که بخط سستعلیق تحریری روی کاغذ ترمه نوشته است .

نسخه ب : این نسخه نیز متعلق به کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار و بشماره ۲۷۲۹ ثبت شده است و آن در ضمن مجموعه است مرکب از مجمع الخواص ترکی تألیف صادق کتانداز ، و با نسخه مجالس النفائس مورد بحث در یکجا جلد شده . تاریخ کتاب سادس عشر ذیحجه الحرام سنه ۱۰۳۰ و کاتب محمد زمان بن حسین خاتون آبادی است که بخط سستعلیق خوش خط روی کاغذ ترمه نوشته است .

نسخه ج : این نسخه که بیشتر از آندو مورد مطالعه و مراجعه بود متعلق بکتابخانه محمد علی تربیت است و تاریخ کتات آن سیزدهم جمادی الاولی سال ۹۹۷ هـ . ق . ، کاتب آن معلوم نیست ، و آن اقدم نسخ موجوده است که یکصد سال با تاریخ تألیف فاصله دارد ولی بد خط و مغلو ط میباشد .

متأسفانه هر سه نسخه دارای اعلاط فاحش و عالمأ با یکدیگر مختلف و مطالب آنها مشوش اند و با ترجمه های فارسی اختلافات زیاد دارند . مثل اینکه نسخ اصل مجالس النفائس که همه از روی آنها استنساخ شده در آخر فصول با یکدیگر اختلاف داشته اند ، و کمتر دو نسخه کاملاً منطبق میشود ، ولی معذک کلیه هر سه نسخه برای اینجانب مورد استفاده واقع شد و دو فایده بزرگ از این مقابله حاصل گردید . یکی اینکه مطالبی که مترجمین از خود الحاق و اضافه کرده اند معلوم شد ، و دیگر آنکه بعضی مطالب در اصل ترکی دیده شد که در ترجمه های فارسی بیامده است .

روش اینجانب در این مقابله و تصحیح آن بود که اسامی شعرا و متن شرح احوال ایشان و ایات فارسی و ترکی را در هر شش نسخه - سه ترکی و سه فارسی - با یکدیگر تطبیق میکرد و آنچه که مترجمین الحاق کرده بودند مابین دو علامت [] گذاشته و هر چه از نظر مترجم فوت شده در حاشیه تعرض شد . و هم چنین اختلافانی که در اسامی و تخلص های شعرا و یا مابین بعضی کلمات ملاحظه گردید همه را در حاشیه با ذکر « نسخه بدل » متعرض

گردید، و هم چنین در هر يك از آن نسخ اگر حواشی مفیدی مشاهده شد که باصل الحاق شده و معلوم نیست که نویسنده آن که بوده است اینجانب نیز آنرا در حاشیه عیناً نقل کرد.



خاتمه :

در خاتمه مقال - و طیفه خود میدادم از کسانی که در انجام اینکار ادبی بانده مساعدت قلمی یا قدمی نموده اند تشکر نمایم . البته ذکر اسامی شریفه آنان در اینجا اداء يك وظیفه اخلاقی و تکلیف وجدانی است . از آجمله از فاضل دانشمند آقای احسان الله یار شاطر باید ممنون باشم که در مقابله و تطبیق نسخ و همچنین در غلط گیری اوراق یار و مساعد نده بوده اند و از اوقات گرانبهای خود بسیاری در این راه پر زحمت مصروف داشته اند امید وارم انشاء الله بمراتب عالیہ در علم و عمل ارتقا یابند زیرا همه گونه شایستگی و لیاقت در ایشان بحمد الله موجود است . و دیگر آقای حاجی میرزا عبدالله نقه الاسلامی که از فضلاء دانشمندان و جلسات عدیده نسخ ترکی را باتفاق ایشان با فارسی مقابله و اشعار ترکی را تصحیح میکردند .

طبع این کتاب مرهون همت و فتوت آقای ابوالحسن ابتهاج رئیس محترم بانک ملی ایران است که مانند يك مرد بلند همت و « جنتمس » تقاضای اینجانب را فوراً پذیرفته و وسایل طبع این کتاب را در مطبعه بانک ملی ، که مثل سایر مؤسسات بانک بسیار منظم و مرتب و بکارمندان لایق کاردان آراسته است ، فراهم فرمودند ، و اگر این مساعدت مادی ایشان نمیمود هر آینه این خدمت ادبی انجام نمیکرفت .

تهران - اسفند ماه - ۱۳۲۳

علی اصغر حکمت

قسمت اول
ترجمہ
سُلطان محمد فخری ہراتی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ای نام تو مطلع کلام همه کس در نظم کلام تو نظام همه کس
بر صفحه هستی قلم تقدیرت تحریر کند نشان و نام همه کس

حمد بی حد و ثنای بی عد مالک الملک پادشاهی را که در دیوان ثوئی الملک من تشاء
از روی فصل و کمال هر کرا خواست بلباس پراساس انا جعلناک خلیفه فی الارض
بیاراست. و در دارالملک قاحکم بین الناس بالحق تاج موفور الابتهاج عزتش را بزیور
السلطان العادل طل الله فی الارضین مزین ساخت. و از سرسوری بشرف سلطنت
گستری چتر عظمت و لوای ابهتش را بعلم عنایت انی جاعل فی الارض خلیفه در جهان
بجهانداری برافراخت. رباعی

ای ملک تو ملک دل ارباب یقین در ملک تو شاهان جهان خاک شین
بر خاک اگر نسیم لطف تو وزد خیزد ز پی سلطنت روی زمین.

و قادری که مصداق و تنزع الملک بمن تشاء خلعت خلافت را از دوش پادشاهان
بی داد و هوش باثر سوز سینه بی کینه مطلوبان با جوش و خروش برکشید و روز
نامه جبهه نشان دولت ایشان را در دفتر حابه و تدل من تشاء بامضاء رسانید. شعر

چگویم بحمد چنین پادشاه که دانش بکنهش نبردست راه.
فرازنده چرخ فیروزه رنگ برآرنده لعل رحشان زسنگ
نقدرت فروزنده نور و نار رساننده روزی مور و مار.

و درود ناحدود و صلوات بامعدود بران صاحب علو و عرت و مقام رفعت
مکان قاب قوسین او ادنی که عرض از بود و مقصود از نمود عالم و آدم جلوه وجود
با وجود و ظهور نور بی قصور او بود صلی الله علیه و اله وسلم. رباعی

ای پادشه تخت رسالت بکمال تعریف کمال تو بکنجد بخیال.
وصف تو چه حد کس که اوصاف ترا فرموده خداوند تبارک و تعال

و برآل و اولاد عالی نژاد و متابعان و احفاد اجدادش خصوصاً آن صاحب اسرار نفایس مجالس قدس مصطفوی، و مخزن راز مجالس نفایس انس نبوی، شاه دلدل سوار، سلطان طغرای لا فتی، الا علی لا سیف الا ذوالفقار صلوات الله وسلامه علیهم. اما بعد: عرض شریف غواصان کهر سنج دریای معانی و صرافان سربازار

سخندانی میرساند، دردی کش می فروشان مدام سحری و تراب اقدام جرعه نوشان جام الفقر فخری سلطان محمد بن امیری: که قبل از این هر گاه نظر درویشانه بر صحایف اوراق اطباق این نسخه بدیع که در معانی بجواهر الفاظ ترکی مزین بود و موسوم بمجالس النفایس، که اندکی از خزائن معانی و قدری از جواهر معادن نهانی عالیجاه معارف دستگاه، قدوة ارباب فضل و تحریر، میر نظام الدین علی شیر، می افتاد. از روی خوشحالی در خاطر می گشت و بر زبان می گذشت که: رباعی

این پیکر انگیخته از کلك خیال واقع شده پاك و صاف چون آب زلال
مانند نگار است بر اهل کمال سر تا قدمش لطافت و حسن و جمال.

اما بسبب آنکه بعضی اعزه و مخادیمی که عبارت ترکی اطلاع ندارد از لطافت امواج الفاظ آن دریای بدایع و عمق معانی آن محیط صنایع بهره نداشتند، تأسف تمام دست میداد و مناسب آن میدید که این پرده را از پیش جمال آن دلفروز که چون ترك تاتار در مرتبه ترکی پرده دار مانده، بردارد و آن صورت زیبا را که تحریر خامه بدایع نگار خیالست بی حجاب بنظر اهل فصیلت و کمال در آرد. اما بواسطه پریشانی اوقات و اختلاف احوال میسر نمیگردید، تا آنکه شاه جوان بخت جهان تخت، در دریای سیادت، گوهرکان ولایت و هدایت، یوسف مسند، سلیمان مکان، جمشید مکننت، خسروشان، شهنشاهی که: بیت

صف حاجبان درش بی گمان همه شهر یار بدو سلطان و خان.
شه انجم از آسمان برین پیاوشش افتد بروی زمین.

سلطان بهرام صولت، فریدون فر، ابوالمظفر شاه اسمعیل بن حیدر خلد الله

تعالی شان و افاض علی العالمین بر و احسانه جهت ملاحظه دیب داری و اندیشه

شریعت پروری سریرسلطنت ممالك خراسان^۱ حمیت عن الافات والنقصان را بشاهزاده عالمیان وخرمی خاطر جهاتیان، گوهر یکنای صدف شاهی، و جوهر گرانبهای فضل نامتناهی، نور حدقه شجاعت وایالت، و نور حدیقه مرحمت و عدالت: شعر

نازنین شهزاده ای کز فیض فرخ مقدمش
آسمان نازش کنعان گشت وزمین خوشحال شد.

طاعت آوردن به پیش تخت زرین پایه اش
وایه ایام [شد] سرمایه اقبال شد.

معز السلطنه والالدین والدنیا ابوالنصر سام میرزا خلدالله ملکه و سلطانه عنایت نموده و عنان اختیار آن یگانه خزانه شاهی را [بکف] اقتدار خان خاقان حشمت عالمقدار، معدلت شعار، درمشی خان کرامت فرموده. نظم

آن خان نامور که زمین در زمان او از روی قدر طعن بهفت آسمان کند
سهو و خطا بود که باحسان و عدل او دانا حدیث حاتم و نوشیروان کند.
که صحیفه تعلیمش را بزبور تعظیم شریعت گستری و تکریم رعیت پروری موشح نماید، براین مضمون که: رباعی

ای عدل تو شرع مصطفی را حامی و زلف تو خاق در نکو فرجامی
هم دشمن تو مباد از دوست بکام هم دوست نه بیند از تو دشمن کامی

وروزگار دولتش را موصح دارد، و این کمینه مستهام را توفیق رفیق گشت که جبهه تحفه مجلس رفیع خدام لازم الاحترام دستور اعظم ذوی الاحترام، عالی رای ملک آرای، روشن ضمیر اکسیر تاثیر، آصف آصف نشان، عطارد مکان: بیت

سپهر لطف و کرم آصف سلیمان جام محب آل نبی و ولی حبیب الله.
امیدوار چنانم که تا سپهر بلند دهد ز چشمه خورشید آبروی بهاء.
مباد رایت او که ز لشکر اسلام بحق اشهدان لا اله الا الله.

سلمه الله و ابقاء که از روی عزت و اقبال در تربیت اهل فضیلت و کمال

درخشنده کوکی است بی شبه و مثال خصوصاً طبقه شعراء فصاحت شعار بلاغت انجام را که بمقتضاء الشعراء اُمراء الکلام ایشانرا معزز و مکرم ساخت، ولوای نشو و نمای آنانرا از کره خاک باوج افلاك برافراخت . بیت

درخشنده مهری بر اوج کمال نشاط دل اهل فضل و کمال .
بزرگی لباسی ببالای اوست و گردم زمسند رید جای اوست .

در ترتیب فارسی این نامه لطف کوشیده مسمی به « لطائف نامه » گردانید . امید که چون بمطالعه ارباب دانش و بینش مشرف شود بمضمون ان سینا او اخطانا اگر کلمه با کلمه ای بسودرهم رفته ، و یا نقطه یا نکته ای زیاده و کم درسلك تقریر و سمسط تحریر آمده باشد دامن کرم بر آن پوشانند و آب باران مرحمت محو گردانند . شعر

سخن من تمام عیب آمد نبود از هنر در آن آثار .
سهل باشد بعیب آن دیدن ز آنکه دارم بعیب خود اقرار .
هنری آن بود که عیب مرا پیش مردم هنر کند اظهار .

بر صحایف ضمیر مهر تنویر و حواشی خواطر دریا مقاطر ا کسیر تأثیر ارباب ذکاء و اصحاب شعر و اشاء پوشیده بماند که : **امیر نظام الدین علی شیر** ناظمان زمان خود را از سادات عظام و علماء اسلام و مشایخ کرام و سلاطین کامکار و امراء نامدار و وزرای عالیمقدار و سایر مردم را هشت قسم گردانیده در ضمن هشت مجلس ، و در هر مجلس شمه از احوال و اوضاع ایشان بیان فرموده و از انیات و اشعار هر يك مطلعی یا بیشتر درسلك بیان ثبت نموده .

این فقیر اندیشه کرده که چون تحف و هدایا در آئین ترکان به نه عدد اشتہار یافته جهت آنکه درین اوراق به هشت مجلس قرار داده چه تواند بود ، بعد از تأمل بسیار و تخیل بیدمار بخاطر شکسته چنان قرار یافت که از غایت التفات و عنایت که آن نادر عالم بدین طایفه داشته مجلس دیگر را برای سخن و رایی که در این زبان شواهد معانی را زیور نظم مزین میسازد گذاشته تا از پی ایشان درین جریده مذکور شوند و در میان انام اسامی و نام ایشان بماند . و حالا روح آن بزرگوار امداد

این شکسته خا کسار نموده بدین جرأت ممتاز و سرفراز میگرداند . بنا بر آن مجلس دیگر در ذکر جمیل آنحضرت با اعزه و مخادیمی که درین روزگار بدین فن اشتغال می نمایند ملحق میسازد و درین نامه شروع میکند. **و من الله التوفیق .**

مجلس اول

ذکر لطائف مخادیمی کرده است که در آخر زمان ایشان بوده اما بملازمت ایشان مشرف نشده . از آن جمله سالک اطوار و کاشف اسرار یعنی

۱ - امیر قاسم انوار قدس سره العزیز .

در نور ضمیر کاشف اسرار است عالی گهری که قدوه احرار است .

خورشید جمال و مشتری انوار است بی شبهه امیر قاسم انوار است .

و چنین نوشته است که هر چند رتبه ملازمان آنحضرت از پایه شاعری عالیتراست اما چون در ادای حقایق و معارف لماس نظم دلیذیر تر است التفات میفرموده اند و این مختصر را جهت تیمن باسم شریف آن بزرگوار ابتدا کردم .

آورده است که امیر قاسم از آذربایجان است ، و مولدش سراب ، که قریه ایست در نواحی تبریز ، و در جوانی مرید شیخ صدر الدین اردبیلی شده طریق آداب صوفیه را تکمیل کرد و از آنجا باشارت حضرت شیخ جانب خراسان آمد و در اندک فرصت خلق بسیار بملازمت آنجناب متوجه شدید چنانکه پادشاه زمان شاه رخ سلطان از هجوم عام دعدعه تمام بخود راه داد و ایشانرا طرف بلخ و سمرقند بسبیل سیر فرستاد . و گویند کسی که رخصت سفر سمرقند آورد امیر علی که بود . و حضرت میرمدتی در آنجانب بودند و نازعزیمت دار السلطنه هراة نمودند ، باز همه امیر زادگان جعتای بلکه همه آزادگان رزم آزمای ازینشتر ینشتر کمر بندگی بر میان جان بستند . چون روش ایشان پاک و ففسهای ایشان آتشناك بود مردم بخواندن و نوشتن آیات و اشعار ایشان میل تمام کردند و این باعث ترتیب دادن دیوان شد ، و انیس العاشقین نام مثنوی فرمودند ، و ترجیع بندهم گفتند و بند ترجیع این است : بیت

توئی اصل همه پنهان و پیدا بافعال و صفات و ذات و اسما .

و برای تبرک این دو مطلع آن حضرت را نوشت . یکی این که : مطلع

درد تو که سرمایه ملک دوجهان است
المنة لله که مرا بر دل و جانست.

مطلع دوم این است: مطلع

رندیم و عاشقیم و نظر باز و جامه چاک

با دولت غم تو ز فکر جهان چه باک؟

درمحلّی که از خراسان عزیمت عراق نمودند در راه بقصه خرچرد جام
رحلت فرمودند و مرقد مبارک ایشان آجاست. [حضرت میر دومطلع بی نظیر از آن
بزرگوار نوشته اند اما بعضی دردمندان را این دومطلع خوشتر می آید. یکی این: مطلع
از حد گذشت قصه درد نهان ما ترسم که ناله فاش کند از جان ما.

مطلع دوم این است که: مطلع

به از خطاست که درابروی تو چین باشد تو بازینی و ناز تو نازین باشد.

بیت دوم خود بغایت نازک واقع شده است: بیت

بنفشه گر بلطافت شه ریاحین است به پیش سنبل زلف تو خوشه چین باشد.

میرعلیشیر گفته که وفات او در سنه خمس و ثلاثین و ثمان مائه بوده و در
وزن رمل مسدس این مثنوی که حضرت مولانا جلال الدین رومی گفته که.

« بود در تبریز سید زاده ای، گویا که مقصود مشارالیه است.

۴- میرمخدوم. امیر قاسم را بمثانه فرزند و محبوب بود. پدرش از مکه
معظمه زیارت مشهد مقدسه رسویه آمد و در مراجعت به بيشابور رسید و آنجا
کد خدا شده متوطن گردید. خدای تعالی اوراسه پسر عنایت فرموده. از همه خردتر
میرمخدوم بود که نام اصلیش سید محمد بود و بجهت تحصیل بهرات آمد و درمحلّی
که علوم طاهر را تکمیل کرد طهور شهرت امیر قاسم بود. بخدمت آن حصرت رفته
مقید شد و آنحضرت هم ترمیت و تکمیل او مشغول نموده ریاضتهای عظیم رجوع
فرمود، چون میرمخدوم پاک طینت و صاحب دوات بود آن خدمتدارا چنان شایسته

و دلپسند کرد که حضرت بمضمون الآسماء تنزل من السماء او را میرمخدوم
نام نهاد. این مطلع از اوست : مطلع
مطرب بزین ترانه و ساقی بیار جام خوش حلال باد که گفته است می حرام.
مزارش در نشابور بقریه مهرآباد است .

۳- حافظ سعد (۱) از مریدان امیر قاسم . بود چون شوخ طبع و لالایی بود
جوانان لوند و اوباش شهر هرات ما او مصاحبت میکردند بدین سبب از او اطوار
ناشایست و کردار ناپایست بظهور میآمد . چون حالش بحضرت میر معلوم شد او را
از دولت ملازمت محروم ساختند و فرمود تا حجره ای که در خانقاه داشت ویران کرده
خاکش را بیرون انداختند و در آن محل حافظ مناسب حال غزلی گفت که مطلعش
این است : مطلع

مرا در عالم رندی برسوائی علم کردی

دلم بردی و جانم را ندیم صد ندم کردی .

بعد از آن حافظ بدولت ملازمت رسید و در آن حرمان از عالم رفت .

این معما باسم احمد منرك از اوست . معما

سر می ندارم مدار و میار بمان سعد را بر سر کوی یار .

این مطلع نیز از اوست که : مطلع

نشان بر تخته هستی نبود از عالم و آدم

که جان در مکتب عشق از تمنای تو مبرزد دم .

بروای عقل نا محرم که امشب با خیال او

چنان خوش خلوتی دارم که خود هم نیستم محرم .

غزل ساخته و بغایت خوب تمام کرده . این بدت هم از آن غزل است :

که دارد این چنین عیشی که در عشق نو من دارم

شرابم خون کبابم دل ندیمم درد و بلم غم .

مقطع این است که مقطع
مرا گویند سعه از عشق او حاصل چنانچه دانی
ملا متبای گویا چنانچه اختهای بی مرهم

۴- خواجه ابوالوفا. از اولیای کبار است و مردم بخوارزم خواجه را از غایت صفات ملکی بفرشته تشبیه کرده «پیرفرشته» میگویند و علوم ظاهر و باطن خواجه درجه کمال داشته و در تصوف مصنفات خوب دارد، و مشهورست که علوم غریبه هم میدانست اما از او ظاهر نمیشد بلکه از غایت استغراق پروا نمیکرد، و در علم ادوار و موسیقی بزمهارت داشت و از رساله‌ای که در آن باب نوشته معلوم است. اگر اوصاف خواجه علیحده نویسند معلوم نیست که در يك جلد گنجد. اینجا بیک رباعی اختصار کرد: رباعی

بد کردم و اعتذار بد تر ز گناه ریرا که در او هست سه دعوی تباه:
دعوی وجود و دعوی قوت و حول لا حول ولا قوة الا بالله

مرقد مبارکش در خوارزم است.

۵- مولانا حسین خوارزمی. مولانا در علم طاهر شنا کرد خواجه ابوالوفا قدس سره بود و در علم باطن مرید بود و از مشاهیر زمان خود بود. «مقصد اقصی» تصنیف اوست، و مثنوی مولانا جلال الدین رومی و قصیده برده را بزبان ترکی خوارزم شرح نوشته و ذکر مصنفات هم دارد. اما اخلاق و صفاتش منافی صیاء عالم باطن او بود. در زمان شاه رخ میرزا او را جهت يك بیت تکفیر کرده بشهر هرات آوردند چون مردی دانشمند بود چیزی برو ثابت نتوانستند کرد باز بدیار خود رفت. مطاع آن عزل این است. مطلع

ای در همه عالم پنهان تو و پیدا تو هم در دلدل عاشق هم اصل مداواتو.

مولانا را در فترات جبن صوفی اوزنك^(۱) شهید کرد، قبرش در پایان بای

خواجه ابوالوفاست

(۱) نسمة الف ترکی تن صوفی اوزنك

۶- شیخ آذری. در اسفراین ظهور کرده شعرش شهرت گرفت، و در سن کهولت میلش جانب سلوک اقتاد و بحج رفته برسم سیر متوجه هند گردید، و بخدمت بسیار اکابر و مشایخ مشرف شد، و همه ملوک آن ممالک مرید و معتقد او گشتند. گویند پادشاه «جونه» که والی کلبر که بود يك لك زر تكلف کرد اما برسم خود جهت تعظیم تكلیف سر بر زمین نهادن هم فرمود، شیخ بآن وجه سرفرود نیاورد و این بیت را گفت: نظم

من ترك هند و جیفه چپیال کرده ام

باد بروت جونه بیک جو نمی خرم.

از هند برگشت و در اسفراین گوشه‌ای اختیار کرده بطاعت مشغول شد و بعضی کتب مثل «عجائب الدنيا» و «جواهر الاسرار» از شیخ است و دیگر مصنفات نیز دارد و دیوانش مشهور است. این مطلع از اوست: مطلع

باز شب شد چشم من میدان گریه آب زد

سیل اشك آمد شیبخون بر سپاه خواب زد.

قبرش در اسفراین است، و خواجه او خدمتوفی که فضاهاش از شرح مستغنی است تاریخ وفات شیخ را «خسرو» یافته، و این فقیر تاریخ وفات مولانا طوطی قریشی را لفظ «خروس» یافت، غرض که در يك تاریخ وفات کردند.

۷- مولانا کاتبی. از بی نظایران زمان خود بود، و بهر نوع شعر که میل

کرد او را معانی غریبه روی نمود تخصیص در قصاید، باطن اختراعات کرد و بشعر خوب واقع شد، و مثنویات نیز دارد، مثل تجنیسات، ذو البجرین، ذو فاقیتین، حسن و عشق، ناظر و منظور (۱) و بهرام و گل اندام. اما عرامات و قصایدش خوبرو افتاد. در آخر عمرش جواب خمسه بنیاد کرده و آنجا دعویها ظاهر ساخته ظاهر. از این سبب است، نیافته، [این فقیر را بخاطر میرسد که مولانا کاتبی را چندان ساقط شعر بوده است که اگر مثل سلطان صاحب قران ما پادشاه سخندانی او را مرئی میبود و عمرش انك

وفا می نمود دل بسیار مردم را از شعر گفتن سرد میکرد اما از ضعف طالع بدین دولت مشرف نگردید، بهر تقدیر انصاف آن است که از عصر او تا امروز در همه اسلوب شعر کسی باو غالب محض نیست]. ابیات خوب او بسیارست اما درغزلیات او این مطلع بغایت نیکو افتاده: مطلع

ز چشم و دل بدن خا کیم در آتش و آبست

بچشم بین و بدل رحم کن که کار^(۱) خرابست.

و درقصاید این مطلع او خوب واقع شده: قصیده

ای راست رو قضا بکمان تو چون خدنگ

بر ترکش تو چرخ مرصع دم پلنگ.

این بیت از آن قصیده از تعریف مستغنی است:

مرعایان جوهر دریای تیغ تو هریک بروزمع که صیاد صد نهنگ.

در استرآباد معرض طائر . سنه ۸۳۹ درگذشت و در محل رفتن این

قطعه را گفت: قطعه

ز آتش قهر و با گردید ناگاهان خراب

استرآبادی که خاکش بود خوشبو ترز مشک.

اندران از پیر و برنا هیچکس باقی نماند

آتش اندر بیشه چون افتد نه تر ماند نه خشک.

مزارش در استرآباد در گورستان نه کوران است.

۸- مولانا شرف خیابانی (۲). مرد درویش و نامرادست و همیشه بر سر

تاح نمد نهاده قورچوق^(۳) می پیچید و مردم نیز آمیزشش کمتر می بود، و بیشتر

اوقات متتبع خمسه مشغولی می نمود. واقعاً سمت بحال خود بد ننوشته است. در

خمسه اش در فصیلت عفو این بیت بیک واقع شده است: بیت

(۱) حال نسخه (۲) نسخه الف و ب: خیابانی ندارد (۳) قورچوق بمد درازی است که

درویشان بدور کلاه پیچید (حلاصه عاسی).

بنزد کسی کو بدانش مهست ز مجرم کشی جرم بخشی بهست .
این مطلع هم از اوست : بیت

خواهم که چوب تیر شوم تا تو گاه گاه
بر حال من بگوشه چشمی کنی نگاه .

و در جواب آن بیت حضرت شیخ . بیت
حاصل دریا نه همه در بود يك هنر از آدمی پُر بود .
هم نيك گفته : بیت

بی هنری مایه صد غم بود صد هنر از آدمی کم بود .

۹. خواجه عصمت (۱) . از بزرگان ماوراءالنهرست و علم ظاهر را تکمیل کرده از غایت شوخ طبعی خود را بشعر منسوب ساخت و دیوایش شهرت گرفت و بنام خلیل سلطان قصاید خوب دارد ، این مطلع از اوست : مطلع
دل کبابی است کزو شور برانگیخته اند

وز نمکدان خلیش نمکی ریخته اند .

و در تعریف دیوان اشعار خلیل سلطان قصیده ای دارد و مطلعش این است : مطلع
این بحر پُر کهر که جهانی است در برش
عواص عقل کُل نبرد پی بگوهرش .

قبرش در بخارا در حجره اوست

۱۰. مولانا خیالی . از بخارا است و شاگرد خواجه عصمت است ، بسیار

خوش خلق است و خوش طور ، این مطلع از اوست : مطلع

ای تیر غمت را دل عشاق نشانه خلی تو مشغول و تو غایب زمیانه .

بیت دوم نیز خوب واقع شده . بیت

که معتکف دیرم و که ساکن مسجد یعنی که ترا می طلسم خانه بخانه .

قبرش در بخارا است .

۱۱ - مولانا بساطی، از سمرقند بوده و در طبع شوخی تمام داشته اما

بغایت عامی بوده است . این مطلع از اوست : مطلع

دل شیشه و چشمان تو هر گوشه برنش

مستند مبادا که بناگه شکنندش .

قبرش در سمرقند است .

۱۲ - مولانا یحیی سبک - از فضلی ملک خراسان است و در سیار علوم

و فنون ماهر بوده، و در فن عروض و صنایع مردم همه او را مسلم میداشتند و هر کس

خواهد قوت طبع او را معلوم کند « شبستان خیال » نام کتابش را ملاحظه نماید .

او تفاحی تخلص میکرد و آخر فتاحی تخلص کرد و خماری و اسراری نیز تخلص

کرده، و بتخلص فتاحی این مطلع از اوست : مطلع

ای که دور لاله ساعر خالی از می میکنی

رفت عمر این داغ حسرت را دوا کی میکنی ؟

و بتخلص اسراری در تتبع آن غزل خواجه حافظ که : مطلع

ای فروغ حسن ماه از روی رخشان شما

آب روی خوبی از چاه زبندان شما

این بیت از اوست که : بیت

اره برگ کنب ای سنگیان زان تیر شد

تا بُرد بیخ نهال عقل و ایمان شما (۱) .

[از رسائل منظومه مولانا یحیی یکی تعبیر خواب است و از مؤلفات نشر،

شبستان خیال و حسن و دل است]

مولانا مرد درویش و قانع بود و جهت آنکه گوشه اختیار کرده بود لطائف

(۱) کب مفتحتین ریسمانی است که آن را از پوست کتان سارید و معنی برگ و تنم

سنگ (برهان)

بودند که این فقیر تحریر ترجمه آنرا ترك ادب دانسته مختصر ادا كرد. مولانا در فن شعر ماهر بوده و در علم ادوار و موسیقی كامل و نادر و در عملهای خود اشعار خود میابخانه ساخته است تا دلالت بر فضل او كند و از آن جمله عمل چهارگاهست که در میان مردم شهرت دارد و گویند جو کی میرزا در مجلس خود غیر از آن نمیکذاشت که قوالان چیز دیگر گویند و مطلع آن عزل که در عمل چهارگاه دارد این است: مطلع

همچو صبح از مهر رویت میزدم دمه‌های سرد

تا رسم روزی بکویت دل بسی شبگیر کرد.

و قصیده مصنوع سلمان را جواب گفته و آنجا استعداد بسیار فهم میشود.

و در جواب قصیده دیگر خواجه سلمان این مطلع ازوست: مطلع

ز قامت تو به عالم قیامت بر خاست قیامتست قدت گر بود قیامت راست.

و در غزلیات او این مطلع هم مشهور است: مطلع

توئی کان نمك ما شور بختان خدا این داد ما را و ترا آن.

مخلص سخن آنست که مولانا از مردم رذل طمع میکرده و قوت طامعه او بر عکس طالعی بوده و از آنجهت در نظر عزیزان خوار مینموده. مزارش در نواحی بلخ است (۱).

۴۰ - مولانا سیمی . مولانا از ولایت شاور بود و فضل بسیار داشت و در

شعر و معما و انشاء اهل این فنون که در عصر او بودند او را مسلم میداشتند و مشهورست که در یکروز دو هزار بیت بدعوی گفته و نوشته و جهت سجع مهر خود این بیت را گفته و فرموده تا حكاك نقش کرده: بیت

یکروز بمدح شاه پاکیزه سرشت

سیمی دو هزار بیت گفت و نوشت (۲) (۳).

(۱) دولتشاه اورا معروف بشریفی نوشته و دیگر ابیات متخلص شریفی از او نقل کرده.

(۲) حکایت بیست من خرما را استخوان بیکدمه خوردن هم اراو مشهور است و در قدردان شاه مسطور.

(۳) در نسخه ترکی الف این بیت را باو بست داده است بیت

مگس مرده بود قلیه روی آشم شیش رنده بود کجحد روی نام.

اما غیر این بیت شعرا و در میان مردم کم است. باسم نجم این معما از اوست : معما
نمی گنجد ز شادی غنچه در پوست چوسیمی نسبتش با آن دهان کرد. (۱)

۲۱ - مولانا علی آسی (۲) - از مشهورست و در مقابله خمسه چند مثنوی گفته است چون بمقابله نمیتوان آورد گویا از آن سبب شهرت نگرفته است، و در يك كتاش که موسوم بنیال و وصال است يك بیت دارد که هم در باب شعر خودش خدا زبان او انداخته است : بیت .

شعری که بود ز نکته ساده ماند همه عمر يك سواده

۲۲ - مولانا علی شهاب - از ولایت ترشیز بود و ملازمت سلطان محمد بایسنقر میکرده و شعر را پخته و روان میگفته است، و شعرا آن زمان از او بد میبرده اند، (۳)
و مولانا سرتی پسر اوست و بمحلش ذکر کرده خواهد شد. این مطلع از اوست : مطلع
چو پرده ار رخ چون آفتاب برداری

بجان و دل کندت مشتری خریداری .

۲۳ - مولانا محمد علی شغانی (۴) - وزیر راده بود، جهت آنکه طبعش خوب واقع شده بود بشعر میل بسیار داشت و مشغولی تمام میکرد و این بیت از اوست : بیت
چنان عریق میم ساقیا که ار گل من اگر کلی بدر آید شراب ازو بچکد

۲۴ - مولانا طالعی - ماح سلطان محمد بایسنقر میرزا بود طبعش جاب غرابت میل تمام داشت و در مدح امام رضا علیه السلام قصیده گفته که مطلعش این است : مطلع

خشت خورشید زر اندودی که براوج سماست

بهر فرش روضه سلطان علی موسی رضاست .

(۱) غنچه هرگاه در پوست نگنجد نیج، ماند و از دهان میم خواسته

(۲) آتشی : (نسخه ب)

(۳) و شعرا آن زمان را بد میگفته است (اصل ترکی نسخه الف)

(۴) محمد شغانی : (نسخه ب)

۴۵ - مولانا طوسی - مثل گوی (۱) و شعرش عام فریب بود، سال عمرش صد رسید، و این مطلعش مشهورست : مطلع

زهی نوش لب لعلت حیات جاودان من
بدندان میگری لب را چه میخواهی زجان من

این مطلع هم از اوست : مطلع

بمن باشیدی خوبان خدارا خدا را دارم و باقی شما را. (۲)

۴۶ - مولانا سودائی - (۳) را باورد (۴) بود اول خاوری تخلص میکرد، از عالم غیب جذب باو رسیده از میان مردم بیرون رفته در کوه و بیابان میگردید چون به حال خود آمده در میان (مردم) آمد سودائی تخلص کرد، و نامش «سفر میرزا» قصاید او بسیارست. عزل را نوعی میگفت. این مطلع از اوست : مطلع

عنبرت خال و رخت ورد و خط ریحان است

دهنت غنچه و دندان در و لب مرجان است.

عمرش از نود گذشته بود (در سنه ۸۵۳ وفات کرد) و قبر او در باورد
نقریه سگان است. دو پسر عریب یادگار گذاشت (۵)

۴۷ - مولانا زاهدی - معاصر بابا سودائی بود، بمع «دریای ابرار» امیر خسرو کرده و جواب تجنیسات کانی هم گفته، و در مناجات این بیت خوب اقتاده است: بیت

ره ره را جنگ نارباب که داد
لعل در سنگ نار باب به داد

۴۸ - مولانا امیری - (۵) نرک بود نظم ترکی او هم نیک واقع شده ولی

شهرت نگرفته در فارسی جواب خواجه، کمال این مطلع از اوست : مطلع

(۱) غزل گو: (نسخه ترکی ح)

(۲) در عراق از دنیا رفته است. (دو نسخه ترکی)

(۳) بابا سودائی: (نسخه ب)

(۴) ایبورد. (نسخه ترکی الف)

(۵) مولانا امیری. (نسخه الف)

روز قسمت هر کسی از عیش بخش خود ستاند

غیر زاهد کور یا ضتها کشید و خشک ماند. (۱)

قبرش جانب بدخشان در ارهنگ و سر است.

۳۹ - مولانا بدخشی - مرد فاصل بوده است، و در زمان میرزا الغ یک

شعراى سهرقند اورا بخوشگوئی مسلم میداشته اند و میرزا نیز با والتفات تمام داشته، این مطلع ازوست. مطلع

ای زلف شب مثال ترا در بر آفتاب از شب که دید سایه که افتد بر آفتاب

۴۰ - مولانا محمد طالب جاجرمی - در شیراز شو و ما یافته، و مزار او

در بایان پای خواجه حافظ است، و این رباعی او در سنک مزارش کننده بود که فقیر یاد گرفتم: رباعی

در کوچه عاشقی نه بیمان درست میگفت بمن اهل دلی روز نخست:

طالب مطلب کسی که آن غیر توجست توط لب او باش که او طالب تست.

۴۱ - مولانا برندق - بدیم شیوه و هزال بوده، و در ملازمت سلطان

بای راین میرزا عمر شیخ بوده، و شعراى آن زمان از زبان او ترسیده او را بلفظ

استادی خطاب میکردند. این مطلع از اوست: مطلع

لب شیرین تو با تنک شکر میماند در دندان تو با عقد کهر میماند.

۴۲ - مولانا جنونی - از شهر هرات بوده شعرش حیووست اما در نظم

طبعش جانب هجو و هرل مایل بود، و در میان او و حافظ شریقی نزاع واقع شد

و او منازع را هجو کرد و مردم را سوار خوش آمد چنانکه همه یاد گرفتند، و شعر

خوب او از این سبب طرف بد که او هجو گفتن شهرت کرد این مطلع از

اوست. مطلع

ز آروى در آن حلقه زبوست جنوبی

ای اهل جنون را بکمند تو زبوی

(۱) از اشعار ترکی این بیت سام اوست:

بیما کدین تو یوب او یفودین یوموب کوز

بی بیما کدین نه او یفودین سالیب سور

۳۳. مولانا محمود عارفي^(۱) - نغایت شاعر خوشگوی بود، و اهل زمان او را سلمان ثانی می گفتند. يك سبب حسن کلام بود و يك سبب ضعف چشم که چشم خواجه سلمان نیز دردمند بوده است، و قصیده که خواجه سلمان جهت درد چشم خود فرموده جواب گفت و مطلعش این است: مطلع
 دردا که درد کرد سواد نظر خراب و ایام کرد چشمه چشم مرا پر آب^(۲)
 مولانا داعی هم آن قصیده را بدرد چشم خود جواب کرده و این بیت او خوب واقع شده است: بیت

نه يلك سرخ دیده من داروی سفید باشد بعینه نمك سوده بر کباب.
 اما مولانا عارفي (در) مناظره کوی و چوکان مثنوی هم گفته و همه ابیانش رنگین افتاده، و این دوبیت در تعریف اسب از آنجاست: مثنوی
 چون کوی سپهر کرد پستی میدان میدان چو کوی جستی.
 هرگاه که در عرق شدی غرق باران بودی و در میان برق.
 [این بیت اوسیار خوبست. بیت
 هرگاه که در نبرد رفتی صد داد صبا کرد رفتی.]
 دیوان غزل دارد و این مطلع از اوست: نظم
 عهد کردم که نیایم بدر از میخانه تا آن دم که مرا یر نشود پیمان
 قبرش در شهر هری است.^(۳)

(۱) مولانا عارفي . (نسخه الف و ب)

(۲) دردا که درد کرد سواد نصر خراب و ایام کرد چشمه چشم مرا سر آب (نسخه ترکی)

(۳) (در نسخه ترکی ب) بعد از ترجمه مولانا عارفي این سه ترجمه اضافه دیده میشود:

مولانا مشتری - اراهل استرآباد و از مشاهیر زمان خود بوده و این بیت از اوست: ساقی میم اگر ندهد در هوای گل دست من است و دامن ساقی و پای گل
 مولانا علی دُر دُر - از اهل استرآباد، و این مطلع او مشهور و خوب واقع شده: مطلع
 گذشت عمر و نیارم از شراب گذشتن که مست خواهم از این عالم خراب گذشتن
 مولانا محبی - ملازم بایستقمر میرا بوده و این مطلع از اوست. مطلع
 بارغت دم زسیم نتوان زد بوسه آجا ز بیم نتوان زد

۴۴ - مولانا سلیمانی - در خدمت بابر میرزا می بود و ندیبه را روان میگفت . و در جواب این مطلع خواجه حافظ که : مطلع

یاد باد آنکه سرکوی توام منزل بود دیده راروشنی از خاکدورت حاصل بود .

این مطلع از اوست : مطلع

حل هر نکته که برپیر حرد مشکل بود آزمودیم بیک جرعه می حاصل بود .

بیت دوم این است : بیت

گفتم از مدرسه پرسم سبب حرمت می

در هر کس که زدم بید خود ولای عقل بود .

و مشهور چنان است که این دوبیت از مهری است که زن حکیم طیب بود . این فقیر از مردم بیک شنیده که از سلیمانی است والله اعلم [حضرت میرچنین نوشته اند اما منده تحقیق کردم که از مهریست و بجهة صحت قول او به حکم آصف صفاتی ولی النعمی عزل را تمام در تحریر آورد : عزل

دوش تا صبحدم از گریه و از ناله من

لاله سوخته خون در دل و پا در گل بود .

خواستم سوز دل خویش بگویم با شمع

بود او را بزبان آنچه مرا در دل بود .

آنچه از ناله و هاروت روایت کردید

سحرچشم تو بدیدم همه را شامل بود .

دولتی بود تماشای رخت مهری را

حیف و صدحیف که (آن) دولت مستعجل بود [

۴۵ - مولانا ندیمی (قدیمی) - نقارچی گری شهرت داشت ، اما طبعش

در نظمها ملایم بود . این مطلع از اوست مطلع

بی جالش دیده روشن چکار آید مرا روشنی در دیده از دیدار یار آید مرا

۳۳ - مولانا محمود عارفي^(۱) - نغایت شاعر خوشگوی بود، و اهل زمان

ا. سلمان نابی می گفتند . يك سبب حسن كلام بود و يك سبب ضعف چشم چشم خواجه سلمان نیز دردمند بوده است ، و قصیده که خواجه سلمان جهت چشم خود فرموده جواب گفت و مطلعش این است : مطلع

دا که درد کرد سواد نظر خراب و ایام کرد چشمه چشم مرا پرآب^(۲)
مولانا داعی هم آن قصیده را بدرد چشم خود جواب کرده و این بیت او خوب
ع شده است : بیت

نه يلك سرخ دیده من داروی سفید باشد بعینه نمك سوده بر كباب .

اما مولانا عارفي (در) مناظره کوی و چوکان مثنوی هم گفته و همه ابیانش
کین افتاده ، و این دوبیت در تعریف اسب از آجاست : مثنوی

چون گوی سپهر کرد پستی میدان میدان چو گوی جستی .
هرگاه که در عرق شدی غرق باران بودی و در میان برق .
[این بیت اوسیار خوبست . بیت

هرگاه که در نبرد رفتی صد دصانگرد رفتی .]

دیوان غزل دارد و این مطلع از اوست : نظم

عهد کردم که بیایم بدر از میخانه تا آن دم که مرا یر نشود پیمانه .
برش در شهر هری است .^(۳)

(۱) مولانا عارفي : (نسخه الف و ب)

(۲) دردا که درد کرد سواد نصر خراب و ایام کرد چشمه چشم مرا سرآب (نسخه ترکی)

(۳) (در نسخه ترکی (ب) بعد از ترجمه مولانا عارفي این سه ترجمه اضافه دیده میشود :

مولانا مشتری - از اهل استرآباد و از مشاهیر زمان خود بوده و این بیت از اوست . بیت
ساقی میم اگر بدهد در هوای گل دست من است و دامن ساقی و پای گل

مولانا علی دُر دزد - از اهل استرآباد ، و این مطلع او مشهور و خوب واقع شده : مطلع
گذشت عمر و نیارم از شراب گذشتن که مست حوالم از این عالم خراب گذشتن

مولانا محبی - ملازم بایسفر میردا بوده . و این مطلع از اوست : مطلع

بارخت دم زسیم نتوان زد بوسه آجا زیم نتوان زد

۳۴ - مولانا سلیمانی - در خدمت بابر میرزا می بود و ندیبه را روان میگفت . و در جواب این مطلع خواجه حافظ که : مطلع

یاد باد آنکه سرکوی توام منزل بود دیده راروشنی از خاکِ درت حاصل بود .

این مطلع از اوست : مطلع

حل هر نکته که بر سرِ حرد مشکل بود آزمودیم بیک جرعه می حاصل بود .

بیت دوم این است : بیت

گفتم از مدرسه پرسم سبب حرمت می

در هر کس که زدم بید خود ولا یعقل بود .

و مشهور چنان است که این دوبیت از مهری است که زن حکیم طیب

بود . این فقیر از مردم بیک شنیده که از سلیمانی است والله اعلم [حضرت میرچنین

نوشته اند اما نموده تحقیق کردم که از مهریست و بجهة صحت قول او به حکم

آصف صفاتی ولی النعمی غزل را تمام در تحریر آورد : غزل

دوش تا صبحدم از گریه و از ناله من

لاله سوخته خون در دل و باد گل بود .

خواستم سوز دل خویش بگویم با شمع

بود او را بزبان آنچه مرا در دل بود .

آنچه از بامل و هاروت روایت کردند

سحرچشم تو ندیدم همه را شامل بود .

دولتی بود تماشای رخت مهری را

حیف و صدحیف که (آن) دولت مستعجل بود .

۳۵ - مولانا ندیمی (قدیمی) - بنقارچی گری شهرت داشت ، اما طبعش

در نظمها ملایم بود . اس مطلع از اوست مطلع

بی جالش دیده روشن چکار آید مرا روشنی در دیده از دیدار یار آید مرا

علیشیر گوید : بیت دوم بهتر واقع شده است :

ز آن ساعت که ناگه در رهی پیش آیدم مدتی باید که تادل برقرار آید مرا .
ده را از خون دل می پرورم زان سالها کر رای دندش روزی بکار آید مرا .

۴۶ - مولانا مسیحی - از ولایت فوشنج بود . مردی با کزه روزگار و مسلمان
ت بود ، گویند زیارت مکه مشرف شده بود ، طبع او شوخ بود و اشعار نیک دارد .
مطلع او است . بیت

را بجفا کشته پشیمان شده ناشی خون دل ما ریخته حیران شده ناشی .
گویند مولانا در آن سفر در بادیه سایه مغیلان در عین ماندگی نشسته خار
بای بیرون میکرده است که بکی از شوخ طبعان قافله در بدیهه بمولانا خوانده
ت : شعر

از ریح ره دور و سر خار مغیلان از آمدن مکه پشیمان شده ناشی
۴۷ - حاجی ابوالحسن - ترك است اما بقدر (خود) طالب علمی کرده .

ن مطلع ترکی از او است : مطلع ترکی
گیلیپ تورا دل کل و بیر هفتنه توروب نارادور
بواوت کونکول کاتوشوب جانی کویدر و نارادور .

باسم بایزید ابن معما از او است : معما
ر که بیند سرو من بالای زیبای ترا برکنار دیده روشن کند جای ترا . (۱)

۴۸ - مولانا قطبی - ملارم سلطان مسعود میرزا بود ، طبع بازك داشت
در شعر ترکی و فارسی چالاك بود . این مطلع ترکی او مشهور است
نچہ کیم نسبت قیلور اوزیکا دلدار آغزی

ای صبا سلی تولا قان انلا زهار اغزی .
۴۹ - مولانا نعیمی - بمولانا قطبی قرابت داشت . طبعش بد نبود ، نظم
رکی طبع او ملایم بود ، و در آستانه سلطان صاحبقران میبود . چون تابلیت داشت

(۱) - بالای ری که ای باشد نایزی میشود برکار دیده او را تمام می کند

و صدق و اخلاص ملازمت کرد التفات بسیار یافت و عاقبت بمنصب عالی صدارت
سرفراز گردید . این مطلع ترکی از اوست : ترکی
تا عدم دین بولدی بیدامو بجه کیم حسن و جمال
سین بری وش دیک یار اتمای دورش دین ذوالجلال .
هم در قزاقیهای آنحضرت زخم حورده از عالم رفت (۱)

۴۰ - مولانا زین - منسوب بصنعت کیسه دوزی بود ، و یکی از شوخ طبعان
رمان خود بوده . این مقطع از اوست : مقطع
بازین که منعت کنند از مردم ناجنس بیگانه چنانی که غم خویش نداری .
۴۱ - مولانا محمد جامی - برادر حضرت محمومی نورا (۲) بود . و علوم
طاهر را تکمیل کرده بود . احلاق و صفات درویشانه و سلوک درویشی بی خویشانه
داشت ، و در ادوار و موسیقی ماهر و سایر فصایل آراسته و کامل بود ، و برادری
آنحضرت را لایق و طریق او بطریق برادر موافق بود . این رباعی از اوست : رباعی
این باده که من بی تو بلب می آرم بی از پی شادی و طرب می آرم .
زلف سیه تو روز من کرده سیاه روز سیه خویش شب می آرم .
قدرا و در منزل آنحضرت برصفه قطب السالکین مولانا عبدالدین کاشغری
در پایان پای واقع شده .

۴۲ - امیر شاهی - ارسربدالان سبزواری بوده ، و ملازمت بایسغرمیرزا
می کرد ، امیر آق ملک نام داشت . مرد فراعیت دوست بود و خوش باش . شعر او را
در چاشنی و سلاست و لطافت احتیاج تعریف نیست . عزل گفته و کم گفته اما

(۱) در فراق آنحضرت از عالم روت (نسخه های ترکی)

(۲) - نورا : مقصود نورالدین عبدالرحمن جامی است

مولانا جامی مرثیه در وفات مولانا محمد گفته و دوبت از آن نوشته میشود

من بوم از جهان و گرامی برادری در سلك اهل فضل گرامیای گهری
زاندن برادری که در اطوار علم و فصل چون او زاد مادر ایام دیگری

پیش همه مردم مستحسن و پسندیده است. اگر چه فقیر او را ندیدم اما در میان او و فقیر اعلام و ارسال واقع شد. و در محلی که پادشاه زمان پدر فقیر را برسم حکومت بسزوار فرستاده بود امیرشاهی را حاکم استرآباد طلبیده برده بود، او را آنجا قضا رسید و نعش او را بسزوار آوردند، و پدر فقیر همه مردم را باستقبال فرستاده او را بمنزل آحرت دفن کردند.^(۱) و در استرآباد دو مطلع گفته و توفیق انعام نیافته و در آن حین که اراءالم میرفته وصیت کرده که آن دو مطلع را خواجه او خدمتتوفی تمام کند، یکی این است: مطلع

خراییم از دل بیرحم که که یادکن ما را

سک کوی نوئم آخر بسنگی شاد کن ما را.

مطلع دیگر این است: مطلع

توشهریار جهان ما غریب شهر نوئم وطن گذاشته بی خان و مان رهبر نوئم.
خواجه آن دو مطلع را تمام کرده بدیوانش نوشته شد و شعرای شهر را تکلیف شد که (مرثیه بسازند) و این بیت از ابیات آن مرثیه است: مرثیه
گو شو زیروزر از آه واشکم سزوار

زانکه شهر شادی شاهی نمیآید بکار.

(۱) دردخمه آباواحداد دفن کردند (نسخه ترکی ح)

مجلس دوم

ذکر اطایف جمعی کرده است که بعضی را در صفر سن بملازمت رسیده، و صحبت بعضی در ایام جوانی مشرف گشته، و در تاریخ سنه تسعین و ثمانمائیه (۱) که ابتدا این نسخه بدیع کرده آن عزیزان رخت بیستی از دامگاه فنا بآرامگاه بقا کشیده بودند. از آنجمله:

۴۴ - مولانا شرف الدین علی یزدی - و چنین نوشته است که صاحب کمالی مولانا پیش اهل عالم مسلم است. و در ویرانی شاه رخ میرزا والد فقیر با جماعت کثیر از فتنه روزگار و حوادث گریخته جانب عراق میرفتند، بهشت که مولد مولانا است رسیدند اتفاقاً منزل نزدیک خانقاه مولانا واقع شده. چنانکه لعب دأب اطفال است جمع کودکان جهة بازی بدان خانقاه رفتند و فقیر هم بدیشان همراه بودم، نخمیناً شش ساله بودم، مولانا بر يك رحبه شسته بود وجهه آنکه کیفیت حال جماعت که فرود آمده اند معلوم کند یکی را از اطفال طلید، فقیر متوجه ملازمت شدم و هر چیز سؤال کرد جواب معقول اتفاق افتاد، نسیم نموده تحسین فرمود، دیگر پرسید که بمکتب رفته ای؟ گفتم بلی رفته ام. گفت که چار سیده ای؟ گفتم سوره تبارک رسیده ام. از برای فقیر فاتحه خواند چون فارغ شد والد فقیر با کلاوتران آنجا بخدمت مولانا آمده بیارمندی بحای آورد. آنچه از مصنفات او مشهور است شرح قصیده برده و شرح اسماء الله و تاریخ ظفر نامه است، و فن معمارا او تدوین کرد آنجا هم حبل و مناظره منتخب (۲) مصنف او است، و مولانا در باب همت و کرم از تعریف مستعنی بوده است. برای تبرک بك مطلع او نوشته شد: مطلع صوفی مباش منکر بدان می پرست کادر پیاله پر توئی از عکس دوست هست

[و این چند بیت در این غزل بیکو واقع شده:

در آرزوی آنکه بگیرد دست دوست سیار سر فدا شد و کس را بداد دست
آن دست و جرعه می از اسباب دیوی آن هم بیفکند رکب آن دم که گشت مست

(۱) در اینجا سال تالیف کتاب را ۸۹۰ ذکر میکند در صورتیکه تاریخ تالیف ۸۹۶ است

(۲) مناظر و منتخب (نسخه ترکی ح)

شيخ است و صدهزار تعلق زيک و بد
 اين طرفه تر که مردم کوته نظر کنند
 قبر او در خانقاه مذکور است .

۴۴ - خواجه اوحد مستوفی - بلف کدود (۱) شهرت داشت . يگانۀ عصر
 خود بود ، و بیشتر علوم و فنون را ميداست ، بتخصيص علوم غريبه را ، اما در فلکیات
 مشهور عالم بود . اين فقير بصحت آن بزرگوار ميرسيد و التفات بسيار داشت . در شعر
 ديوان ترتيب کرد و قصايد خوب دارد . اين مطالع ازوست . قصيده

ای زستان جالت چشم جابرا ريب و زين
 گشته بر برگس هوا داری چشمت فرض عين .
 اين شعر را بنام صاحبقران مذيّل ساخته است : بيت

شاد باش ايدل که بر ما سایۀ رحمت فکند
 آفتاب آسمان سلطنت سلطان حسن .

خواجه ساکن سبزوار بود ، قبرش هم آنجاست .

۴۵ - مولانا قاضي عبدالوهاب مشهدي - مرد دانشمند و در فنون بود ،
 و قاصي شهر مشهد مقدس بود ، و دروس انشاء بطر بداشت ، و در کتابۀ *فلاحه عماد*
 آيت دارم ذات العماد التي لم يخلق مثلها في البلاد او نوشته است و ظرفا و شعراء
 مشهد شاگرد قاضي بودند . ار آن ظرفا يکي در صنعت مقلوب مستوي الفاظ « مرادي
 دارم » را يافته بقاصي عرض کرده او باندك تأمل « برآيد يارب » را جواب داده
 و اين جواب زياده از تعريف است باسم سيف اين معما ازوست : معما
 جان ازلب لعل تو و دل از سر رملت
 چونندۀ آب حصر و عمر درازند (۲) .

قبرش در مشهد است .

۴۶ - خواجه فضل الله ابوليثي - اراکانه رقيه و اولاد ابوالليت فقيه بود

(۱) کدود (سجده بدل) (۲)

(۲) از لب لعل ل را گرفته که بحساب حمل نسي ، شود و دل از سر رلف بهی رلف او که ولد شود

و سر او « د » است

درفقه اورا ابوحنیفه ثانی میگفتند و در عربیت قرینه ابن حاجب میگرفتند و شاگرد
امیر سید شریف بود، و سید بخط خود اجازت نامه درس علوم از برای
اونوشته فقیر دوسال پیش اوسوق خواندم و چندان التفات داشت که فرزند میگفت
وبا وجود آنکه اعلم علمای سمرقند بود شعر و معما نیز میل مینمود. این مطلع
از اوست: مطلع

قد چون سرو تو جاست مرا بلکه روان
سویم ای سرو روان شو که فدا سازم جان.
این معما باسم حاکم ازوست: معما

چون بهشت آمد فتح از روی باغ بلبلش گر کم شود یابد شکست.
خواجه در سمرقند برحمت حق رفت و درگنبد خانقاهش دفن کردند.
۴۷ - مولانا علاء شاهی - داشمند بود و بخوش طبعی مردم او را مسلم
میداشتند اهل سمرقند در فن معما او را قریمه مولانا شرف الدین میداشتند و در
محلی که فقیر سمرقند رفته پای او شکسته صاحب فراش بود، بیاد او رفتم و این
معما را باسم علاء پیش بطراوداشتم. معما

دور باد از تو درد و رحمت پا دشمنت را بلا صیب و عنا
بعد از آنکه فقیر از پیش او بخانه آمدم او حالات مرا معلوم کرده این معما را که
اسم فقیر از او حاصل میشود بدست یکی از شاگردان خود بوثاق فقیر فرستاد:
معما باسم علیشیر:

چشم تو مرادید و منس سیریدیدم چون سیریه بنم ز تو این است امیدم (۲)
در همان صعب از عالم رفت قبرش در سمرقندست.

۴۸ - مولانا محمد تبادگانی - از خلفای شیخ زین الدین بود و مقتدای
رمان خود بود، و فصل و کمال از آنچه کسی شرح کند زیاده داشت. قصیده برده
را محسن کرده و بهمازل السائرین مقرب حضرت باری خواجه عبدالله انصاری

(۱) چشم یعنی عین، مرا یعنی «لی» و سیر بهشاهت «شیر» میشود

شرح نوشته است . هرگاه که سماع درآمدی با وجود آنکه حرکانش موافق اصول نبود در مردم تأثیر کرده رقت میکردند . این مطلع ازوست : مطلع

آنانکه بجز قامت سروت نگرانند گراست بگوئی همه کوتاه نظرانند (۱)

در شهر هرات از عالم رفت و قبرش در خیابانست . و در آنجا حائقه‌ای ساخته مولانا حمیدالدین پسرش و سایر صوفیه در آن عبادت می کنند .

۴۹ - شیخ صدرالدین رواسی - هم از خلقای شیخ زین الدین است ، شیخ بسیار زیبا جمال وارحمندو در ادای معارف و حقایق دلپسند بود و فقیر بمجلس شریف اورسیدم (۲) . گاهی نظم بیزاشتغال می نمود ، این مطلع ازوست : مطلع

رهی از عارضت چشم مرا نور همیشه از جمالت چشم بددور .

در شهر هرات از عالم رفت و نعش او را بولایت شغان بردند و آنجا مدفون است .

۵۰ - میر حیدر مجذوب - در بیرون درب خوش سر مزار میر فخر ساکن بود . در جوانی علوم ظاهر را تکمیل کرده بود که جذبه او رسید چنانکه عقلش زائل گردید اما گاهی بحال خود آمده با علماء بحثی میکرد که همه او را مسام میداشتند بار در عین گفتگوی معقول خیالش بجنون کشیده دعوی سلطنت میکرد ، پربشان میگفت و گاهی شعر میگفت و در بطمش ابیات عربی ، وافع میشد . این بیت را در وقت جنون گفته است : بیت

لب و دیدان آن مه ناچه ماند چو قندی بر بریج دانه دانه .

مزارش در همان موضع است

۵۱ - مولانا محمد عرب - مرد دابسمند بود و دماغش حبیط آردودایم

(۱) کوتاه نظرانند و چه کوتاه نظرانند ، سجع

(۲) در دو نسخه ترکی الف و ب این عبارت دیده میشود .

درس قصوص میگفت و پادشاه بدخشان بملازمت شیخ میرسید و مردم دیگر را هم دعوت میکرد

بمردم خسر سلطنت خود میگفت تا آنکه راست یادروغ اورا بدین ملزم ساختند که از خانه او اسلحه بسیار بیرون آمد، چون عزیز بود و عمر گذرایده بود پادشاه زمان از او گذراید اما حکم اخراج شد، و بطرف سیستان رفت و باز در سر همان سخن آمد و در قاعده پادشاهی خود شاهنامه گفته بود، این بیت از آنجاست: بیت
بجز شه کسی محرم راه نیست (۱)
ز احوال شه جز شه آگاه نیست.
در ملک سیستان فوت شد.

۵۴ - میر مفلسی. از سادات مشهد مقدس بود و آگاه جنبه باورسید و در عقلش قصوری پیدا کردید چنانکه در انگشتهای خود حلقها انداخته پیوسته با خود سخن میکرد، اما در محلی که هوش داشت ابیات خوب گفته است و در همه وقت این بیت را بسیار میخواند. بیت

بنای مرگ و اندوه قیامت جو چنبر ساحت ما را بخل قامت.
این تحاص او در میان مردم مشهور است تحلی
خلق گوید مفلسی دیوانه شد لاجرم دیوانگی از مفلسی است.

[حضرت میر در شرح حالات میر مفلسی فرموده اند که در محل هشیاری ابیات خوب گفته است ولی ابیات حوش را نوشته بودند. در جواب آن عرل میر خسرو که: مطلع

شراب خورده و ناشسته روی و خواب زده

هزار طعنه حوی بر آفتاب زده.

این چند بیت از وست و شهرت دارد: نظم
خطت که در چمن حس بیچ و تاب زده ز سزمه بافتد چتری بر آفتاب زده.
عرق دمیده رویش رخواب حوش بر حاست نگار من بدو رحساره گلاب رده.
چه دواتی است که محبوب دلموار بنار سری نزابوی عاشق بهاده حواب زده.
این عرل او بسیار مشکل گوی واقع شده که

(۱) کسی محرم شه بحر شاه نیست (نسخه ترکی)

غزل

ای ورق رخ نرامیم یکی و لام دو وز رخ وزلف تو مرا صبح یکی و شام دو .
چشم مرا براه تو خون جگر فرو گرفت دیده من بیدا بین باده یکی و جام دو .
در ره عشق آن دولاب پای دلم زد آبله هست در این سفر مرا گام یکی و کام دو .
گفت که بوسه از لیم نسیه و نقد چون بری کفتم اگر کرم کنی نقد یکی و وام دو .
که سگ خویش خواندم گاه گدای مفلسی دولت خواجگی نگر بنده یکی و نام دو .
مزارش در مشهد در سنگر خواجه خضر است .

۵۴ - مولانا عبدالقهار - از خوش طمعان شهر هرات بود و دانشمندی داشت ،
اما خیال مولانا ، یکمیما گری کشیده در آن کار بسیار چیر ضایع کرد و هیچ کار ساخت ،
اما ابیات خوب دارد . در تتبع امیر خسرو این مطلع ازوست : مطلع
رشکم آید ز آنچه بردلها خدنگ یار کرد تیر او بر غیر خورد و در دل من کار کرد .
قمرش در خیابان در جواز امام فخر است . مطلع امیر خسرو این است :
دوش شمع از زاری من گریه بسیار کرد

ظاهر آسور درونم در دل او کار کرد

۵۴ - مولانا عبدالرزاق - مردی خوش محاوره بود ، و مولانا عبدالقهار را
بحای برادر . علوم طاهر را کسب کرده عرایات او هم خوب بود ، تخصص در علم
تاریخ صاحب تألیف است (۱) این مطلع از اوست . مطلع
بار ابرو کرد بالا ترک تیر انداز من عالمی را کشت و دارد این زمان انداز من .
قمرش در امام فخرست پیش آعا . . .

۵۵ - امیر یادگار بیگ - سیفی تخلص میکرد و از امیر زادگان اصیل
خراسان است ، و از غایت فنا و بی تکلفی که داشت بجزوی که از مستغلاتش حاصل
میشد گوشه قناعت را گرفته طریق ملازمت گدداشت ، و شعرا همیشه در مجلس او
بودند و از ایشان هیچ چیر خود را در بیع نمیداشت . مطالع خوب دارد ، و آراجمله
این مطلع است مطلع

بر تبت پیراهن نازک ز تحریک نسیم هست چون نو کیسه آرزیده بر بالای نسیم

(۱) اشاره تاریخی « مطلع السعدین » است

این مطلع نیز ازوست : مطلع

سرو من سرریست شیرین راست همچون نیشکر

چون سالای قباى برگ بی ندد کمر .

مزارش در گورستان آنا و اجدادش در سرپل

۵۶ - مولانا طوطی - از ولایت قرشیز بودو در ملازمت بابر میرزا تربیت

یافت ، و جوابی خوش شکل و خوش خلق بود . و در قصیده تنوع مولانا کاتبی میگفت ،

و قصیده موعظه اورا که مطلعش این است : مطلع

بچشم عقل اقالیم سعه گنج زرست ولی چو در نگری ازدهای هفت سرست .

نیک جواب گفته است مطلع

جهان که حجره شش طاق و خانه دو درست

ز چار رکن بساطش فعان الحذرست

غرلش هم خوب بود . این مطلع اروست . مطلع

گوشه میخانه ار لعل روان گنج صفاست

شکل چنگ از بهر دفع غم دهان ازدهاست

در جوابی فوت شد ، و تاریخ وفاتش در ذکر شیخ آذری گذشت .

[مؤلف کتاب امیر علیشیر لعل خروس جهت تاریخ وفات او پیدا کرده

فصیح زمان طوطی آن شاعری که بودش ر بکر معانی عروس

چو طوطی برفت این عجب طره بود که تا بخشد فوت اورا خروس]

قرش در خیابانست .

۵۷ - مولانا ویسی - نکاتی مشهور بود اما شعر هم میگفت ، با وجود آن

بسیار ساده و گول بود چنانچه فقیر بلکه اکثر یاران تعجب کرده می گفتند که

آیا او بدین سادگی نظم چون میگوید ، غرلهاش بدیست ، دیوان هم دارد این

مطلع اروست که . بیت

رفتم سیر باغ و طواف بنفشه زار آمد ره رنمشه مرا بهی رلف یار .

سفر اختیار کرد و در آن سفر بمنزل آخرت رسید

۵۸ - مولانا ساغری . از ولایت ساغر است و در سلك شعرای هرات بود بقدر جمعیتی^(۱) داشت اما امساكش غالب بود و در محلی كه حضرت مخدومی نورا عزیمت سفر مكه نمود ویسی و ساغری اطهار آن كردید كه در ملازمت باشند اما در وقت رفتن ویسی بهانه كرد كه در ارگوش ندارم و ساغری هم بهانه برانگیخت و هردو از دولت آن سفر محروم بماندید . امیر شیخم سهیلی این قطعه را برای ایشان گفت كه :

ویسی و ساغری بعزم حرم كشته بودند هردو شان سفری .
لیك از آن راه هردو واماندید آن يك از بی خری و این رخری .
مولانا ساغری اگر چه بد شعر بود اما این مطلع او بیک افتاده است . بیت
چشم دُربار^(۲) من و اربهار است یکی ناله رار من و صوت هزارست یکی .
این مطلع نیز از اوست و رنگین واقع شده است كه . مطلع
تا شنیدم كه توان لعل تراجان گفتن آتشی در دلم افتاد كه نتوان گفتن .
در هری فوت شد و قرش همانا در بواحی حیاباست .

۵۹ - مولانا فصیحی رونی - داشمند بود و ملازمت جوگی میرزا قیام مینمود ، و كتابه عمارات جوگی میرزا همه امانات و اشعار مولاناست قصده مصنوعه خواجه سلمانرا تشع کرده و در خور حال بد گفته ، و جواب خزن الاسرار شیع گفته . و این بیت در باب نگاه داشتن رار اروست . بیت

هر نفسی كو زكسی بشنود بی شك از او هم نفسی بشنود
قبر مولانا در شهر هرات است .

۶۰ . شیخ کمال تربتی - بغایت خوش طبع و ریاض بود ، و اكثر عرلای خواجه حافظ را محمّس میگرد ، و از جمله طرفای متعین حراسان بود ، فقیر دیدن او بسیار آرزو داشتم و ملاقات این وع واقع شد كه فقیر در زمان سلمان

(۱) تمول داشت (نسخه بدل)

(۲) پرده چشم من و (نسخه بدل)

ابوسعید میرزا در مشهد غریب و بیمار در گوشه بقعه افتاده بودم. روزی درایام وقفه قربان که از اطراف عالم مردم بطواف آستانه حضرت امام آمده مشرف میشدند جمعی جوانان موالی و ش بطریق سیر درین بقعه که فقیر بودم در آمدند و ابیائی که بر دیوارها بود خواندند و در سر يك بیت بحث کردند، اما آنکه در میان بزرگتر بود آن جماعت را ملرم کرد. فقیر در ضعف حال از جاب آن جماعت سخن گفتم، ایشان او را گفتند که این جوان بیمار هم سخنی میگوید. او خود شیخ کمال بوده است که بزیارت آمده بوده. بر بالین فقیر آمد و مبحث در میان انداخت، چون جواب گفتم از سخن خود برگشته مرا تحسین کرد و احوال تفحص نمود، اتفاقاً او هم فقیر را شنیده بود و هوس دیدن داشته چون اطلاع یافت خوش وقت شده بر سر بالین فقیر نشست و در اثنای سخن این معمایش را که (قطب) حاصل میشود خواند. معاً آئی که در هوای سر رلف یار ماست از سر گذشت اول و در آخرش هاست.

در سر این نیز سخن ها گذشت، شب چون شیخ بمنزل خود رفت تبرکات فرستاد و تا آنجا بود دایم تشریف میآورد و آشنائی این نوع واقع شد شیخ نمکه رفت و از مکه باز آمده در تربت فوت شد و تربتش آجاست. [پدر مشارالیه حافظ نام داشته و طمات میکرده، و شیخ دایم از اعیت خوش طمعی قطعهای مطایبه آمیز برای او میگفته است و این قطعه از آجاست: قطعه

ناکه حافظ طیب تربت شد	کشته شد جملگی که و مه او،
موش در شرتش فتاد و بمرد	مرگ موش است شربت نه او.
نزد حافظ سپاهئی آمد	رخت نگشاد پیش او بنشست،
بس بحافظ نگفت ارس درد	که سرم درد میکند پیوست،
حافظش داد شرتی علاج	شرتش حور و دروحت را برست [

۶۱. درویش منصور سبزواری - در عالم تصوف شاگرد حافظ علی جامی

است که در تعریف او عقل قاصرست مردی درویش و بر هر کار و مرتاض بود،

اکثر ایام بصیام میگذرانید . رساله در عروض تصنیف کرده ، و قصیده مصنوع گفته در جواب قصیده خواجه سلمان و مطلعش این است : قصیده

بس دویدم در هوای وصل یار کس ندیدم آشنای اصل کار .
صنعت ترصیع پاکیزه واقع شده ، این رباعی در تصوف از درویش است : رباعی
موجود چو ذره ای بخود نتوان کرد بسیار حدیث نیک و بد نتوان کرد ،
ایجاد چوبی قبول ممکن نبود آنرا که قبول کرد رد نتوان کرد .

درویش در مابین چهل و پنجاه از عالم رفت . مزارش در خواجه طاق است
۶۲ مولانا حافظ علی جامی - صاحب کمال زمان خود بوده ، تشخیص در علم تصوف ، و حضرت محدومی نورا در تفکات الانس شرح این بیت شیخ فریدالدین عطار :

ای روی در کشیده بی بازار آمده خلقی بدین طلسم گرفتار آمده ،
از او ذکر فرموده است . در علم قرائت جمیع قراء شاگرد او بودند و من هم چند درس پیش او خوانده ام ، و قرش در حظیره شیخ بهاء الدین (۱) قدس سره است .
۶۳ - مولانا محمد معمائی (۲) - مردی ظریف بود . اشعار و رسائل و سایر مصنوعات امیر خسرو را کسی از او بهتر جمع ساخته است ، و در آموختن پیر جوانان شهر بود ، در علم معما مردم او را پیر معمائی می گفتند . باسم (یوسف) این معما از اوست : معما

مرا هوای سفر بود پیش از این در سر چو صورت تو بدیدم نماید رای سفر . (۳)
قبرش در شهر هرات است .

۶۴ - سید کمال گچکولی - ساکن بلخ بود ، و سیاحت بسیار کرده بود و کم جایی بود که او نرسیده باشد ، و در حالات او محل تعجب است . مشهور چنین است که پانصد هزار بیت دارد ، و یک قصیده گفته است که هزار بیت از آن استخراج

(۱) شیخ بهاء الدین عمر (سجده ح)

(۲) بعد از این هم این اسم میاید ، رجوع شود به شماره ۷۴

(۳) صورت تو چون داسهر که راء از آن برود اضافه شود یوسف حاصل شود

میتوان کرد. و آنچه حقیر دیدم در فوت **خواجه ابوالنصر پارسا** مرثیه ای گفته بود که چند مصرع ابیانش تاریخ فوت **خواجه** بود و چند بیت دیگر متفرق تاریخ بوده (۱) که بمعنی اش فتور راه نیافته و در واقع این کارها از شوق بشر بیرون است لهذا گویند که عطار را مسخر کرده بود. این مطلع از اوست: مطلع

ای روشنی از نور رخت دیده جانرا
بر خاک نشاند است قدت سرو روان را.
عمرش از بود گذشته بود. قبرش در بلخ بجوار مزار میر سرخس است.

۶۵ - خواجه مؤید مهنه - از نبیره های حضرت شیخ ابوسعید ابوالخیر قدس سره بود، و علوم ظاهر را تکمیل کرده بود، و محالس او بغایت گرم و پر شور واقع میشد، و سماع **خواجه** بغایت مؤثر بود، و سلاطین تعظیم **خواجه** را مرعی میداشتند این مطلع از اوست: بیت

ازمه روی تو آئینه جان ساخته اند
و ندران آینه دلرا (۲) نگران ساخته اند.
مزار **خواجه** در گنبد جد اوست.

۶۶ - خواجه مؤید دیوانه - هم از اولاد شیخ است. نظمش روان و سلیس بود. و از پیرشانی دماغ دعوی سلطنت میکرد و در نرد خویشان و مریدان این معنی را طاهر می ساخت و خراسان را برایشان بخش میکرد، و در سر همان رفت. این مطلع در جواب **خواجه حافظ** از اوست: مطلع

چشم داریم از آن شمع سعادت پرتو
که چهارا بدهد روشنی از سر نو.

۶۷ - میر عماد مشهدی - موسوی تخلص میکرد. جوان داشمند و خوش محاوره و خوش خلق و خوش طبع بود، و در فن معمار هارت تمام داشت، و شعرای مشهد همه خدمت او جمع میگرددید و هر چه او میگفت سماع رضا و اطاعت می شنودند. در جواب شیخ کمال این بیت از اوست: بیت

(۱) وحدت بیتش چنان بود که هر بیت سه و چهار تاریخ بود (در حاشیه نسخه فارسی)

(۲) جانرا (نسخه)

گفت چشمت را بگو تا در خيال روى ما

صورتى ديگر نيارد در نظر گفتم بچشم. (۱)

۶۸ - شاه بدخشان - لعلی تخلص میکرد، بسيار مؤمن و خوش طبع و پرهيزکار بود، و چندین سال بود که سلطنت از خاندان اوبخاندان دگر منتقل نشده بود، عاقبت سلطان ابوسعید ميرزا ايشان را مستأصل ساخت و مملکت را تصرف کرد. اين مطلع ازوست : مطلع

ماسودای تو ترك جان و سر خواهیم کرد

کام جان هر دم زلمت پر شکر خواهیم کرد.

مشارالیه گویا در دست سلطان مدکور شهید شد. قبرش در مزار شیخ

رین الدین است.

۶۹ - ابن لعلی - عجب پادشاهزاده خوش طبع و خوش باش بود، و چیزهای

خوب ازو نقل میکنند. اين مطلع ازوست : بیت

ای زلعل آتشینت در دل گلنار نار غیر دل بردن بداری ای بت مکار کار.

او نیز مقتول قاتل پدر شد.

۷۰ - مولانا عبدالصمد - هم از بدخشاست. در زمان سلطان ابوسعید

میرزا بهری آمد، میرزا تاریخ خود را باو فرموده بود. مردی منصف بود، یتیمی

در تجنیس خیال قافیه را غلط کرده بود من اورا واقف ساختم فی الحال متنه شد

واظهار منت کرد و این سبب آشنائی مآشد. مثنوی گوی بود. در تعریف طوی (۲)

و گوینده ها گفته. بیت

سراوازشان «جانم» (۳) الله بود

ز ماهی هیاهوی تا ماه بود

قبرش میگویند در کوهستانست.

(۱) مطلع عزل شیخ کمال خجندی این است

و انگهی دزدیده درمای نگر، گفتم بچشم

یار گفت از غیر ما پوشان نظر، گفتم بچشم

(۲) طوی معنی جشن و ضیافت کلان است.

(۳) سراوازشان دائم الله بود. (سخه ترکی).

۷۱- مولانا یوسف شاه - کاتب تخلص میکرد، و در فن کتابت مردی متعین بود، و خود را از مرثیه ظرفامیدانست اما مردی فقیر و خوب بود. این مطلع ازوست : نظم ای جدا گشته که دوری زهرم بفسان مادرین شهر بدین روز و تو در شهر کسان. مزارش در شهر هرات است.

۷۲- خواجه ابواسحق . ولد خواجه مؤید مهنه بود . طالب علم و خوش طبع بود اما بدخوئی و تکبر هم داشت . این مطلع از اوست : مطلع کشید از دست ما صحرای خاور دامن گلها بصحرای قیامت دست ما و دامن صحرا .

و این بیت را در مرثیه شخصی گفته در مهنه . و قبرش هم در مهنه است در جوار پدرش .

۷۳- سید کاظمی . مردی خوشباش و سبک روح و طبعش بهزل مایل بوده . و از حضرت پادشاه بخواجه جهان رسالت رفت و محل آمدن در عراق ماند (۱) و در شیراز فوت شد . در سپاهگیری شهرت تمام داشت . بطمش روان واقع میشد و قصایدش در رنگ قصاید بابا سودائی بود . این مطلع ازوست : بیت صبح از افق چو رایت بیضا بر آورد آهم علم ناوج ثریا بر آورد . این مطلع هم از اوست . مطلع

شکر خدا که قاضی شهر هری بیم در سلك آدمی صفتانم خری نیم .

۷۴- مولانا محمد معنائی . مردی طریف بود ، و بخدمت اکابر رسیده و منظور نظرها گردیده ، و در زمان بابر میرزا صدر معظم گردیده و بعد از آن در مجلس سلاطین مقبول و محصور بود ، و در ایام مکنت خود در شیراز بر سر تربت خواجه حافظ گنبد ساخت ، و بابر میرزا را آنجا ضیافت کرد ، اما یکی از خوش طبعان شیراز بجانبی که نظر میرزا افتد این بیت را نوشته بود

اگر چه جمله اوقاف شهر غارت کرد خدش حیردهاد آسکه این عمارت کرد

(۱) و در برد فقیر یکی دو نامه از او آمد (نسخه ترکی الف و ب)

میرزا خوانده در آن باب بسیار مطایبه کرده اند و من این نقل را از خودش شنیده ام (با فقیر القتی داشت) و بسیار مرا مشرف میکرد، و در آخر حیات خود همراه کیچیک میرزا که خواهر زاده سلطان حسین میرزا بود بدولت حج مشرف شد، و از آنجا در زمان مراجعت از عالم نقل کرده. بنام (درویش) این معما از اوست:

چون بنام روی از دشنام دوست عالمی را روی دردشنام اوست (۱)

۷۵ - خواجه خضر شاه استرآبادی (۲) - مردی خوش طبع و خوش محاوره بود، و خط نستعلیق را تقلید مولانا جعفر کرد و نیک نوشت. شعرانیز خوب میگفت. در برابر لیلی و مجنون، زید و زینب، مثنوی گفته، و این بیت در توحید از اوست:

ای چهره گشای هر جمیلی نام تو شفای هر علیلی .
(۳) این مطلع هم از اوست: بیت

سایه ات هر جا که افتد از زمین گل بردم
نه گل تنها که سر تا سر گل و شکر دمد .

قبرش در استرآباد روی بروی مسجد جامع است

۷۶ - مولانا حاجی نجومی - مردی لایالی و طبعش بهزل مایل بود، هزل آمیز قطعها میگفت، اما این مطلع او خوب افتاده: مطلع
باز عید آمد بیا جانا که قربات شوم همچو چشم گوسفند کشته حیرات شوم .

۷۷ - مولانا مسعود قمی - از کلانتران آن ولایت است، و در محلی که از عراق بخراسان آمد مثنوی او پیخته و عزلش روان بود، و اکثر امیاش رنگین می افتاد و سلطان صاحبقران تاریخ خود را باو فرمود و او دوازده هزار بیت گفت، و

(۱) اگر روی را در (دش) بگذارد نام اوست که درویش باشد

(۲) خواجه خضر شاه (در حسن غدوسه ترکی الف و ب)

(۳) در زمان فوت باقر میرزا در مشهد عرب و خسته مانده بود، فقیر او را غمخواری کرد صحبت یافت (در دوسه ترکی)

یوسف وزلیخا، و مناظره شمس و قمر، و تیغ و قلم نیز گفته و نیک واقع شده .
این مطلع از اوست : مطلع

بیتو چون در کربه خواهم میبرد خواب می بینم که آبم میبرد .
این مطلع هم از اوست که در رقعۀ نوشته بوده : مطلع
مشتاقم و دورم غم جان کاهم از آن است

مشتاق بر آن دور زند آهم از آن است .

دیوان او در میان مردم هست، و در شهر هرات فوت شد و مزارش در جوار پیر
سیصد ساله است.

۷۸ - حافظ یاری (۱) - بغایت خوش طبع و خوش صحبت و شیرین کلام
بود، و بیشتر اوقات تلاوت قرآن میکرد، و علم قرائت را خوب میدادست . در باب
موعظه و اوصاف این مطلع از اوست که .

گرم بر سر هزار آید بلا شایسته آم
که هستم بدترین خلق و خود را بیک میدام .

در مدرسه اخلاصیه جامعه نهاد و مزارش بسر کوچه صفا اتفاق افتاد .

۷۹ - مولانا قنبری - از نشابور بوده، جوهر نظمش مقبول و او در نظم
چالاک، و عامی بود، و ابیاتش خالی از چاشنی نبود. در مدح بابر میرزا این مطلع
قصیده اوست : مطلع

این گهر هابین که در دریای اخضر کرده اند
زمین مشاعل آتش حور بین که چون بر کرده اند

قبرش در همان ولایتست

۸۰ - مولانا خسروی - مردی دعوی دار و بررک منش و تند خوی بود
و گاهی که شعر خواست حواید پیش از آن در کلام خود چنان ادائی میکرد که

(۱) یاری (نسخه ترکی ب) ، پارسی (نسخه ترکی الف)

کس را بحال دخل نمی ماند، ضرورتاً تحسین بایست کرد، و دیوانش در میان مردم هست. این مطلع ازوست : مطلع

زلعل یار دلدانی گرفتم حیاتی یافتم جانی گرفتم.

۸۱ - مولانا نازنینی^(۱). سبزواری الاصل بود، طبع دلپذیر داشت، اگر چه عامی بود اما اشعارش خالی ارچاشنی نبود، و با امیر شاهی بسیار صحبت داشته بود، و بغزل گفتن بیشتر میل میکرد. این مطلع ازوست که : بیت
صنوبر تاز خدمتکاری سروت^(۲) جدا مانده

شده دیوانه و ژولیده مو سر در هوا مانده.

در استر اباد فوت شد، قبرش آجاست.

۸۲ - مولانا ولی قلندر - ملازم آستان بابر میرزا بود، خیره و دلیر و بی حیا بود، اما ببد شعری در میان سخن دانان شهرت تمام داشت. در محلی که پیر بداغ میرزا شعرای شهر هرات را به شیراز برده اوهم در آن میان بوده. این مطلعش خوب و نادر واقع شده : مطلع

سیم ملول که کارم نکو بشد بد شد شود شود، نشود گومشو، چه خواهد شد. در شیراز فوت شد و قبرش آجاست. در جواب این مطام سلطان محمود میرزا که : مطلع

در گوش ما مکش تو که این لعل نادر است

کیں چشم خون گرفته از این دانه پریست.

این مطلع نیز از اوست . مطلع

دریا دلیم و همت ما فارغ از درست گریست مانهی است وای چشم ما پریست.

۸۳ - مولانا واله - خالی آراشتگی نبود، و ار لفظ «برده» در قهر میشد و اضطراب میکرد، مردم او را از این جهت تشویش میداد و وقتیکه بابر میرزا

(۱) در دو نسخه ترکی الف و ب (رینی) ضبط شده

(۲) قدش . (نسخه ترکی)

در مشهد بود قصیده گفت ردیف «آراسته» ویتی که باسم ممدوح آراسته بود این است: «ظم
شاه ابوالقاسم که شد در دور او خوشتر و خلد

مشهد سلطان علی موسی الرضا آراسته

۸۴ - مولانا حریمی قلندر - از شهر سمرقند بود، طالب علمی هم داشت

این مطلع ترکی ازوست ترکی

بیجه یغلائی شمع دیک هجر نکدا یاریم کیجه لار

آه کیم گوید وردی داغ انتظاریم کیجه لار

[مصرع آخر چنان گفته است که هیر نوشته اما اگر چنین باشد بهترست که:

«آه کیم گوید وردی داغ هجریاریم کیجه لار» تجنیس میشود و بهترست]

۸۵ - مولانا ترخانی - از اندخود بود، سپاهی بوده و شعر حضرت

معدومی نورا که مطلعش این است.

ای رمشکین طره ات بر هر دلی نندی دگر

رشته جابرا بهر موی تو پیوندی دگر.

جواب گفته و این بیت از آن است.

مرغ دل پر کندم و از سبزه بریان ساختم

تا کشم پیش سگت هر لحظه پر کندی دگر

و به ند بعضی از مخادیم سمرقند افتاده و ترکی این شعر را گفته.

توشکالی نند ایچر بولدوم اول پری دیوانه سی

کوک سرا فابوس دور اول شمع سن پروانه سی.

۸۶ - مولانا عاشقی (۱) - از شهر هرات بود، و قصیده راپخته میگفت،

و در فرصتی که سلطان ابوسعید میرزا عمارت آق سراي تمام کرد جهت کتانه آن

شعراي شهر شعر فرمود و احوط گفت، و این مطلع در تعریف عمارت از اوست بیت

این منظری که طاق چو ابروی دلبرست از خاک بر گرفته دارای کشورست

۸۷ - مولانا عبدالوهاب اسفرائینی - مردی ابدالوش و خوش طبع بود، صاحب منصب قضا بسبزواری بود بعد از آن قاضی اسفرائین شد دیگر احتساب استرآباد باور جوع کرد بدشعر خود مشهور بود، در جواب دریای ابرار امیر خسرو این مطلع از اوست: مطلع

این کهن اوراق گردون کس زانجم زیورست

کنه تاریخ بسی شاهان انجم لشکرست

در استرآباد فوت شد.

۸۸ - خواجه یوسف برهان - اراقربای (۱) نزدیک حصر شیخ الاسلامی شیخ احمد جامی قدس سره بود، و در طریق فقر و فنا سلوک میکرد و رسم تجرد و انقطاع را مسلوک میداشت، صاحب طریق جمیع اهل طریق بود. بیشتر بشعر خود موسیقی می‌بست و عمل اصفهانرا بدین مطلع خود بسته: مطلع

رسید موسم شادی و ذوق و عیش و طرب اگر کدا بمراد دلی رسد چه عجب؟

فقیر در فن موسیقی شاگرد اویم در جام از عالم رفت و مزارش در حظیره شیخ است.

۸۹ - مولانا مشرقی - ار مشهد بود، و صنعت کاسه کری مشغولی می‌نموده،

درویشی اختیار کرد و بخدمت میر مخدوم علیه‌الرحمه رسید، و از خدمت بسی عزیزان دگر نیز مستفیض گردید در شکایت رورکار غزلی دارد و این بیت از آن عزلت بیت

از چیست سرخ پنجهٔ مرجان دای بط
گر خون بجای آب روان نیست در بحار
در هری فوت شد.

۹۰ - مولانا هوایی - برادر (۲) مولانا مشرفی بود. از نقاشی بقدر

وقوف داشت فی الجمله کتات هم میکرد، طرفای می‌گفتند که اشعار خود را حدول

(۱) از اولاد (سخه ح)

(۲) انیس مولانا مشرقی بود (سخه ح)

کشیده و تذهیب کرده بمردم میدهد تا در شهر شهرت یابد، و هرگاه که ناو اظهار این معنی میکردند او بخنده و هزل میگذرانید. این مطلع از اوست: مطلع
 نکرد کوی تو نا صد نیاز میکردم نگاه میکنم از دور و باز میگردم
 این مطلع را بیر ازو میخوانند که. مطلع
 رلف بریده را چو کمنی تار تار بخش تاری بعاشقان سیه روزگار بخش
 در شهر هرات فوت شد و مزارش در خواجه چهل گزیست.

۹۱. مولانا قبولی - مردی فقیر بود، و در بازارچه بیرون درب ملک دکان غزل فروشی داشت. صباحی از آن (محلّه) جمعی نزد فقیر آمدند و گفتند که شب گذشته مولانا قبولی ما را طلبیده وصیت کرد که امشب از عالم میروم و برای تکفین و تجهیز چیزی ندارم، صباح دیوان مرا پیش فلان کس یعنی فقیر برید و نیاز مرا ناو رسانید و التماس نمائید که مرا در گورستان سادات مصرّخ دفن کنند چون صباح حشر گرفتیم ارعالم رفته بود، و ما بجهة وصیت دیوانش را آوردیم و این فقیر بعد از آنکه وصیت او را بجای آورد دیوانش را بگشاد این تخلص بیرون آمد که. بیت
 اگر قبول تو یاسم قبولیم وره بهر دو کون چومن نا قبول نتوان یافت.

۹۲. مولانا محمد امین - از بلخ بود، و او بسیار سادگیها ظاهر میشد، اکثر اوقات در حواشی نویسند ها میگشت و لفظ «دلرم» را هفت تجنیس گفته پیش نابیر میرزا آورده مستحسن افتاده، و این بیت را که
 ای سیه چشم خطائی مرع جان را نا توانس

وز سیه چشمان دیگر همچو آهو دل برم
 میرا یاد گرفته و دایم میخوانده است و او مناهات میکرده. مولانا در استرا با د از عالم نقل کرده است

۹۳. مولانا سعدی - از مشهد بود، و کاسه گری مکرر داین مطلع ذوقافیتین
 از اوست. مطلع

ز بهر قطع هستی حيله از صد جاى انگيزم
که تا يك لحظه با آن دلبر خود راى آميزم

و فقير را اين بيت او از مطلع خوشتر ميايد . بيت

شبى بنشين و چندانى شراب بيجسابم ده

که بتوانم که تا رور حساب از جاى بر خيزم .

در شهر هرات فوت شد .

۹۴ - مولانا مير ارغون - صنعت خيمه دوزى منسوب بود ، و از ساير

نظمها بمعما بيشتر ميل مينمود . اين معما باسم «محمود» از اوست . معما

اى زجام حسن سرخوش سوي مخمورى بهيى

رانکه اشك خويش را پيوسته دارد بر جبين .

۹۵ - مولانا صدر کاتب - (۱) مردى آشفته روزگار بود ، و بيشتر اوقات

خود را صرف خدمت اترک ميکرد ، و اگر لوندئى ميسر ميشد نه از خط و نه از

شعر ياد مياورد ، و شراب اورا چنان مغلوب ساخته بود که بهيچ کار اختيارى نداشت

اس مطلع از اوست مطلع

هرگز دل مارا بغمى شاد نکردي کشتى دگر آرا و مرا ياد نکردي .

در شهر هرات فوت شد .

۹۶ - مولانا ايازى - عجيب ديدارى و غريب اطوارى داشت . سخنش

خواه نظم و خواه شر ، قصه مختصر ، احوال و اوصاف اورا از بين بيت که براى خود

گفته معلوم ميتوان کرد . بيت

چادرش خود رنگ مکس ديده ايازى به جامه و نه گُرته و نه موره نمازى '

۹۷ - مولانا انيسى - شاعرى کم بصاعت بود ، او را بدىن متهم ميداشتند

که او اشعار مردم را بنام خود ميخواند ، از آن حمله اين مطلع است بيت

گرچه میجوید دلم دایم وصال یار را یار میجوید بر عم من دل اعیار را .
این مطلع از هر کس خواہ باش محل مضایقه نیست (۱)

۹۸ - مولانا محمد آملی - مردی ظریف و نازک بود ، و بخدمت مولانا شرف الدین علی یزدی رسیده و منظور نظر گردیده بود ، طبع او از نظمها معمما میل داشت این معمما باسم «نویان» از اوست . معمما

«خواهم داد از خونان گل چهر که خواهانم بمه رویان بی مهر .» (۲)
پسرش نیز شاعر است . بمحل خود گفته شود . مدفن مولانا در نساہورست

۹۹ - درویش نازکی - از آدمی زادگان مالک خراسان است ، و پدرش مدتی حکومت مشہد کرد اما او بخود ترک سپاہیگری داده بطور درویشی نمداپوشی در مشہد گوشه اختیار کرد (۳) این مطلع از اوست مطلع

منم کہ نیست مراجر بحام ناده تفاخر ندار ساقی گلچہرہ کاسہای پرا پر
۱۰۰ - مولانا کوثری - از بخارا بود ، سیارحوش طبع و حوش صحت و شیریں زبان و مقبول بود . گویند روری در حجرہ خود طمع میکردہ است ، یکی از موالی درآمده ہیمہ درزیر دیگ نہادہ ، مولانا گفته است : بکار مطبخ مدد مکن کہ شریک میشوی ، این مطلع از اوست : بیت
در خیال دستہ خندان آن دادام چشم چشمہ خونست چشمها کہ دارد نام چشم
در شہر ہرات فوت شد وقبرش در خیابان است .

۱۰۱ - سیدمسلمی (۴) اسفرائینی - اندالوش جوابی بود ، اما طبع خوب داشت این مطلع از اوست مطلع

خال او نقد دلم از دیدہ روش کشد همچو دردی کو متاع خانہ از رورن کشد
قمرش در اسفرائین است

(۱) در اصل ہم چنین است .

(۲) بون نخواہم را میدہد نہ مه رویان و حروف مهر از مہرویان میرود « نویان » می ماند .

(۳) و نگدائی معاش میگدراہید رھی صاحب دولت ، (نسخہ ترکی ح)

(۴) مفلسی . (نسخہ بدل)

۱۰۳ - مولانا نظام - مردی طالب علم بود در خانقاه ملک حجره داشت
دایم بمعما مشغولی میکرد. این معما باسم «اسحق» از اوست : معما
سخادان طایر بخشنده دانه که از اقبال دارد آشیانه (۱)
قبرش در خیابانست .

۱۰۴ - مولانا یاری - وریر زاده بود اما درویش صفت و آزاده . بعشتم
او در بلخ ضعفی طاری گشته و نا بیناشد . طبع خوب داشت این مطلع از اوست : مطلع
کسم نشان سر موئی از آن دهان بدهد
چنان تنگم از این عم که کس نشان ندهد (۲)
قبرش در بلخ است .

۱۰۴ - مولانا محمد مجلد - (۳) از شوخ طبعان خراسان است ، اما بهزل
و خنات میل بسیار داشت وار مردم شهر کم کس مانده است که او بنظم بابیه نثر
باو هزل و مطایبه نکرده باشد این معما باسم «جرده» از اوست : معما
خری بر کشته پالان سوی ده تاخت چرا گاه دماز گاو ان برداخت (۴) .
قبرش در هری است

۱۰۵ - مولانا محمد نعمت آبادی - در خدمت پهلوان محمد ابوسعید (۵)
میسود ، به پیش نماری آن بقعه قیام مینمود ، و چون همیشه در مجلس پهلوان اهل
شعر و معما حاضر بود او نیز بمعما عشق پیدا کرد . و پهلوان او را بعضی از طرف اسفارش
فرمود و در اندک فرصت بیک آموخت و خوب گفت ، اما هم در آن اقام او را قصا
رسید (۶) . این معما باسم «کاکا» از اوست معما
آنچه کردی بردل از بیداد گر باد آر مش گویم اربا کوه جانمان فر باد آر مش .
قبرش در سگازرگاه است .

(۱) نقطه از سجا برود وای نال او شود از طریس < اسحاق > میشود

(۲) در بلخ متوطن بود (دو نسخه ترکی)

(۳) خواجه احمد محلد (در دو نسخه ترکی)

(۴) از پالان نقطه میخواهد که چون ناده مضم شود « حرد » بیرون آید

(۵) پهلوان محمد کشتی گیر (نسخه ترکی)

(۶) و فقیر آن معما ها را گفتم جمع آورید (نسخه ترکی)

۱۰۶ - سید عبدالحق^(۱) استرآبادی - جوانی خوش طبع و خوش محاوره

و خوش خلق بود، و در آن محل که قاضی ولایت خبوشان صدر زمان برشوت خری داده منصب قضا را گرفت او این قطعه را گفت: قطعه

ز خوچان یکی رفت سوی هرات^(۲) که قاصی شود صدر راصی نمیشد،

برشوت خری داد و قاضی شد آخر اگر خر نمی بود قاضی نمیشد!

قبرش در استرآباد است

۱۰۷ - مولانا میر قرشی^(۳) - در سمرقند می بود و دکان صحافی داشت

و همیشه ظرفا آبجا جمع میامدند، و مولانا خود را استاد آن خیل میداست. در باب شکایت این مطلع از اوست: مطلع

بیست آئین محبت کردن از یاری گله وره میگردم از آن بدعهد بسیاری گله خطائی تخلص میکرد در سمرقند فوت شد.

۱۰۸ - مولانا جوهری - مشرف صابون خانه سمرقند بود، و عروض را

خوب میداست. و سیرالنبی نظم کرده بود، این بیت از آنجاست نظم

فلک بسکه در موکش ناخته بهر ماه بعلی بینداخته.

قبرش در سمرقند است.

۱۰۹ - مولانا خاوری - هم از سمرقند است، و خیاطی میکرد، و طبعش

بیک بود، و بدیهه را روان میگفت. ترجیع نندی گفت، نندش این است. نند ترجیع

که سنکم زبی و گاه نمشت باری بازی مرا بخواهی کشت.

این مطلع نیز از اوست: مطلع

من که عمری بهوس پیروی دل کردم عمر بگذشت ندانم که چه حاصل کردم.

۱۱۰ - مولانا حلوائی - نیز از سمرقند است. طبعی شکفته داشت. در ایام

شمار فوت شد، بجهته آن سخنش کم شهرت گرفت. این مطلع اوست مطلع

(۱) عبدالحی (نسخه ح)

(۲) همی گشت در شهر شخصی رخوحان (نسخه ترکی)

(۳) مولانا میرویس (نسخه الف ترکی)

زاهدا قبله ما ابروی دلدار اولی تو و مسجد که ترا روی بدیوار اولی .
قبرش در سمرقند است .

۱۱۱ - مولانا ریاضی - هم از سمرقند بود و در آنجا فوت شد. مردی معجب و متکبر و بدخلق بود . بعضی غزلهایش نیک می افتاد . این مطلع از اوست : مطلع ستاره ایست در گوش آن هلال ابرو ز روی حسن بخورشید میزند پهلوی . چون در میان این دو مصرع کاف رابطه می یابست ، فقیر ناو گفتم که این نوع اگر خوانند بهتر است که .

ز روی حسن در گوش آن هلال ابرو ستاره ایست که با ماه میزند پهلوی
از روی اصف مسلم نایستی داشت جدل بنیاد کرد فقیر ساکت شدم .

۱۱۲ - صفائی - (۱) جوانی ساده بود ، اما بصحبت جوانان شغف تمام داشت ، و از جمله چیزهایی که منافعی طبع ساده او ابرو زائیده شده این بیت است : بیت می نماید گاه جولان نعل شبر نکش بچشم چون مه نوکز نظر سازد مردم غایبش .

در سمرقند فوت شد .

۱۱۳ - مولانا بدیعی - (۲) بدیعی تخلص میکرد ، و با مولانا صفائی می بود . (۳) اگرچه در اوائل جهت صغرس در شعر خامی داشت آخر خوب شد ، و شهر هرات آمد ، بسیار صلاحیت کسب کرد ، و بواسطه عجبی که داشت شوخ طبعان او را یوسف صفائی میگفتند و او بسیار متغیر میشد ، اما مردی خوش صحبت بود . و عروض رانیک میدادست و اکثر صنعت شعری را خوب میگفت . این بیت از اوست : بیت دری (۴) مقصود جویان مجمع البحرین شد صوفی

که بحری در برست از چشمه هر چشم گریاش .

(۱) از اندیجان است (سجده ترکیج)

(۲) مولانا یوسف بدیعی (سجده ترکیج)

(۳) فقیر بصحت تحصیل چون از سمرقند ، اندیجان آمدم در آنجا با فقیر میبود (سجده الف و ترکی)

(۴) در مقصود (سجده ترکی)

رساله معما نیز نوشت و در آن فن بسیار کارها کرد. باسم «منصور» این معما از اوست : معما
مرا زان شد منور خانه چشم که آمد دوست در کاشانه چشم (۱) .
در سرخس فوت شد و قرش در خاقان شیخ لقمان است .

۱۱۴ - مولانا خاتمی - (۲) از خدماتی خواجه کوسوئی بود، و درویشی
تمام داشت . این مطلع اروست : مطلع

بیا زمند توئیم ای نیاز پرورده ترا زمانه عجب دلتوازی پرورده .

۱۱۵ - مولانا لطیفی - ملك الکلام زمان خود بود، و در شعر ترکی و
فارسی بطیر نداشت، اما در نظم ترکی شهرت او بسیار است، و دیوان او مشهور
است، و مطالع متعذر الجواب دارد و از آن جمله . ترکی

نازك لوك ایچره بیللی جه یوق تارکیسوئی

او ز حدینی بلیب بیلیدین اولتورور قوئی .

نکی دیگر این است که : مطلع

سید ایتی دلریم مینی آشفته ساجیدین

سالدی کمند بوی نومه ایکی قولاجیدین .

و (۳) بیشتر قصاید مشکل استادان فارسی گوی را جواب کرد، و در بود و نه سالگی
شعری گفت ردیف آفتاب که شعرای زمان جواب کردند و هیچکدام مطلع را در
برابر نتواستند گفت و مطلع آن شعر این است . مطلع

ای ز رلف شب مثالت سایه پرور آفتاب

شام زلفت را بجای ماه دربر (۴) آفتاب

(۱) صادر از چشم تشبیه کرده اند، هرگاه مورخانه چشم شود یعنی صاد در آن درآید «منصور» گردد

(۲) مولانا خاکی (نسخه ترکی ح - الف)

(۳) در ترجمه طهرنامه علاوه بر دو هزار بیت مشوی دارد (نسخه الف و ب و ح)

(۴) در حور آفتاب (نسخه بدل)

در محل رحلت مطلعی گفت و فرصت غزل ساختن نیافت ، وصیت کرد که حضرت
مخدومی فوراً غزل تمام کرده در دیوان بوبسند ، ایشان نیز وصیت بجای آورده
غزل تمام کردند و در دیوان خود ثبت نمودند ، مطلع این است : شهر

کر کار دل عاشق را کافر چین افتد به زانکه بیدخوئی بی رحم چنین افتد .

مولانا در ایام جوانی بعد از آنکه تکمیل علوم ظاهر کرد بخدمت مولانا شهاب الدین
خیابانی رفته طریق صوفیه مسلوك داشت . قبرش در شهر هراة در ده کنار است .

۱۱۶ - مولانا تقیسی - (۱) شعر ترکی و فارسی میگفت ، و مشرش بلند بود

و از ابیات ترکی خود این مطلع را بمباهات تمام میخواند : ترکی

آه کیم جانیمغه یتیم یار نادان ایلسکدن

داد و فریاد اول جفاجی افت جان ایلسکدن .

اما در فارسی این مطلع او بد واقع نشده است : فارسی

صبحی که دم بمهر نزد يك نفس توئی بخلی که برنخورد از او هیچکس توئی .
قبر او در دره دو برادران (۲) است .

۱۱۷ - مولانا اتائی - در قمة الاسلام بلخ بود ، وار اولاد اسمعیل اتا بود

مردی خوش طبع و درویش و منبسط بود ، و شعرش در زمان او در میان اترک

ملك شهرت تمام داشت . این مطلع او است ترکی

اول صنم کیم سوقرا غند ابری ديك والتورور

عایت نازك لوکیدین سوبیله بوتسه بلور .

قبرش در بلخ است .

۱۱۸ - مولانا مقیمی - ار شهر هرات بود ، و از اصطلاحات صوفیه وقوف

(۱) مولانا تقیسی : (نسخه الف) ، مولانا یعیسی (نسخه ح)

(۲) دره دو برادران (نسخه الف)

داشت ، چون ترکی گوی بود موافق اصطلاح آن طایفه ترجیع گفت ، بسیار چاشنی دارد ، بندش این است : ترکی

سین سین اصل وجود هر موجود سندن اورکا^(۱) وجودغنی وجود.

۱۱۹ - مولانا کمال^(۲) - از کوه صاف بود ، بزم ترکی میگفت و شعرش

در میان مردم همان بواهی شهرت دارد . این مطلع ترکی از اوست : ترکی

ایرینک قولیدور نیشکرای جان بیلی با غلیغ

کل داغی یوز وک بنده سی دوریما غلیغ .

۱۴۰ - مولانا لطیفی - مولدش معلوم شد ، اما بسیار طبع شوخ داشته ،

و در صغر سن وفات کرده ، وار او اندک سخنی مانده است . این بیت ترکی از اوست : ترکی

که اقار که تمار لمنک شکری بیزکاتیکماس موهیچ اقارتماری

اگرچه ترکانه است اما شوخ طبعی قائل معلوم میشود .

۱۴۱ - مولانا سکاکی - از ماوراءالنهر بود ، و اهل سمرقند باو بسیار

معتقد بودند ، و بی نهایت تعریف می کنند ، اما در محلی که در سمرقند بودم هر چند

تفحص نمودم که از نتایج طبع او چیزی معلوم کنم چنانکه تعریف می کنند پیدا

شد ، ار همه جوابی که عاجز میشدید سخن ایشان این بود که همه ابیات خوب مولانا

لطیفی از اوست که بنام خود کرده است ، اما در ماوراءالنهر امثال این سخنان

مکابره بی مره بسیار است . این مطلع را بمولانا سکاکی اسناد می کنند : ترکی

بی باز و بویی شیوه دورای جادو کوزلوك شوخ و شنک

کبک دری طاوس دا ایوق البته بو رفتار دیک .

۱۴۲ - مولانا حاجی سعیدی سمرقندی^(۳) - از آدمی زادگان شهر

(۱) وجود آن بد و خود : (نسخه ب)

(۲) مولانا کمالی (نسخه ب و ج)

(۳) مولانا میرزا حاجی (نسخه ترکی)

سهر قند است . اگر در بعضی اوقات از او چیز های غریب سر بریزند اما این بیت او خوب واقع شده است : ترکی
او خشاتی قامتینکی صنوبر نه باغبان بیچاره بیلماں ارمیش الف دین تا باغ بی .
قبرش در ملک اوست .

۱۲۳ - نور سعید بیگ (۱) . از خوارزم بود . قوت و لطافت طبع او [را]
از اشعارش معلوم میتوان کرد . این مطلع از اوست : مطلع
ما را درین دیار توئی دلنوار و بس داریم از تو گوشه چشمی نیاز و بس .
قبرش در مرو در جوار خواجه یوسف همدانی است .

۱۲۴ - پهلوان حسین - دیوانه تخلص میکرد . فی الواقع مردی ابدال و ش
بود و رندی و نامرادی هم داشت و خالی از لطافت طبع نبود این مطلع از اوست : مطلع
طوبی مثال سروی و شمشاد قامتی من وصف قامت تو چگویم قیامتی .
در قرا باغ مقتول شد .

۱۲۵ - مولانا صانعی - از ولایت باخرز بود ، و بیشتر مثنوی میگفت ،
در تعریف مخدومی (۲) این بیت از مثنوی اوست : مثنوی
بتو هر که او دعوی میکند چه دعوی که بی معنی میکند . (۳)

وزیر بود ، بسبب ظلم و بد نفسی سیاست پادشاه رسید ، قبرش در دیه خودش
در زره است [این دو بیت نیز از اوست . بیت

تا فراق تو من دلشده را پیش آمد صد اندوه غم و درد و بلا پیش آمد .
گر دهد دست که روزی بوصال تو رسم با تو گویم که مرا بی تو چها پیش آمد . [

۱۲۶ - خواجه مسیب - از صانعی عجیتر و غریب تر بود ، و از غفلتی که
داشت بمسلمانان کمر ظلمهای عجب بسته بود که ناگاه از دیوان قضا بیواسطه

(۱) سعید بیگ (نسخه ترکی)

(۲) مخدومی نورا (نسخه ح)

(۳) این بیت در نسخه ح اضافه شده ترامیوه شیرین و اوراست بلخ - چوسیب سمرقند والوی بلخ

مستوجب سیاست شد و مردم ارشاد و خلاص شدند، این مطلع ازوست: مطلع
گذشت عمر و زغفلت من آچنان مستم
که هیچ توبه نکردم که باز نشکستم.
قبرش در خانه اوست.

۱۴۷ - مولانا هلالی (۱) - ندیم شیوه و شیرین کلام بود، این مطلع ترکی
از اوست.

جان و کونکو منی جفا او تیغه تندورد بیکیز
ایلاکیم کل بولدوم و من دین کونکول تیندور دیبیکیز.
قبرش در گورستان خواجه طاق هری است.

۱۴۸ - میر سعید کابلی - خالوی فقیرست (۲)، طمع خوب دارد، و بنظم ترکی میل
او بیشتر است. این تجنیس ترکی از اوست ترکی
ای محب لار تینسا بیکیز یاره سیز
کل ایاعیدا حماری یازه سیز.

چون مین اولسام تریتیم بیک تاشیعه
کشته پیر شوخ دور دیب یازه سیر
در فتنه ابو سعید میرزا در سرخس شهید شد و قبرش در شهرست.

۱۴۹ - میر محمد علی کابلی - برادر میر سعید کابلی بود، و غربی تخلص
میکرد، جوان خوش محاوره و خوش خلق و خوش طبع بود، و اکثر سازها را
خوب مینواخت، و خطوط را بیک می نوشت، و از علم موسیقی خبردار، و پادشاه
در باره او التفات بسیار داشت این مطلع ترکی از اوست: ترکی
در دو حالیم دین اگر عافل اگر آگاه سین

هیچ عم یوق کیم من کاسین دلسر دلخواه سین.

این مطلع فارسی هم از اوست مطلع

(۱) مولانا هلالی (سخه الف)، مولانا هلال (سخه ب)، مولانا هلال (سخه ح)
(۲) این عبارت که مر سعید خالوی میرعلیشیر باشد در نسخه (ترکی ب) بیردیده شد.

چشم بیمار تو هر دم نا توانم میکند
لعل جانبخش تو جانا قصد جانم میکند.
در سمرقند مرته شهادت رسید .

۱۳۰ - درویش بیگ - پسر میرزا علی اویکو تیهور (۱) است. نسبش خود
باهل علم ظاهر است ، در حسب میر از سبب کم نیست ، جوانیست بحسب ونسب آراسته
و طبعش بحلیه بطم و خوبی پیراسته .^۲ این مطلع ازوست : بیت
بمین بقبر فقیری که کشته ستمست کز آتش دل و از باوک تواش علمست .

۱۳۱ - میرزا بیگ (۲) - در اساییت و اخلاق خوش یگانه خراسان و سمرقند
بود ، و در سپاهی گری سرآمد چابک سواران این هر دو ملک بود ، ذهنش از نقود
معانی غنی و طبعش از این نوع تعریف مستغنی بود . این مطلع ترکی ازوست : ترکی
کوزونک نی بلا قرا بولو تور جانمغه قرا بلا بولوب تور .

ذوقافیتین است وقافیهایش طرزعکس واقع شده ، جواب گفتن یدش فقیر از محال‌نست .
اگر چه بر زبان او امثال این آیات بسیار میگذاشت اما او هرگز پروائی نمیکرد
و برجائی نمی‌نوشت ، ولی این مطلع او را فقیر تمام کرده بیادگار در دیوان خود
نوشتیم . مرقدش در سمرقند در مدرسه امیر احمد حاجی (۳) است .

۱۳۲ - امیر حسین اردشیر (۴) - بدین فقیر بمثابة پدر بود ، و در میان ترک
و تازیك ارو تمامتر کسی ندیدم . طبعش در تصوف خوب بود ، و در ایام جوانی علم
ظاهر اکتساب نمود و هر چند سلاطین در حضور تربیت او شدند او اجتناب کرد ،
اما سلطان صاحبقران از غایت لطف بامور سلطنت دخل داد ، و تربیت کلی کرد ،
چون بالطبع بجای فقر میل داشت عاقبت قدم بهمان وادی نهاده در خدمت مولانا

(۱) درویش بیگ میرزا علی پسر اویکو تیهور (نسخه ترکی)

(۲) این عبارت در دو نسخه ترکی الف و ح امضا شده « در میان اساه حس مثل او مردی
بود حیف و صد حیف که در یورش تا شکند ضایع گردید قشر معلوم نیست . »

(۳) مدرسه احمد حامی بیگ سلمه الله . (نسخه الف و نسخه ح)

(۴) سید حسن اردشیر . (نسخه الف و ح)

محمد تابادکانی^(۱) چندین اربعین نشست و مقاصد معنوی بسیار حاصل کرد ولی در ایام رندی و ناقش میان رندان خرابات بود، در آن کار کسی بهتر از او قیام ننمود. این قطعه را در آن فرصت گفته بود :

چه خوش باشد صبوحی با دلارام لبالب از قدح در دم کشیدن.
چو غنچه هردو در يك پیرهن تنگ بهم پیچیدن و در هم کشیدن.
قبرش براه سگاز سگام بمیان دوجوی در حظیره پدر اوست .

مجلس سوم

ذکر لطایف مخادیمی کرده است که بعضی را بملازمت رسیده و بشرف قدوم بعضی از ایشان مشرف میگردد.

از آنجمله آفتابی که زمان نارای عالم آرایش مباحی و اهل زمانرا شرف نامتناهی میسرست، و محیطی که از لطایف طمع گوهرزایش جیب اهل دوران پر از لؤلؤی مکنون و درّ اظهارست، حضرت محدومی شیخ الاسلامی:

۱۳۳- مولانا نورالدین عبدالرحمن جامی است که تا جهان باشد نتایج خاطر اور آن حضرت از جهانیان کم نگردد، و چون سر و سرور جماعتی که درین مختصر مذکور میگردد و بهتر و مهتر گروهی که درین رساله محقر مسطور میشود آن جناب است، از نوشتن اسم مبارک ایشان گریز نموده بدین گستاخی نمود، و چون اشعار ایشان سراسر زیبا و دلکش، و صفحه خاطر اهل عالم از نظم روح پرور ایشان مزین و منقش است درین اوراق چند بیتی ثبت کردن مناسب بود، درین رباعی بدعا ختم میکند:

یا رب نو معانی دری نیک عمامی بوداش و فضل و کهری نیک کابی
کیم ایلاذ نیک انی اهل عالم جابی عالم ایللیکانو جابی توت ارزانی.

[چون ابیات میرا گرچه ترکی است اما قریب الفهم است امثال این رباعی یا بدیتی که باشد فارسی کردن لایق بود]. (۱)

۱۳۴- امیر شیخ سیهیلی - از مردم متعین ممالک خراسان است، و از خردی باز آثار طمع و نمودار دهن ازو طاهر، و اخلاق حمیده و معاش پسندیده از اطوار او ناهر بود، و بخدمت سلطان ابو سعید میرزا افتاد و ملازم مخصوص گشت، و اشعار او شهرت یافت، و حالا ارمدمت بدست سال زاده است که در ملازمت

(۱) در نسخه های ترکی بعد از شرح حال مولانا حامی نام «خواجه محمود تابادی» ذکر شده است ولی اذا شعری یاد نکرده.

سلطان صاحبقران بمناسبت رفیع و مراتب اعلیٰ مشرف است، چنانچه بهمه امور مالی و ملکی مشارالیه و معتمد علیه و بر قالیچه امارت ساکن، و بمسند تقرب متمکن است، و بهیچ امر نامالایم منسوب نیست، و درین دولت چنانچه انتظام حالش درجه اجلال یافت احوال نظمش نیز اوج کمال گرفت. این مطلع قصیده عیدیه او خوب واقع شده: مطلع

شکر ای دل که دگر بار صد زیب و حلال
کردن شاهد عید است در آغوش هلال.

این مطلع نیز از اوست. مطلع

دل چو شکسته مران عاشق خسته حال را

سنگ جها چه میزنی مرغ شکسته نال را

در لیلی و مجنونش در صفت بیماری لیلی این بیت حوست شعر

گوی دقش ر حال گشته مانده سبب سال گشته.

احیاناً بشعر ترکی میل میکند. این مطلع ازوست. ترکی

زاهد ایللی تسمیح دیب حیران قالور اوباش ارا

رشته جسمیم بی کور سا قطره قطره یاش ارا.

چون از اول حال تا اکنون بدین حقیر التفات و اتحاد دارد اگر از این زیاده تعریف او کرده شود تعریف خود نموده میشود، از این سبب اختصار کرد.

۱۳۵ - مولانا سیفی - ار بخارا است و از آنجا آمده، اکثر متداولات را دیده

و در انشای تحصیل نظم مشغول گردید، و طریق مثل را بغایت خوب گفت، و اشعارش مشهور شد. این مطلع ازوست: بیت

دلا وصف میان نازک جانان من گفتی

نکورفتی (۱) حدیثی از میان جانان من گفتی.

و برای اهل صنعت و حرفه بیر لطائف بسیار نظم کرد، و در آن من مخرع است، و این بیت از آجمله است: نظم

بت پرداز گرم کو بکسان میسازد هیچ بر حال من خسته نمی پردازد .
رساله معما نیز نوشته . این معما ازوست باسم « قبول » : معما
بس که دل هر دم بسوی زلف جانان میشود

بادل خود جمیع میسازم پریشان می شود (۱) .

مولانا درهشیری بسیار جوانی بحیا و ادب است ، اما درس خوشی بهیئت دیگر بلکه
نیم رسوا میشود . در این اوقات توبه موفق شد ، امید است که باستقامت نیز موفق شود .
۱۳۶ - مولانا آصفی - پدرش در دیوان وزارت پادشاه زمان مهر زده ، و

طبعش چند آنکه تعریف کنند هست ، حافظه اش نیز خوب است اما نه طبع خویش و نه حافظه
خود را کار میفرماید ، و اوقات شریف خود را بر عنائی و خوشستن آرائی میفرساید ،
این نوع صفاتش بسیار است ، اگر شرح کرده شود سخن بطول می انجامد ، ایات
نیک دارد . این مطلع ازوست که گفته : مطلع

نریخت دردی (۲) می محتسب ز دیر گذشت

رسیده بود بلائی ولی بخیر گذشت .

این مطلع ترکی هم از اوست : ترکی

بولالار کو ز دین اول ارام حان دین کور مادیم

ایکی کوزوم دین به باغ کور دیم اندین کور مادیم .

باسم « بهمن » این معما ازوست و خوب واقع شده است : معما

ای بر رسم سمنند تو سر های سروران افکنده سروران جهان را سرمران (۳) .

انشاء الله براه راست آید . [(۴) در تنوع آن غزل حضرت مخدومی جاهی .

خواست هر سو فتنه گوئی فتنه جوی من سید برسمد باز ترك تمدحوی من سید .

این مطلع ازوست

(۱) از دل اولی قلب میخواهد و از ثانی و او - خود

(۲) ریخت درد می و محتسب ز دیر گذشت (سجده الف و ب)

(۳) چون بر سر سمنند «ها» آورند مدد از آنکه سروران میکنند شود چنانکه سبب و دالش برود

«هم» حاصل گردد و سرمران جمله را باشد (حاشیه صل)

(۴) از اسجنا تا آخر شماره ۱۳۶ در هیچیک از نسخه های سه گانه ترکی ملاحظه شد

ناز در سر چین درارو تندخوی من رسید
 فتنه را سر کرده اینك فتنه جوی من رسید .
 درین غزل بتبع این بیت . شعر
 زاسمان هر سنگ بیدادی که آمد بر زمین .
 کرد بخت بد مدد کان بر سبوی من رسید .
 چنین گفته است :
 هر طرف چندین سبوکش دارد این دیر خراب
 زان میان سنگ ملامت بر سبوی من رسید .
 در جواب آن مطلع که . نظم
 بجنون که گوه و دشت پر از خون آل کرد
 هر جا که رفت خانه لیلی خیال کرد .
 این مطلع او بغایت خوب افتاده است
 همچنون لباس کعبه سیه دیدو حال کرد
 گویا پلاس خانه لیلی خیال کرد .
 این مطلع او بغایت مشهور است
 ما نآئینه برابر نکنیم آن رو را
 حیف باشد که در این دایره داریم او را .
 این مطلع تمتع امیر شاهی کرده :
 بسی خود را در آب دیده چون ماهی وطن دیدم
 که تا قلاب زلفش را بکام خویشتن دیدم .
 مطلع امیر شاهی این است : مطلع
 خوش آتش کان مه رخسار وزلف برشکن دیدم
 بهار عارضش را سزه بر گرد سمن دیدم .
 گویند میر دایم این بیت را میخوانده اند :
 بدین جان نلاکش کس نکردست آنچه من کردم
 درین چشم سیه رو کس ندیدست آنچه من دیدم . [

۱۴۷ - مولانا بنائی - از اوساط الناس است، و مولدش شهر هرات است و قانلست، اول تحصیل مشغول شد، و رشد تمام کرد، اما زود برطرف ساخت، بخط عشق پیدا کرد و باندک فرصت نیک نوشت، و فن موسیقی میل نمود، زود آموخت، و کارهای خوب تصنیف کرد، و در ادوای دو رساله نوشت، اما بواسطه عجب و تکبر در دل مردم مقبول نشد و طریق فقر اختیار کرد و ریاضتها هم کشید، چون بی پیر بود و کار بسر خود کرد فایده باو نرسید، و از طعن مردم در هری توانست بود، به عراق رفت و از آن دیار نیز اخبارش بهمین طور آمد. چون جوان است و مقبل و شکستگی غربت دید امید است که بنفس او هم شکست رسیده باشد. بهر حال این مطلع از اوست: مطلع

سرمه هر که سیه کرد چشم یار مرا چو چشم یار سیه کرد روزگار مرا
۱۴۸ - مولانا کامی - از او به است، و از خردی مولانا محمد بدخشی تربیت او نمود، تحصیل او بجائی رسید که مولانا از عهده سبق او بیرون نتوانست آمد، تربیت او رجوع بدانشمندان بزرگتر فرمود، چون سعادت مند بود در تحصیل سعی سیار کرد و حالا طالب علم نیکست، واقعاً جوان بتواضع و ادب شد و فی الحقیقه مولانا را فرزند اوست. و این مطلع از اوست

کسی که او سر و دستار یار من چسید دگر رباغ چرا دسته سمن چسید .
(۱) این معما هم باسم « نعمان » ازوست معما

گلی داد از گلستان خودم یار که از برگش تو نام من برون آر .
امید است که زود از مردم متعین شود .

۱۴۹ - مولانا عالم - دانشمند است و بدرس و افاده مشغولی می نماید، طبعش شعر بمر ملایمت دارد. روزی با جماعتی در سر دیوان قضیه به خواجه مجد الدین محمد (۲) عرض کرد، و موافق مدعا عرضه داشت بیرخواجه داد و خواجه کاغذ مولانا را از هم بگشاد

(۱) و معمارا خوب میگوید (نسخه ج و ب)

(۲) در نسخه های ترکی در متن نام خواجه برده شده

و باز درهم پیچید ناخوانده ، و باز جانب مخالفان اورا رعایت کرد و مولانا این بیت در آن محل نگفت و شهرت یافت :

کار مارا خواجه مجدالدین محمد هیچ کرد
کاغذ مارا نخواند آروز و درهم بیچ کرد .

این مطلع هم از اوست :

آیم بسر براهت پیوسته همچو خامه کردی زبهرم از خطای ماه گردنامه .
[(۱) این مطلع نیز در جواب حضرت محدومی جامی که :

چیت آن زلف سیه پیش رخس کافروختست
شهر جمریل از برق تجلی سوختست .
ازوست و محدومی تعریف کرده اند : مطلع

بیست گل گل عارضش کز تاب می افروختست
هر طرف خلقی روش چشم پر خون دوختست .
این دو مطلع مشهور نیز از اوست . یکی
نالۀ قانون چو من از غمزۀ جادوی اوست
چون نالد زین همه ییکان که در پهلوی اوست .
دیگری

فکندی ای صبا رقع ز روی دلستان من نکورفتی غمی برداشتی از روی جان من
این مطلع هم ازوست .

از وفا گر آن کمان ابرو شانی داشتی گوشۀ چشمی بحال ناتوانی داشتی .

۹۴۰ - مولانا حسین شاه . (۲) ارشعرای قدیم است (۳) ، و از زمان شاه رخ
سلطان تابدین فرخنده زمان برای اکثر سلاطین و اکابر هم مدح و هم مرثیه دارد .
این مطلع از اوست :

(۱) در نسخه های ترکی مطالب بعد تا سر شماره ۱۴۰ دیده نشد

(۲) حسن شاه : (نسخه های ترکی) .

(۳) قدیم خراسانست (نسخه های ترکی)

از لبث يك سخن نخواهم گفت سخنى زان دهن نخواهم گفت .
 ندیم شیوه و طبعش بهزل مایست ، و در هزل بسیار مشهورست ، از آنجمله برای
 مظهر عودی که خر او را جهت تاج يك بر خر خود جهانیده باو زر میدادند این
 قطعه را گفت : قطعه

مظهر هست اسم بی مسما نجس را کی مظهر میتوان گفت .
 خرس بر خر جهداوزرستان پس او را کیدی^(۱) خر میتوان گفت .

۱۴۱ - مولانا شامی -^(۲) از دامغان است . بسیار تحصیل کرد و متداولات
 را مکرر گذرانید ، اما در اسامی موالی دریامد ، بعد از آن طب مشغول شد و اکثر
 کتب معتبر را دید ، در آن هم بسلك اطبا پیوست . شعر را يك میگفت ولیکن
 املی نداشت که شعر خود را بنویسد ، بهر تقدیر این مطلع از اوست و خوب
 واقع شده : مطلع

دیده را گفتم که در رویش بگستاخی مبین

گفت گستاخی نباشد عین مشاقتی است این

۱۴۲ - مولانا عبدالله هاتفی -^(۳) در خدمت خدومی نورانی می باشد ، بلکه
 از خویشان بزرگ است ، و از سایر اصناف شعر مثنوی مایلتر است ، اگر چه در اوایل
 از حیثیت خوانی که شعبه ایست از جنون ناملایمی داشت حالا اوقاتش مضبوط
 و مقولاتش مربوط معلوم میشود و بحای باز نیاز ، و در مقابلۀ ورودت سور و کداز
 جلوه میدهد ، و درین تاریخ که این رساله نوشته میشد از خمسه جواب لیلی و
 مجنون و خسرو شیرین و هفت پیکر گفته بود و در مقابلۀ سکندر نامه نظم
 ظفر نامه اشتغال مینمود شعری در میان مردم مشهور و رواجش نامقدور است .
 در بحث این بیت از اوست : بحث

(۱) درهمه نسخه ها کیدی است (۲)

(۲) شامی (نسخه ترکی الف) .

(۳) در نسخه های ترکی کلمه « هاتفی » نیست

نبوت را توئی آن نامه در مشت که از تعظیم دارد مهر بر پشت .
در تعریف جنگ این بیت اورا هم میخوانند : وله
فتاده در آن پهن دشت درشت سرنا تراشیده چون خارپشت .

۱۴۳ - مولانا درویش - میگویند سفییه و نذر بان است ، و بعضی عزیزان را
هجوهای بد کرده است ، اراو عجب باشد چرا که هر چند گویند طبعش جالب بدی یک
میرود ، فقیر از او آشفته گیها دیدم ، از هجو چیزی ظاهر ساخت ، و در سایر نظمها یکنوع
طبع دارد . این مطلع ار اوست : مطلع
آنکه از ابروی او دید مه عید اثری رفت سالی که از آن ماه پیامد خبری .
[آنچه حصرت میرد سفاقت و نذر بانی مشارالیه گفته صد چندان است اما مردم او را
باین مطلع درویشانه معاف میدارند مطلع
الهی شیوه روزی کی ایمن بس سگ آسارا

که ار درهای دوان بهر بان فارغ کند ما را .]

۱۴۴ - مولانا خرمی - از آدمی زادگان شهر هرات است ، اما از آدمی گری
انری درویشست ، و بسبب بد مزاجیهای خود در شهر نتوانست بود ، به عراق رفت و از آنجا
عزیمت مکه و مدینه و بیت المقدس کرد ، و در آن ممالک پیاده زیارت اکثر انبیاء
و مشایخ رسید ، بلکه دوازدهمین دولت و سعادت مشرف و سرافراز گردید ، اما بواسطه
بی دولتی که در ذات او بود چون باز آمد از اول بدبختی و بدفعلی بدشتر می نمود ،
القصة از مداحی اوزبان قاصر و عقل عاجز است . با وجود همه طرفگیها شعر نیز
میکوید و درین فن کسی را پسند نمی کند . این مطلع از اوست . مطلع
آوازه رح گل تا باز بر نیامد دروستان ز بلبل آوار بر نیامد .

۱۴۵ - سید فراضه - ^(۱) ار شیراز است ، و در صورت طالب علمی بخراسان
آمد ، و بعایت نامراد و واجب الرایه نمود ، و این فقیر بعریزان سمارش کرده در شفقت
او کوشید ، چندانکه ممکن و مقدور بود ، و در اندک فرصت چارهای عریب ار او

سربرزد، بدانجا رسيد که نتوانست معاش کند ورخت بده معاشی بسمرقند کشيد، چنان معلوم شد که آنجا هم هصد خوبی آست که اينجا بود، کار های او زياده از آن است که شرح توان کرد. اين مطلع از اوست : مطلع
دگران فصل شد کز لاله شمع بزم درگيرد

گل رعنا شراب لاله کون در جام زرگيرد.
[مولانا غياث الدين مصنعی که شرح احوال او مجلس نهم گفته خواهد شد گفت
اين مطلع را چنين خوانند خوبترست : مطلع
رسيد آندم که بلبل در چمن مستی ز سرگيرد

گل رعنا شراب لاله کون در جام زرگيرد .]
١٤٦ - سيد قطب - ارسمرقند... سيد قراضه است بلکه بيشتر... در آنجا
فسادی بوجود آورد... بسی زحمت کشيد تابه بند... گريخت، ميلش بمعمی بود...
خالقم واحد بود الله اکبر - زان مریداحول آمد کور و کر. صلاحيت او از بی معما... (١)
١٤٧ - مولانا قبولی - (٢) از ولايت لرشيز بود، و مردی ندیم شیوه و
حکمت شعار بود، و در محالس بمثال و نظير آوردن نظير و مثال داشت. اين مطلع از اوست :
مختس میگفت (٣) دی از روی حال ناده ارران شد کحائی زر حلال

١٤٨ - مولانا شوقی - از ولايت جيجک توسط طبعش خوب و صحبتش
مرغوب است اما دماغش بواسطه مطالعه خفت يافته اين مطلع از اوست : مطلع
با غير دیدمت بسخ گشت آن مرا لراچوبستی از سخن آسود جان مرا .
در اصل از خوازم است اين مطلع ترکی از او است : ترکی
باريب آواره کونکلوم زلفومک ايچره مبتلاقالدی

ترحم قبل که سندن باردی وایمدی سنکالادی .
١٤٩ - مولانا ضياء تبریزی -

مردی بدل بردیک و شیرین حرکات و مقبول است، و از چپ حشاش اصبح را بسط بيز

(١) در نسخه فارسی سيد قطب در حاشيه زت شده اين مجدوفات که در اثر صحافی است، نقطه نموده شده

(٢) در سه نسخه ترکی مولانا مقبلی ذکر شده

(٣) می فروشی گفت (نسخه ح)

میشود، و از تبریز بهرات آمدش را سبب تحصیل بود، و در اثنای تحصیل بشعر مشغولی کرده چیزهای خوب اورا روی نمود. این از اوست: مطلع
خوش آن ساعت که آید شوخ من شمشیر کین با او

رقیبان جله بگریزند و من مانم همین با او.

باسم «خلف» این معمای ترکی از اوست: معما

ای دردکش لارباده دین خالی بولوتو ریور تینکیز

تاتوتقالی خمخانه دین بیرکوشه بیزبیرکوشه سیز.

۱۵۰ - مولانا خلف تبریزی - ار شیخ زادگان النجق است، و در خلق

و خلق پسندیده و در فهم و فراست سرحد کمال رسیده، و بواسطه تحصیل از مولد خود شهر خراسان آمد و حالا مصاحب سلطان زاده عالمیان بدیع الزمان میرزا است، و با اسم «عبدی» این معما از اوست: معما

صد شکر که وصل دوست واقع شد باز سوز دل و آب دیده مانع شد باز.
خورشید بدیع ما اگر غایب بود طالع مددی نمود و طالع شد باز (۱).

۱۵۱ - مولانا محوی - از آدمی زادگان خراسان است، و طمع خوب

دارد، و بعضی اوقات خاطر خود را بتحصیل نیز میآرد، اما باز هوی و هوس جوانی و مصاحبت یاران پریشان او را آشفته و بی سر و سامان می سازد. این مطلع از اوست: مطلع

دودی که از دل من در شام غم برآید بر یاد طرّه او بر پیچ و خم برآید
[این مطلع نیز از اوست: مطلع]

ترکیب تن خاکیم از لای شراست جمعیت ما در قدم باده ناب است.

۱۵۲ - مولانا فرگسی - از هری است، و بتخاص مذکور نظم میگفت، آنرا

بآیتی تبدیل داد، جهت آن پرسیده شد جواب نتواست گفت، و هر جا که اندک معنی از آن می بیند بتصرف کردن عادت کرده، انشاء الله چنانکه تغییر تخلص کرد تغییر آن عادت هم کند. این مطام از اوست: مطلع

(۱) خورشید که عین باشد چون باز طالع شود یعنی بر سر بدیع درآید اسم «عبدی» حصول یابد

بیاد صفحه رخسار او کز مه فزون آمد کشادم فال مصحف سورة یوسف برون آمد .
[این مطلع ترکی هم از اوست :

جان الور خالی ملاحه دین لب خندا پیدا

حبین ایمیش کیم تور بولور مزنی توشار توزکانیدا.]

۱۵۳ - مولانا سائلی (۱) - از مردم نیک ملک عراق است ، و در خراسان

فضائل بسیار کسب کرد . اول بشعر مشغول گردید و آخر بمعما و خط کوشید ، و اکثر سازها را خوب نواخت ، و در موسیقی کارهای نیک ساخت ، هم سلامت نفس دارد و هم استقامت طبع . این مطلع از اوست : مطلع

چنان بصورت آن آفتاب حیرانم که تیغ اگر زنده چشم خود نپوشانم .
[باسم « امان » این معما از اوست : معما

نگارم اشارت بلب میکند اگر دیده نامش طلب میکند.]

۱۵۴ - مولانا جنتی - از خراسان است ، طبعش بد نیست اما بیچاره هم

عقل ندارد و هم طالع . این مطلع از اوست : مطلع

بمی خوردن چو ساقی ساغر می را دهن پوشد

چه شد کارا سرپوش سواد چشم من پوشد .

۱۵۵ - مولانا انوری - از جانب بلخ است ، و جوانی آشفته مزاج است

گاهی سودایش چنان غالب میشود که مزاج او از قانون صحت منحرف میگردد ،

و باز بزحمت بسیار علاج می پذیرد این مطلع از اوست : مطلع

ای ز تاب می ترا هر کوبه بر رخسار گل

سبزه باغ جمالت اندک و بسیار گسل .

۱۵۶ - مولانا قلی - ترشیزی است ، اول در صورت سپاهیان بود و حالا

از آن متقاعد شده . این مطلع از اوست : مطلع

عجب بود ز لطف ار زانکه نوازی غریبان را

نوازش زانکه رسم و عادت خوبی است خوبان را .

اتفاقاً باین شعر هجو خود کرده که با وجودیکه مزه ندارد قافیه هم معیوب است .
 ۱۵۷- مولانا سرّی (۱)- پسر مولانا علی شهاب الدین است از ولایت قرشیز

که ذکر لطائف او گذشت ، ابدال صفت جوانی است . این مطلع اروست : بیت

بود در دعوی بابریت مه نو تیز و تند

دید چون خورشید رویت کرد خود را کرد و غند .

۱۵۸- میر حاج - سید و طالب علمست ، و طبعش بغایت خوبست ، همانا

الترام کرده که بیشتر قصیده گوید . این مطلع از اوست : مطلع

اگر در گوشه غم دور از آن سیمین بدن میرم

خلل در کار عشق آید همان روزی که من میرم .

۱۵۹- مولانا مانی - از مشهد است ، جوانی صاحب جمال و ظریف است ،

و با وجود آنکه پدر و مادرش در کاسه گری و نقاشی سرآمد استادان قلمرو خطای

را بشاگردی قبول ندارند و ایشانرا بغلامی و غلام بچگی قابل و مقبول نمیدانند ،

چون حسن جمال و حسن خط و حسن کلام او بکمال است هر چه میکند از او

خوب مینماید . این مطلع ازوست .

چو در دریای (۲) غم دیوانه سان با خود فتد جنکم

کهی در چنکم افتد سنگ و که سنگ افتد از چنکم .

[این مطلع نیز از اوست :

بخنده نمکین یار در مقابل ما چگوبه تازه نکردد جراحت دلم]

۱۶۰- مولانا سائلی - از خراشای ولایت جوین است ، و مردی درویش

و کم سخن است . این مطلع ازوست .

مرا در دیده تنگ آمد فضای کوه و هامون هم

غم فرهاد من دارم بلای عشق مجنون هم .

۱۶۱- مولانا وداعی - از نواحی بلخ است ، و در کسوت و پوستان

میگردد ، اگر چه عامی است اما طبعش از لطافت خالی نیست این مطلع اروست مطلع

(۱) مولانا سرّی (نسخه ب و ح) مولانا سیری (نسخه الف)

(۲) چو در صحرای (نسخه ح)

دلا توان حریف اهل تقوی جاودان بودن

بر دردی کشان هم چند روزی میتوان بودن .

۱۶۱ - مولانا بقائی (۱) - بکمان گری مشهورست ، خود را بفن معما شهرت

داده ، ولی معمائی که بکار آید از او استماع نیفتاد . این مطلع از اوست : مطلع
تا بزللف تو سر در آوردم سر بدیواسگی بر آوردم .

۱۶۲ - مولانا مشرفی - فرزند شهر هرات است ، و مشرف قوشخانه میرزا

بود ، و بدان مناسبت مشرفی تخلص میکند . این مطلع از اوست :

گوهر اشك نثار ره یاری کردم شام از عاشقی خوش که کاری کردم .

۱۶۳ - مولانا اصیلی - از مشهد است ، و در آن شهر حالا شاعر و خوش

طبع و متمین اوست ، و خط نستعلیق را نیز خوب مینویسد . این مطلع از اوست :

چو بطفلیش دیدم بنمودم اهل دین را

که شود بلای جانها ، بشما سپردم این را .

۱۶۴ - مولانا کوثری - از شهر هرات است ، و از خردی ناز قابلیت نظم

در طبع او هست ، اما مشغولی نمی کند و این مدوات صحبت خواه آصفی است .

این مطلع از اوست : بیت

محاسب گرند باشد دیر را دروا کند بهر رندان باده از زبر زمین پیدا کند .

۱۶۵ - مولانا هلالی - از مردم ترك است ، و حافظه اش خوبست ، طبعش

نیز برابر حافظه او هست ، خیال سبق دارد ، امید است که توفیق یابد . این مطلع

از اوست : مطلع

چنان از پا فکند امروزم آن رفتار و قامت هم

که فردا بر نخیزم بلکه فردای قیامت هم .

[ظاهر آ دعای حضرت میر قبول افتاده که مشار الیه به دعای خود رسیده . در شعر

همه اسلوب مهارت تمام پیدا کرد و مادر زمان خود گردید ، و دیوان جمع ساخت ،

و چند مثنوی گفت، یکی لیلی و مجنون و دیگری شاه و درویش و دیگری
 صفات العاشقین. از لیلی و مجنون این دو بیت در تعریف لیلی است. شعر
 پا کیزه تنی چو نقره خام نازک بدنی چو مغز بادام.
 چشمش زاغی نشسته در باغ ابروی سیاه او پر زاغ.
 در کتاب شاه و درویش این بیت در صفت تیر انداختن شاه گفته: نظم
 استخوان را اگر شان کردی تیر را مغز استخوان کردی
 در صفات العاشقین در نایبائی و بیرشدن ز لیلخا در فراق یوسف گوید: مثنوی
 غم پیری سمن بر سنبلش ریخت ز آسیب خزان برک گلش ریخت.
 سیه بادام او از جور ایام شد از عین سفیدی مغز بادام.
 و مثل این ابیات خوب او بسیار است. اما اینها همه هست و آنچه میباید نیست. [۱۶۷ - مولانا سلامی^(۱) - در مسجد جامع هرات خادم گنبد ملکان

است، طبع بیک دارد. این مطلع از اوست: مطلع

این بس از اشك جگر کون ز غمت حاصل من

که بهر قطره گشاید گرهی از دل من.

۱۶۸ - مولانا فارغی - در خانقاه جدیدی میباشد، و مردی درویش و ش

و کم سخن است، بعضی اشعارش بد نمی افتد. این مطلع از اوست: مطلع

از بس که آن جفا جو آزار مینماید اندک ترحم او بسیار مینماید.

۱۶۹ - ملا جمشید معمائی - از جمله جوانان خوش طبع است که حالا در

رسیده اند، و کاتب بیکست، و از سایر اصناف شعر طبعش بمعما ملایم ترست، و باسم

«زین» این معما از اوست: معما

چکنم نکمت گل را که دماغ من مست

هست خوشبوی ز مشک سر زلفت بیوست.

(۱) از شماره ۱۶۷ مولانا سلامی تا شماره ۱۸۳ شانزده تن از شعرا در نسخه های ترکی

الف و ب و ح ذکر شده است و از شماره ۱۷۳ تا ۱۸۲ داستنای مولانا لطیفی تحلیلهای

شاعران در نسخه لطائف نامه حذف شده که ناچار بدون ذکر تحلیص عیناً نقل گردید و محذوف

ناقطه نموده شد.

۱۷۰ - ملا شهاب - در خاتمه مولانا نظام میباید، خرد سالست، و بمعما

شغل تمام دارد، و بمعمانی مشهورست. این معما باسم «جابر» از اوست: معما
آن که کنند دیده چون ابر بهار بینند درو یقین وصال دلدار.
دردا که در آب دیده مجروح تو مرد بی روی تو ای ماه لقا آخر کار.

۱۷۱ - مولانا ابوطالب - از ولایت بدخشان است، و بواسطه تحصیل

بشهر هرات آمد، در مدرسه فقیرسبک میخواند: این معما باسم... (۱) از اوست: معما
عاشقار دل ز هجرانش بسی فریاد کرد
تا که آمد از سفر آن ماه و دلها شاد کرد.

۱۷۲ - مولانا مشربی - از مشهد است، و جوانی خوش طبع است. این

مطلع از اوست:

ترك من هر گه که جا در خانه زین کرده

خانه زین را چو صورت خانه چین کرده.

مشارالیه بغایت لایبالی و بی تعین و لود بود این مطلع هم از اوست. مطلع
که دل بشکند که ساغر عشرت ز دست افتد

منادا درد مندی را شکستی بر شکست افتد.

۱۷۳ - مولانا هم از مشهد است این مطلع از اوست: مطلع

کاش پیوسته بود آینه پیش نظرش تا بظر جانب اعیار نیفتد دگرش.

۱۷۴ - مولانا هم از مشهد است، طبع بیک دارد. این مطلع

از اوست: مطلع

چگویم حال دل با تندخوی ناز پروردم

چو آثار محبت طاهرست از چهره زردم.

۱۷۵ - مولانا هم از طرفای مشهد است، این مطلع از اوست: مطلع

گرچه مجنون ز غم عشق دل بر خون داشت

لیک حالی که مرا هست کج مجنون داشت.

۱۷۶ - مولانا . . . هم از مشهد است . این مطلع از اوست : مطلع

خانه دل مهر شد از داغ آن قاتل مرا

تا پس از مردن بماند مهر او در دل مرا .

این بحر و قافیه را آصفی چنین گفته است :

قاتل من چشم می ندد دم بسمل مرا تا بماند حسرت دیدار او در دل مرا

۱۷۷ - مولانا . . . هم از مشهد است ، و خط نستعلیق را نیک می نویسد ،

این مطلع از اوست : مطلع

من ژولیده مو با عقل از آن بیگانگی دارم

که در عشق پری روئی سر دیوانگی دارم .

۱۷۸ - مولانا لطفی . از شعرا و ظرفای نیک مشهد است . این مطلع

او مشهورست : بیت

شد چو مهمان من آن شمع شب افروز امشب

کاش تا صبح قیامت نشود روز امشب .

۱۷۹ - مولانا . . . هم از مشهد است . و باسم « ابل » این معما

از اوست : معما

مرا مهر مه نا مهربانی نمی گردد جدا از دل زهانی .

۱۸۰ - مولانا . . . از مشهد است ، و در چارده سالگی این معما را گفته ،

و محل تعجب است و معلوم نیست که هرگز مثل این چیزی واقع شده باشد : معما

عاشق گریان ز کنج هجر در گلخن گریخت

چید هر سو از گل و درهای اشک از چهره ریخت .

۱۸۱ - مولانا . . . از شهر هرات است ، و از محله مرغنی ، و در شعر

و معما طبع او بسیار خوب است . این مطلع از اوست . مطلع

بلاست از تو بدل هر زمان جفای دگر جفا که بر دگری میکنی بلای دگر .

باسم « صفی » این معما از اوست : معما

- هر سحر باد دهد بوئی از آن گلزارم من دلسوخته بر باد صبا بیدارم .
- ۱۸۲ - مولانا . . . از خوش طبعان رشید خراسان است . این مطلع از اوست : مطلع
- کسی که صفحه روی تو در نظر دارد کی از مطالعه خواهد که چشم بردارد [
- ۱۸۳ - مولانا قبولی قندری - بسبب تحصیل بطرف خراسان آمد ، مرد فقیریست اما دماغ او خالی از پریشانی نیست . این مطلع از اوست : مطلع
- خانه ای عاقل چه کار آید من دیوانه را
- چون نمیدانم من دیوانه راه خانه را .
- ۱۸۴ - مولانا جانی - از ولایت جوزجان است ، و اول ریحانی تخلص میکرد ، بمناسبت مولدش تخلص جانی داده شد ، یک نوع طبع دارد . این مطلع از اوست : مطلع
- تا جلوه کرد خط و لب یار سبز و سرخ
- آتش علم زد از دل افکار سبز و سرخ .
- ۱۸۵ - مولانا آفتی - از مشهد است ، و بحلوانگری او را منسوب میدارند . این مطلع از اوست : مطلع
- خدا کند بخیال تو هر زمانم شاد
- گر از وصال تو کردم جدا خدا نکند .
- ۱۸۶ - مولانا زلالی - از هری است ، و پدرش مرد درویشست و غزل فروشی میکند ، چون گاهی از چشمه دهندش زلال نظم ظاهر میشود زلالی تخلص داده شد . این مطلع از اوست : مطلع
- لیلی عذاری میرسد دامن کشان در خون من
- دیگر ندانم چون شود حال دل همچون من .
- ۱۸۷ - مولانا تقیمی (۱) . هر ویست ، و بمناسبت مصاحبت امیر عبد العاد نقیب تقیمی تخلص کرده ، این مطلع از اوست . مطلع

دیده ام تا شده از ماه رخ یار جدا
دل جدا خون شود و دیده خوبار جدا. [

۱۸۸ - مولانا هاشمی (۱) - بکوفتگری مشهور راست، طالب علمی هم دارد

و این مطلع از اوست : مطلع

خوشم زانرو که تیرش در دل ناشاد جا دارد

که خواهد یاد من کرد از خدنگ خود چو یاد آرد.

۱۸۹ - مولانا صاحب - از ولایت که بود جاهه است ، طبع بیک دارد ،

و شطرنج غایبانه را خوب میداند ، اما از جنون چاشنی دارد. این مطلع از اوست :

دوستان تا کی بکویش منعم از رفتن کنید

ترك رفتن چون نخواهم كرد ترك من کنید.

معمار هم خوب میگوید و هم خوب میگوید این معما از اوست باسم «پاینده».

آن شاه حسن از دل محروح هر کسی بیند سپاه بی سر و پا هر طرف سی.

۱۹۰ - مولانا مایلی - از ولایت اسفراین است ، او هم از جنون خالی نیست ،

اما طبعش بیکست . این مطلع از اوست :

هست در سینه ز پیکان ستمکاره من جان زدل تنک و زجان ایندل خونخواره من.

۱۹۱ - مولانا قوسی - هم از اسفراین است ، بسیار قابلیت دارد ، اما لوید

و تندست ، و بسیاهی گری میلی تمام دارد ، و دعوی بهادری بیز میکند ، این مطلع از اوست . مطلع

چون در من وقت جانمازی لباس خویشتن پوشد

کسی خواهم که روز مرگ بر تابوت من پوشد.

۱۹۲ - مولانا نوری - بیشتر اوقات در مشهد میباشد ، مردی آشفته روزگار

و لوید است ، این مطلع از اوست مطلع

دلم بینوا شد از این رو حزین است بلی بی نوائی همیشه چنین است

۱۹۳ - مولانا داعی - در سرخس بر سر مزار شیخ لقمان قدس سره میباشد ،

و گاهی بمردم اندك سودا و معامله نیز جهت وجه معاش میکند. این مطلع ازوست :

جستیم آن دهن را بالای چاه غنغب خندید گفت آن مه جائی که نیست مطلب.

۱۹۴ - مولانا صبحی - بنواحی اوبه در چشمه گویان میباشد ، و در شعر بسیار چاشنی دارد. این مطلع از اوست : مطلع

ماه من امشب نور خویش این کاشانه را
ساز روشن ورنه آتش میزنم این خانه را .

۱۹۵ - مولانا مجنون - از مشهد است ، و طبعش درغایت شوخیست ، و چپ نویس خوش خط مثل او کم بوده است ، بلکه نبوده ، ذاتش نیز مقبول افتاده . این مطلع ازوست : مطلع

بوعظ میروم و زار زار میگیرم بدین بهانه ز هجران یار میگیرم .

۱۹۶ - مولانا ملک - از ولایت باختر است ، و خود را از اولاد ملک نوزن

میخواند ، و ملک بآن مناسبت تخلص میکند ، و آنها که باو مطایبه دارند ملک کاو

نیز میگویند . تا مدت بیست سال نظم بر زبان او جاری شد ، بعد از آن شعر میل

کرد و اشتغال نمود . این مطلع از اوست : مطلع

صد قصه گر ز لیلی و مجنون روایت است

ما و حدیث عشق تو آنها حکایت است .

[اس سه مطلع مشهور نیز از او است . مطلع

در چمن صبح بوی تو گذری کردم روی گل دیدم و فریاد هزاری کردم .

آتش زده می عارض آن سروروان را تا آب دهد دیده صاحب نظران را .

شب فراق تو روز مرا سیه دارد ز روز من همه کس را خدا نگه دارد .

این بحر و قافیه را که خواجه حافظ گفته که .

« مزرع سبز فلک دیدم و داس مه نو »

اکثر شعرا تتبع کرده اند ، مولانا بنائی از آجمله چنین گفته :

میکنم جامه خود در ره میخانه گرو
که مرا جام می کهنه به از جامه نو .
امیر محمد صالح گفته :

هر چه داری شب نوروز بمی ساز گرو
غم فردا چه خوری روز نو و روزی نو
ا"ما مولانا ملک گفته :

شب عیدم نقد کرد اشارت مه بو
من و میخانه دگر جان گرو و جامه گرو [

۱۹۷ - مولانا جلال الدین - از اولاد خواجه علی زین الدین است که
یکی از مردم متعین مشهد است ، در معما چندانکه تعریف کنند هست . این معما
ازوست . معما باسم « احمد »

بجایی که دلم را رقیب می خواهد
بخواهد آمد و روی حیب می خواهد
۱۹۸ - مولانا موسی - خود را بشعر منسوب ساخته ، پیش مردم شعرها
میخواند ، اما نزد آنانکه از احوال او خبر دارند مقررست که طع خواجه نظم
بیست ، و بدین طایفه زر داده نام خود شعر میفرماید . این مطلع از جمله آن اشعار
است . مطلع

جام شراب را سر رندان حباب شد
بسیار سر که در سر جام شراب شد .
۱۹۹ - مولانا امینی - پسر محمد علی امین^(۱) است که در مجلس دوم ذکرا و
گذشت ، جوانی پسندیده و در نظم طبعش بغایت ملایم است . این مطلع ازوست :

یار در سلسله ناز و عتابم دارد
باز دیوانگی عشق خرابم دارد .
۲۰۰ - مولانا محمد طالب^(۲) - بجنون صفت جوانی است ، طالب علمی
بیز دارد ، اما بشطریج باری بسیار مشغوفست ، و گاهی بمعما نیز مشغولی میکند .
این معما ازوست باسم « مجد » : معما

ندارم جز دو زلفت یار و غمخوار
مرا می یار و بی غمخوار مگذار .
۲۰۱ - مولانا زیرکی - از خوش طبعان شهرست ، ولی نظمش بمردم
صحرا مناسبت دارد ، همچنانچه درین مطلع :

(۱) رجوع شود به شماره ۹۲

(۲) احمد طالب (نسخه ترکی ب) ، محمد صاحب (نسخه ترکی الف)

در راه عشق سنگ جفا توشه منست درکوه و دشت لاله جگر گوشه من است.

۴۰۲. مولانا وحدتی - يك نوع نظامی دارد ، خالی از حالی نیست . این

مطلع ازوست : بیت

گشته ام بی حال از آن خالی که بر رخسار اوست

آفرین بر صانعی کاین نقطه پرگار اوست .

۴۰۳. مولانا ناندی - از جانب مروت ، و طبعش غریب طلب و مشکل

پسنداست . این مطلع ازوست : مطلع

بسنگ نرم کن ای چرخ استخوان مرا مباد رخنه کند تیغ دلستان مرا .

۴۰۴. مولانا زمانی - پسر مولانا محمد آملی است که در مجلس دوم ذکر

لطایف او کرده شده^(۱) وفائی تخلص میکرد ، از روی التماس بزمانی تغییر داده شد ،

چرا که هم ملازم سلطان بدیع الزمان میرزا بود ، وهم امیر احمد حاجی وفائی

تخلص میکند ، دگر آنکه بمردم کلان در تخلص شریک شدن مناسب حال او نبود ،

و اشعارش مشهورست ، و دیوان نیز دارد . این مطلع ازوست و نیک واقع شده : مطلع

بآب دیده هرگز کم شد سوز دل زارم

مگر از خاک تسکین یابد این آتش که من دارم .

۴۰۵. مولانا سوسنی^(۲) - مردی آراسته و محرداست ، و قید ندارد ، و اکثر

اوقات در مدرسه مهد عالیّه گوهر شاد بیگم میباشد ، و بی فایده بمردم مصاحبت

نمیکند و تردد زیادی بخود راه نمیدهد ، امدست که همه را این دولت نصیب

شود . این مطلع ازوست .

محرّدان که ز قید زمانه آزادند نه صید گشته بدام کسی نه صیادند .

۴۰۶. مولانا هلاکی - از شهر هرات است ، و از عایت استغنائی که سبب

فقر دارد بمردم ترك و ارباب جاه اختلاط نمیکند ، و نامرادی خود مشغول است ،

و در ملازمت حصرت مخدومی فوراً زیارت مکه نیز مشرف شد ، رهی موفق

نده که اوست ، گاهی نظم هم میگوید ، این مطلع اروست .

(۱) رجوع شود به شماره ۹۸

(۲) مولانا موسی (سعه الف)

بی عمت دم نمیتوانم زد دم بی عم نمیتوانم زد .
[این مطلع نیز ازوست :

دهن تنگ تو و غنچه تر هردو یکی است
اشک کلگون من خون جگر هردو یکیست .]

۴۰۷ - مولانا غباری اسفراینی - اکثر اوقات در سرکار استرآباد و
جوین میباشد ، و مردی فقیرست . این مطلع ازوست :
شب که میافتم پهلوی سگ آن دلفروز
خواب در چشمم نمیآید ز شادی تا بروز .

[این مطلع نیز ازوست که میر ننوشته بود : مطلع
دی چو پیش آمد بره آن دلبر رعنا مرا
من ز شرم او را ندیدم او ز استغنا مرا .]

و خط غبار را خوب مینوشت ، و بدان مناسبت غباری تخلص میکرد ، و در
موسیقی مهارت تمام داشت ، و در آخر عمر خود دیوانه شد ، و با وجود جنون درشد
عراق نقشی بست ^(۱) و شهرت گرفت . این بیت میان خانه بود . بیت
بی خبر بودم زدی سنگ جفا ناگه مرا از برای دیدن خود ساختی آگه مرا .

۴۰۸ - مولانا ریاضی - از ولایت زاوه و محلات خراسان است ، و مردی
مبدل الاحوالست . و قاضی آجا بود ، و منافق امور قضا و کارها صادر شده معزول
گردید ، و قید و مصادره ها کشید ، و سی زحمت باو رسید ، گاهی وعظ میگفت
و بر سر منبر شعر خود میخواند و وجد و حال میکرد و میگفت دست میافشاند .
این مطلع ازوست . مطلع

فلک ^(۲) شسته بآب خضر اگر دامان من بودی

هنوزم دست دور از دامن جادان من بودی .
۴۰۹ - مولانا طایری ^(۳) - از استرآباد است و این مطلع ازوست :

(۱) در اصل چنین است

(۲) ملک (نسخه ترکی)

(۳) در سه نسخه ترکی الف و ب و ح و هم چنین در ترجمه اسلامبول از شماره ۲۰۹ تا
شماره ۲۱۶ نام هفت شاعر ذکر شده است ولی ترجمه مرات اضافه دارد که عیاا درج میشود .

خوشم بعشق گرم روز و روزگاری نیست

مرا به يك و بد روزگار كاری نیست .

۴۱۰ - سيد حزينی - هم از استرآباد است ، و طبع خوب دارد . اين

مطلع ازوست : بيت

وادی هجران که نبود غير درد و غم درو باخيال او فراغت دارم از عالم درو .

[پوشيده نماد که مشارالیه مير سيد حسن قاضی است که مير بتخلص ياد

کرده ، اين نیز از اوست : بيت

توان بهجر نوآسان وداع جان کردن ولی وداع تو آسان نمیتوان کردن .

۴۱۱ - مولانا مهدی - هم از استرآباد است . اين مطلع ازوست :

ساقی نبود بی ادبها عجب از ما ما مردم مستيم نباشد عجب از ما .

۴۱۲ - مولانا طایری - از زیارتگاه است دهی در هرات . اين مطلع

ازوست : مطلع

من که در خيل سگات جا معين ساختم از غبار آسمان دیده روشن ساختم .

۴۱۳ - مير قلندر - مردی قلندر و جهان گشته است ، و خالی از فضلی و طبعی

نیست . اين مطلع ازوست : مطلع

رخش را ماه گفتم شهری ارگفتار من پر شد

زدندانش سخن گفتم دهان من پر از دُر شد .

۴۱۴ - سيد زاده منشی - ملوک وش جوايست ، طمعش چاشنی دارد . اين

مطلع ازوست : مطلع

بار بر حال من اغيار از فغان من گريست

بر من و بر حال من هم دوست هم دشمن گريست .

۴۱۵ - مولانا عاصمی - از آدمی زادگان شهر است ، و طالب عامی دارد ،

نظم نیز ميگويد . اين مطلع ازوست مطلع

چون آتش ز هجر تو بر سر زند علم سازم روان چه شمع ز گرداب دهبده بم .

۲۱۶- مولانا طاهری - از شهر هرات است ، بکفش فروشی مشغول ،
و از خردی باز نظم میگفت ، چون بزرگتر شد در طبعش چاشنی طاهر شد . این
مطلع ازوست : مطلع

دل که صد پرگاله شد از چشم جادوی توام

من بیکدل نه بصد دل عاشق روی توام .

[درحالی که بنده بترتیب فارسی این رساله مشغول بودم ، مشارالیه کتابت
میکرد و حالا بیز وجه معاش از این عمر است ، و ارکائبان شهر هرات است . این
مطلع بیز از اوست :

انگشت بهر عشق چو بر ابروان نهاد تیری ز بهر کشتن من در کمان نهاد .
۲۱۷- مولانا مجنونی^(۱) - ترکی گوی است ، و در قبه الاسلام بلخ برسر

مزار عکاشه کتابت میکند . این مطلع ازوست : بیت

ماه تابانیم السیتی قیلدی باغرمی کاب ای ایدی حرارت دین بولو بتور آفتاب .
۲۱۸- مولانا همدی - مشهدی است ، و بصنعت کاسه گری دستوبست .

این مطلع ازوست : مطلع

بی رخت ماتم غمی دارم ماتمی و چه ماتمی دارم .

۲۱۹-^(۲) - از مشهد است ، و بجایه بافی مشغولی مینماید .

این مطلع ازوست :

سرم آن به که زسودای تو در پا باشد چون نبینم سرآت که سرما باشد .
۲۲۰- ملاصفاتی^(۳) - از شعرائیست که حالا پیدا شده اند . این مطلع ازوست :

سکه در سر هوس روی تو دارد دیده

بشت [خود] بر من و روی سوی تو دارد دیده .

۲۲۱- ملاصافی - از شیخ زادگان کوه صاف است ، و در نظم تتبع

خواجه حافظ علیه الرحمه مینماید . این مطلع از اوست : مطلع

(۱) مجنون (نسخه ترکی الف)

(۲) مولانا همدی ایضاً . (نسخه ترکی ج) ، در دو نسخه الف و ب مولانا همدی دو ترجمه هرات

تحلیص ذکر نشده (۳) صفاتی (نسخه ب)

ساقیا سر خوشم و داده صافم داری گر کنم سر خوشی آن به که معافم داری.
 ۲۲۲ - میر سعید (۱) - گویند فغانی تخلص میکرد، و در مجلدی و نقش بندی
 با وقوف است، واقعاً هنرمندی بی مثل است، اما خیال خوش طبعی او را پیرشان
 دارد این مطلع از اوست :

دمی وصال تو از عمر جاودان خوشتر بیاد وصل تو خوش بودم این زمان خوشتر.
 ۲۲۳ - مولانا بوعلی - دیوانه وار میگردد، اگر دیوانه نمیبود بوعلی
 تخلص نمیکرد. این مطلع از اوست :

خلقی براه عشق تو آسوده میروند عاشق منم دگر همه بیموده میروند.
 ۲۲۴ - مولانا شیخی - از ولایت طبس است، مدتی در عراق بود، و در علم
 ادوار صاحب وقوف است، و تصنیف نیک دارد. این مطلع از اوست : مطلع
 این نه داغ است که بر سینه سوزان من است

مهر عشق است که از مهر تو بر جان من است.

[۲۲۵ - مولانا هراتی (۲) مولدش از تخلص معلومست. این مطلع از اوست.

فصل بهار و موسم کلها شکفتن است ساقی بیار باده چه حاجت نگفتن است.
 ۲۲۶ - ملا بهشتی - از ولایت حصار است، مرد بدی نیست و طبعش نیز
 نیک است. این مطلع از اوست. مطلع

در کمند توبه هر بی سرو پا افتادست این بلایی است که در گردن ما افتادست.

۲۲۷ - مولانا اهلی - از ولایت قرشیز است، و طبعش خالی از چاشنی نیست.

این مطلع از اوست. مطلع

دوش افغان من از چشم ملایک خواب برد

خرمن مه را ز طوفان سرشام آب برد.

این مطلع محدودی نور را تنوع کرده

(۱) مولانا فغانی (نسخه الف و ب)

(۲) در سه نسخه الف و ب و ج ترکی ماسد رحمه اسلامول از شماره ۲۲۵ تا ۲۲۹ ذکر چهار
 شاعر مذکور نیست و نسخه ترجمه هرات علاوه دارد.

سرفکندم در رخت یعنی که خاک پاست این
 بگذری فارغ بمن آخر چه استغناست این ؟
 و از شعرا بسیار مردم گفته اند : از آنجمله مولانا هلالی گفته :
 مردم از درد و نگفتی دردمند ماست این
 دردمندان را نمی‌پرسی ، چه استغناست این !
 اما او دو مطلع گفت و نیک گفت ، یکی این است : مطلع
 میکشم درد و غمت وز چهره ام پیداست این
 برامید آنکه گوئی دردمند ماست این .
 و مطلع دیگرش این است : مطلع
 سرمه چشم مرا گفتی که خاک پاست این
 خاک پای تست اما نور چشم ماست این !

۲۲۸ - هالانرگسی - نوشته بود که از جانب مرو است ، و جوان فقیرست .

این مطلع ازوست مطلع

آرا که درد عشق تو دیوانه ساخته مجنون صفت بگوشه ویرانه ساخته .

[بلی مشارالیه جوان فقیرست . اما از مرو نیست اما بملازمت میربدان
 دیار رسیده ، طاهرأبدین دلیل نوشته که از مرو است . درین اوقات از شیخ زادگان
 ابهر است ، و مردم آبجا باجداد او ارادت تمام دارند ، واقعاً جوان شکسته است ،
 اگرچه پیش از این در وادی لودی و بی ناکی بطایفه او باش اوقات شریف صرف
 میکرد اما حالا از آن طریق برگشته و از آنچه لایق ارباب سلوک نیست گذشته
 و اکثر ایام او بروزه و نماز میگذرد . این مطلع ازوست : بیت

هرشب ای دل گفتگوی زلف جانان میکنی

خود پریشانی و ما را هم پریشان میکنی .

۲۲۹ - مولانا خضری - گویا مملوک کسی بوده خواجه او را آزاد کرده یا او

خواجه را و خواجه وار میگردد . این مطلع ار اوست . مطلع

- عمر من بی‌رخت ای زهره جبین میگذرد
حیف از اوقات شریفم که چنین میگذرد!
- ۳۳۰ - مولانا باطنی (۱) - مرد فقیر و ساده است و در بلخ میباشد و بقدم توکل
بزیارت ملکه معظمه مشرف شده این مطلع ازوست :
- بس که داری تنگدل ای غنچه خندان مرا
جان زدل آمد به تنگ و دل گرفت از جان مرا .
- ۳۳۱ - مولانا فضل‌ی (۲) - از شهر هرات است و در خردی نقاشی میکرد و نظم‌کی
میگفت ، آخر خود را شاعر تصور کرده نقاشی بر طرف کرده شاعر شد . این مطلع
ازوست : مطلع
- زاهد بیار خرقه و رهن شراب کن بنیاد زهد و خانه تقوی خراب کن .
- ۳۳۲ - مولانا شوخی (۳) - ولد شیخ ابو سعید لاده (۴) است ، گرچه طبع
نیک نصیب او شده اما از طور پدر نیز بی نصیب نیست . این مطلع ازوست : نظم
- نیست ره پیش سگان او من آواره را تا بدیشان گویم احوال دل بیچاره را .
- ۳۳۳ - مولانا ظاهری (۵) - جوانی درویش است و طبعش خالی از لطافت
نیست . این مطلع ازوست :
- ساغر باده که جان روشن از آن است مرا موج آن صیقل آئینه جان است مرا .
- تبع این مطلع خواجه سیفی کرده است : مطلع
- تا شد آ که که باو دل بگراست مرا دگران سرور و ان دشمن جانست مرا .
- ۱۳۴ - مولانا خلقی - از شهر هرات است ، و طبعش در علمها بد نیست .
این مطلع ازوست :
- ای سرو ناز در دل ما جا نمیکنی جا نمیکنی وای بدل ما نمیکنی .
- ۳۳۵ - مولانا زیبائی - اطوارش وقوت طبع از ابیات او معاوم و این مطلع
ازوست : مطلع

(۱) مولانا شاطی . (نسخه ج) (۲) مولانا مقلی - (سجده ج) (۳) مولانا شوقی - (سجده ج)
(۴) لاده بیهقل و احق را گوید ، شیخ اوحدی گفته که هر زن دعا و لاده بود - شیر بر هست
و شیر ماده بود (فرهنگ انجمن ایران) (۵) مولانا ظاهری - (سجده الف - ب - ج)

قامت شیوه و رفتار چو بنیاد کند سرو را بنده خود سازد و آزاد کند .

۲۳۶- مولانا سعید - مرد سیاه چرده است ، همانا بعلامی منسوبست . این

مطلع او برین معنی گواهی میدهد : بیت

غلام خویشتم خواند ماه رخساری سیاه روئی من کرد عاقبت کاری .

۲۳۷- ملا درویش علی شماع - پدرش شمع ریز بوده اما او بطبابت مشغول

است ، واطبا که مهارتی دارند او را بسیار تعریف میکنند . طبعش نیز خوب است

اما ازظمها معما بیشتر توجه دارد . این معما باسم «ولی» از اوست : معما

هندوی زلف او ز بدکیشی گوش بگرفت وگفت درویشی . (۱)

[این مطلع ازوست :

دردمندان را ز صاف می نباشد حاصلی میخورم لای شراب و میشوم مست گلی .]

۲۳۸- مولانا قلاشی - اطوار او تخلص سبستی داد . مردیست قلاش یا دین

مناسبت این تخلص را اختیار کرده . این مطلع ازوست .

آنکه برخوبان عالم پادشه دارد ترا خواهم ارچشم بدمردم نگه دارد ترا .

۲۳۹- مولانا فدائی - از شعرای مشاهیر ترکی گوشت و در زمان بابر میرزا

شعر او شهرت گرفت . این مطلع ترکی ازوست :

آم کیم دیوانه کودل نکلم مبتلا بلدی بنه

بوکو نکول نیک ایلکیدن جانغا بلابلدی بنه

این مطلع از اوست :

دلبراسن سیز تیریک لیک بیرلای جان ایملش

کیم ایننک دردی قاشی ایورا ولوم حیران ایملش

۲۴۰ مولانا واحدی - ولد مولانا حاجی معرف مشهدی است وهم درآن

دیار میباشد . این مطلع ازوست :

تا ترا طره عمرشکنی پیدا شد دل آواره ما را وطنی پیدا شد .

۴۴۱- قاضی زاده - جوانی خوش طبع است و مثنوی را خوب میگوید.

این مطلع ازوست :

که گوید برسریر ملک خوبی پادشاهی را
که بر در ناله زاریست مسکین داد خواهی را .

[این سه بیت نیز در وصف قلعه ملک خوافی ازوست : مثنوی

یکی خاره سنگی کشیده باوج چو خارای سنگی برآورده موج .
چو البرز هر یاره سنگی برآن سپهر منقش پلنگی بر آن .
مثل کرکسی را در او ره بدی اجل را از او دست کوتاه بدی .
این مطلع هم ازوست :

چولاله با دلی پرداغ حسرت زین چمن رفتم

تو ای شاخ گل رعنا بمان باقی که من رفتم .]

۴۴۲- مولانا کوکبی - مناسب فن خود تخلص پیدا کرد . این مطلع

ازوست :

بی رخت هر قطره خون بر سر مژگان مرا

مشعلی باشد فروزان در شب هجران مرا .

۴۴۳- مولانا محنتی - از شعراء هوست . این مطلع ازوست :

سحر چو روی خود آن ماه در نقاب گرفت

فغان ر شهر برآمد که آفتاب گرفت .

۴۴۴- مولانا شکری - در ربک مولانا طوسی (۱) مثل میگوید و در آن

اسلوب شعر ذهن او خوب میرود . این مطلع ازوست :

چون ز خط پرسمت از مشک ختن میگوئی

چند با ما سر زان سخن میگوئی .

۴۴۵- مولانا حقیری - نیز از شعرائی است که حالا نگوشت میخانه عشق

رسیده و از جام سخنوری جرعه کشیده ، جوانی خوش طبع است و بسیار چاشنی دارد ، و مولدش شهره رات است . این مطلع ازوست : مطلع

میروم در گوشه میخانه جا خوش میکنم جام می میابم و آنجا فروکش میکنم .

۲۴۶ - مولانا سپری - هم از شعرای تازه است و درین رنگ مثل میگوید ،

و هنوز نظم او شهرت نیافته . این مطلع ازوست : مطلع

شدم از بار جدا و بیلا افتادم چه بلا بود که از بار جدا افتادم .

۲۴۷ - مولانا سعد (۱) - مولدش معلوم نیست ، اما در طبعش بسیار خیال

انگیزی هست . این ازوست : مطلع

برگ گل بیست که افتاده بطرف چمن است

پنبه داغ دل بلبل خوین کفن است .

۲۴۸ - خواجه کلان بزاز - از مردم شهره رات است . این مطلع ازوست :

انجم مشمر آنکه درین گنبد خضراست کز بهر تماشای رخت دیده حورا است .

۲۴۹ - خواجه منصور - از ولایت جرجان است ، از قوم بتکچی است .

فی الواقع که در میان آن مردم کسی از او بهتر نیست و طبعش بغایت خوبست .

این مطلع ازوست :

پرده لاله نهی دیدم و آغشته بخون یادم آمد که مرارفته دل از دست برون .

۲۵۰ - سلطان محمود (۲) - ولد خواجه شمس الدین بتکچی است ، و بنخواجه

منصور خویشی دارد ، و در علم نجوم بسیار صاحب وقوف است . این مطلع ازوست :

شد روزگار من سیه از هجر یار من کس را مباد روز من و روزگار من ،

۲۵۱ - مولانا نظام - از استرآباد است ، و قصیده را خوب میگوید . این

مطلع قصیده بهاریه ازوست : مطلع

باز گلزار خط از سوزه تر پیدا کرد کارستان جهان رنگ دگر پیدا کرد .

(۱) سمید : (سخنه الف)

(۲) خواجه سلطان محمود (سخنه الف)

۴۵۲- مولانا یاری - هم از استر اباد است ، و در طبع چاشنی تمام دارد.

این مطلع ازوست :

نخواهم پیش مردم دیده بردیدار یار افتد

چو پیش آید نظر بر روی او بی اختیار افتد .

۴۵۳- مولانا دائمی - از استر اباد است . این مطلع ازوست :

آن پری را که ز کلبه گه قبا در بر اوست هر طرف بند قبانست که بال و پر اوست .

۴۵۴- بابا شوریده - بقصیده خوانی مشهورست ، و با اکثر خوش طبعان

مصاحبت دارد ، و طبعش نیک است ، و در باب پیری این بیت از مثنوی اوست :

قدم شد چون کمان و عمر شد شست جوانی همچو نیر از شست من جست .

۴۵۵- مولانا صوفی - نیز استر ابادی است ، طبع خوب دارد و انشای او هم

نیک است . این مطلع ازوست :

نیست در هجر توام ضعف ز بیماری دل ترسم آشفته شود طبع تو از زاری دل .

۴۵۶- مولانا حمید گل - پسر مولانا عبدالوهاب است ، خالی از طبعی

نیست ، اما مرد دیوانه و خا کمار است . این مطلع ازوست :

شب خاک تیره بستر ما بیدلان بس است چادر شب کشیده ما آسمان بس است .

۴۵۷- مولانا بهشتی (۱) - برادر مولانا حمید است ، اما نه در طبع و نه

در اطوار با او مناسبتی دارد . این مطلع ازوست :

شمع امشب ترك دعوی بارخ آناه کن تیره کردی مجلس ما را سخن کوتاه کن .

۴۵۸- مولانا فغانی - خویش نزدیک خواجه افضل است ، و طبع پاکیزه

دارد . این مطلع ازوست :

هر که چون صورت چین دیده بروی تو کشاد

چشم دیگر ز تماشای تو بر هم نهاده .

[معلوم شد که خواجه میر هست که هیر درین نسخه متخلص یاد کرده

فی الواقع ذوفنون عالم است ، و اشعار خوب دارد ، و در ماده تاریخ پیدا کردن مثل او کم است ، اول فغانی تخلص میکرد ، درین اوقات ضیا تخلص میکند . این دو بیت در تاریخ فوت میر محمد یوسف ازوست :

چون میر محمد شرف آل عبا از دیر فنا شد بسوی دار بقا
تاریخ شهادتش رقم کرد قضا والله شهید هو یحیی الموتی .
هنر دیگرش آنکه همه دروغ بد میگویند و او نیک میگوید . قصیده
ردیف ' دروغ ' گفته . این مطلع آن قصیده است :

زهی جمال تو مرآت بی صفای دروغ دلت سیاه چو آئینه از جلای دروغ .
این مطلع نیز ازوست : مطلع

مردم ز هجر و باز مرا چشم تر هنوز یعنی نکرده ام ز تو قطع نظر هنوز . [

۳۵۹- مولانا شراری - از استرآباد است ، ورکش سرخی باخگر ماند ،

ظاهراً بهمان مناسبت این تخلص اختیار کرده . این مطلع ازوست . مطلع
ندارم بیشتر زین طاقت بیمهری جانان خدا یا نام آن نامهربان امهریان گردان .

۳۶۰- فدائی تبریزی (۱) - سید زاده ایست ، و همراه پدر زیارت مکه

مشرف شده ، و ظاهرش صفای تمام دارد و طبعش نیز خالی از صفائی نیست . این
مطلع ازوست : مطلع

همیشه روی دیوار بود مجنون را که از رقیب پوشد سرشک گلگونرا .

۳۶۱- مولانا محرمی (۲) - از مردم متعین استرآباد است ، و عمّ خواجه

منصور است ، طالب علمی دارد و جوان فقیر است ، این مطلع ازوست :
مدام واعظ ما منع باده نوش کند چه خوش بود که دمی در کشد خموش کند .

۳۶۲- مولانا عیانی - هم از استرآباد است ، و طبعش بسیار تصرف دارد

و کیفیت تمام معلوم میشود ازین مطلع او :

(۱) در دو نسخه الف و ب کلمه تبریزی ندارد ، فدائی استرآبادی (نسخه ج)

(۲) مولانا محوی (نسخه ترکی الف)

۲۵۲- مولانا یاری - هم از استر اباد است ، و در طبع چاشنی تمام دارد .

این مطلع ازوست :

نخواهم پیش مردم دیده بردیدار یار افتد

چو پیش آید نظر بر روی او بی اختیار افتد .

۲۵۳- مولانا دائمی - از استر اباد است . این مطلع ازوست :

آن هری را که ز کلبه کج قبا در بر اوست هر طرف بند قبا نیست که بال و پراوست .

۲۵۴- بابا شوریده - بقصیده خوانی مشهورست ، و با اکثر خوش طبعان

مصاحبت دارد ، و طبعش بیک است ، و در باب پیری این بیت از مثنوی اوست :

قدم شد چون کمان و عمر شد شست جوانی همچو تیر از شست من جست .

۲۵۵- مولانا صوفی - نیز استر ابادی است ، طبع خوب دارد و انشای او هم

نیک است . این مطلع ازوست :

یست در هجر توام ضعف و بیماری دل ترسم آشفته شود طبع تو از زاری دل .

۲۵۶- مولانا حمید گل - پسر مولانا عبد الوهاب است ، خالی از طبعی

یست ، اما مرد دیوانه و خا کسار است . این مطلع ازوست :

شب خاک تیره بستر ما بیدلان بس است چادر شب کشیده ما آسمان بس است .

۲۵۷- مولانا بهشتی (۱) - برادر مولانا حمید است ، اما نه در طبع و نه

در اطوار با او مناسبتی دارد . این مطلع ازوست .

شمع امشب ترك دعوی بارخ آناه کن تیره کردی مجلس ما را سخن کوتاه کن .

۲۵۸- مولانا فغانی - خویش نزدیکه خواجه افضل است ، و طبع با کیزه

دارد . این مطلع ازوست :

هر که چون صورت چین دیده بروی تو گشاد

چشم دیگر ز تماشای تو بر هم نهاد .

[معلوم شد که خواجه میر مست که میر درین نسخه بتخلص یاد کرد ،

فی الواقع ذوفنون عالم است ، و اشعار خوب دارد ، و در ماده تالوینخ پیدا کردن مثل او کم است ، اول **فغانی** تخلص میکرد ، درین اوقات ضیا تخلص میکند . این دوبیت در تاریخ فوت میر محمد یوسف ازوست :

چون میر محمد شرف آل عبا از دیر فنا شد بسوی دار بقا
تاریخ شهادتش رقم کرد قضا والله شهید هو یحیی المونی .
هنر دیگرش آنکه همه دروغ بد میگویند و او نیک میگوید . قصیده
ردیف « دروغ » گفته . این مطلع آن قصیده است :

زهی جمال تو مرآت بی صفای دروغ دلت سیاه چو آئینه از جلای دروغ .
این مطلع نیز ازوست : مطلع

مردم ز هجر و باز مرا چشم تر هنوز یعنی نکرده ام ز تو قطع نظر هنوز .

۴۵۹- مولانا شراری - از استرآباد است ، و رنگش سرخی باخگر ماند ،

ظاهراً بهمان مناسبت این تخلص اختیار کرده . این مطلع ازوست . مطلع
ندارم بیشتر زین طاقت بیمهری جانان خدایا با من آن بامهربانرا مهربان گردان .

۴۶۰- فدائی تبریزی (۱) - سید زاده ایست ، و همراه پدر زیارت مکه

مشرف شده ، و طاهرش صفای تمام دارد و طبعش نیز خالی از صفائی نیست . این
مطلع ازوست : مطلع

همیشه روی بدیوار بود مجنون را که از رقیب پوشد سرش کگلگونرا .

۴۶۱- مولانا محرمی (۲) - از مردم متعین استرآباد است ، و عمّ خواجه

منصور است ، طالب علمی دارد و جوان فقیر است ، این مطلع ازوست :
مدام واعظ ما منع ناده نوش کند چه خوش بود که دمی در کشد خموش کند .

۴۶۲- مولانا عیانی - هم از استرآباد است ، و طبعش بسیار تصرف دارد

و کیفیت تمام معلوم میشود ازین مطلع او .

(۱) در دو نسخه الف و ب کلمه تبریزی ندارد ، فدائی استرآبادی: (نسخه ح)

(۲) مولانا محوی (نسخه ترکی الف)

دوسر از لای ته خم هوسی هست مرا بخت بدبین که بآنهم نرسد دست مرا .
۴۶۳ - مولانا وافی (۱) - عطار است و فرزند شهر هرات است ، و در بیرون
 درب خوش می باشد ، و بملازمت آستان صاحبقران میرسد . این مطلع ازوست : مطلع
 آن چشمه حیات که یابند جان ازو جز آب حسرتم نبود در دهان ازو .
۴۶۴ - سید خنجر - از جیجکتو است ، و برای تحصیل بشهر هرات آمد ، زود
 ترك کرده و روی بملازمت نهاد ، این مطلع ازوست :
 جدا ز یار بجز درد اشتیاق ندارم اجل بیا که دگر طاقت فراق ندارم .
۴۶۵ - مولانا زاری - از خوش طبعان تازماست ، و این مطلع از او است :
 چوسیل اشك ز چشم پر آب می آید دو دیده بر سر آن چون حباب می آید .
۴۶۶ - مولانا میرعلی - در مدرسه حضرت مخدومی فوراً ملازمست . و این
 مطلع ازوست :

مرا بی سرو قدش باشد ای دل بجان هر لحظه تیر هجر حاصل .
۴۶۷ - بهلوان کاتب - هم اشعار و مصنفات آن حضرت را کتبات میکند
 و این مطلع ازوست :

عیدست و مرا بی مه خود خرمی نیست
 خلقی همه در شادی و چون من غمی بیست .
۴۶۸ - مولانا نظری - از مشهد مقدس است ، و جوان نفهم است ، و در
 ذهن تصرف تمام دارد . این مطلع ازوست :
 میشود در قهر اگر خود را کشم از بهر او
 و چه قهرست این که خود را میکشم از قهر او .

۴۶۹ - مولانا ذاتی - از حمله خوش طبعانی است . که نو پیدا شده اند ، این
 مطلع ازوست : وله

بی کرچه دم ز زمزمه زیر و دم زرد در پیش ناله ام تواند که دم زند .
 (۱) والهی (سجده ج) والی . (سجده الف)

مجلس چهارم

ذکر فضلا کرده که بشعر مباهی نبوده اند و از ایشان در لباس لطائف ظاهر
میشده وار آنجمله:

۴۷۰ - پهلوان محمد ابو سعید است که با انواع فصل و کمال آراسته ، و بعلم
ادوار و موسیقی بلکه بجمع فنون پیراسته ، تخصص در فن کشتی که تا فلک
لاجوردی برطل نقره ماه ار سرچشمه خورشید میدان عرصه خاك را آب میزند ،
مثل او کسی قدم در معرکه سرویا برهنگان ننهاده ، و تا لوای فرزانیگی بمهجه
تصر من الله و فتح قریب افراخته ، هر کرا که بر سر میدان دعوی او آمده اند ،
انداخته و بیفتاده . چون کمالات پهلوان عالم اظهر من الشمس بر همه عالمیان واضح
است زیادت گستاخی رفت ، این مطلع ازوست : مطلع

گفتش در عالم عشق تو کارم ناعست گفت حدان ریربم نیست کار علمست (۱)
[حسرت میرلطایف پهلوان را علیه رساله نوشته ، بدان جهت درین اوراق
ماحتصار کوشید . از آنجمله یکی آن است که پیش از ایام جمعیت و حضور در بقعه
پیشانی و بیحضور سر بر بالین صعف داشتم ، هررور پهلوان بترتیب عدای فقیر قیام
می نمود ، و بدانچه مقدور بود توجه و اهتمام میفرمود ، تا آنکه سپاه امراض از
ملك بدن قدم بیرون نهاد و باز دولت تندرستی که معموری شهرستان وجود است
دست داد ، شی غزلی ترکی تمام کردم و آن نه بیت بود ، صباح پهلوان تشریف آورد
و از روی شفقت دست مرحمت بر سرو پای فقیر رسانیده کمال التفات ظاهر کرد ، بعد از آن
برسبیل کسب هوا بیرون رفت و بار آمده برجای خود نشست ، خواستم که عربلی که

(۱) در سبهای ترکی آمده است

ز مایی که فقیر در استرآباد بودم این رباعی را بخدمت پهلوان ایراد کردم	
در کعبه و در دیر مارشاد توئیم	در صومعه و میکده با یاد توئیم
داگر سحر و شام باز راد توئیم	یعنی که یتیم نعمت آباد توئیم
و پهلوان این رباعی را در جواب گفت	
ای میر تو بیروما مارشاد توئیم	دام ندعا گوئی و با یاد توئیم
این شهر تو خوش است و ما تر خوشیم	مردیم و خراب استرآباد توئیم

شب گذشته گفته شده بود بخدمت پهلوان بگذرانم، بخود اندیشه کردم که اول باغی مرا تکیزم بعد از آن برو خوانم، پس بدان سبب از پهلوان پرسیدم که مدت مدید است که از کارهای شما چیزی استماع نیفاد، درین اوقات هر چه واقع شده باشد التفات نمایند که خاطر مشتاق است، جواب گفت که درین روزها بیک غزل امیر سید نسیمی صونی بسته شده و از اشاقان خود که همزبان او بودند یک دوئی را طلب کرد و بنیاد کرد، مصرع اول غزل فقیر بود، هنوز کسی نخوانده بودم، گفتم توارد واقع شده باشد، مصرع دوم را که خواند هم ارفقیر بود، تعجب کردم که یک مطلع توارد واقع شده باشد، بسیار غریب است، القصه غزل را تمام کرد و بنوائی که رسید نسیمی خواند بغایت متغیر و متأثر شدم، چون دیگر مجال سخن نمابد از مر شعر سکوت ورزیدم و در تحسین کار او کوشیدم، بعد از ساعتی طاهر ساخت که غزل از شماست، نده در محل خادمی از جیب شما بیرون آورده یاد گرفتم و صوت بستم. غرض از این حدیث آست که هر چند صفت پهلوان کنند زیاده از آن است، و مطلع آن غزل این است: مطلع ترکی

مرفیان ناقصام گورمکان اول قویاش دین نور ایرو

برساری سالسام بطر اول آی منکا منظور ایرو.

در معما چنان بود که از بیتی که شاعر قصد معما نکرده او اسم استخراج میکرد، مثل این مطلع خواجه حافظ که اسم «علی» استخراج کرده است:

«لا یأیها الساقی ادرکا ساو نا ولها

که عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکلها» (۱)

و این مضاع «امین» بیرون آورده است

حالی مصاحبت وقت در آن می بینم

که کشم رخت به میخانه و خوش نمشینم (۲)

و این بیت اسم «نقی» استخراج کرده

(۱) از اول عشق «ع» را گرفته از ولی «ل» و «ی» را گرفته و علی استخراج کرده

(۲) اگر «می» را در «ان» بگذارند «امین» استخراج شود

کنج زرگر بود کنج قناعت باقی است آنکه آن دادشاهان بگدایان این داد (۱).
از این مطلع «شجاع» بیرون آورده
درخت دوستی نشان که کام دل ببار آرد نهال دشمنی برکن که رنج بیشمار آرد.
چون مذکور شد که در ذکر **پهلوان** رساله علیحده نوشته اند زیاده از این
محل سخن نیست.

۲۷۱ - سید سربرهنه - از سادات واجب الاحترام ممالك ترکستان است،
و مردی خوش طبع و خوش صحبت و شیرین کلام و فصیح بیانست، مدتی در خراسان
برمسند صدارت متمکن شده آخر از علوهت ماختیار خود ترك آن منصب کرد، و در
ایام جوانی **بعقل کنگر** تعلق پیدا کرد و از طریق صلاح و عافیت عنان تافته بازگردید
و پیش صلوات جوان شد (۲) و این رباعی را گفت: رباعی

آنان که پرستنده خورشید و مهند از چشم تو در آردوی يك نگهند.
کنگرا گر این است که من میبینم خوان دگر تنگک تعلیم گهند

۲۷۲ - مولانا برهان الدین عطاء الله رازی - اربزرگ رادگان شهر
هرات است. جوانی داشمندست، و نام بابر میرزا رساله معما نوشته موسوم
بجواهر الاسماع، این معما که از او «شاهنار» حاصل میشود از آن رساله است. معما
پس اربهار جوانی کشیم آه بحسرت خران عمر چو آخر رسید از پی عارت (۲).
وقتی که بادشاه [بفقیر] مهر داده مولانا تاریخی گفت که اصل مصراعش اینست که.
«تاریخش این بود که علیشیر مهر زد» (و آن در شعبان سنه ۸۷۶ بوده)، از غرائب
اتفاقاتست که وقتی که مهر بمیردرویش علی داده اند [برادر میر عایشیر است]
خودش را هم این ترکیب بخاطر رسیده «درویش علی مهر رد» و ده سال تفاوتست.
و مولانا در مدرسه شاهرخ میرزا بمدرسی مشغول بوده.

۲۷۳ - مولانا کمال الدین مسعود - از شیروان است و بجهت افاده و
استفاده بخراسان آمد و در مدرسه مهد عالیہ گوهرشاد بیگم می باشد، و هر روز

(۳) کنج قناعت که «ت» است چون با «تی» جمع شود «تقی» گردد
(۲) از حوایی کلمه شام گرفته و بهار آن است که پس از آن چون «آه» واقع شود
«شاه» بیرون آید، و از آخر خران عمر «ر» گرفته و با «د» باب «شام» جمع کرده
و «نار» شده است.

صدطالب علم نيك بیشتر ازونفع ميگیرند بلکه این طایفه بهشق درس او کربت و عربت اختیار مینمایند، و ریاضت سفر و دغدغه مراحل و منارل پرخطر بخود راه داده بملازمت او میآیند. این مطلع ازوست :

بسوزینه مستان برقت می ناب که بیست سوزمراسازگار غیرشراب .
[هم از مولانا منقول است که : «ملاشدن آسانست ، آدمی شدن دشوار » .]

۴۷۴ - میرعطاء الله - ار نیشاور است ، و از آنجا برای تحصیل علم بشهر آمد و خوب شد مرتبه که زیاده بر آن ممکن نبود باوجود دانشمندی در شعر و معما و صنایع مهارت تمام یافت ، و رساله نوشته در صنعت مقلوب مستوی . این بیت از آنجاست :

شکر دهنا غمی ندارید دیر آذنی مغانه درکش .

۴۷۵ - حافظ شربتی - از مردم متعین خراسان است ، و در خوش طبعی فرید زمان و یگانه دوران بوده . گویند روزی بانر میرزا از جاب خیابان شاءناك بمآمده و حافظ قرابه پر شراب داشته ، اتفاقاً مولانا زاده ابهری که مفتی زمان بوده و او نیز بدر کفیتی در سر داشته چنانکه میرزا و حافظ هر دو برین معنی حاضر شده اند ، میرزا بحافظ فرموده که فرود آی و کاسه ندار ، حافظ فرود آمده و کاسه ار مولانا راده ابتدا کرده و این بیت را خوانده .

در دور پادشاه عطا بخش جرم پوش حافظ قرابه کش شد و مفتی پیاله پوش
میرزا بحافظ تحسین و احسان و مروت سیار کرد . و این معما باسم « الله یار » ازوست معما

هر چند که جان و دل در هجر تو افکند

چون نيك نظر کردم حق بر طرف یار است (۱)

۴۷۶ - میر مرتاض - از حردی ، در کسب علوم مشغولست ، و در اکثر علوم دانشمند شده ، و روز و شب کایش مضاعفه است ، بواسطه آنکه همیشه نزد و تقویست و صایم الدهر و قایم الیین است و بر سمت توجه تمام دارد ، موالی او

(۱) حق بمعنی «الله» که چون در طرف «یار» قرار گیرد «الله یار» شود

را میر مرتاضی نام نہادہ اند، و حالا بدین لقب مشہور است، و در بحث لجاجش بسیار است، مثلاً هر که با او يك مسئلہ بحث کند تا او را میر ملزم نسازد نمیکندارد بلکه ملزم نیز شدہ دست از وی نمیدارد، بدین سبب ظرفاً و خوش طبعان او را ولی شلاتین^(۲) نیز مینامند و ممرتہ حریص شطریج است کہ اگر حریفی بدستش افتد از او خلاصی ندارد. القصہ مسلم است او را ساط^(۳)، این مطلع ازوست: مطلع تا نیاید سوی دل غیر از خیال دلستان

بر سر رہ مردمان چشم گشته دیدہ بان .

۲۷۷- مولانا حسین واعظ - کاشفی تخلص میکند و از ولایت سبزوار

است، و مدت بیست سالست کہ درشہر ہرات ساکن است، مولانا بغایت ذوفنون و پرکار واقع شدہ، و کم فنی باشد کہ او را درآن دخلی نباشد خصوصاً وعظ و انشاء و نجوم کہ حق اوست و در ہر يك از این کارہای مشہور و متعین و قوفی تمام دارد، و از مصنفاتش یکی جواہر التفسیر است کہ سورۃ المقرء را يك محلد نوشتہ کہ قطع منصف صد جزو بردیک است و با وجود این ہمہ حرکیہا، یکی ارشوخ طمعان این بیت حافظ را کہ: مطلع

واعظان کین جلوہ در محراب و منبر میکنند

چون بخلوت میروند آن کار دیگر میکنند

نوشتہ و بر بالای منبر نہادہ مولانا بسیار متعیر شدہ مطالعہ کردہ و سخنان خارج مبحث بسیار گفتہ، و مدتی از این کلال و مالال وعظ نگفت، باز کہ برسہو خود اطلاع یافت برسر کار خود رفت، وار آنجا کہ عرفان اوست این قدر نمی بایست این مطلع از اوست

سبز خطا ز مشک تر عالیہ بر سمن مرن

سنبل تاب دادہ را برگان و سترن مرز.

۴۷۸. مولانا معین واعظ - پسر مولانا حاجی محمد فرهی است که از

مشاهیرست، و او حالا واعظ مقرر شهرست. این مطلع ازوست: مطلع

مگر فصل بهار آمد که عالم سبز و خرم شد

مگر وصل نگار آمد که دل با وصل همدم شد.

۴۷۹. میرخواند - ولد سید خواند شاه است که بزرگ و دانشمند متعین

قه الاسلام بلخ است. و میر در ایام جوانی تکمیل علوم کرد و حالا با وجود کبر سن

و علو سبب و کثرت حسب که همه موجب انانیت است آن مقدار بی تعینی و فنا

و مشرب دارد که زیاده بر آن متصور نیست، و در فن انشاء و تاریخ بی مثل است

و حالا از ابتداء آفرینش تا امروز تاریخ جامعی مینویسد که بآن لطافت و خوبی

تاریخ کسی ننوشته^(۱) و با وجود آنکه اکثر فضیلت که زیور اسان است دارد گاهی

تعریف مبهوتیت و مسخیت بیز میکند. در تتبع دریای ابرار این بیت او خوب آمده:

هر که دست از آب حیوان شست خضر وقت اوست

و آنکه از طلعات بس آمد برون اسکندر است.

۴۸۰. مولانا حمید الدین - خلف مولانا محمد تبادگانی است، آنچه

کمال درویشی و تعظیم و تواضع و حیا که صفت اسان است، در ذات او هست،

و طبعش خوب واقع شده. این مطلع ازوست: مطلع

گهی رخسته دلی یاد میتوان کردن دلی ز بهر خدا شاد میتوان کردن.

۴۸۱. میر کمال الدین حسین - خواهرزاده امیر رفیع الدین حسین

است، و در خراسان تحصیل علوم کرد و بهراق افتاد، و سلطان یعقوب او را

اعزاز و اکرام تمام نموده قریه بیابانک را باو داد که مال آن مبلغ صد هزار دینار

بود، و او بدین همه غنیمت دامن برافشاد و بار و بدیار خراسان بهاد، و آبجا

درویشی اختیار کرد، و در خدمت ارشاد مآنی فوراً مطبوع و مقبول شد، و بمنازل

السائرین خواجه عبدالله انصاری شرح مینویسد. و در محلی که او را شیخ آن

منزل ساخته اند او نذیر نوشتن کرده و خطبه آنرا بدین آیت ابتدا کرده که رَبِّ

انزلی منزلاً مبارکاً و انت خیر المنزلین . و دیگر رسائل نیز دارد که هر که مطالعه نماید فضل و کمالات میر را معلوم میکند ، و میر سیار خوش شکل و خوش طبع و همه هنرها آراسته و غیر آنکه خود را به شیخی موسوم ساخت عیب دیگر ندارد . و این مطلع ازوست .

از این باغ جهان آرا چه سان آرم قدم بیرون

که باشد روضه خلد برین باغ ارم بیرون .

۲۸۲ - سید اختیار (۱) - جوانی خوش طبع و خوش طور است ، و در محلی که مولانا نظام الدین بر مسند قضا متمکن بود در محکمه قضا به تحریر سجلات و قنالات و مهمات شرع قیام و اقدام مینمود ، فقه و عربیتش چندانکه تعریف کنند هست و در کار او هیچگونه عیبی نیست ، در محلی که حوض پای حصار بانام رسید تاریخ را او گفت . تاریخ

حوضیست که حواهم از صفایش گویم

صد بار دهن آب حیوان شویم .

هر چند که هست منبعش چشمه خضر

تاریخ وی از ساقی کوثر (۲) جویم .

۲۸۳ - ملا محمد بدخشی - از قریه اشکمیش است که در بواهی ولایت قندرست ، و یکچند آنجا سبق خواند و بجایب هرات آمد ، و در حینی که تحصیل او تکمیل مییافت ارعایت خوش طبعی برای خاطر مصاحبان بلویدی و رندی افتاد ، و کارش در آن وادی بجائی رسید که سر و پا برهنه در کوچه و بازار میگردید ، اما بارهادی توفیق توبه صیبش کرد و او را از این نادیه سرگردانی براه راست آورد ، و حالا در میان اهل طبع بجمعیت او کسی یدست ، مقول پادشاه و گداست . و در فن معما رساله نوشته که در میان مردم مشهورست ، و بغیر این نظمها نیز دارد . این مطلع ازوست مطلع

(۱) سید افتخار (نسخه الف و ب)

(۲) ساقی کوثر = ۸۹۷ هـ

۴۷۸. مولانا معين واعظ - پسر مولانا حاجی محمد فرهی است که از

مشاهیرست ، و او حالا واعظ مقرر شهرست . این مطلع ازوست : مطلع

مگر فصل بهار آمد که عالم سز و خرم شد

مگر وصل بکار آمد که دل ناوصل همد شد .

۴۷۹. میرخواند - ولد سید خواند شاه است که بزرگ و دانشمند متعین

قبة الاسلام بلخ است . و میر درایام جوانی تکمیل علوم کرد و حالا با وجود کمرسن

و علو نسب و کثرت حسب که همه موجب انانیت است آن مقدار بی تعینی و فنا

و مشرب دارد که زیاده بر آن متصور نیست ، و در فن انشاء و تاریخ بی مثل است

و حالا از ابتداء آفرینش تا امروز تاریخ جامعی مینویسد که مآن لطافت و خوبی

تاریخ کسی ننوشته ^(۱) و باوجود آنکه اکثر فضیلت که زیور اسان است دارد گاهی

تعریف مبهویت و مسخیت بیز میکند . در تتبع دریای ابرار این بیت او خوب آمده :

هر که دست از آب حیوان شست خضر وقت اوست

و آنکه از ظلمات نفس آمد برون اسکندر است .

۴۸۰. مولانا حمید الدین - خلف مولانا محمد تبادکانی است ، آنچه

کمال درویشی و تعظیم و تواضع و حیا که صفت اسان است ، در دات او هست ،

و طبعش خوب واقع شده . این مطلع اروست مطلع

گهی رخته دلی یاد میتوان کردن دلی ز بهر خدا شاد میتوان کردن .

۴۸۱. میر کمال الدین حسین - خواهرزاده امیر رفیع الدین حسین

است ، و در خراسان تحصیل علوم کرد و بعراق افتاد ، و سلطان یعقوب او را

اعزاز و اکرام تمام نموده قریه بیاباناک را باو داد که مال آن مبلغ صد هزار دینار

بود ، و او بدین همه عنیمت دامن برافشاد و باز رو بدیار خراسان نهاد ، و آنجا

درویشی اختیار کرد ، و در خدمت ارشاد مآبی نوراً مضبوط و مقبول شد ، و بمنازل

السائرین خواجه عبدالله انصاری شرح مینویسد . و در محلی که او را شیخ آن

منزل ساخته اند او بنید نوشتن کرده و خطبه آرا بدین آیت ابتدا کرده که : رَبِّ

(۱) اشاره بکتاب تاریخ «روضة الصفا» است

انزلی منزلاً مبارکاً و انت خیر المنزلین . و دیگر رسائل نیز دارد که هر که مطالعه نماید فضل و کمالات میر را معلوم میکند ، و میر بسیار خوش شکل و خوش طبع و بهمه هنرها آراسته و غیر آنکه خود را به شیخی موسوم ساخت عیب دیگر ندارد . و این مطلع ازوست :

از این ناغ جهان آرا چه سان آرم قدم بیرون

که باشد روضه خلد برین ناغ ارم بیرون .

۴۸۲ - سید اختیار (۱) - جوانی خوش طبع و خوش طور است ، و در محلی که مولانا نظام الدین بر مسند قضا متمکن بود در محکمه قضا تهجیر سحلات و قبالات و مهمات شرع قیام و اقدام مینمود ، فقه و عربیتش چندانکه تعریف کنند هست و در کار او هیچگونه عیبی نیست ، در محلی که حوض پای حصار ناتمام رسید تاریخ را او گفت . تاریخ

حوصیست که خواهم از صفایش گویم

صد بار دهن بآب حیوان شویم .

هر چند که هست منبعش چشمه خضر

تاریخ وی از «ساقی کوثر» (۲) جویم .

۴۸۳ - ملا محمد بدخشی - از قریه اشکمیش است که در نواحی ولایت قندرست ، و یکچند آنجا سبق خواند و بجایب هرات آمد ، و درحینی که تحصیل او تکمیل مییافت از غایت خوش طبعی برای خاطر مصاحبان بلودی و ربودی افتاد ، و کارش در آن وادی بجائی رسید که سر و پا برهنه در کوچه و بازار میگردید ، اما ناهادی توفیق توبه صیش کرد و او را از این نادیه سرگردانی براه راست آورد ، و حالا در میان اهل طبع بجمعیت او کسی نیست ، مقبول پادشاه و گداست . و در فن معما رساله نوشته که در میان مردم مشهورست ، و بغیر این نظمها نیز دارد . این مطلع ازوست . مطلع

(۱) سید افتخار (سعه الف و ب)

(۲) ساقی کوثر = ۸۹۷ هـ

خیال خنجرش در دیده بیهواب میگردد

مثل ماهی کاندلر میان آب میگردد.

۲۸۴ - میرحسین معنائی - چندان اخلاق حمیده و اطوار پسندیده دارد

که از شرح آن زبان قلم و دست قلم رن عاجزاست، و از حالش آثار ولایت پیدا و نمودار، فنا در ذاتش هویداست، یکی از شاگردان او چنانکه دأب اطفالست در خواندن کاهلی میکرده، میرشخصی التماس نموده که پدر او را بگوی که او را بملایمت صیحت کند و چنان سازد که او را این اسائت از فقیر معلوم شود و موجب ملال خاطر او گردد، و عرض از این حدیث آن است که میرحسین از این نوع صفات بسیار دارد، و فن معما را در لطافت و نزاکت بجائی رسانیده که زیاده بر آن خیال نمیتوان کرد و می توان گفت که این رهگذر را بند کرده است. این معما ازوست باسم «ناصر»

شد بخوبی روی آن حور پری و ش آفتاب

کس ندید ارباد و حاک و آب و آتش آفتاب (۱)

۲۸۵ - سید جعفر - پسر سید محمد نور بخش است و برادر شاه قاسم

است، و طبع خوب دارد اما پدرش دعوی مهدی گری کرد، و بسیار ملامت و فتنه بر سر خود آورد، و مدت چهل سال برفوتش گذشت و هنوز سید برین عقیده است که پدرش مهدی بود، با وجود این همه خوبی این مطلع ازوست. مطلع
ترك من دست چو بر خنجر بیداد برد / تشنه را شوق رلال خنجر از یاد برد

۲۸۶ - میرغیاث الدین - از سادات بلکه از نقمای مشهد است، و در عایت

اهلیت و ملایمت است و مزاجش بمطایبه و هزل غالب شده، و در شوح طبعی و فیلسوفی بی احتیاز است، چون در دهره میرزا صرت غالبست سیه شرقه (۲) هم میگویند. این مطلع ازوست:

دمی از دست دنیا و ابرستم / بیا ساقی که یکدم می پرستم

(۱) از بد و حاک و آب و آتش «ناصر» ارده میجوهد و آفتاب معنی (عین) است و چون آن را کسی نبیند از آن «ناصر» بجای ماند

(۲) سید شرعه (نسخه ج)

[این بیت از هجوی است که میر محمود تربتی از برای او گفته : شعر
 میمون جمال ازرق نحس دنی دون رذل کریه منظر کم کاسه زبون .]
۴۸۷ - میر حسین باوردی (۱) - بجهت تحصیل از ولایت بشهر آمد، در این

اثنا بملازمت گنجیک میرزا سمر کعبه رفت و این بیت ازوست : بیت
 ای زمهر عارضت گردون علام یوسفی را کرده اند یعقوب نام .
 [میرعلیشیر در این باب سخنها نوشته که بطول می انجامد .]

۴۸۸ - مولانا شهاب مدون - او عجائب المخلوقات گفته، وقاری بوده،
 در صنعت مقلوب مستوی گفته : موش خرف رخ شوم درك رقم قر کرد (۲)
۴۸۹ - شیخ زاده پورانی - خلف شیخ ابوسعید پورانی و بدو وصیت
 وارث ولایتست، قابلیت او در آن مرتبه است که خاطرش بجانب خط میل کرد، در اندك
 فرصتی همه خط را چنان نوشت که استادان در سی سال آن مقدار نتواند نوشت
 این رباعی را اوست : رباعی

چون من بغم تو در جهان فردی بیست دلسوخته نیاز پروردی نیست .
 خواهم غم و درد خویش را شرح دهم اما چکنم که هیچ همدردی نیست .
[۴۹۰ - میر اسدالله - (۳) جوانی خوش طبع است . این معما باسم « کدا »
و « امین » ازوست : معما

ای سرو خرامان ز کدامین چمنی تو
 هرجا که روی جلوه کنان جان منی تو . (۴)

(۱) نسخه الف (سید حسین باوردی)

(۲) در نسخه ترکی ح : ایضاً مقلوب

رامش مرد گنج ناری و قوت تو قوی را بحک در شمار

با وجود اینها در شیخ الاسلامی شهر طلم عجمی میکرد که هیچکس از او خلاصی نداشت

(۳) در نسخه های ترکی نام میر اسدالله ذکر شده

(۴) سرو خرامان کنایه از الف است که چون نه (کدامین) که ماده ماست بیفزایند « کدا »
 و « امین » شود

[۴۹۱. مولانا علی - (۱) از ولایت توشیز است، و طبعش بجانب معما مایل است. این معما ازوست باسم «ملك» :

مكن عتاب و بر ابرو كره مزین یارا كه بیست تاب عتاب تو بیرخت مارا .]

۴۹۲. مولانا صفی - پسر مولانا حسین واعظ است، و بغایت جوابی درویش‌وش و دردمند و فانی صفت است، و دوبار بجهت شرف صحبت خواجه عیبدالله از هرات بدارالفتح سمرقند رفت، گویند که آنجا بشرف (قبول) ممتاز و سعادت ارشاد و تلقین سرفراز گشته بخراسان آمد، و طبعش خوبست. این مطلع ازوست .

بالب لعل و خط غالیه کون آمده عجب آراسته از خانه برون آمده .

۴۹۳. حافظ جمال الدین محمود (۲) - شیخ خانقاه اخلاصیه است، در آن مسجد ناصر خطابت و پیش‌مازی قیام مینماید، و حافظ خوبست، و خط را نیک مینویسد، شعر و معما نیز میفرماید، و این همه صلاحیت را زود کسب کرد، اما در محلی که بمدرسه اخلاصیه آمد نامور و نیا از اوسر میزد، حالاً نیز اگر گاهی همان طریق را مسالوك دارد عجب نیست چرا که هم شیخ است و هم خطیب و هم پیش‌ماز، این مطلع ازوست مطلع

مسیح اگر شنود يك تكلم اردهنش دگر رشرم نماد محال دم زدش .

۴۹۴. ملانامی - از ولایت سبزوار است، و بانشاء و خط تعلیق شهرت تمام دارد، اما در انشاء و راهیج منشی پسند نمیکند تخصیص مولانا عبدالواسع، و در خط تعلیق او را هیچ خوش نویس قبول ندارد خصوصاً شیخ عبدالله دیوانه، و خواجه غیاث الدین ده دار نیز که در مجلس حضرت پادشاه از روی ندیمی مردم را بسیار تقلید کرده و میکند، و مولانا را گفته است که در محل سخن کردن طاهرأ صابون میخاید که مغراند 'ر دهن' او میرود، و تکلمش را چنان تقلید میکند که اهل ادراك همه بسیار تعریف می کنند. این مطلع ازوست

(۱) نام مولانا علی در سجع های الف و ب و ح ذکر شده

(۲) حلال‌الدین (نسخه الف و ب و ج)

لاقدز خطا نافه زهی بیسر و پائی غمناز سیه باطن مادر بخطائی .
بعضی میگویند که این بیت را بخواجه ده دار گفته است .

۴۹۵ - مولانا عبدالواسع - در فن انشاء قادر و ماهر است ، و بغایت سبک روح است ، چنانچه بخفت میکشد ، و هرگاه که طرفا باو مطایبه می کنند او از روی اضطراب حرکات شیرین میکند ، مرتبه که اگر سفاهت بیز کند دست از او باز نمی دارند چرا که موجب ابساط میشود ، او را این منصب اردولت خواجه مجدالدین (۱) رسید این مطلع اروست :

ای کشیده چشم مست در کمان پیوسته تیر
ماه نو گشت از کمان اسروات گوشه گیر .

۴۹۶ - مولانا سلطان محمد - (۲) از شارخت است ، و در شهر هرات نشو و نما یافت ، و خوش صحبت و خوش محاوره حوایست ، صحبتش موجب بسط و تکلمش باعث نشاط است ، خط رانیز بسیار خوب مینویسد ، اگر چه در اوایل بواسطه آنکه موی سرش کمتر است هرگاه از سر سخن می گفتند بسیار متغیر و متردد میشد اما حالا وسعت مشرش بجائی رسیده که در مجلس سر برهنه می شیند و یکسر موباک ندارد .
این مطلع اروست مطلع

بدندان عقدۀ زلف ترا حواهم که بگشایم

ازین سودا شدم دیوانه و زنجیر میخایم .

۴۹۷ - مولانا محمد نائینی - (۳) مردی اهلست ، و در علم طب و قوفی تمام دارد ، و از نظمها بمعما بیشتر شروع مینماید ، و استادان فن همه با اتفاق تعریف معمارا چنین کرده اند که « کلامیست موزون که دلالت کند بر اسمی از اسماء بطریق اشارت و ایما » ، او گفته که موزون چه قیدیست همین اشارت و ایما کافی است ، مثال

(۱) نسخه ترکی ح . (ار دولت خواجه محمد الدین محمد رسید که برای او پانصد بیت زیاده هجو

دارد و برای سایر خلق از هزار بیشتر)

(۲) خواجه سلطان محمد (نسخه الف و ب)

(۳) مولانا محمد امینی (نسخه الف) ، محمد مأمونی (نسخه ب و ح)

میاورد که شخصی را «صدر» نام باشد و دیگری ازو سؤال نامش کند او دست بر سینه نهد، دلیلست بر آنکه نام او «صدر» باشد. مثال دیگر آنکه کسی گنجی در جائی دفن کند و بر بالای آن زنگی بیاویزد، ادراک بلند تواند بود که بر مدفون اطلاع یابد، سبب آنکه در محل آویختن نگون می شود و زنگ نگون «کنز» میگردد و ازینها در هیچکدام نه کلام دخل دارد نه موزون، اما استادان فن این تخیل او را بخیالات بنگ حمل کرده اند. این معما ازوست باسم «روح» :

گشت میخانه ز حوران بهشتی معمور

چند چرخى زن و چشم فکن جاب حور (۱)

۴۹۸. مولانا نور. ساده و ابدال صفت است، روزی طرفا در مجلسی میگفته اند که حکما حس شامه را در پیشانی دماغ تعیین کرده اند پس بدین اعتبار مشومات را در میان دو ابرو نهاده بوی کنند باید که اثر آن زودتر محسوس شود، او این معنی را تصدیق کرده و رباحین را در میان دو ابرو نهاده بو میکرد. اما طمعش خالی از لطفی نیست. این مطلع ازوست :

تو را نیلوفری پیراهن و من مانده حیرانش

که سر بر میزند حورشید تانان از گریانش.

۴۹۹. مولانا شیرعلی (۲). از مشاهیر عالم است، و در زمان خود خط نستعلیق را چنان نوشت که تنوع او نتوانستند کرد، و طمعش در تصوف و سایر فضائل نیز خوشت، و حالا مدتهاست که عزلت اختیار کرده بنا مرادی خود مشغولست، خدا این دولت را باو ارزایی دارد. این معما ازوست باسم «ملنکو» :

ما نکو گفتیم نامت گفته ما را بجو سرو ناز ماروان پیوسته با ابرو بگو.

۴۰۰. مولانا سلطانعلی. امروز در خراسان و در اکثر بلاد قبله الکتاب

است، و قلم و اقلیم نستعلیق او را يك قلمه مسلم شده، و باخلاق حمیده و اطوار

(۱) صنعت مقلوب است و بحاطر ناقص میرسد که بجای چند اگر لفظ نیک باشد خوشتر خواهد بود.

(۲) سجع ب. (مولانا میرعلی :)

پسندیده چنان آراسته و پیراسته است که زبان قلم از شرح آن عاجز و دست قلم زن قاصر است، و طبعش نیز خوب واقع شده. این ازوست : مطلع
گل در بهار زان رخ کلگون نمونه ایست
چون اشك من که ازدل پر خون نمونه ایست.

۳۰۱- درویش سلطانعلی قایمی - جوانی درویش است، و شرف ملازمت حضرت فورا او را میسر شده، و غیر از مصنفات ایشان چیزی دیگر کتات نمیکند، و چند سال مجاور مکه بود، و بسیار صلاحیت دارد، اما روزی ناو کتابتی فرموده شد، در تعیین مزد کتات مبالغه را بجائی رسانید که هر بیت من بیک تنکه می‌ارزد، بیک معنی دور نگفت چرا که سخنانی که او مینویسد بهره گویند می‌ارزد. این ازوست : مطلع

ای عشقت آتش در زده ناموس و ننگ و نام را
داده باد بیستی هستی خاص و عام را.

۳۰۲- درویش صوفی - پیر سیصدساله سیره درویش حسین و ولد مولانا محمد چاخو است، و مدام قدم در وادی طبابت و صوفی‌گری می‌فرساید، و بطالبانی که ریاضت بادیه مرض میکشند ارشاد « موتوا قبل ان تموتوا » می‌فرماید. این ازوست : رباعی

منمای غیر من رخ ای سیم ذقن کز غایت غیر تم رود جان ز بدن .
خواهم که شوم مردمك دیده خلق تا روی تو هیچکس نسیند جز من .
گویند نازکی مزاج درویش در آن مرتبه است که بجوای لاف تعلق میزد، هرگاه جوان قدم در دایره فرمایش نمی‌بهاد او را نالفاظ سفیهانه فحش میگفت و از چوب سیاست بیم میداد، العهدة علی الراوی. [در فن معاینه و قوف دارد، این معما ازوست باسم « شاه » :

گر بدین نوع بود محنت خون خوردن من
آخر از شام عمت جزم شود مردن من (۱)

(۱) آخر از کلمه شام حذف و بجای آن علامت حرم (°) گذاشته شود شاه بیرون می‌آید

۳۰۳. مولانا وصلى . پسر خواجه کلان قاضى است ، و پدرش را همه مردم هرات در عقل و راي مسلم ميدارند ، و بسيار صلاحيت است ، و شطرنج صغير و کبير را خوب ميداند ، و سلامت نفس و صحبت بيک و طبع خوب دارد . اين ازوست : مطلع

مرا در دیده نور از کرد راه آن سپاه آمد

بحمد الله که نور چشم من از کرد راه آمد .

[نام مشاراليه عبدالرحمن است که مير اورا بتخلص ياد کرده ، و بعد از پدر برمسند قضا نشست ، اين مطلع هم ازوست :

شمع رخسار ترا پيش نظر مى بينم باز در دیده خود نور دگر مى بينم .]

۳۰۴. غياث الدين على (۱) . جوانى خوش طبع است ، و طالب علمى نيز کرده ، و در طبابت شهرت دارد ، و درين باب رسائل دارد ، و در نظم مخزن الاسرار شيخ را تتبع کرده ، و هموار و رنگين گفته اين مطلع ازوست :

ای صما کان باغ عارض را تماشا کرده

مصطرب مى بينمت گوياکلى وا کرده

۳۰۵. شيخ زاده انصاري . پسر شيخ عبد الله ديوانه است ، و از حردى نار متحصين مشغولى ميکند ، و درون گفتن و شکستن معما اربطع او بسيار ملايمت ظاهر ميشود . اين معما ناسم " او " ازوست : معما

ناوك از مژگان چه اندارى بقصد جان من

بر حدر باش از سر شك چشم خون افشان من .

چنان معلوم شد که والده اش بيز شعر ميگويد و بيدلى تخلص ميکند . اين مطلع ازوست :

روم باغ ز برگس دو دیده وام کنم

که تا بطاره آن سرو خوش خرام کنم .

شیخ عبدالله نیز اگرچه سلیم طبع واقع شده اما مخنون صفت مردیست ، و گاهی نظم بر زبانش می آید ، و این مطلع از آنجمله است :

من مسکین سر کوی تو هر چند دویدم
غیر آهی و سرشکی ر دل و دیده ندیدم .

توان گفت که در حانه او زن و مرد خوش طبعند .

۳۰۶. خواجه محمود سبزواری - نیر: شیخ باباعلی خوشمردان است ، و پدرش خواجه عمادالدین حسن را از نیک و بد هیچ نمیتوان گفت که نیک و بد عالم را او میداند ، و نهایت مشهور است ، و جدش درویش بود ، و خاقان و جمعی مرید داشت ، و او جوانی بصلاحیت است ، و خطوط را خوب مینویسد ، و بطمش هم نیک است ، و درین اوقات در جی نوشته بود و اصول شش قلم را بترتیب ثبت کرده ، و در آخر چند بیت در تعریف خط گفته و نوشته ، و در بیت آخر تاریخ را درج کرده ، این است تاریخ :

چون اصول شش قلم کردم رقم گشت تاریخش « اصول شش قلم » .

۳۰۷. استاد قل محمد - از شبرغان است ، و از خردی دار آثار قابلیت دراو مشاهد ، و غیجک را نیک می نواخت ، تربیت او اشتغال نموده شد کارش بمقامی رسید که استادان متعدد مصنفات او را یاد گرفته شاگردی او مباهات کردند ، طالب علمی هم کرد ، و دیگر فضائل نیز دارد ، مثل معرفت تقویم و خط و نقاشی ، اما عود و غیجک و قوبوز را چنان نواخت که در عصر او کسی دیگر نتوانست ، و قواعد معما را نیز مضبوط میداد . این معما باسم « نور » را اوست . معما

خوش آن مطرب که ساز خود نوازد یکی را از بوا خوشحال سازد

۳۰۸. مولانا شربتی (۱) - از تاریخ و اشاء صاحب وقوفست ، و از شعر و معما نیز خبر دارد ، و نقاشی هم میداد ، و از انای جنس بصلاحیت او کم است ، و در کسب فنون مهارتش در آن مرته است که در جوانی بیری را کسب کرده ، و اوست این مطلع .

جنون آمد شعار از مهر روی آن پری زادم

من دیوانه ز آنرو در زبان مردم افتادم .

۳۰۹ - خواجه ابوسعید مهنه - از اولاد سلطان طریقت شیخ ابوسعید

ابوالخیر است ؛ و ولد خواجه مؤید دیوانه است ، اما در محلی که شعر خود را
میخواند گریه آمیز ادا میکند و خود متأثر شده نفس سرد بر میآرد . ازوست این مطلع

توبه دادم ای شیخ اضطراب مکن مرا برای رضای خدا عذاب مکن .

۳۱۰ - مولانا حاجی - در روضه منوره حضرت امام علی موسی الرضا

معروفست ، در مسجد جامع گوهر شاد پیغم نامر خطابت قیام مینماید ، مردیست
سنی مذهب و باوجود تسنن ساداتی که در آن روضه اند یکنوع معاش میکند ، اما
همه او را با اتفاق بمذهب خروج منسوب میدارند ، این مطلع ازوست :

کدام عیش و تنعم بود برانر اینم

که سر ز خواب برآرم صباح و روی تو بینم .

۳۱۱ - مولانا عبد الرزاق - مردی طالب علمست ، اما بلاهتش غالب است ،

و سبب حمرت رنگش آنان که باو مطایبه دارند او را «سرخ قلب» هم میگویند .
ازوست این مطلع :

جان من تازه شد از لعل تو خونخواری دل

بعد ازین ما و سرکوی تو و زاری دل .

۳۱۲ - مولانا حاجی - مردی درویش و منقطع است ، و ملازم و مصاحب

حضرت مخدوم نیست ، و چند نوبت بزیارت مکه مشرف شده ، همانا که پیاده رفته ، و
حضرت مخدومی خصوصیتی که با او دارد بهیچ يك از خاصان خود ندارد . این
ازوست : مطلع

پیرانه سرم باز نهالی ببر آمد

کش میوه غم و غصه و خون جگر آمد .

۳۱۳ - مولانا جلال الدین (۱) - یکی از خویشان حضرت مخدومی است ، طالب

علم شده ، اگر لوندی نمیکرد دانشمند نیز میتوانست شد . ازوست این : مطلع

منم آن قمری بالان ز شوق قد دلجویت

که دارم طوق بر گردن ز قلاب خم مویت .

۳۱۴ - **خواجه ابوالنصر** - یسر خواجه مؤید مهنه علیه الرحمه است ،

و ناهمواری شیخ زادگان بسیار است ، چنانکه ایشانرا ناهم نزاع میشود ، صفها آراسته به تیر و نیزه و شمشیر حرب می کنند ، اما در میان ایشان خواجه ابوالنصر بصلاح واقع شده . ازوست این مطلع

نماند صبر و طاقت آتش غم چون شود تیزم

ارآن چون شعله نشینم دمی صدبارو بر خیزم .

۳۱۵ - **خواجه حسین کیرنگی** - از ولایت باوردی است ، خواجه ابونصر

مهنه خواهرزاده اوست پسر خواجه قنبر کیرنگیست ، مردی محد و بکرو بست ، ومدتهای مدید بر منصب عالی صدارت متمکن بود ، و بادشاه با او در غایت التفات و عنایت بود ، اما در بعضی محل بمصاحبت امور بادشاه درکار خالص الله تغافل مینمود . این بیت از حمله ابیات اوست بیت

هیچ آهی جر بیداد بر نمیاید زدل هدیج نقشی جز حیات در نمیاید بچشم .

۳۱۶ - **خواجه ابوظاهر (۱)** - پسر عبدالله مهنه علیه الرحمه است ،

و این بیت ازوست . مطلع

آنچه شها بر دلم ران جعد پر خم میرسد

بر گرفتاران زنجیر بلا کم میرسد .

۳۱۷ - **خواجه قطب الدین محمد** - از اولاد شیخ الاسلامی ژنده فیل

احمد جامی قدس سره است ، و مردیست بصورت و سیرت ملکی آراسته ، و چون حضرت شیخ باورع خربگاه میداشته اند او نیز تقلید کرده میل مینماید ، اما چون اسب ندارد در محل جانور انداختن میگوید که علامی او را بر میدارد از اوست این : مطلع

صا بیار عمار ره سوار مرا که توتیا بود این چشم اشکبار مرا

۳۱۸ - مولانا محمد خراسانی - مردی لایالی بود، عاقبت هادی توفیق و رهنمای او شد و بخدمت مولانا محمد تبادگانی رسیده بردست او توبه کرده بطریق آداب صوفیه مشغول گردید، و گویند چنداربعین نشست و فتح یافت. و پیاده و صایم الدهر بدولت زمین بوس، مکه معظمه مشرف شد. ازوست این: رباعی

یکچند زدوستان جدا خواهم بود با محنت و درد مبتلا خواهم بود
تا یار نسازد آشنای خویشم بیگانه خویش و آشنا خواهم بود.

۳۱۹ - خواجه کمال الدین حسین - پسر خواجه نظام الملک است، و پدرش را تعین و اشتها اگر از نظام الملک ماضی زیاده نباشد کم نیز نیست، و او از روی اعتبار با پدر برابر است اما بمنصب ازو گذشته، و خط را یک مینویسد، و در موسیقی نیز وقوف دارد. و ازوست این: مطلع

گرچه در جنت نسیم خلد و آب کوثرست خانه خمائر را آب و هوای دیگرست.

۳۲۰ - خواجه عبدالله صدر - ولد خواجه محمد مروارید است که مدتی در دیوان وزارت مهر میزد، باختیار خود ترك اشغال دیوانی کرد و روی بگوشه کاشانه عافیت نهاد، و از فضائل آنچه خواجه عبدالله را دست داد کم کسی را میسر شد، جوابیست بصورت و سیرت آراسته و با کثر علوم و فنون پیراسته، و در خطوط و فن اشاء بغایت ماهرست، و از سارها قانون را معلوم نیست کسی بخونی او نواخته باشد، و غیر از بی پروائی عیب دگر ندارد، امید است که دفع شود، از اوست این: مطلع

تا دل دهان و طرّه آن سرو ناز یافت خورد آب زندگانی و عمر دراز یافت.
و این معما ازوست باسم «داود»:

شد بسته چو بلبل دل عشاق چکر خوار در کیسوی او هر طرفی زان گل رخسار.

۳۲۱ - خواجه فصیح الدین - اراخند مولانا نظام الدین است که ایشارا نظامیان میگویند، و در خراسان سب از سب ایشان شریفتر نیست، و در بدست سالگی تکمیل علوم کرد، و حالا قریب سی سال شد که بافاده مشغول است، از علوم طاهر

هیچ علمی نباشد که او درس نگوید، و در هر علمی که گویند حواشی مفید و مصنفات دارد که علما از او بهره مندند، و با این همه بذل نیز دارد که منافعی این علومست، و با خلاق حمیده و اوصاف پسندیده متصف است، ازوست این معما باسم «غریب»:

خالی بچشم کردم بر روی دلربائی

سودا نگر که پختم جائی و وه چه جائی! (۱)

(۱) چون خال بر روی چشم که (عین) است گذارند (غین) شود و آنرا بر (روی) که دل آن را ربوده باشد اضافه کنند (غری) گردد و چون (بائی) از کلمه دلربائی بآن الحاق شود، «غریب» بیرون آید، و این معانی غریب است

مجلس پنجم

ذکر لطایف امیرزادها و سایر آدمی زادگان خراسانست که ایشانرا سلامت طبع و استقامت ذهن باعث نظم میشده اما مداومت نمیکرده اند، از آجمله :

۳۲۳ - حضرت امیردولتشاه را نوشته که عمرا ده امیر فیروز شاه و پسر

امیر علاء الدوله اسفرائینی است، مکنت و عظمت امیر فیروزشاه خود اظهر من الشمس است، و امیر علاء الدوله بیز مرد اهل بود اما دماغش پریشان شد، ولی امیردولتشاه بسیار جوانی خوش طبع و درویش صفت و صلاحیت است، و از امارت و عظمت که آئین آباو اجداد او بود گذشت، و سر رشته فقر و قناعت و دهقنت بدست آورد، و مدت ایام زندگانی که نقد عمر عارت از آن است بکسب فضائل و کمالات که زیب و زینت انسان است شار کرد، و بر مضمونی که این مختصر نوشته میشود جمیع الشعرا^(۱) تصنیف کرده که هر کس مطالعه میکند استعداد و کمالات او را میداند. ازوست این : مطلع زهی از آفتاب عارضت چشم جهان روشن

به چشم آن روشنی کرده دلم را خان و مان روشن.

۳۲۴ - حسن علی جلایر^(۲) - پسر علی جلایر است، و لطیفی تخلص

میکند، و پدرش امیرالامرا و صاحب اختیار در دولنخانه یارگار محمد میرزا بود، اما او پندیر بستی ندارد، و جوانی فانی و فقیر وی تکلف است، و اسلوب قصیده حق اوست، این ضایعه هم مسلم میدارد، و نام سلطان صاحبقران قصیده غرا گفت و آنحضرت اور قریبیهی نیک کرد، چنانکه حا که بعضی ولایت شد و در بعضی رکن امور سلطنت مهر زد، و در پرواچی گری و بیات دخل کرد، و از آن قصیده است این مطلع :

بحمد الله که دیگر ره ناقبال شه عدل

بروز آمد گام از خار و خار زیبا و مار گل.

و هم ازوست این : مطلع

(۱) اشاره به (تذکره الشعرا) دولتهاهی است

(۲) میر حسین جلایر (سخه ح) (میر حسین علی جلایر) (سخه الف و ب)

بتی کز گل بود آزار یاد در گشت بستنش

چهره و در دیده خواهم با وجود خار مژگانش .

بغیر از لوبدی عیبی ندارد . [ازوست هم این قصیده :

سرو قدت جلوه کرد قدر صنوبر شکست

لعل لب خنده زد قیمت گوهر شکست .]

این بیت در مداحیست در آن قصیده : بیت

هندوی دربان تو چوب سیاست بقهر

از کف خاقان کشید بر سر قیصر شکست .

۳۴۴ - میر حیدر - صبحی تخلص میکند ، پدر پدرش از غلامان قدیمی

بلکه خانه زادان سلطان صاحبقرانند ، و فقیر از شدت خویشی سست فرزندی دارد ،

و از ایام طفولیت تا بمقام شباب علوم و فضائل و شعر و معما و سایر فنون اکتساب

نمود ، و در چانک سواری و دلاوری نیز ستوده و پسندیده کهنه سواران زمان است ،

اما از غلبات شائه جنون قدم در طریق سلوک نهاد ، امید چنان است که خداوند او را

قدم در قاعده استقامت راسخ گرداند . ازوست این مطلع : مطلع

می است لعل تو یا شهد ناب زین دو کدامست

خوی است بر رخ تو یا گلاب ازین دو کدامست ؟

۳۴۵ - عبد الوهاب - سهائی (۱) تخلص میکند ، و پسر عبد الرزاق اتکه

است (۲) ، و امیر شیخ سہیلی و پدرش همانا در دیوان علاء الدوله میرزا ، مهر

زده ، گویند دیوان ابیات خود را ترتیب داده (۳) ، این ازوست : مطلع

داشتم از چشم بیمارش بدل صد گونه درد

تا بچشم خود ندید آن درد را باور نکرد .

(۱) شہابی : (نسخة ترکی ح) میر عبد الوهاب (الف و ب)

(۲) خواهر زاده امیر شیخ سہیلی (نسخة ترکی ج)

(۳) و دیوان ابیات خود را جمع کرده و اسم آنرا (اندال نامہ) گذاشته ام صافیر ندیده ام

(نسخة ترکی ج)

[حضرت میر بعد از آنکه این لطائف نامه را ترتیب نمود مشاراً الیه واهی بی تخلص میکرد. از اوست این: مطلع

صراحی زر اگر نیست انتظار مکتب - سبوکش در میخانه شو حمار مکش.

و هم از اوست این مطلع:

خوشحالی دلم بخیال وصال تست - یاری که خوشدلم بو صالاش خیال تست.]

۴۲۶ - سلطان حسین - خطمی (۱) تخلص میکند، و پسر شیخ بهلول اتکه -

بیگ است، و پدرش حالا اگر چه طریق فقر اختیار کرده و روی بکوی عزلت آورده

اما سالها بیمن دولت سلطان صاحبقران بر تخت مملکت خواورزم حکومت کرد، (۱)

ولی او جوانی فقیرست، طبعش خالی از لطافتی نیست، و از اوست این: مطلع

مرا بسیار مشکل مینماید فرقت جانان

وداع عمر و جان دشوار باشد ای مسلمانان.

۴۲۷ - محمد صالح - بمناسبت اسم خود صالح تخلص میکند، و پسر امیر

نور سعید است که جملة الملك و صاحب اختیار در خانه سلطان ابو سعید میرزا

بود، ولی بغایت مردی بد فعل و بد خوی بود، اما محمد صالح جوانی ملایمست

و اطوار او بافعال پدرش نسبتی ندارد، و در طبعش بسی دقت و چاشنی هست، و در

خط نیز خالی از قابلیت نیست. از اوست این مطلع:

نیم آشفته گر پوشید کا کل ماه تاباش

چه عم از تیرگی شب چو باشد صبح پایانش

[حضرت میر در ذکر مشارالیه لطفها نموده اند، اگر چه در او ائیل بیک بوده اما او آخر

روش پدر بیش گرفته، بد فعلی از مردم خوش طبع نیکو نیست. از اوست این مطلع:

چند روزی که غمت مونس جان بود مرا

خاطر جمع و دل شاد همان بود مرا]

۴۲۸ - میر عشقی - سیرة امیر جهان ملک است که از غایت تعین احتیاج

بتعریف ندارد. از اوست این: مطلع

(۱) خنتی (سجده ح)

(۲) اما پدرش در دولت سلطان صاحبقران حکومت خوارزم یافت و در امارت دیوان شهمر میرد،

در قهلا سلام بلغ حکمرانی میکرد (سجده ترکی ح)

ز بهر آنکه آید قصه جانان من بیرون

زخوآن هرزمان دراجمن آرم سخن بیرون .

۳۲۹ - میرعلی دوست - رفیقی تخلص میکند؛ و نمیره امیرعلیکه است که

شان او ار آن عظیم تر و شهرتش ار آن بیشترست که شرح توان کرد، معرف او
رابط و مدرسه که ساخته س است، طبع ملایم دارد. ازوست این: مطلع

دوای درد دل خویش را کجا جویم

کجا روم چکنم حال خود کرا گویم؟

۳۳۰ - میر یغمورچی یا مغورچی بیگ (۱) - سپاهی تخلص میکند؛ و پسر

میر ولی بیگ است، و تعریف امیر ولی بیگ حکم تعریف امیر علیکه دارد، بلکه
در طور خود عظمتش زیاده بود. امیر یغمورچی خوش طبع واقع شده. ازوست
این مطلع:

بمسجدهی که روم در فراق دلبر خویش

بهانه سجده کنم بر زمین رم سر خویش.

۳۳۱ - محمد علی جالایر - نثاری تخلص میکند؛ پسر علی جالایر است و

برادر حسن علی، اما بهیچیک از آنان در افعال و اطوار مناسبت ندارد، چون اکثر
اهل خراسان میدانند در نوشتن فایده نبود. ازوست، این مطلع:

کسی هرگز مرا بی غم ندیدست چو من عمیده غم هم ندیدست.

۳۳۲ - مولانا کوکبی - سیره شیخ بایزید یله است، و دره شهد در حطیره

آنا و اجداد خود میباشد. ازوست این مطلع:

کشتی من دلخسته را ترك کمان ابروی من

تا ناز یام زندگی تیری بیفکن سوی من.

۳۳۳ - میر ابراهیم - پسر محمد خلیل است که سالها در ملک نیمروز

حکومت کرد، چنانچه در بعضی اوقات متابعت هیچ پادشاهی نکرد و سر اطاعت
فرو نیآورد، جوانی آدمی و حلیم و ملایم است. این ازوست: ترکی

- کوب اغيارنى فى الحال ايليك کو کسو مکا کم اوردوم
ایمان تعظیم او چون کیم خنجری نیک زحمی یا شور دوم .
- ۳۳۴ - میر حبیب الله - پسر میر حیدر است که تعریف .. (۱) جوانی ملایمست
و عود هم می نوازد . این مطلع ازوست : مطلع
از چه در شام غمت عالم بچشم شد سیه
گر نمرد از صرصر آهم چراغ مهر و مه .
- ۳۳۵ - محمد جعفر - پسر محمد علی کاکتاش است ، مدتها داروغه مشهد
مقدس بود ، طبع نیک دارد . ازوست این مطلع :
آن شب که شمع چهره را از تاب می افروختی
رحمی نکردی بر من و پروانه وارم سوختی .
- [۳۳۶ - (۲) شاه قلی بغور . از خردی باز طبعش بتحصيل فضائل ملایمست ،
و در معما طبعش خوبست این معما از اوست . باسم « محوی » :
از محنت ما پیش وی حرفی دو
گر مصلحت است گو و گریست مگو (۳)
- ۳۳۷ - درویش عبدالله - از ترخانان است ، و پسر شیخ لقمان آنکه
است ، و از خردی باز طبعش بنظم ملایمست . این اوست . مطلع
از خیال لب و دندان تو چشمی که پرست
همچو رودیست که سنگش همه یاقوت و درست
- ۳۳۸ - عبدالقهار - پسر شیخ زاده محمد است ، پدرش در دیوان پادشاه
منصب امارت یافت ، و مرد بهادر بود ، اما او را از این چیزها میراث نرسید ، ولی
در فن معما قابلیت دارد . این معما ازوست باسم « همام »
یارمانا رآتش می روی خود افروخته
غندلیب بی سروپا در عیش پرسوخته .
- ۳۳۹ - بیک قلی - پسر حسن ملکی است ، هر چند و صف پدرش کنند زیاده

(۱) در اصل محوشده .

(۲) در نسخه های ترکی چهار نفر شاعر شماره های ۳۳۶ تا ۳۴۰ ذکر شده اند

(۳) حرفی دوازدهضت (محو) خواسته که چون پیش (وی) گذارد (محوی) شود

از آن است، اما دربارهٔ اوبرعکس واقع شده، اگرچه در اوایل گاهی معما میگفت این زمان از آن نیز عاریست. این معما ازوست باسم «خرم»:

خال چون برعارض مهوش زدی در دل مردم ز رخ آتش زدی .
 ۳۴۰ - ساقی - پسر جعفر بخشی است، در خردی بسی قابلیت داشت،
 و در شعر ترکی و فارسی رشید بود، و در سپاهیگری چنانکه سپاهیان خراسان در
 جلادت او را تعریف میکردند، و در نظر ارکان دولت بلکه در حضرت پادشاه مقبول
 بود، اما هیچ معلوم نشد که او را چه حالت دست داد و چه صورت روی نمود که
 بیک نگاه این صفتها تمام ازو زایل شد. این ازوست: مطلع
 قلادهٔ سکه او کن زه گریبانم که هر زمان نشود چاک تابدا مانم

مجلس ششم

ذكر لطائف فضلا و ظرفای غیر ممالك خراسان کرده که در زمان او بوده اند و هر کدام درخور حال خود گفتار شیرین داشته اند، و صاحب دیوان بوده اند، و اول از اهل خراسان^(۱) ابتدا کرده، را آنجمله :

۳۴۱ - امیر احمد حاجی بیگ - پسر سلطان ملک کاشغری است، و وفائی تخلص میکند، و صورت خوش و سیرت دلکش و با اخلاق حمیده و اطوار پسندیده جوانی است، در خراسان تربیت یافته، و در دار السلطنه هرات قریب ده سال حکومت کرد، و در محفظة سمرقند نیز مدت ها حکومت کرد، درین چند مدت که نافذ الامر بود ناهلایمی از وی بظهور نرسید، در بهادری و جلالت نیز سپاهیان کهنه سوار او را مسلم میدارند، طبعش بسیار خوشت. این ازوست : مطلع

گرفتی جان من از تن زلف پر شکن سستی

کشادی پرده از رخسار خویش و چشم من بستى.

۳۴۲ - خواجه خورد^(۲) - قاضی يك قلمه ملک سمرقند است، و مدرس (مدرسه) الغ بیک میرزا، با وجود آنکه چندین حلیه فصل و کمال آراسته و بدین همه رهد و تقوی و حسن اخلاق پیراسته چون لطف طبعش غالب است با این همه مشاعل و عوارض بنظم و انشاء و فن معما اشتغال مینماید باسم « ملک » ازوست این معما

در میان هر چیز کان ارواح مه تا ماهیست

مطهر اسمیت کشته گر ترا آگاهيست . (۳)

در تاریخ فوت بابا خداداد که اهل سمرقند او را اراندال اعتقاد داشتند «مجدوب سالک»^(۴) یافت، و تاریخ وقفیه فقیر را «من وقف علیشیر»^(۵) پیدا کرد.

(۱) سمرقند (نسخه الف ترکی) (۲) قاضی حرد (نسخه الف ترکی)

(۳) اوح مهر و ماهی (ميم) است که چون نه (ترا) که عربی (لك) میشود آگاهی دهند

(ملك) بیرون آید (۴) مجدوب سالک = ۸۶۲ (۵) من وقف علیشیر = ۸۹۶

۳۴۳ - ابوالبرکه - هرچه در وصف خواجه 'خرد' گفته شد در ماده او برعکس واقع شده، چون در سمرقند و خراسان کسی که اورا چنانکه هست نداد بیست شرح حالات او کردن عایت بی حجابیست، با وجود آن بدین يك نقل که در باب اواز زبان صاحب دلی استماع افتاد اکتفا کرده میشود، و شرح آن چنین است: که ابوالبرکه در شهر سبز قاصی بود، ار دست او مردم بحضرت پادشاه شکایت بسیار کردند و او معزول شده بخراسان آمد، اینجا بیر اروکارها در وجود آمد که تقریر آن طولی دارد، القصه اینجا بیزتوانست بود، باز بسمرقند رفت و از ارکان دولت بعضی را بر آن آورد که چون منصب اوبی خداوند است باز باو دهند، و هوادارانش در لباس بعرض پادشاه رسانیدند که منصب قضا خداوندی ندارد، و مهم مسلمانان معطل مانده، مردی متناسب یافته ایم باو میباید داد، باز بعضی از نوای سخن هواداران اورا رد کرده گفتند او مردی بد معاش است، پادشاه (گفت) که او هر چند بد معاش و بدبخت باشد بهتر از آن قاصی خواهد بود. از ابیات او در خاطر نبود، طرفاً این بیت را برای او گفته اند: بیت

دیو شیطان صفت ابوالبرکه نادجایش همیشه (۱) در درکه .

حضرت میر فرموده اند که از ابیات مشارالیه چیزی در خاطر نبود، میتواند بود که این مطلع از او بوده باشد: مطلع

در حسرت می ساقی ما کشت بسی را دوریست که پروای کسی نیست کسی را .

گویند عرلی گفته شهر هرات فرستاد، بعضی از محادیم آن عزل را خوانده در يك بیت بر حرف تا نقطه نهاده بوده، آن تارایا خوانده اعتراض کرده اند و خاطرها بر آن قرار داده که این بیت معنی ندارد و آن بیت این است: بیت

خشک شد کشت امید ما و شد قحط وفا زاتش دل تاد آت چشم ما باران نماید .

چون ماجرا باو رسید این قطعه را گفته فرستاد: قطعه

هرچه آید نزد اهل صواب نگمان خطاش خط نکنند

گرفتند نقطها بزير و زير عقل را پيرو نقط نكنند .

هرچه خوانند نيك فكر كنند يا نخوانند تا غلط نكنند .

اينجا همه خوش طبعان را پسند افتاد . و ازوست اين : مطلع

تب غم دارم و درد سر هجران بر سر آمده جان بلب و نامده جانان بر سر .

۳۴۴ - خواجه خواند . (۱) پسر خواجه فضل الله ابوالبشي است ،

جواني خوش طبع و دانشمند است ، اما طبعش بهزل ماييل افتادست ، گویند شنید که میان ابوالبر که و درویش حسین کدورت واقع شده و ابوالبر که بجهت آنکه بدرویش شاق آید و بقمه او را موجب اهانت شود بر سر قبر پیر سیصد ساله حدث کرده ، خواجه خواند این بیت را گفت : بیت

نا جوانمردی (۲) که او بر پیر سیصد ساله رید

پیر اگر گردد نکردم هیچ پیری را مرید .

۳۴۵ - میر محمود برلاس - (۲) باوجود علونسب و کمال حسب مردی

فانی و درویش وی تکلف ، خلق کریم و طبع سلیم دارد ، ده نامه نیز نظم کرده ، و مدت ها حکومت دارالامان کرمان کرد ، و مدت دیگرست که در دیوان امارت پادشاه خود مهر میزد . این مطلع ازوست :

مگو که هست رح من از آب روشنتر

که هست پیش من از آفتاب روشنتر .

۳۴۶ - مولانا فانی - پسر درویش احمد پروانچی است ، در او ابل شوخ

بود اما حالا بدرویشی و صلاح در آمده . این مطلع ازوست

این داغها که مر تن اهل محبت است

بر کوه و دشت رخنه نار ان حسرتست .

۳۴۷ - مولانا مؤمنی - از سمرقند است ، و در خانقاه اخلاصیه تحصیل

(۱) خواجه خواند (نسخه الف و ب)

(۲) ان جوانمردگی . (نسخه الف و ب)

(۳) امیر محمود برلاس (نسخه الف و ب)

میکند، نامش **عبدالمومن** است، بدان مناسبت این تخلص واقع شده. این مطلع ازوست :

بگشا دهن که نوش لبی نوش خندهم تا قیمت شکر شکنی نرخ قند هم .

۳۴۸ - مولانا عارف - از فرکت است که از نواحی سمرقند است، مدتها در شهر هرات بود، گاه سبق میخواند و گاه لوندی میکرد، و عرفان شغف تمام مینمود، بجای عراق رفت و احوالش معلوم شد. ازوست این : مطلع

در حالت تکلم از زکی زبانش برگ گلیست گویا در غنچه دهانش .

[بش معما از مصرع آخر اسم «میرم» استخراج کرده اند.]

۳۴۹ - مولانا ناصرالدین - ملازم احمد حاجی بیگ است، پدرش دانشمند و متقی و ولایت شعار بود، اما او هوس سپاهیگری کرده، خوش طبعان سمرقند بیتی ازو نقل می کنند . بیت

تب چاق^(۱) ابرشی اگر ریزین بود ملک جهان مرا همه زیر نگیں بود .

۳۵۰ - مولانا بقائی (۲) - از خوارزم است، و بسیار جوانی خوش طبع و خوش خلقست، و باوجود نامرادی وعدم استطاعت سمرمکه اختیار کرد، و والده خود را جهة رصایش همراه برد، امید هست که بمطلوب رسد. ازوست این مطلع :

نمیخواهم که دل در نند آن زلف دو تا افتد

چرا از بهلوی من دردمندی در ملا افتد .

۳۵۱ - مولانا خیری - نیز از خوارزم است، مردی دیوانه و انراست، دایم فلاکت و افلاس میگردد، ظاهراً دیوانگی او بواسطه آنست، اما در شعرقوت تمام دارد و اسلوب این کار را خوب میداند و قصاید بیک دارد و غزلیاتش هم، ولی یش اهل ادراک مطعون است بدین معنی که معنی ابیات خود را نمیداند اگر داند هم تقریر نمی تواند کرد. ازوست این مطلع .

روز تشنگی آب روان بود هوس ما را

دم تیغ ترا کر بر گلو یاسیم س ما را .

(۱) بیچاق (نسخه الف و ب)

(۲) لقائی . (نسخه الف و ب)

۳۵۲ - مولانا سایللی - از ولایت قرشی است، و چنان کاتبی سریع القلم است که هر روز پانصد بیت بیک مینویسد، ترك وش و ساده مینماید، اما چنانکه مینماید نیست، درین اوقت بترتیب حروف دیوان مرتب ساخت. ازوست این مطلع:

نه برزخش دلم پیکان آن ابرو کمان دارد

که بهرزخم دیگر آب حسرت دردهان دارد.

۳۵۳ - مولانا شمسی - از ولایت بدخشان است، اگرچه فقیر را اختلاط او دست نداده اما از مولانا محمد بدخشی تعریف احوالش استماع افتاده، چنان معلوم شد که در طبع بسیار شوخی و تصرف دارد. ازوست این مطلع:

چشمان من برویت در عاشقی چنانند
 کر رشک یکدگر را دیدن نمی توانند.

۳۵۴ - مولانا صالحی - از خراسان است، و بعد از شهرت نظم عروض خواند، و از صنایع شعر صاحب وقوف شد، و او را سنائی منسوب میدارند، و مدتهاست که متوطن ولایت حصار شده، گویند کتانداز پادشاه آجاست. ازوست این مطلع:

اگر ای شمع شی هم نفس من ناشی

چه دعا بهتر از این است که روشن ناشی

۳۵۵ - درویش دهتمی - از ولایت قزوین است، و صنعت حشت مالی منسوب، گویند مردی است ابدال وش و همیشه دیوان خود را بر میان بسته دارد، اگر سیتی یا بمعنی احتیاج افند فی الحال دیوان بیرون آورده مینماید، فی الواقع تا فقیر بشعر و شاعری اشتغال مینمایم از جانب عراقی بهتر از اسات او بطمی بیامده. ازوست این مطلع

پشت بر دیوار در روی تو حیران مانده ام

بر مثال صورت دیوار بیجان مانده ام

۳۵۶ - قاضی عیسی - از ولایت ساوه است، و سلطان یعقوب اورا چنان تربیت کرد و تعظیم او بجای آورد که هیچ پادشاه از اهل عراق کسی را در آن

تاریخ تربیت نکرده باشد، اما میگویند که متکبر و سودائی مزاجست، و بشعرچنان مشغوف که هر روز ده غزل میگوید. ازوست این مطلع:

هر کس نکشت گلشن و گلزار خوشتن
ما و دلی چو غنچه گرفتار خوشتن.

۳۵۷ - شیخ نجم - هم از ساوه است، و بقاضی عیسی خویش است، و در پیش سلطان یعقوب کسی را از او مخصوص تر و یاب تر نیست، و هر چند قاضی مردم عظمت نمود و استعنا کرد او بخلائق سلوک پسندیده کرد و انسایت ظاهر ساخت، خلق خوش و ملایمت پیش آورده و بکار فقرا و مساکین مدد بسیار رسانیده، چنانکه نام نیکی او باطراف عالم منتشر گردید، و بدین فقیر عایانه قاعده برادری و یاری و محبت مرعی میداشت. ازوست این مطلع:

شوخی میخورد خون دل من چشم خویشواری

سلائی فتنه جوئی آفتی شوخی ستمکاری.

۳۵۸ - خواجه فضل الله^(۱) - از اشراف کرمان است، و بعایت جوانی خوش طبع و خوش اخلاق است، و 'هل قلم همه متعق اند که حالا در علم سیه و حساب دفتر و ضرب و قسمت بی نظیرست، و قریب پنجسال^(۲) در ملازمت سلطان صاحبقران صاحب اختیار دیوان وزارت بود، و در آن ایام که خواجه مجدالدین محمد در امور سلطانی دخل کرد هیچکس نماند که فتوری باو برسد، او را نیز بحضرت پادشاه ند نمودند، و بصورت جلا اختیار کرد، اما در آن سفر زیارت مکه مشرف و منصب «میرحاجی» باو تفویض یافت، و هر چند سلاطین آن مملکت تکلیف ملازمت فرمودند او اقبال نمود و اطهار افتخار ملازمت پادشاه خود کرد. ازوست این مطلع:

تا هر شرری دانه شود کشت جهانرا
بر باد دهد آتش دل خرمن جان را.

۳۵۹ - مولانا شهیدی - از ولایت قم است، آشفته رورگار بود و دیوانه،

(۱) خواجه افضل (نسخه های ترکی)

(۲) پانزده سال (نسخه ترکی ح)

بدیهه اوروان، وطبعش غالب و راغب بهزلهست، وطریق جعل دارد. این مطلع ازوست
و خوب واقعه شده : مطلع

بیا ای عشق و آتش زن دل افسرده ما را

بنور خویش روشن کن چراغ مرده ما را.

(وله)

[متهم خلقی شهیدی را تو پنهان کشته]

کس چه دارد با تو پیدا شو بگو کار منست]

۳۶۰ - مولانا همایی - (۱) معلوم نیست که مولدش کجاست، اما اکثر

مدت عمر خود در عراق بود، یکبار بخراسان (۲) آمد و باز رفت، مردی کم سخن است
و فقیر و نامراد مینماید، اما نعوذ بالله از آندم که يك پياله باو دهند، چندان عربده کند
که بشرح راست نیاید. ازوست این مطلع :

جانا منم ز دست فراق تو مرده خون در تنم نمانده چون ارفشده.

۳۶۱ - مولانا خالدی - از ولایت حصار شادمان است، و بشهر هرات

بجهت تحصیل آمد، و مدت مدید سبق خواند، و بسیار بصلاحیت است، هاما از اولاد خالد
ولید است، ازوست این مطلع :

مترس از تن خاکی بوقت کشتن من

اگر نه تیغ تو گردی رسد نکردن من.

[مشار الیه مرد فقیر بود و در صورت قلندری میگشت این مطلع نیز ازوست :

نمیخواهم که بر گیرد صبا از کوی او گردی

مساد آن توتیا را افکند در چشم بیدردی .]

۳۶۲ - ملایاری - از شیراز است، و در محلی که از آنجا بخراسان آمد

نقاشی منسوب بود، اما مبتدی بود، فقیر او را باهل تذهیب سفارش کردم، در اندک فرصتی
نقاش خوب شد، ولی چنان معلوم شد که در نقاشی عرض او نقش نازی بود، چرا که

(۱) مولانا همایی (نسخه الف و ب و ج)

(۲) یکبار باسترآباد آمد (نسخه ج)

عجب نقشها بروی کار آورد، القصه زبان قلم در تحریر آن عاجز است و شرح نمیتواند کرد. ازوست این مطلع :

زاشك دیده که دل پر زُدّر مکنون است

بیا که بهر نثار تو گنج قارونست .

[فی الواقع که حضرت میر درباره مشارالیه شفقت بسیار نموده، و ازوی سهو تمام در وجود آمده، حاصل مهر پادشاه و امرا را تقلید کرده و بخیالات فاسد نشانها نوشته، واقف شده اند و آخر کناه او بخشش یافته است. اما مثل او مذهب و محرر توان گفت که هرگز نبوده است. ازوست این مطلع :

گفتم در گوش تو مرا تشنه جگر کرد

بشنید از این گوش و از آن گوش بدر کرد.

۳۶۳ - مولانا میرك (۱) - هم از شیراز است، و بخراسان برسم سیر

آمده و باز بعد از چند وقت بوطی مالوف معاودت نمود، خرد سال و خام طمع بود، اگر مشق بسیار کند طبعش لطافت تمام پیدا میکند. ازوست این مطلع :

جانا مباش در پی آزار و کین همه کین عالم خراب بیرزد بدین همه .

۳۶۴ - مولانا فضل الله - از شیراز بطریق تجارت با ستراباد آمد، لوند

و بی پرواست، اما بسیار بصلاحیت است، و طالب علمی دارد، و شعر و معما و نرد و شطرنج حاضرانه و غایبانه بلکه صغیر و کبیر را میداند. ازوست این مطلع .

سعادت توفزون باد و دولت تو زیادت

هرار سال نمایی بدولت و سعادت .

۳۶۵ - مولانا معین - ار آدمی زادگان شیراز است، و تا بخراسان آمده

بدین فقیر میباشد، طاهرش ساده مینماید، اما در این اوقات هزلی از او مشاهده شد که منافی آن بود. ازوست این مطلع :

شد دلق مرقع کرو ناده و شادم کاحریر کوی مغان جامه نهادم .

۳۶۶ - خواجه عماد - اروایت لاراست، و به تجارت معاش میکند، بسیار

اسانیت دارد، و در هتئوی قوت بسیار ازوقم میشود، و تبع لیلی و مجنون کرده،
از نظم بسیار مردم بهتر واقع شده، و در غزل نیز طبعش خوب میرود. ازوست
این مطلع :

برد سوی لب زبان و شعله زد مرجان من

کرد ظاهر لعه از آتش پنهان من .

۳۶۷ - مولانا بیاضی - (۱) همانا که از حصار است، و در محلی که محمود

برلاس (۲) بایلچی گری شهر هرات آمد او همراہ آمد، و در حین مراجعت مولانا
بیمار شد و بماند، و بعد از آنکه محافظت او کرده شد وصحت یافت باز بحصار رفت .
ازوست این مطلع :

بزن بر سینه من خنجر و افکن سرازتن هم

در این خانه تاریک را نگشای و روزن هم .

۳۶۸ - سید عماد - از ملک یزد است، و بجانب خراسان بعنوان قانون

نوازی آمد، و اینجا التفات بسیار یافت، اما عقل معاش نداشت، هر چه یافت ضایع ساخت،
قصه مختصر، آشفته شراب و نردست. ازوست این مطلع :

دل من تشکفت در باغ جهان چو عنجه لاله

ربیکانهای تیرش (۳) تا شد پرکاله پرکاله .

(۱) بیاضی (سخنه الف و ب ترکی)

(۲) میر محمود برلاس . (سخنه الف و ب ترکی)

(۳) آه . (سخنه بدل)

مجلس هفتم

ذکر لطایف سلاطین کامکار و اولاد سعادت یار سلطنت شعار ایشان کرد
که بعضی در محل خوب خوانده اند و بعضی نیز بسظم التفات فرموده اند،

از آجمله : بوستان شجرات جهان شهر یاری، و عمان در های ثمین سلطنت
و کامکاری، خاقان جهانگیر صاحبقران یعنی

۳۶۹- امیر تیمور گورگان، انار الله برهانه اگر چه بنظم التفات نکرده اما بنظم
و شر را چنان در محل و موقع خوانده که زیاده بران متصور نیست، و بجهت آنکه
بر سبیل ترک اسم مبارک آنحضرت درین مختصر باشد یک لطیفه از لطائف اختصار
کرده شد: چنانکه نقل کردید که میرانشاه میرزا در تبریز شراب اشتغال بسیار
مینمود، چنانچه مزاجش ارقابون اعتدال انحراف یافته امور ناملایم ازو ظهور
کرد، و در مهم سلطنت تعلل ورزیده بکار و بار مسلمانان که واسطه توجه و التفات
پادشاهست طریق تساهل و آئین تغافل پیش آورد، و در سمرقند بعرض آنحضرت
چنین رسانیدند که او سه ندیم دارد، و باعث شراب خوردن اوایشانند، بنا بر آن
حکم شد که تواجی بمیعادرفته کسی را بحمايت نگذارد (؟) و در ساعت آن سه کس را
سر از تن جدا ساخته بدارالفتح سمرقند آرد، و آن سه کس یکی خواجه عبدالقادر
بود و ثانی مولانا محمد کاخی و ثالث استاد قطب نائی، کسی که مقرر کرده
بودند دو کس را سیاست رسانید اما خواجه عبدالقادر گریخته و خود را بادیوانگی
انداخته در صورت قلندری شهر شهر گردید، تا آنکه ناز امیر صاحبقران عنان
عربت بجای ملک عراق منعطف ساخت، و در اندک فرصت چتر چتر فلک سای سلطنت
و لوای گردون سای عظمت را در آن عرصه دلکشای برافراخت، چون بعضی را
آن حال خواجه معلوم بود کیفیت را عرضه داشتند، و حکم شد که او را حاصر
گردانند، هنوز آنحضرت بر تخت شسته بود که خواجه را حاضر کردند و به پیش
سریر حضرت آوردند، چون از کمالات خواجه یکی حفظ کلام الله بود، بیش از

آنکه حکم سیاست در باره او صادر شود با آواز بلند قرآن خواندن آغاز کرد، غضب آنحضرت بلطف مبدل شد و روی بطرف اهل فضل و کمال کرده این مصراع خواند:

« ابدال ز بیم چنگ در مصحف زد ». بعد از آن خواهجه را تربیت کرده ندیم مجلس عالی ساخت و ملازم گردانید، و بر ضمیر ارباب کمال واضح است که این چنین لطیفه کم واقع میشود.

[هر چند لطیفه نازک واقع شده باشد اما گنجایش اینقدر فصل خواندن و لیاقت این همه کتابت کردن هم ندارد. چنانکه صد هزار بیت ازین مناسبتزگانه هست که از ادنی کس سر میزند.]

۳۷۰ - خاقان سعید شاهرخ میرزا - در میان اولاد اجداد قائم مقام پدر شد، و او هم بنظم مشغولی نکرد، اما ازو نیزبیت خوب و سخن نیک در محل بسیار واقع شده، ازو هم اینجا بیک نقل اختصار کرده میشود. فقیر از زبان مبارک بابر میرزا شنیدم که در مجلسی از شاهرخ میرزا نقل کرده که باستاد قوام الدین معمار جهت عمارتی اعراض کرده از نظر انداخت، و مدت یک سال او را از دولت ملازمت و شرف خدمت محروم ساخت، چون استاد صاحب کمال بود در سر سال جهت وسیله دیدار تقویم نجوم استخراج کرد، و صدور نواب را واسطه ساخته روی بدر دولتخانه میرزا آورد، و چون صدور او را بیش آوردند و تقویم او را عرض کردند میرزا تبسم فرموده این بیت را خواند: بیت

نو کار زمین را نکو ساختی که با آسمان نیز پرداختی ؟

۳۷۱ - ابابکر میرزا - نبیره امیر تیمور بود، و بهادری و صرب شمشیرش در میان مردم جغتای اشتهار تمام دارد. این ترکی ازوست. تحنيس

ایرکیرک اور تاسه یانسه یالینه یاره ییب یاتسه اتی ینک یالیمه .
ایت الومی بیرله اولسون نامراد ایرا تاییب دشمنی عایالیمه .

۳۷۲ - سلطان اسکندر شیرازی - هم نبیره امیر تیمور بود، گویند تجمل سلطنت را از سلاطین برابر او کم کرده اند، مولانا حیدر ماح او بود که از استادان شعراء ترک است، و این بیت از مخزن اسرار اوست: ترکی

همت ایللی دورید بیضا دیکان ایرنفسی دوروم عیسی دیکان .
این ترکی را ارسلطان اسکندر نقل میکنند : ترکی

تولون آی غه نیسبت ایتیم یارومی اول خجالت دین کیم اولدی یارومی .
تار مویک نییک دکابین مبین یا مصرفی یا حلبنی . . . یارومی .

۴۷۳ - سلطان خلیل - بعد از واقعه امیر تیمور بر تخت سمرقند سلطنت کرده ، و در مجلس او همیشه شعرا و ظرفا حاضر بوده اند ، شعر را نیک می گفته . چنانکه در تعریف دیوان اشعار او **خواجه عصمت** قصیده دارد ، و مطلع آن قصیده در ذکر **خواجه عصمت** نوشته شد . این مطلع ازوست : ترکی

ای ترک پری پیکری میز ترک جفا قیل

کام دلیمیز لعل روان بخش دوا قیل .

۴۷۴ - الغ بیگ میرزا - پادشاه داشمند بود ، و کمالات بسیار داشت ، از آجمله یکی آن است که **کلام الله** را بهفت قرائت حفظ کرده بود ، و علم هیأت را خوب میداشت ، چنانکه ربیع بوش و رصد بست ، و حالا در میان مردم زیج او شایع است ، و ما وجود این کمالات گاهی نیز منظم میگرداند . ازوست این : مطلع هر چند ملک حسن نریر نکین تست

شوخی مکن که چشم بدان در کمین تست .

۴۷۵ - بایستقر میرزا - پادشاهی خوش طبع و سخنی و هنر پرور و عیاش بود ، و چندان خطاط و نقاش و سازنده و گوینده بی نظیر به تربیت او درنشو و نما آمده اند که در زمان هیچ پادشاه معلوم نیست که پیدا شده باشند ، و آنقدر که ممکن بود عالم را بخوشی گذراند . ازوست این : مطلع

ندیدم آن دورخ اکنون دوماه است ولی مهرش سی درجان ما هست .
تخلص این غزل این است : مقطع

غلام روی او شد بایستقر غلام روی خوان پادشاه است . (۱)

۳۷۶ - پابر میرزا - درویش وش وفانی صفت و کریم الطبع پادشاهی بود،

او پادشاه درین قرنها نبوده، گویند پیش او ذکر حاتم چنین گذشته که خانه

بهمل در داشت، اگر سائلی بتمام آمدی او انعام کردی، او جواب گفته که چرا

درچندان چیزی ندادی که بدر دیگر احتیاجش نشدی، از رسائل تصوف

و گلشن راز مشغوف بود، طبعش بنظم نیز ملایمت داشت. ازوست این رباعی:

میدان یقین که رند بالا دستی .

چون جام شکستی یقین بدمستی. (۱)

۳۷۷ - عبداللطیف میرزا - وسواسی طبع و سودائی مزاج و دیوانه بود،

بتمام ملایم بسیار ازو در وجود میآمد، چنانچه از ذکر آن کدورت خاطر میشود،

بله یکی آن بود که از برای مصلحت دنیائی پدر پیر داشمند خود را کشت،

سلطنت با اوچندان وفا کرد که بشیرویه بن پرویز. ازوست این: مطلع

دل و جان صد بلا از يك نظر آورد چشم

من چگویم شکر او، یارب نه بیند درد چشم

۳۷۸ - سید احمد میرزا - پادشاهی سلیم طبع و خوش ذهن بود، و از

و مثنوی و ابیات مشهور دارد. ازوست این: مطلع ترکی

صیدایتی فراقمک مینی مرغ سحری دیک

قیل آدمی لبق قیلا بهان بوزنی پری دیک.

لرسی نیز ازوست. مطلع

هم گریش از این پنهان بماند عجب گر بیدلان را جان بماند.

۳۷۹ - سلطان احمد میرزا - درویش سیرت پادشاهی است، و اخلاق

و اطوار پسندیده دارد، و از طرف پدر او را خوش طبعی میراث است، و

صاحبقران را برترت پدراست، گاهی بنظم نیز التفات میفرماید. ازوست

مطلع ترکی:

سین کیمی شوخ ستمگر دنیا دا پیدا قانی

سحر پیدا کوزونیک دیک کافر یغما قانی.

۳۸۰ - بایقرا میرزا - اگرچه برادر سلطان صاحبقران بود، اما آن حضرت را او بزرگ کرد، و در باب تربیت او شرایط پدری بجای آورد و سلطان حسین بایقرا از آن واسطه میگویند، حق شناسی و پرهیزکاری او دراعلی مرتبه بود، سالها در قبه الاسلام بلخ سلطنت کرد، و بمردم غیر از تواضع و شکستگی و تعظیم ننمود. ازوست این : مطلع

زهی تجلی حسن تو در جهان پیدا وزین تجلی او گشته جان ما شیدا.

۳۸۱ - کیجیک میرزا - طبع خوب و ادراک بلند و ذهن شوخ و حافظه قوی داشت، و در اندک فرصتی طالب علم شد، و با کثر علوم بمطالعه خود وقف یافت، و در شعر و معماریک بود، و با وجود این فضائل فقر و با مرادی مایل شد، و بزیارت مکه مشرف گشت، اما بغایت مستغنی بود، میتواند بود که استغنائی فقر باشد ازوست این رباعی :

عمری صلاح می ستودم خود را در شیوه زهد مینمودم خود را.
چون عشق آمد کدام رهد و چه صلاح المنة لله آزمودم خود را.

بعضی میگویند این رباعی بحضرت نورا توارد واقع شده، چنین نیز باشد دولتی عظیم است.

۳۸۲ - سلطان بدیع الزمان - بحسن صورت و سیرت آراسته و بکمال ظاهر و جمال باطن پیراسته، در سخاوت و حق پرستی و در وفا و حق شناسی بی بطیر، و در لطافت طبع و پاکیزه روگراری یکتا، و در هدایت و اسلام بی همتاست، در کار رزم بکمان داری دلپسند، و هنگام نزم در بخشش بی مانند، طبعش نیز در اسلوب شعر ملایم افتاده، و این مطلع ازوست : مطلع

مه من بی گل روت دلم خون گشته چون لاله

جگر هم از غم هجرت شده پرگاله پرگاله.

[و این ترکی نیز از اوست : مطلع

[ای صبا گر سوره حالیم شمه اول سروبار

ایرولوب ناشیعه مین سرگشته دین بیکوناز.

این مطلع نیز از اوست که در واقعه محمد مؤمن میرزا گفته ، و آن چنان است که در مجلس نهم در ذکر او گفته شده است (۱) : مطلع

وزیدی ای صبا بر هم زدی گلهای رعنا را

شکستی زان میان شاخ گل نورسته مارا .

۳۸۳ - شاه غریب میرزا - شوخ طبع و بازک خیال و دقیق فهم جوانی است ،

در نظم و اثر نظیرش معدوم ، و در متخیله و حافظه عدیلش نامعلوم . این مطلع ترکی ازوست :

قایسی بیر کلچره اول گلبرك خندانم چه بار

قایسی بیر شمشاد قد سرو خراماتم چه بار .

و این مطلع فارسی او مؤثر است : مطلع

دوستان هر که گذر سوی مزار من کنید

جای تکبیرم دعا بر جان یار من کنید .

[این مطلع نیز عاشقانه است .

بازم بلای جان غم آن ماه یاره شد ای وای آن مریض که دردش دوباره شد .]

دیوان بیز جمع ساخته و ابیات خوب دارد . درین مختصر زیاده از این محل نداشت .

۳۸۴ - فریدون حسین میرزا - بغایت مؤدب و متواضع و متخلق جوانیست ،

و از قابلیت سپاهی گری و زور و کمان و کمانداری و در میان اهل قبصه مشهورست

و احتیاج تعریف ندارد . ازوست این . مطلع

مزگان نوچون تیر و دلم کرده شانه شستی نگشا ای مه و گذار بهانه .

[مشارالیه بغایت پادشاهی خوش طبع و درویش سیرت بود ، اگر چه همه اولاد

خاقان مغفور سلطان حسین میرزا باخلاق حمیده و اطوار پسندیده و بزبور فضل

و کمال آراسته و بحلیه شعر و معما و سایر فضائل پیراسته بودند ، توان گفت

(۱) در تذکره تحفه سامی این مطلع را بهود محمد مؤمن میرزا نسبت داده است که قطعاً اشتباه است .

که او بر همه سبقت کرده بود، و بارباب فضل از همه مایلتر بود. ازوست این مطلع:
 خال لب تو دیدم و گفتم بلاست این آری بلای جان من مبتلاست این.
 این مطلع دیگر نیز از اوست:

شوخی که دائماً دل او مایل جفاست

عمر عزیز ماست چه حاصل که بی وفاست (۱)

این عزل را بسیار خوب تمام کرده و مقطعش این است: تغلص

از ضعف دل مثال فریدون ز بیکسی

میدار دل قوی که کس بیکسان خداست.]

(۱) در حاشیه این بیت نیز اضافه شده است:

تنها نه من بهال رحش متلاشدم بر هر که پگری بهمین درد مبتلاست.

مجلس هشتم

ذکر لطائف حضرت خاقان مرحوم مغفور سلطان حسین میرزا کرده ،
وچنین نوشته که دُرّ یکتای بحر سلطنت ، و خورشید جهان آرای سپهر خلافت
ابر کوهر بارقضای آسمان سخاوت ، و سرو بلند بوستان عدالت ، رستم رستان معرکه
وزم و کوشش ، و حاتم زمان بزم و بخشش ، نکته دان سحر ساز عالم فصاحت ، و معجز
پرداز دجهان بلاغت شاهنشاه اعظم ، و سلطان سلاطین ممالك عالم ، خاقان بن خاقان
۴۸۵ - ابوالغازی سلطان حسین بهادر خان - رباعی

کیم ملک دوامی تا قیامت بولسون	ذاتغه بوملک اذوره قمت بولسون .
عدل ایچره طریق استقامت بولسون	عالم اهلی او جون سلامت بولسون .

مضمون این رباعی این است :

در عدل طریقش استقامت باشد	در ملکه بذات او اقامت باشد .
پاینده بملک تا قیامت باشد	از بهر جهایان سلامت باشد .

و نوشته است که این خسرو کردون جاه که اگر درباب نسبش سخن گزارم صد هزار
سلطان و خان را در هم میتوان آورد ، و این دارای انجم سپاه که اگر در شرح
حبش خامه در تحریر آورم صد تومان خاقان رادرین اوراق محقر جای میتوان کرد ،
چون درباب صحت نسب آنحضرت فصیحی بلاغت دثار و منشیان فصاحت شعار نسب
نامه و تاریخ نوشته اند که هر صفحه از آنها کارگاه مانی و نگارستان چین را خجول
و منفعل میسازد ، درین مختصر از آن نمیتوان گفت ، و اسلوب سخن که پیش از این
مذکور شد آن اقتضا میکند که این اوراق را از لطائف طبع آنحضرت بمطالعی چند
مزین سازد ، پس شروع بمقصود و رجوع بمطلوب کرده میشود و بالله التوفیق الملك العلام .
این مطلع پیش ترکی گویان سخن آفرین سیار پسندیده است : ترکی

سبزه خطینک سواد لعل خندان او ستنه

خضر گویا سایه سالمیش آب حیوان او ستنه .

این مطلع بغایت درد مندانه واقع شده : مطلع

ای اجل آسوده قیل هجران بلاسندن منی

پیرلویی قولقار اولوس نیک ماجراسندن منی .

[توان گفت که میر اکثر ابیات میرزا را نوشته اند، و اشعار آنحضرت همه خوست، اما چون از این لطائف نامه عرض نمودار طبع سلیم و اظهار لطافت ذهن مستقیم هر کس است همان دوبیت کافی بود، و دیگر همه ابیات ترکی بود، و غرض از فارسی این نسخه شریف آنکه از الفاظ و عبارات ترکی بعضی میخادیم که بهره ندارند مستفید شود، پس این مجلس را بدین غزل فارسی میرزا اختصار کرد: غزل

از غم عشقت مرا به تن نه جانی مانده است

آن خیالی گشته و این یک گمانی مانده است .

ای که میجوئی شام رو بکوی یار بین

خاک گشته جسم و سر بر آستانی مانده است .

با قد خم گشته ام در هجر آن ابرو کمان

چون کمان پی مروی استخوانی مانده است .

داغهای استخوانم بین چو خال کعبتین

هر یکی از ناولک آئمه شانی مانده است .

چون حسینی باز خواهم خویش را پیرانه سر

مست سر بر سجده زیبا جوانی مانده است .]

مجالس نهم

ذکر لطایف امیر نظام الدین علیشیر و سخنورانی که حالا شواهد معانی را بلباس دلپذیر نظم مزین میسازند ، و بدستیاری عقل سلیم و ذهن مستقیم همچو نسیم نقاب از جمال پرده نشینان نگارخانه چین برمی اندازند ، و داخل اعزّه و محادیمی که حضرت میر ذکر لطایف ایشان کرده نیستند .

- و این نه قسم است بر این موجب :
- قسم اول - ذکر لطایف حضرت میر .
 - قسم دوم - ذکر لطایف سادات عظام .
 - قسم سیم - ذکر لطایف علمای اسلام .
 - قسم چهارم - ذکر لطایف فضایی واجب الاحترام .
 - قسم پنجم - ذکر لطایف ارباب هنر .
 - قسم ششم - ذکر لطایف سایر عوام .
 - قسم هفتم - ذکر لطایف وزراء عالممقدار .
 - قسم هشتم - ذکر لطایف امراء نامدار .
 - قسم نهم - ذکر لطایف سلاطین کامکار .
- خاتمه کتاب - در ذکر لطایف ملازمان جناب دولت پناهی میرزا شاه حسین .



قسم اول

۳۸۶ - ذکر لطایف حضرت میر

برضمیر منیر خردمندان روشن ضمیر و مشکل پسندان دانش پذیر واضح و لایح است که شرح حالات امیرزاده از آن است که در حین عبارت چنین بی بضاعتی آید، یا چنین شکسته هقالی تواند که بتقریر چنان خجسته مآلی قیام و اقدام نماید، اما چون این نسخه شریف و صحیفه لطیف رقم کشیده خامه بدایع نگار غرایب آثار خیال آنحضرت بود، و اظهار یکی از هزار و اندکی از بسیار گفتار و کردار (او) واجب و لازم نمود، بنا بر آن این اوراق کلمه چند از لطایف آنجناب مزین کرده میشود:

مخبران کهن سال و جهان دیدگان صحیح مقال که از حالات میر خبر دارند
 قلم در رنار بر صفحه بیان چنین آرند. که میر مسند امارت را موروثی داشت،
 و امیر کیچکنه^(۱) که پدر میر بود ملازم سلطان ابوسعید میرزا بود، اگرچه مهر
 و منصب نداشت اما حرمت تمام داشت، و جد مادری میر شیخ ابوسعید چنگ
 امیرالامرای در خانه میرزا بایقرا بود، و میر در ده سالگی ملازمت بابر میرزا
 میکرده و برا فرزند میگفت.

میر بسلطان فرخنده زمان در مکتب مصاحب و هم سبق بوده اند، و استحکام
 عهد و وفا و یمان دوستی در آن ایام بهم می نمودند که همای قدسی هوای سعادت
 بر سر هر کدام جلوه نماید از احوال دیگر يك غافل نگردند:

ز روز اول هر که هست از انام بی هر چه آید نماید قیام.
 نباشد جز آن کار اندیشه اش جز اندیشه او دگر پیشه اش.

و در هر محلی که سلطان صاحبقران آفتاب وار از برج سپهر سلطنت برسا کنان عرصه
 خاک تافته لوای گردون سای شهر یاری برافراخت، و چهارا از لوٹ ظلم و بدعت
 بآب باران عدل و احسان شسته سرسبز و خرم ساخت: بیت

سپهر کرم شاه سلطان حسین که بودی غمار رهش نور عین.
 روا کرد فرمان شاهنشهی سراسر جهان گشت از غم تهی.

(۱) در تحفه سامی کیچکنه ذکر شده.

امير مشار اليه در سمرقند در مدرسه خواجه فضل الله ابولليشي بتحصيل علوم مشغول بود، و افلاس او در مرتبه بود که زياده بر آن ممکن نبود. هم از زبان امير مشار اليه نقل مي کنند که در آن اوقات شبی مرا بآب احتياج شد، و آن شب هوا در غايت سردی بود، ضرورتاً بحمام مي نايست رفت، چون رفتم جز ودانی داشتم، هر چند مبالغه کردم بگرو برنگرفت. سلطان صاحبقران بسلطان احمد ميرزا جبهه طلبیدن امير مشار اليه بکتابها نوشته، کس فرستاد او را يراق کلی ترتيب ساخته بخدمت سلطان صاحبقران روانه کرد، و امير متوجه شهر هرات شد، و بدولت ملازمت سرافراز شد. نظم

فلک آنچنانش بوازش نمود که چون دوستش دشمن از جان ستود.

دگر کار و بارش بجائی رساند که چشم جهان بين درو خيره ماند.

اول بمنصب مهر داری مفاوض گرديد، و آخر تربيت او بجائی رسيد که اخوان نامدار و فرزندان کامکار سلطان صاحبقران ملازمت او را شرف خود دانسته افتخار مينمودند، و با وجود چنين دولت که آثار عظمت آن هنوز نمودارست درویشی را مقدم ميدانست، و دقيقه از دقيق طريق اهل سلوك نامرعی نميگذاشت، چنانچه يکبار باختيار خود دست از مهمات ديوى بارکشيد، و بگوشه کاشانه تقوى و طاعت که سرمايه سعادت عقبی است متوجه گرديد، چون امور سلطنت واستمه برأى علم آرای او بود، سلطان صاحبقران عنان عزيمت او را گرفته از آن وادی تکليف مراجعت فرمود، و ملک اشتراباد را که پاي تخت ما زندان است باو ارزانی داشت، و مير آبجا رفته مدت يکسال ساکن بود، باز مراجعت نمود، چون خاطرش مدام ميل بدرويشی داشت بعد از يکسال بملازمت صاحبقران آمد، و برفت، و سمنند همت بر سر انديشه که هميشه داشت براند، و چنان توجه فرمود که سلطان را محل درخواست نامد، و سپاه و اساس سپهداری خود را سلطان سپرد، و روى تربيت ارباب فضل و کمال آورد، هر روز هفتاد و پنج هزار دينار بخزانه مير فرو ميآمد و پانزده هزار بخرج بيرون ميرفت، و هر ساله هزار دست سر و پای بمساکين مقرر کرد، و سيصد و هفتاد بقعه خير ساخت. نظم

ظاهر نشد بهم نفس آشنا و غیر چیزی بغیر خیر از آن عاقبت بخیر .
و آموختار بی مثل و نادر از خطاط و خواننده و سازنده و نقاش و مذهب و مصوّر
و محرّر و معمائی و شاعر که بتربت اودر نشو و نما آمده معلوم نیست که در هیچ زمانی
جلوه کرده باشد ، او نیز از فنون این جماعت بهره تمام داشت ، خاصه در شاعری ،
و پیش ترکان خردمند فاضل مقرر است که تا بیان نظم ترکی شده مثل او کسی
قدم در آن وادی ننهاد ، خسر و آن قلمرو اوست ، و او را قرینه عبد الرحمن میدانند .
مصنفات میر برین موجب است :

۱۱ حیرة الابرار . ۲) فرهاد و شیرین . ۳) مجنون و لیلی . ۴) سد سکندری .
۵) قصه شیخ صنعان . ۶) خمسة المتحیرین . ۷) منشآت ترکی . ۸) تواریخ .
۹) عروض . ۱۰) مثر دات (در فن معما) . ۱۱) و قفیه . ۱۲) حالات سید حسن
اردشیر . ۱۳) حالات پهلوان محمد ابوسعید . ۱۴) مجالس النفاثس که عبارت
از ترکی این مختصر است .

و غزلیاتش پنج دیوان است : چهار ترکی و یکی فارسی . دیوان اول ترکی را
غرایب الصغر نام نهاده ، و ثانی را نوادر الشباب ، و ثالث را بدایع الاوسط ، و رابع را
فواید الکبر .

دیوان فارسی شش هزار بیت است . چون از ترک و تازی یک هیچکس نیست که از ابیات
آجناب صفحه خاطرش منقش نباشد درین اوراق چند بیتی ثبت کردن مناسب
ندید ، و در اختتام کوشید .

در محلی که سلطان صاحبقران از سفر استراباد و محاصمت محمد حسین
میرزا باز گشته بمنزل خواجه پارسا در یازده فرسخی بلده هرات رسیده بود ،
امیر مشارالیه باستقبال رفته ملحق گشته بود ، در ساعت مریض شده در تاریخ
بهصد و شش از هجرت روز پنجشنبه از شهر حمادی الاولی وفاتش واقع شد ، و شعراء
فصاحت شعار مرثیه و تاریخ بسیار گفتند ، اما مولانا صاحب مرثیه گفت چهل و پنج
بیت که هر بیت از آن يك مصرع تاریخ ولادت و یکی تاریخ فوت . و این دو بیت
از آن قصیده است :

ای فلک بیداد و بیرحمی بدین سان کرده
 وی اجل ملک جهانرا باز ویران کرده .
 بر جهان بانان چه میگوئی مرا نبود حسد
 از حسد باری جهانرا بی جهانبان کرده .
 خواجه آصفی نیز بدین طریق مرثیه گفت . این بیت از آنجاست : نظم
 حیف از آن اندامهای همچو گل در زیر گل
 با گل اندامان از این سودا فراوان کرده .
 سید خواند میر که خواهرزاده میرخواند مورخ است این قطعه را گفت :
 جناب امیر هدایت پناهی که ظاهر از او گشت آثار رحمت .
 شد از خارزار جهان سوی باغی که آنجا شکفتست گلزار رحمت .
 چو نازل شد انوار رحمت بروحش بجو سال فوئش ز «انوار رحمت» (۱).

قسم دوم

ذکر لطایف سادات عظام که گاهی بنظم التفات میفرموده اند .

از آنجمله :

۳۸۷ - میر عبد الباقی - نبیره شاه نعمت الله ولی بود ، و تعریف او مثل آن است که ذره صفت آفتاب کند . ازوست این : مطلع
تا یریشان نشود کار بسامان نشود

شرط دور است که تا این نشود آن نشود .

۳۸۸ - امیر سید شریف - ولد امیر شریف ثانی است ، منظور نظر کیمیا اثر حضرت شاه دین پناه بود ، و منصب عالی صدارت را داشت ، و نبیره سید شریف ماضی بود ، و تعریف او حکم تعریف میر عبد الباقی دارد . این معما ازوست باسم « فانی » :
اگر نبود غمت در خانه ما را نباشد گنج در ویرانه ما را .

۳۸۹ - میر محمد میر یوسف -

سپهر فضل و دانش مایه جود	باو صاحب دلارا روی بهود .
فروغ شمع نزم هوشمندان	سر و سرخیل جمع سربلندان .
سپهر علم را ماه جهانتاب	محیط علم را لؤلؤی سیراب .
برحمت پیکری از جوهر روح	بشفقت مرهم دلهای مجروح .
بشیرین خنده و لطف تکلم	جهان مردمی و جان مردم .

بحسن صورت و سیرت فرید زمان و یگانه دوران بود ، و از غایت اخلاق حمیده
خلق تعالی تخلص میکرد ، و شعر توجه تمام داشت : ازوست این : مطلع
ما را هوای وصل تو از سر نمیرود مشتاق خدمتیم و میسر نمیرود .

۳۹۰ - میرزا اصغر - ولد میر غیاث الدین عزیز و از قبای مشهد مقدس

است ، و میگویند بسیار سفیه و بد زبان است . این مطلع ازوست : مطلع
گشتم غبار و برد بکوبش صاتم از خاک برگرفته باد صا منم .
این مطلع نیز ازوست :

بمیزان نظر حسن ترا با ماه سنجیدم

میان این و آن فرق از زمین تا آسمان دیدم .

۳۹۱ - میر سلطان ابراهیم صدر - حالا کسی بفضل و کمال و تواضع و همت او کم است ، فی الواقع آنچه کمال انسانیت است در ذات حمیده صفات او هست . ازوست : مطلع

در چمن یار چو با آن قد وقامت برخاست

سرو بنشست زدعوی و قیامت برخاست .

این مطلع نیز ازوست در تنوع امیر خسرو : مصرع

گل و شکوفه همه هست و یار نیست چه سود ؟

و خوب گفته : مطلع

شکفت غنچه ولی لعل یار نیست چه سود

بهار هست و می خوشگوار نیست چه سود ؟

۳۹۲ - امیر خسرو - خویش نزدیک امیر محمد یوسف است ، و از عراق همراه خود آورده و تربیت او کرد ، و او را مرتبه فرزندی داد ، بسیار طبع خوب دارد ، و طالب علمست ، و در اطوار ثانی میرست ، از اوست این . مطلع

بیاساقی بده جامی بمن زان درد و صافیها

که دیگر نگذرد در خاطرم دنیا و مافیها .

۳۹۳ - سید حکیمی - معاصر امیر شاهی بوده ، و طبع او درعایت خوبی بوده ، در تنوع مطلع شاهی که : مصرع * ما حق شناس پیر مغانیم و دیر او ، از اوست این مطلع .

مائیم و کنج میکده و پیر دیراو دیگر کجارویم ، که داریم غیراو ؟

۳۹۴ - امیر افضل - وادامیر سلطان علی خواب بین است ، خواب بینی امیر مشارالیه چنان بود که هر که را هر بوع خیال میکرد خواب میدید ، همه سلاطین و امرا او را معتقد بودند ، ولی چندان سادگی که او داشت در ماده میر افضل برعکس

بود، و طبع نیک داشت، و دیوان غزل تمام کرده بود، موسوی تخلص میکرد. ازوست این: مطلع

ترا تا سبزه ترگشت بر گلبرگ تر پیدا بدور عارضت شد فتنه دور قمر پیدا.

۳۹۵ - میر ابراهیم قانونی - ولد خواجه موسی است که در مجلس

پیشتر ذکر لطایف او گذشت، جوان خوب و نویسنده نیک است، و از اکثر فضائل

و فنون بهره مند است، و در قانون نوازی نادره ایام است، و ازوست این: رباعی

تالعل تو دلفروز خواهد بودن کارم همه آه و سوز خواهد بودن.

گفتی که بخانه تو آیم روزی آنروز کدام روز خواهد بودن.

۳۹۶ - امیر شریفی - از سادات مشهد است، اما مدتهای مدید است که

بشهر هرات آمده تحصیل کرده طبع خوب دارد، و در علم موسیقی مهارت تمام

پیدا کرده، بلکه مثل او حالا در خراسان نیست، ازوست این مطلع:

بس که سیل غمت از دیده دمام گذرد روز هجر تو مرا چون شب ماتم گذرد.

۳۹۷ - میر همایون - از ولایت اسفراین بوده، و طبع خوب داشته، و ابیات

او مشهور است. ازوست این: مطلع

بیانی در جهان سروی که من صدر بار در پایش

سری ننهادم و نگریستم بر یاد بالایش. (۱)

۳۹۸ - امیر قاسم - ولد امیر سید جنابندی است، طبع نیک دارد، درین

اوقات در صفت بهار مثنوی ابتدا کرده، و از آنجا بسیار قوت طبع او فهم میشود.

این چند بیت در صفت بهار ازوست: شعر

(۱) در حاشیه نوشته شده است در تذکره سامی مذکور است که امیر همایون در اوایل حوایی

بهراق آمده مجلس سلطان یعقوب افتاد، پادشاه او را خسرو کوچک میخواند، گویند او را تعاق

بجوایی پیدا شده کارش بچینی رسید که او را رجوع کردند، بعد از روزی چند که بحالت

خود آمد این مطلع گفته بخدمت پادشاه فرستاد

بر جبرم چو کرد از بقراری دلستان من دل رجوع شد سوراخ سوراخ دل من

دیگر راه او را نجات داده بمجلس راه دادند، تاریخ فوت معلوم نیست او قریه ارمک

کاشان است. و مطلع چندی که از او انتخاب نموده چنین در دیوانش ثبت است مکرر نمی سارد.

صنوبر زده شاهه گیسوی خویش کشیده دل عالمی سوی خویش .
 عیان شاخ گل زآب صافی ضمیر چو قد بتان در قباى حریر .
 قد سرواب از درخشندگی بود خضر و سرچشمه زندگی .
 ۳۹۹ - میرهاشم - فرزند شهر هرات است ، اول کمانگری میکرد ، اما
 مدتهاست که حمام داری قیام مینماید ، طبع بیک دارد . ازوست این مطلع :
 هر جا که نام مجنون یا کوهکن برآید
 جای سخن نماد چون نام من برآید .

قسم سیم

ذکر لطائف علمای اسلام که گاهی بنظم النفات می نمایند .

از آجمله :

۴۰۰ - مولانا نظام الدین - از دانشمندان مسلم خراسان است ، و مدتهاست که بر مسند قضای هرات ساکن است ، و این کار را کسی بملاحظه او نکرده ، و در ایام امیر علیشیر بشعر و شاعری اشتها نداشته بلکه اجتناب میکرد . ازوست این : مطلع بدور روی توام بت پرست میگویند
چه گویم ای بت من هر چه هست میگویند .

۴۰۱ - آفتاب عالمتاب سپهر دانش و بینش ، و طایر گلستان جهان جاودانی ، و بحر بیکران جواهر معانی ملا جلال الدین محمد دوانی - از قریه دوان که نواحی کازرون است بوده ، و در بلدۀ طیمه شیراز طالبان علوم را بهره مند میکردانیده ، و از این طایفه هر کس بنظر شریف او رسیده شرف اهل روزگار خود گردیده ، جهت تبرک این بیت آن بزرگوار ثبت شد : بیت

درد خممار دارم و درمان من نیست

می ده که می ز بهر مداوا حرام نیست .

۴۰۲ - افصح الفصحاء و املح الشعرا رکن الاسلام و المسلمین سعد الدین مسعود الایمدی -

پیشوای سخنوران جهان در سخن وصف او برون زیان .
آفتاب سپهر فضل و کمال ، در ناب محیط عز و جلال

دانشمند خوشت ، و از دار الخلافه ری است ، و بر قریه تهران زراعت دارد ، و در دارالفضل شیراز تحصیل کرده ، و از شاگردان سرآمد مولانا جلال الدین دوانی است ، و نام اصلیش ارجاسب است ، مولانا از غایت النفات او را مسعود نام نهاده ، و در آن دیار بدین اسم مشهور است ، قبل از شرف ملازمت همیشه ذکر لطایف احوال و اوضاع او استماع می افتاد ، و حالا بیمن دولت روز افزون حضرت آصف صفانی آن سعادت میسر شد ، چندان اخلاق و اطوار پسندیده مشاهده میشود که زبان ناطقه

در بیان تقریر آن عاجز است ، و مولانا در همهٔ اسلوب شعر مهارت تمام دارد بتخصیص
قصاید که آن وادی حق اوست ، و ایانش در رنگ مقطعات ابن یمن نصایح آمیز
واقع میشود ، و این چند بیت از آنجاست و خوب گفته : بیت

اگر کنی ز برای مجوس کثاسی

وگر کنی ز برای جهود رگل کاری ،

درین دو کار کربه این قدر کراحت نیست

درین دو شغل خسیس آن مثابه دشواری

که در سلام فرومایگان صدر نشین

بروی سینه نهی دست و سر فرود آری .

و این مطلع قصیده او خوب واقع شده : مطلع

تو ترک نیم مستی من مرغ نیم بسمل

کار تو از من آسان کام من از تو مشکل .

۴۰۳ - قاضی نور الله - از ساوه بود ، و سیار فضل و کمال داشت ، و برادرزاده

قاضی عیسی بود ، و خود نیز در تمام ممالك عراق قاضی بود ، و تحصیل در خدمت
مولانا جلال کرده بود ، و حسن اخلاق و لطافت اوضاعش از تعریف زیاده بود ،
از عراق بر سالت آمد ، و در خراسان نیز مقدم او را بغایت گرامی داشتند ، و مدتها
بر مسند قضاء خراسان متمکن بود و در آن منصب او را قضا رسید ، طبعش بغایت
نازک و لطیف بود ، و دیوان غزل تمام کرده بود ، انسی تخلص میکرد . از دست
این : مطلع

از آن با شعلهٔ آهی که در هجران کشم شادم

که از بالای آن سرو قبا گلگون دهد بادم .

۴۰۴ - مولانا آگهی - از جانب پدر نبیرهٔ مولانا جلال الدین محمد

قائمی است ، و صاحب کمالی مولانا اظهر من الشمس است ، و مولانا آگهی نیز
بر اکثر علوم و فنون صاحب وقوفست بتخصیص در اسلوب شعر ، و حالا از شعرای

ندیم که نام استادی بر ایشان اطلاق میتوان کرد یکی او مالیده ، اما او را سهوی
 فریب شد که قصیده در مذمت اسراء روزگار و اکابر خراسان گفت ، و بعضی از
 مردم والی ملک را بر آن داشتند که قطع زبان او کرد ، حضرت امام رضا ۴ را
 در خواب دید و زبان او گویا شد ، در حین قطع زبان این مطلع را گفت : مطلع
 چو لاله جیب من از تیغ یار غرقه بخون شد

زبان برید چو شمع ولی زبانه برون شد .

۴۰۵ - ملا حسامی واعظ - از ولایت قهستان است ، حافظه داشته که کم
 واعظی داشته ، و از همه خوبتر اینکه از قهستان است ، چنان دعوی تشیع میکند
 که ملازاده ملاحین را که سبزواری الاصل است بتسنن مطعون دارد . این رباعی
 از اوست : رباعی

صد شکر که مداح شه مردانم ثابت به ثنا و ثانی حسام نم .

اکنون نه کمینه بنده فرمانم دیرینه غلام قنبر و سلمانم .

۴۰۶ - حافظ علی - ولد مولانا نور است که میر ذکری طایف او کرده ،
 فی الواقع که از بی نظیران است ، و قصاید مصنوع خواجه سلمان را متعدد جواب
 گفته ، و خوش طبعان او را در معنی مسلم میدارد . مطلع قصیده خواجه سلمان
 این است . مطلع

صفای صفوت رویت بر بخت ابر بهار

هوای حشمت کویت به بیخست مشک تبار .

این دو مطلع از حافظ علی است که جواب گفته : مطلع

قیام قامت جابان ، بلاست در رفتار ظلام ظلمت هجران رواست در اعیار .

وله

حریم حرمت کوی تو جنت ابرار شمیم بکپت موی نوراحت احرار .

این رباعی هم از اوست : رباعی

هنگام سحر که برگس و لاله شکفت مرغ سحری ، اله کنان این میگفت :

می نوش که بی شاه بسی خواهی بود در حیز که در خاک بسی خواهی خفت .

۴۰۷ - خواجه حافظ میر - ازقریه سینان است، صفات حمیده و اخلاق

پسندیده دارد، و بابواع فضل و کمال آراسته، این رباعی ازوست: رباعی
افسوس که حسنت ای جفاجوی نماد و آن خال سیاه عنبرین بوی نماند.
در کوی تو خانه داشتم روزی چند آن خانه خراب گشت و آن کوی نماند.

۴۰۸ - حافظ سلطان علی اوبهی - از مردم متعین خراسان است، و مردی

یا کیزه روزگار و صحبت دیده و خوش طبع است، و خطوط رانیک مینویسد، اما
در لباس و عقد دستار بسیار تکلف میکند. ازوست این: مطلع

بیستون را اگر کند سیل فنا بنیاد سست

کی تواند نقش شیرین از دل فرهاد شست.

۴۰۹ - بابا عبدالله چشمه مالان - مردی قلندر و جماعت کش بود، و

مردم باو اردات تمام میداشتند، ازوست این: رباعی

یارب چه خوش است بیدهان خندیدن بیواسطه چشم جهانرا دیدن.
بنشین و سفر کن که بغایت خوشت بی منت پا کرد جهان گردیدن.

۴۱۰ - قاضی یحیی - قاضی ملک سیستان بود، و درایام سلطنت ابوتراب

میرزا دیوانه شد، بعضی گویند زنش او را چیزی داده چندانکه در معالجه او کوشیدند
فایده نداد، باوجود جنون بدیهه او روان بود، اگرچه مقید معنی نبود. درمحل
حبس و قید و زنجیر غزلی گفت و بابوتراب میرزا فرستاد، این سه بیت از آنجاست: شعر

بی لعل آبدار تو دلهای ما کباب - مستان خراب باده و بی باده ما خراب.
تا پای در کشاکش زنجیر شد مرا - عمر عزیز من همه گذشت در عذاب.
یحیی اگر ترا عم و سودا زیاده شده - ز بهار عرضه دار بسططان ابوتراب.

۴۱۱ - خواجه هاشمی - شیخ الاسلام بخارا است، از اسباب دیوی

جمعیت تمام دارد، اما میگویند هرگاه سوار میشود خویش واقربا و متعلقان خود را
جهت نمایش تکلیف سواری میکند. ازوست این مطلع:

بناز سرمه مکش چشم می ترحم را . نشسته گیر خاک سیاه مردم را .
 ۴۹۲ - ملا میر - شیخ الاسلام سبزواری بود، صلاحیت تمام داشت، و اکثر
 خطوط را نیک می نوشت، اما بسیار خود پسند بود، گویا این صفت لازمه قوم
 ایشان است. ازوست این: رباعی

کرلایق دوات وصال تو بهم با قابل دیدن جمال تو نیم .
 باری بهمین خوشم که هرگز نفسی محروم ز خدمت خیال تو نیم .

۴۹۳ - ملا نسیمی - از ولایت فرخار است، و دانشمند بیک است، اما
 لوندی و بی قیدی همز دارد. از اوست این مطلع:

بهر پیکان خدنگ نویسی گردیدم لله الحمد که باری بدل خود دیدم .

۴۹۴ - ملا غیاث الدین محمد - فرزند شهر هری بود، 'صنعی' تخلص
 میکرد، مردی دانشمند و فاضل بود، و در علوم نجوم و رمل عدیل نداشت. ازوست
 این معما باسم «علی»:

چو کردم نامه را در عشق بنیاد قلم را دل زهر سوزفت بر باد .

۴۹۵ - خواجه ابوالقاسم - برادر خواجه ابوالفضل مهنه بود، و
 اخلاق حمیده و اطوار پسندیده داشت، شعر را بیک می گفت، قاسمی تخلص
 میکرد ازوست این مطلع:

گر بی رخت سوی چمن بهر تماشا بنگرم

هر بر کن گل خاری شود در چشم من تانگرم .

۴۹۶ - ملا عبدالمؤمن - مردی پاکیزه روزگار و بیک اخلاق است،
 محاور مزار مولانا عبدالرحمن بود، و مزاری تخلص میکرد. این مطلع در تتبع
 امیرشاهی از اوست. مطلع

در دیست درد عشق که گفتی میتوان گفتن نمیتوان و بهفتن نمیتوان .

۴۹۷ - ملا علی فیضی - از ولایت تربت است، و دانشمند و خوش طبع است،

و شعر را بغایت خوب میگوید. ازوست این: مطلع

دلند مرتبه زین خاک آستان شده ام غار کوی توام گر بر آسمان شده ام .

قسم چهارم

ذکر فضیلتی واجب الاحترام که طبع لطیف ایشان میل نظم دارد،
از آنجمله :

۴۱۸ - ملا حسن علی - روغن گر - مردی فاضل است ، و قصیده را بسیار
خوب میگوید ، مولدش شهر هرات است ، بشعر مداومت نمیکند اما قصیده ردیف
«برف» بنام میر محمد میر یوسف گفته ، مطلعش این است :

بر ابلق سحاب چو آمد سوار برف

گر دید بر زمین و زمان فتنه بار برف .

۴۱۹ - ملا زلالی - در شهر هرات تحصیل کرده ، و مولدش خوارزم است ،

و قصیده گوی خوبست . ازوست این : مطلع

نخواهی کرد باور خار خار سینه چاکم

مگر روزی که گیرد دامن خار سرخاکم .

۴۲۰ - ملا زاده ملا عبدالغفار - از ولایت تاشکند است ، و طالب علم

خوست ، طبع شوخ دارد . ازوست این . مطلع

رخ نمودن از آن پری عجب است از پری آدمی گری عجب است .

۴۲۱ - ملا لقائی - از محفوظه سمرقند است ، طبع نازک دارد . ازوست

این مطلع :

رخ نمودی و مرا بیسر و سامان کردی

آفرین باد عجب کار نمایان کردی .

۴۲۲ - خواجه بهاءالدین - ولد خواجه ابوالبرکه است ، و خواجه را

احتیاج تعریف نیست ، و مشار الیه صابر تخلص میکند ، و بغایت نازک خیالست .
ازوست این مطلع :

چون من ز غمت کس دل ناشاد ندارد دارم غم و دردی که کسی یاد ندارد .

۴۴۳ - خواجه ایوب - هم برادر اوست ، و از طریق پدر تجاوز نکرده است .

ازوست این : مطلع

تا چشم پر آشوب ، تو گلاگون شده از درد

چون غنچه دل اهل نظر خون شده از درد .

۴۴۴ - ملا ساکنی - از سمرقند است ، و طالب علمی کرده . از اوست

این مطلع :

باما بلطف برگس مست تو باز نیست ارباب ناز را سر اهل نیاز نیست .

۴۴۵ - حافظ پناهی - بکمان ابرو مشهور بود ، و فرزند خراسان بود ،

و آواز خوب داشت چنانکه دوسه جا وظیفه می گرفت ، طبع نیک داشت ، دیوان تمام کرد .

از اوست این مطلع :

بگلکشت چمن کر آید آن غنچه دهن بیرون ...

قسم پنجم

ذکر لطایف ارباب هنر،

از آنجمله :

۴۴۶ - ملا سلطان محمد خندان - خوش نویس مقرر مالك خراسان است، ويگانه دوران، اما بسيار بي قيد و بي تكلف واقع شده، و خود را بديوانگي منسوب ميدارد، ني را نيك مينوازد. ازوست اين مطلع :

ای خرم آنکه جای بمیخانه ساخته وز همدمان بساغر و پیمانه ساخته.
۴۴۷ - ملا عبدی قلندر - از نیشابور است، و خط استعلیق را نیک مینویسد، و طبع خوب دارد. ازوست این مطلع.

قبله اهل نظر جز رخ جانان نبود

هر که روتا بد از این قبله مسلمان نبود.

۴۴۸ - ملا نظام بدر - هم از نیشابور است، خوش طبع و خوش آواز است، و بمطایبه میل تمام دارد، و استعلیق را خوب مینویسد، و بدیمی بی مثل است. ازوست این رباعی :

ای ساخته از دوری خود زار مرا وی سوخته از فراق صد بار مرا.
از خنجر هجر سینه ام را مشکاف وز تیغ جفا دگر میازار مرا.
۴۴۹ - مولانا محمود کاتب - مولدش هرات است، طالب علمی دارد، و خط استعلیق را خوب مینویسد، جوانی آدمی است اما دماغش بسیار ضعیف و ماده سودایش قوی است. ازوست این : مطلع
ای دل شکایت از غم هجران دگر مکن

محروح خاطر م، غم من بیشتر مکن.

۴۵۰ - ملا میر علی - از کاتبان خوش نویس متعین شهر هرات است، جوانی مقبول است، و طبعش در نظم ترکی و فارسی خوبست، اما پیشتر از آنکه شعر خود را بخواند تعریف میکند. این معما ازوست باسم « مهدی » :

- خوش آنکه بعشق مبتلا گردیده بیگانه ز خویش آشنا گردیده .
- یکبارگی از قید خرد وارسته در میکدها بی سرو پا گردیده
- ۴۳۱ - خواجه ابوالقاسم - ولد خواجه شهاب الدین احمد خوافی
است ، و بسیار صلاحیت دارد ، بعضی مختصرات دیده ، و خط تعلیق را طوری مینویسد .
ازوست این رباعی :
- گفتم که زدوریت زغم فرسودم گفتا که من از درد سرت آسودم .
- گفتم که بسی مقصرم در خدمت گفتا که بدین از تو بسی خوشنودم .
- ۴۳۲ - ملا جمشید منجم - فرزند شهر هرات است ، جوانی لوند است ،
و ادراک بلند دارد ، و در علم نجوم مثل او کمست ، با وجود فضایل و کمالات آنقدر
بی قید و لاابالی است که بشرح راست نمیآید ، خود را بدیوانگی منسوب میدارد .
ازوست این مطلع :
- هر کس که نیست زنده بعشقت هلاک به
در هر سری که نیست هوای تو خاک به .
- ۴۳۳ - ملا حاجی علی - از مشاهیر خراسان است ، خطوط رانیک مینویسد ،
طمع خوب دارد ، و شعر را پاکیزه میگوید . ازوست این . مطلع
- سویم گذری شبی عجب نیست یکشب مه من هزار شب نیست .
- ۴۳۴ - ملا امان الله - از قهستان است ، و در شهر هرات ساکن است ،
مردی متقی و پرهیزگار است ، طبعش بسیار لطیف است . ازوست این مطلع :
- روز در فکرم که شب دل بیتو خون خواهد شدن
شب در این اندیشه ام تا روز چون خواهد شدن .

قسم ششم

ذكر لطايف ساير عوام

از آجمله :

۴۳۵ - ملا عبدالصمد - از مشهد مقدسه رضويه است، افشان گر بخوبي او تا بنای اين کار است پيدا نشده، اول کتابت ميکرد، گویند مير عليشير ديوان مولانا عبدالرحمن رابدو کتابت فرمود، بعد از انمام جهت تصحيح پيش مولانا فرستاد، بعضی جاها را که سهو شده بود مولانا بخط خود اصلاح کرده قطعه گفت که : قطعه

خوش نویسی چو عارض خوبان	سخنم را بخط خوب آراست .
ليک در وی ز سهو های قلم	گاه حرفی فزود و گاهی کاست .
کردم اصلاح آن من از خط خویش	گرچه نامد چنانک دل ميخواست .
هر چه او کرده بود با سخنم	من بخطش قصور کردم راست .

از اين واسطه مشاراليه ترك کتابت کرد، و روی نافشانگری و سيدهای سازی و رنگ کاری آورد، و در آن باب اشتهار تمام یافت، و اختراعات کرد، و اين ازوست : رباهی سيم بدست چو مغز بادام ترست نادام دو چشم تواز آن خوبتر است . دندان و لب تو در تکلم کوئی با يکديگر آميخته شير و شکر است .

۴۳۶ - ملا کلان معمايی - ارماورا، النهر است، اما مدتهاست که بجهت تحصيل به هرات آمده مطالعه ميکند و علم معما را خوب ميداند از وست اين : مطلع
دلا چون ره نمی يابی بزم عيش و شاديبها

بيا پهلوئی من نشين بکنج نا مراديبها
۴۳۷ - مولانا علمي - از خراسان است و بعنوان قانون نوازی مشهور است و دعوی مصنفی نیز دارد . اين ازوست : مطلع

بعالم از جفايت هر کرا بينم غمی دارد

جفاتا کی توان کردن، وفاهم عالمی دارد .

۴۳۸ - ملا غياث الدين محمد - از نسا بور است، جوانی خوست، طالب علمی هم کرده و طبع نيك دارد، حریمی تخلص ميکند . ازوست : مطلع

مكن بى موجبى اى شونخ ترك گفتگو با من

كناهى كر بغير از عاشقى كردم بكو با من .

۴۳۹ - ملا صدقى - فرزند شهر هرات است، طالب علمى دارد، اهاخالى

ازنشائه جنون نيست . اين از اوست : مطلع

عرق نشسته زبندم رخ نكوى ترا زمن مرنج كه ميخواهم آبروى ترا .

۴۴۰ - ملا عارف - از استرآباد است ، و از شعر اى مشهور است ، طبع

او بغايت خوبست . ازوست اين : مطلع

تا خاك پايت از نظر اهل درد رفت

چندان گريست ديده كه دريا بگرد رفت

۴۴۱ - ملاحاجى محمد فوطه - در سمرقند مردى بود فوطه فروش ،

طبع نيك داشت . ازوست اين : مطلع

از شوق نرگس تو كه هستيم مست از او چندان گريست ديده كه شستيم دست از او .

قاضى نورالله ساوه اين مضمون را بسيار نيك گفته . يت

از ما مشوى دست كه مابى تو شسته ايم

هم رو تاك ديده و هم دست از آبروى .

۴۴۲ - مولانا سلطانعلى - برادر مولانا هلاكى است كه ذكر او

گذشته ، مردى دروېش است ، در محلى كه اين مطلع مولانا جامى را : مطلع

كار ما جز فكر مردن نيست دور از يار ما

و ه كه يار ما ندارد هيچ فكر كار ما .

جواب مى گفتند ، او بهتر از همه گفت (۱) ، شاه غريب ميرزا گفته : مطلع

گر كشاد كار ما بودى ز زلف يار ما اين چنين آشفته و درهم نبودى كار ما .

مولانا ملك ساو گفته : مطلع

كار ما بود بجز مهر و هواى يار ما بار هم دانسته باشد از هواى كار ما .

۴۴۳ - ملاصادقى - از قايين بود ، و صنعت گلكارى قيام مينمود ، ازوست

اين مطلع :

(۱) مطلع او را در اصل ننوشته .

کدخدائی که مایهٔ هوس است کدرها کن همین خدای بس است.

۴۴۴ - مولانا صافی توزپوش - فرزند هرات است، و در کار خود نا درست،

بشعر خود اعتقاد تمام دارد، این دو بیت از اوست :

ز شوق تنک دهایی دم از عدم زده ام

بلوح هستی خود نیستی رقم زده ام .

بجز حدیث تو با کس نگفته ام سخنی

اگر بکس سخنی گفتم از تو دم زده ام .

۴۴۵ - ملا غیاث الدین علی - مردی خوش خلق است . ازوست این : رباعی

خوبان که زجام حسن مستند همه

هر عهد که بستند شکستند همه .

با عاشق خویش آشنائی نکنند

بیگانه و بیگانه پرستند همه .

۴۴۶ - مولانا غیاث الدین علی - از شعرای قدیم است ، و مردی لوند

و خوش طبع است . ازوست این : مطلع

از روزه نخواهم که بر آن مه ستم آید خواهم ز خدا آنکه مه روزه کم آید .

عیش همین است که بوستار را جواب گفته . ازوست این نیز : مطلع

بر بسته شوخ شاطر من لنگ بیلگون نیلوفری بیای گلی کشته سرنگون .

۴۴۷ - خواجه حافظ احمد - حفظ کلام دارد . و فرزند شهر هرات است .

ازوست این : مطلع

گفتمش در نظر آن رخ بصفای قمرست

زیر لب خنده زنان گفت صفای دگرست .

۴۴۸ - مولانا حیدر کلوچه - مردی عامیست ، و قبل از این در بازار ملک

بکلوچه یزی مشغول بود ، اما حالا از شعرای مقرر شهر هرات است ، ابیات نیک

دارد از اوست این : مطلع

پس از این بهر سر ره من و عرض بینوائی

که کنم دعا بجانم بیبهاه گدائی .

بعضی یاران ظرافت می کنند که بیک و بد اشعار خود را امتیاز نمیتواند کرد، چنانکه هرگاه این مطلع او را که :

چنان طوطی صفت حیران آن آئینه رویم

که میگویم سخن اما نمیدانم چه میگویم .

خوانده تعرض میکنند متالم میشود، و اگر تحسین میکنند خوشحال میگردد .

۴۴۹ - خواجه حافظی - از دارالامان کرمان است، اما از بسیاری اقامت

شهر هرات میتوان گفت که از آنجاست، طالب علمست، و از حکاک صواب و قوف . ازوست این مطلع :

فروغ ماه رخت دیده را پر آب کند کسی ندیده که مه کار آفتاب کند .

۴۵۰ - درویش قاسمی - از اصفهان است، مردی ظریف و عارف و صحبت

دیده بود، و بمصاحبت امرنجم بهماوراءالنهر رفت . این ازوست : مطلع

شب میخوردن از فردا بیندیش که این شب را عجب روزیست در پیش .

۴۵۱ - ملا حیرتی - از ولایت قون است، اما چون در هرو شو و نما

یافته بود، بمروی مشهور شده، صاحب جمال بود، و طالب علمی کرد، طبعش شوخ بود، چون بشعر مشغولی نمود رشد تمام کرد، اما از خود بینی و عجب و بانائی (۹)

بهر دیار که رفته حجاباتی بدو رسیده . این دو مطلع ازوست : مطلع

قضا که صورت یوسف چنان لطیف رقم کرد

برای صورت خوب تو امتحان قلم کرد .

مطلع دیگر

ار زهر چشم یار چه جای شکایت است

آن زهر چشم نست که عین عنایت است .

۴۵۲ - ملا پیامی - مروی است اکثر اوقات در شیوه قلندری میگشت،

میگویند آخر بابر میرزا او را تربیت کرده صدر ساخته بود . این ابیات ازوست : نظم

وفا وعده کردی جفا مینمائی مه من عجب بیوفای مینمائی .

چو بیگانگان مگذر ای نور دیده که در چشم من آشنا مینمائی .

- یامی جو زلف بتان میقراری بدام کسی مبتلا مینمائی .
- ۴۵۳ - ملا حاجی محمد - نقاش متعین شهر هرات بوده است، و خوش طبع است، و خیالات غریب میکند، و کم فنی باشد که او را در آن اندیشه بخاطر نرسد خواه راست و خواه غلط . ازوست این : مطلع
 بخورده ریزه خود گل شکفتگی چه نمود
 که نا شکفته درون وی از خزان پر بود .
- ۴۵۴ - ملا درویش محمد - از آدمی زادگان خراسان است، و ترکیت نیز دارد، کوکلتاش^(۱) محمد مومن میرزا بوده، اول رنگ و ورعن کاری میکرد، چون بملازمت استاد بهزاد رسید عشق تصویر و نقاشی پیدا کرد، و استاد نیز بتربیت او مشغول شد، و در اندک فرصتی کامل شد، طبع نیک دارد . ازوست این : مطلع
 کجا بجنون چومن در عشق درد و محنتی دارد
 که اواز عاشقی چیزی که دارد شهرتی دارد .
- ۴۵۵ - مولانا مجلسی - سید محمد نام دارد، فرزند هرات است، اول غریبی نخلص میکرد، چون بمجلس سلطان صاحبقران رسید میرزا جهت خاطر شاه غریب میرزا نخلص او را بمجلسی قرارداد . ازوست این بیت :
 هر زمان گردی زکوی دوست سر بر میکند
- ۴۵۶ - ملا صفائی کرمانی - گویند مردی بامر اداست . ازوست این : مطلع
 ز شوق شست کمان ابروان عالمگیر
 دمی ز خنده نیاید بکدگر لب تیر .
- ۴۵۷ - ملا فیضی کاردگر - ولد استاد محمد لعبت باز است، او بعشق بازی اشتغال تمام مینماید، شعرش بدست . مرد نیک است، ازوست این مطلع :
 گر چه رفت از چشم گریبانم جواشک آن تندخوی
 چشم میدارم که آب رفته باز آید بجوی .
- ۴۵۸ - ملا شاه محمد - ولد مولانا حسن شاه شاعر است، ابریشم کاری میکرد . ازوست این مطلع :

(۱) کوکلتاش یعنی همشیر . در حاشیه اصل

میشدم در طلب یار و نمی پرسیدم خبرش را ز کسی تا که نگوید دیدم.
۴۵۹ - ملا رئیس - از قریه شاخت است از بلوک قاین ، ازوست این مطلع :
می مده ساقی بدن چندانکه لایعقل شوم

کز خیال او مبدا لحظه غافل شوم .
۴۶۰ - مولانا قطب الدین - از قریه اقصا است که در ولایت اندجان
است ، از آدمی زادگان است ، طالب علمی دارد ، و خط را خوب مینویسد . ازوست این مطلع :
ما که درسالی ، میدیدیم ماهی را بخواب
بردی دیدیم هرسو جلوه گر صد آفتاب .

۴۶۱ - مولانا عبدالجلیل - خویش مولانا آلهی است ، مردی نیک
است ، شعر را نیز نیک میگوید . ازوست این : مطلع
ز بس که کاست مه از میل طاق ابرویش
شد آچنان که نمود استخوان پهلویش .

۴۶۲ - ملا کوکبی - از مردم معتبر بخارا است ، و طالب علمی کرده ،
و ار موسیقی وقوف تمام دارد این رباعی اروست . رباعی
گر یار نما مناسبی سپر کند وز کوی صلاح ده سوی دیر کند .
عم نیست دلاچویار بیمهرو و فاست با ماچه وفا کرد که ما غیر کند .

۴۶۳ - ملا والهی سمرقندی - طالب علمست ، و بخواجه عطا شهرت
دارد ، مردی نیک است ، ازوست این . مطلع
ز چاک سینه بناخن دل حزن کندم
جداچو گشتم از آن مه دل اینچنین کندم .

۴۶۴ - ملا هجری اندجانی - مردی فقیرست ، بقدر طالب علمی دارد ،
در اوایل لوید و اوپاش بود ، اما آخر روی بگوشه فقر و درویشی آورد . ازوست
این : مطلع

بر رخ نشسته کرد ملامت بسی مرا
ببود عجب اگر شناسد کسی مرا .
۴۶۵ - ملا لقائی - از خراسان است ، اما اکثر اوقات در ماوراء النهر

گذرانیده، و همیشه در نظر سلاطین معزز و مکرم بوده، در شعر و معما خوبست. ازوست این مطلع:

ز هر طرف کفتم زرد و زعفران کرده

بهار عمر من است این چنین خزان کرده.

این رباعی نیز از او مشهور است: رباعی

مسکن شده کوچه ملامت ما را ره نیست بوادی سلامت ما را.

درویشانیم ترك عالم کرده این است طریق تا قیامت ما را.

۴۶۶- ملا مقصود تبرگر - از شهر هرات است، و مردی نامرادوفانی صفت

است، اوقات بکسب میگذراند، طریق رباعی را خوب میداند. ازوست این رباعی:

جانا همه از تو تند خوئی آید وزخوی بد تو فتنه جوئی آید.

گوئی که بجز جفا نیاید از من بالله که از تو هر چه گوئی آید.

۴۶۷- ملا یوسفی (۱) - از اطبای مشهور خراسان است، مردی خوش خلق

و جهان گشته وصحبت دیده است، و شعرش پاکیزه. ازوست این مطلع:

میزد سپهر لاف ز رفعت بکوی او شد آفتاب گرم و برآمد بروی او.

۴۶۸- ملا دوست - از ولایت اسفزار است، شعرشناس نادر و شاعر کامل

و ماهر است، و ابیات و اشعار استادان بسیار بخاطر دارد، و در وادی قصیده انوری

زمان است. ازوست این مطلع:

وقت گل آمد و اسباب طرب نیست مرا

باده بایاب و ز کس روی طلب نیست مرا.

۴۶۹- ملا شهاب - فرزند شهر هرات است، مردی فقیرست، و طبعش

بمعما مایل. این معما باسم او از اوست: معما

یاران حذر کنید که بدهید دل ز دست

کان شهنسوار بر فرس دلبری نشست (۲).

(۱) یوسفی طبیب طاهراً همان یوسف بن محمد هروی است مؤلف « فواید الاحیاء » و « رباعی الادویه » و « جمال الفوائد » و طبّ مظلوم متوفی در حدود ۹۵۰ هـ

(۲) فرس بهارسی « اسب » باشد و دل دست که « س » است چون از آن اسقاط گردد « اب » بجای ماند و چون « شه » بر آن سوار شود « شهاب » حاصل گردد که نام مولانا است.

۴۷۰ - ملا یقینی - هم از خوش طبعان هرات است ، و خط ستهلیق را بد نمی‌نویسد ، اما خالی از جنون نیست . ازوست این : مطلع

تا بکی خواهم بدرد و محنت و غم زیستن

زیستن گر این چنین باشد نخواهم زیستن .

۴۷۱ - ملا معزی لنگ - از اولاد اجماد مقرب الحضرة باری خواجه عبد الله

انصاری قدس سره است ، مردی لوند است . ازوست این مطلع .

خضر خط او نشان از آب حیوان میدهد

از لبش عیسی سخن میگوید و جان میدهد .

۴۷۲ - ملا اسمی - فرزند هرات است ، و مردی درویش و نامراد است ،

نقدر خود طالب علمی هم کرده . این معما ازوست باسم « بابا » :

دیروز بمکتبی مرا بود گذار دیدم همه دلبران خورشید عذار .

هندو بچه نشسته لوحی بکنار میکرد برسم خود الف بی تکرار .

۴۷۳ - ملا بیدلی لنگ - از گذر خیابان هرات بود ، همیشه در گوشهای

میخابه اوقات میگذرانید . ازوست این مطلع :

چشم پر خون و خیال خال آن دلبر درو

بجری پر آتش است و پارهٔ عنبر در او .

۴۷۴ - ملا سروی - ولد حافظ علی بیرجندی است که علم قرائت را

درین زمانها برابر او کسی ندانسته ، اما مونا لاسروی غریب هیأت مطبوع دارد ،

معلوم نیست که از زمان آفرینش تا غایت مثل او پیکری از کتم عدم بشهرستان

وجود آمده باشد ، ظاهراً استاد این بیت را جهة او گفته : بیت

صد هزاران آفرین صنع خدای پا کرا

کافریدار آب و گل سروی چو تو چالا کرا .

اما شاعری معنی اسگیز است . ازوست این : مطلع

کاشکی دامن کشان آید قدر عنای او تا بیند دیدهٔ عیری شان پای او .

۴۷۵ - خواجه طاهر محمد - ولد عبدالسلام خیاباز است ، جوانی نیک است ، ملازم و مصاحب فریدون حسین میرزا بود . از اوست این معما باسم « بابا » :
آن خالهای مشکین بر عارض تو از دور
بالای باده صاف چون دانه های انگور .

۴۷۶ - ملا فرهادی - از ماوراءالنهر است ، و ملازم عبیدخان بود .
از اوست این : مطلع

بتان شما شه حسنید و من گدای شما
ز دست من چه بر آید بجز دعای شما .

۴۷۷ - ملا صدر - بلاجوردشوئی مشهور است ، فرزند ابهر است ، مردی خوبست اما شعر خود را تعریف بینهایت میکند ، و بسیار معتقد است . از اوست
این : مطلع

چه میکنم ز دیاری که نیست یار آنجا
کجاست خاک رهش ناشوم عبار آنجا .

۴۷۸ - ملا جزوی - از جاب عراق است ، چند وقتی در هرات بود ،
باز عزیمت وطن نمود . از اوست این . مطلع
عاشق و بدنام اگر گشتم دلم باری خوشست
عاشقی بدنامی دارد ولی کاری خوشست .

۴۷۹ - ملا فتحی - از ولایت اندجان است ، و در ملازمت بابر میرزا
میباشد . از اوست این بیت :

منکر عشقند بی دردان بحمدالله که من

درد مندم عاشقم بیدرد باری نیستم .

۴۸۰ - ملا خلقی بخاری - در اوایل نواز بود ، و حالا تجارت میکند .
از اوست این مطلع :

خراب ماه و شان چو آفتابم من بهر کدام جدا عاشق حرابم من .

۴۸۱ - مولانا میلی - از ولایت حصار است ، طالب علمی دارد ، معما را نیز نیک میداند . ازوست این : مطلع
جفا همین نه از آن شوخ بیوفا دیدم
ز هر که چشم وفا داشتم جفا دیدم .

۴۸۲ - ملا مقیمی - از بخارا است ، مردی لوداست . این مطلع را برای جانی نام جوانی گفته : مطلع
گوشه چشمی نمود آن دلبر جانی مرا
کرد از عین محبت لطف پنهانی مرا .

۴۸۳ - ملا روحی بخاری - ملازم شیبک خان بود ، و داروغگی کان فیروزه را داشت ، پیشتر از ملازمت قلندر بود ، در ایام دولت نیز بیاران در همان رنگ بی تکلفانه ملاقات میکرد . این دوبیت در تعریف شب از اوست : بیت
شبی همچون مرکب بود تاریک رهی در وی چو شق خامه باریک .
شده طاس سپهر از مشک سوده سواد اندوده همچون دیگ دوده .

۴۸۴ - ملا رهائی - از ماوراءالنهر است ، در صورت قلندری بهرات آمده ار آنجا بکعبه رفت . از اوست این مطلع :

عنجه را در سخن آورده دهن میگوید
می فشاند گهر از لعل و سخن میگوید .

۴۸۵ - ملا علی بخاری - مردی طالب علمست ، و خالی از عشقمازی نیست . ازوست این رباعی :

تا کی بمن زار جفا خواهی کرد با غیر برغم من وفا خواهی کرد ؟
اینک من بیچاره ز کویت رفتم ینم که دگر جفا کرا خواهی کرد .

۴۸۶ - ملا بلائی - هم از بخارا است ، مردی بی تعین و یقید و لوند است ، گاهی مقلدی نیز میکند . این مطلع از اوست :

میروی جلوه کنان جانب ما مینگری
گر دلت جانب ما بیست چرا مینگری ؟

۴۸۷ - ملا طقیلی - از حصار است ، مردی نامراد است ، طبع خوب دارد
این مطلع ازوست :

چسان پنهان شبی در کوی آن نازك بدن باشم

که برق آه روشن میکند جائی که من باشم .

۴۸۸ - ملا سرکای بخاری - مردی لوند است ، سامانی تخلص میکند ،
خالی از طالب علمی نیست . از اوست این بیت :
چو من دیوانه در عاشقی پیدا نخواهد شد
اگر پیدا شود مانند من رسوا نخواهد شد .

۴۸۹ - ملا جرمی - از بخارا است ، مردی بیقید است و تعینی ندارد .
از اوست این مطلع :

سر بیالین چونهم غیر دو چشم تر من

نیست یاری که دمی گریه کند بر سر من .

۴۹۰ - همائی سمرقندی - طبعی لطیف دارد : و خوب میخواند . از اوست
این مطلع :

دوش دستار کرو اری صہبا کردم داشتہم دردسری از سر خود وا کردم

۴۹۱ - فانی کور - از بخارا است ، و معمارایک میداند ، و طبعش غریب
پسند است . ازوست این مطلع .

ہ داغ تازه مرا بردل مشوش بود زکاروان غمت مانده جای آتش بود .

۴۹۲ - ملا ذہنی - از کابل است ، و اندک طالب علمی دارد ، بقدر خطی هم
مینویسد . ازوست این مطلع :

من کہ همچون زلف مشکینت پریشان مانده ام

گردی کج کرده در روی تو حیران مانده ام .

۴۹۳ - مولانا لسانی - از شیراز است ، و خوش محاوره و خوش صحبت
است ، و اکثر خطوط را بیک مینویسد . این دوبیت از اوست :

نه باتو دست هوس در کمر توان کردن نه آرزوی تو از دل بدر توان کردن .
 فغان که گریه من آنقدر زمین نگذاشت که در فراق تو خاکی بسر توان کردن .

۴۹۴ - فغانی - هم از شیراز است . ازوست : مطلع

هر مصور کان جمال وقامت موزون کشد

حیرتش آید که ناز و شیوه او چون کشد .

۴۹۵ - مولانا گلخنی - از ولایت قم است ، در زمان سلطان حسین میرزا

بشهر هرات آمده بود ، بغایت سفیه و بد زبان و بی باک و ملامتی بود ، محمد حسین
 میرزا او را رعایتی نیک کرد ، آخر از او جریمه در وجود آمد ، سیاست رسید . از اوست
 این مطلع :

بجان کندن مرا سنگین دلان دیدند و غوغا شد

که عاشق پیشه شیرین تر از فرهاد پیدا شد .

۴۹۶ - وحیدی - خوش گلخنی است ، اویز باطوار برادر خود منسوب

است . از اوست این مطلع :

زهجر روی تو آواره در جهان شده ام

۴۹۷ - محبی نشابوری - مردی رند و لا ابالی بود ، و اکثر اوقات

بامیرزادگان جفتای مصاحبت میکرد . این دوسه بیت از اوست : شعر

نمی بینمت مایل دردمندان حذر کن ز دود دل دردمندان .

من و اشک سرخی و رخسار زردی همین هامود حاصل درد مندان .

محبی هر آنکس که مقبل باشد عجب گر بود قابل درد مندان .

۴۹۸ - دیوانه نشابوری - از شعرای قدیمست ، طبع نیک دارد . این

دوبیت از اوست : شعر

ای لب لعلت ز آب زندگانی پاکتر زندگانی بی لب لعلت نمیخواهم دگر .

ایروان دلکشت ز اغان مشکین بنگرید در تلاش افتاده باهم بر سر بادام تر .

۴۹۹ - سلیمان ترکمان - شعر را نیک میگفت ، و طبع غرایب پسند نیز

دارد . از اوست این مطلع :

با آن سوار رغا چون سایه همعنانم جائی که او نباشد بودن نمیتوانم .
 ۵۰۰ - ملا ساقی - در گذر خیابان هرات میبود ، مردیست طالب علم ،
 و گاهی از اونظمی سرمیزند ازوست این : مطلع
 آن پری در خانه نگذارد من دیوانه را
 آیم از درماندگی بینم زدور آخانه را .

۵۰۱ - ملا حاجی - برسر مزار شیخ سعدالدین تفتازانی می بود ، مردی
 پا کیزه و درویش است . از اوست این مطلع :
 گرچه هر دم محرم بزم و صالت نیستم خوشدلم باری که هر گز بیخیالت نیستم .
 ۵۰۲ - ملا خواجه خیابانی - ار جوانان خوش طبع شهر هرات است ،
 طالب علمی دارد ، معما را خوب میداند . ازوست این مطلع .
 بتعریف دهانش غنچه را گفتار بایستی باستقبال قدش سرو را رفتار بایستی .
 این بیت بهتر از مطلع واقع شده : بیت
 بدیواری که بینم صورتش زین آرزو میرم

کز آب و خاک من نیاد آندیوار بایستی .
 ۵۰۳ - ملا وصفی - از شعرای قدیم سمرقند است ، و خوش طبعان ممالک
 اورا از استادان میدانند . از اوست این مطلع .
 کاسه دار مجلس رندان بی سامان شدم
 کشتی می ده که در گرداب سرگردان شدم .

۵۰۴ - ملا شاه حسین - بزمی تخلص میکند ، فرزند خراسان است ، طبع
 خوب دارد . از اوست این . مطلع
 خشک سال هجر را باور اکر میداشتم

تخم مهر دلبران در سینه کی میکاشتم ؟
 ۵۰۵ - ملا بیخودی - از عاشق پیشگان سمرقند است ، طبع خوب دارد .
 از اوست این مطلع :

هزار گونه جفا از تو بردلست مرا هنوز دل بجفای تو مایلست مرا .

۵۰۶ - ملا افسری - مردی بتواضع است ، اما تعصب تمام دارد ، از اوست
این : مطلع

ای شوخ میل خنجر بیداد کرده معلوم میشود که مرا یاد کرده .
۵۰۷ - ملا نادری - از بخارا است ، و شعر نو در آمده ، طبعش خالی از
لطف نیست . و از اوست این مطلع :

آن نازنین که شد سر ما خاک راه از او
با ما هنوز بر سر ناز است ، آه از او .

۵۰۸ - ملا ویسی - از سمرقند است ، او نیز شعر نو در آمده . از اوست
این : مطلع

میشود بتو ظاهر غم نهان کردن عجب غمیست که ظاهر نمیتوان کردن .
۵۰۹ - ملا عبد الله - از قزوین است ، و چهل سال است که ساکن شهر
هرات است ، و تحصیل کرده ، و در حکمت نیز دخل میکند . از اوست این : مطلع
بس که در دیده مردم دهنش ناپیدا است تا کوئی سخنی هیچ ندانند کجاست .

۵۱۰ - مولانا یوسف چاکری - از آدمی زادگان شهر هرات است ، اما
مردی لوند و بی اعتدال است . از اوست این : مطلع
از سر کوی تو با درد والم میرفتیم در دمنده بصرای عدم میرفتیم .

۵۱۱ - ملا احمد سراج - از ولایت سبزوار است ، طبعش در شعر بیک
است ، همیشه لغز میگفته . این لغز شمع از اوست : لغز

آن چیست که در اجمنش جا باشد خورشید عذار و سرو بالا باشد .
جاش نبود ولی بمیرد هر روز این طرفه که نشسته و بر پا باشد .

۵۱۲ - مولانا ظریفی - از ولایت تون است ، بیشتر قصیده میگوید ، لایالی
و بی تعیین واقع شده . از اوست این . مطلع

جهان اگر چه با سبب بی شمار خوش است
ز هر چه هست بعالم وصال یار خوشست .

- ۵۱۳- ملا عشرتی - ولد حلبی طنبورچی است ، طبعش در نظم ترکی بد نیست . ازوست این مطلع : ترکی... (در اصل ذکر شده)
- ۵۱۴- ملا باباجان - از شهر هرات است ، گاهی سبقی میخواند ، طبعش نیک است ، عشرتی تخلص میکند . ازوست این مطلع :
- روز فراق یار که باصدندامت است روز فراق نیست که روز قیامت است .
- ۵۱۵- کورلطیف - از شعرای نیک ماوراءالنهر است ، طبعش خالی از لطفی نیست ، و اطوارش از این بیت معلوم میشود : بیت
- سبوی ناده بسر میبریم و خوش عیشی است
اگر مدام توان این چنین بسر بردن .
- ۵۱۶- مولانا لطفی - از تاشگند بود ، حسن تمام داشت ، و بر جوانی دیگر عاشق بود ، و موی بر سر گذاشت ، این مطلع را در آن محل گفته : مطلع
- ساخت بی لیلی وشی ژولیده مو گردون مرا
یکسر مو فرق توان کرد از مجنون مرا .
- ۵۱۷- شیخ زاده - کیفیت احوالش معلوم نشد ، اما لطافت طبعش از این مطلع معلومست : مطلع
- بیکدم فراق آنچنان ساخت مارا که آن یار دیرینه شناخت مارا .
- ۵۱۸- ملا نوری - سیره مولانا حسن شاه معروفست ، در ملاقاتش فهم میشود که گوهر آن دریای معانی است ، چرا که خوش طبع و ندیم شیوه و مقلد است ، و ابیاتش در رنگ اشعار جدش واقع میشود ، ازوست این : مطلع
- سجده کردن پیش روی دوست نه از بندگیست
رخ نهادن بر زمین از غایت شرمندگیست .
- ۵۱۹- آفاق بیگه جلایر - ابیات نیک دارد ، ازوست این : مطلع
- حل شد از غم همه مشکل که مرا دردل بود
جز غم عشق که حل کردن آن مشکل بود .

۵۴۰ - فروغی - از ولایت نشابور است . از اوست این مطلع :

دور از رخ تو دیدن اغیار مشکل است نادیده وصل گل ستم خار مشکل است .

۵۴۱ - ملا خاصی - در بلاهت ثانی ندارد ، و ماخولیا بر او غالب است .

از اوست این مطلع :

ما عاشقیم و رند بمیخانه میرویم پیمان شکسته بر سر پیمانه میرویم .

۵۴۲ - وصفی - ببری ملا حسین واعظ بود ، نشأه جنونی دارد ، از اوست

این : مطلع

چو با سکت نتوانم که عرض حال کنم بخویش گویم و خود را سکت خیال کنم .

۵۴۳ - مولانا علاء الملک - از ولایت سبزوار است ، خط مستعلیق را

خوب مینویسد ، طبعش لطیف است . از اوست این مطلع :

اگر در عشق او دم در کشم آتش بجان افتد .

و گر آهی کشم ترسم که آتش در جهان افتد

۵۴۴ - ملا قاسم عاصم - جوانی فقیر و نامراد است ، و نظمی نیز میگوید .

از اوست این مطلع :

یاد روزی که زخیل و حشمت میبودم متصل سایه صفت در قدمت میبودم .

۵۴۵ - ملا هجری - فرزند هرات است ، افیون بسیار میخورد . از اوست

این مطلع :

ای که با مدعیان کارتو لطف و کرم است در حق اهل محبت چه جفا و ستم است .

۵۴۶ - ملا سیری - از بلده مرو است ، طالب علمی دارد ، بدیهه راروان

میگوید . از اوست این مطلع :

چرا چو آهوی وحشی رمیده از من چه کرده ام چه شنیدی چه دیده از من ؟

۵۴۷ - ملا محمد علی - از اولاد بی بی سوقی بود ، و او از خدما حرم

سلطان حسین میرزا بود ، محمد علی بغایت جوانی خوش طور و خوش طبع وفانی

صفت بود ، همراه کاروان بخارا عزیمت آن دیار کرد ، در راه قطاع الطریق او را

تلف کردید . در مرثیه میرزا این رباعی از اوست : مرثیه

- شام اجل تو مه فکند افسر خویش بر کند ز دوریت رخ انور خویش .
 برخاست بمانم تو شمع از سر سوز پیچید ز سوز دل سیه بر سر خویش .
۵۲۸ - ملا عبدالکریم - از جامه بافان نشا بور است ، بغایت صاحب جمال
 بود ، کاهی تخلص میکرد . از اوست این مطلع :
 هر که از قید تعلق يك قدم بیرون نهاد
 از تجرد پا چو عیسی بر سر گردون نهاد .
۵۲۹ - میرزا علی خلیج - ملازم جناب نقابت پناهی امیر فریدون جعفر
 است ، طبعش بد نیست . از اوست این مطلع :
 دین عشاق بجز دیدن جانان نبود هر کرا میل بدین نیست مسلمان نبود .
۵۳۰ - ملا فقیری - مردی عامی است ، اما بغایت آزاده و فارغ البال است ،
 و دیوان غزل تمام کرده . از اوست این : مطلع
 ساخت یابوس نوای سرو سرافراز مرا گرتو نا خاك براسر نكنی باز مرا .
۵۳۱ - ملا جارویی - از مردم ترك است که در نواحی بلخ میباشند ، دیوانه
 و قمار باز و بی اعتبار است . از اوست این دو بیت :
 صدره سرم بکوی تو گر خاك در شود کی شوق پای بوس تو از سر بدر شود .
 ای شمع امشب از سر بالین من مرو یکشب چه شد بروی تو ام گر سحر شود .
۵۳۲ - ملا سوادى - خط و سواد ندارد ، و او را از جانب باسیری
 آورده فروخته اند ، از اوست این بیت :
 بسوختیم و کسی نیست در حوالی ما که پیش یار بگوید خراب حالی ما .
۵۳۳ - ملا نجمی - از شیروان است . از اوست این مطلع :
 آباد از خیال تو ویرانه دلم جان منی و جای تو ویرانه دلم .
۵۳۴ - ملا بسمچی - فرزند هرات است ، سابقاً بسمه کاری میکرد ، و حالا
 بر مالی اشتغال دارد ، شعر بسیار گفته ، اما به از این مطلع که بجهت خانه اش که
 آب ویران ساخته نگفته است : مطلع
 مدام خانه چشمم ز آب دیده خرابست خراب چون نشود خانه که بر سر آبست .

۵۳۵ - ملا قوسی - از شهر هرات است ، مردی نامراد است . از اوست

این مطلع :

جائی که توئی نیست کسی را گذر آنجا از من که تواند که رساند خبر آنجا .

۵۳۶ - ملا مانی تربتی - از آدمی زادگان آن دیار است ، نویسندگی میکند ،

طبع خوب دارد . از اوست این بیت :

ز ت کمتر نه آموز از او تمکین محبوبی

که پیشش سجده آرند و بگویند يك سخن با کس .

۵۳۷ - ملا ابوالمعالی - از ولایت خواف است ، و درویشی برو غالب است ،

بشعر و معما نیز توجه مینماید ، سامعی تخلص میکند ، و این معما از اوست باسم « آدم » :

دامن بخون گرساختی ای آسمان خورشید را

باری بخونم تر مکن جیب مه امید را .

۵۳۸ - ملا تابعی - فرزند شهر هرات است ، و نقاشی کاسه و طبق میکند ،

و گاهی نغمه از او سرمیزند . از اوست این رباعی :

دور از تو بدرد و محنت و غم برق آه ما روشن نگشت پیش تو روز سیاه ما .

بانی همه شب ناله همدم بودم بی یاد تو القصه دمی کم بودم .

۵۳۹ - مولانا شاه محمد - ملازم بابر پادشاه بود ، منصب کتابداری داشت .

این مطلع از اوست :

هر چند شعله زد شب غم برق آه ما روشن نگشت پیش تو روز سیاه ما .

۵۴۰ - درویش حیدر تونیانی - قلندر شیوه است ، و موسیقی را خوب

میداد . از اوست این : مطلع

چه روم کعبه که بینم در و دیوار آنجا من و کویش که بود لذت دیدار آنجا .

۵۴۱ - شاه محمد قورچی - شعر فارسی و ترکی را خوب میگوید . از اوست

این مطلع :

بقصد خون من برخاست با هر کس که نشستم

بجان من بلائی راست شد با هر که پیوستم .

۵۴۲ - ملا درویش - از ولایت سرخس بود ، مردی عامیست . از اوست

این مطلع :

کشم بدیده و دل نقش ابروان ترا به بین بچشم که چون میکشم کمان ترا .

۵۴۳ - مولانا نور الله - از ظرفای خراسان است . از اوست این : مطلع

جانرا فدای لاله عذارى تساختیم ای روی ما سیاه که کارى نساختیم .

۵۴۴ - ملا نوائى - از آدمی زادگان خراسان است ، طالب علمى کرده ،

خالی از ابدالی نیست . از اوست این مطلع :

دل بزنجیر سر زلف نگاری مایلست

باید این دیوانه را زنجیر و امری مشکل است .

۵۴۵ - ملا ضعیفی لنگ - از شاپور بود ، و طالب علمى داشت ، اول رند

و لا ابالی بود اما آخر پیاده بحیج رفت . از اوست این : مطلع

چوسر بحلقه زلف بتان در آوردم سری بعالم دیوانگی بر آوردم .

۵۴۶ - ملك معزالدين - نویسنده است ، از ولایت خواف است ، جوانی

بغایت نیکست . از اوست این : مطلع

گر مرا در عشق غمخواری نباشد گو مباح

این چنین عم بر دل یاری باشد گو مباح .

۵۴۷ - ملا فراقى - از ولایت جوین است ، مردی فقیر است . از اوست

این : مطلع

شب قدرست رلف یار و دل کم کرده راه آجا

مى بینم دلیل روشنى جز برق آه آجا .

۵۴۸ - ملا زین الدین علی - ملازم بدیع الزمان میرزا بود ، و در نویسندگی

وقوف تمام داشت ، نى را بیک مینواخت ، دو بیتى نیز میتوانست خواند . از اوست

این مطلع :

قامت سرو که در آب نمودار شده کرده دعوى بقدر یار و بگوسار شده .

۵۴۹ - ملا مجرمی - از آدمی زادگان هرات است ، اما اکثر اوقات

در ماوراءالنهر بود ، طبع خوب دارد . از اوست این رباعی :

شوخی که نقاب از رخ خود برنگرفت جز جور و جفا طریق دیگر نگرفت .
گفتیم برافروز شبی شمع وصال افسوس که گفتیم بسی در نگرفت .

۵۵۰ - میرم سیاه - از خوش طبعان مشهور شهر هرات است ، اما طبعش

بهزل و مطایبه مایل واقع شده ، هرچه میگوید بیز در آن رنگ است . این قطعه او مشهور است : قطعه

گفت بامن دلبری گر وصل خواهی زر بیار

عاشقان کی وصل را بی زر تمنا کرده اند .

گفتمش من عاشق پا کم ندارم سیم و زر

این چنینم تا لوای عشق برپا کرده اند .

گفت میرم فکر زر کن زانکه عشق پا کرا

کیدبان مفلس مفلوک پیدا کرده اند .

این رباعی هم از اوست : رباعی

هر سروقدی که قد رعنا دارد مانند الف میدان جان جا دارد .

بالای تان بالای جاست مرا جان باد فدای آنکه بالا دارد .

۵۵۱ - ملا مجرمی میرشکار - از مردم ترك است ، و از تولداران است (؟)

و مردی نامراد است . این دوبیت از اوست . شعر

جانا گرم بندگیت شاد میکنی مانند ننده ایست که آزاد میکنی .

شمشاد ناقد تو برابر نمیشود خود را چرا برابر شمشاد میکنی .

۵۵۲ - ملا داسم غمزه - از جمله طرفای بخارا است ، و مردی لود و

عاشق پیشه و بی قید است ، از اوست این مطلع :

شکست بر سر من محتسب سوی مرا دام شکسته شد و ریخت آبروی مرا .

قسم هفتم

ذکر لطائف وزرای عالی‌مقدار.

از آنجمله :

۵۵۳ - خواجه میرک - در ایام حکومت زینل خان وزیر يك قلمه خراسان بود ، این فقیر دولت ملازمت او را دریافت ، چندان نزرکی و همت و اخلاق حمیده از او مشاهده افتاد که مزیدی بر آن متصور باشد ، طبع لطیف دارد اگر چه بنظم مداومت نمیکند اما گاهی اتفاق می افتد . از اوست این مطلع :

مهی‌گز شائۀ خوبی نمیداند ز سر یارا

کجا داند غم عشق سراندازان شیدا را .

۵۵۴ - ملا حسنعلی - وزیر نازن يك بود ، و مردی خالی از بامرادی نبود . از اوست این مطلع :

هر کسی جوید هلال و خاطر ما بدر جست

زانکه شکل او بشکل یار میماند درست .

۵۵۵ - میرزا قاسم - ولد خواجه میرکی وزیر دیوان میرزا بدیع الزمان بود ، در شعر ترکی و فارسی و معما و اشاء و املا و خطوط ارجوانان رشید خراسان است ، از اوست این مطلع :

نازم خیال انروی او چون هلال کرد گشتم چنان ضعیف که نتوان خیال کرد .

قسم هشتم

ذکر لطائف امرای نامدار.

از آنجمله :

۵۵۶ - میرزا مقیم کیخسروی - از امرای نیک سلطان حسین میرزا بود، طبع لطیف داشت، و همیشه شعرای زمان در مجلس او حاضر بودند. از اوست این مطلع :
 شراب خوردن دایم خراب ساخت مرا خراب بودم و آخر سراب ساخت مرا .

۵۵۷ - میر قاسم ولدی - هم از امرای نامدار میرزا بود، طبع لطیف داشت، و همیشه بشعرای زمان صحبت میداشت. از اوست این مطلع :

تاج سلطانی که هر ترکش سری را افسر است
 ترك او خوشتر که در هر ترك او ترك سرست .

۵۵۸ - مغول عبد الوهاب - از آدمی زادگان محفوظه سمرقند بود، و شیبک خان او را تربیت کرده منصب شعاولی بدو ادرایی داشته ترخان ساخت، شعر ترکی و فارسی را خوب میگفت، جوابی بی تکلف بود، و مشرب صافی داشت. از اوست این مطلع :

شهریست پر زفته و سرفتنه یارمن وه چون کنم، نقتنه شهریست کارمن .

۵۵۹ - امیر رستم علی - ولد امیر قاسم علی ترکی گوی بود، از امیرزادگان خراسان بصلاحیت او کم بود، از اوست این مطلع :

هر که زباز رو بچمن خنده میکنی للهای باغ را همه شر منده میکنی .

۵۶۰ - شاه ولد بیک - جوانی موالی و ار امیر زادگان بمالک عراق بود، و در ملازمت جناب جگر گاه سلطان مرتبه وکالت داشت، و بغایت خوش طور و بی تکلف جوانی بود، با وجود کثرت جاه که موجب کبر و انابیت است آنقدر شکستگی و نامرادی دارد که شرح نمیتوان کرد، گاهی بطمی نیز میگوید، و قایلی تخلص میکند. از اوست این مطلع :

ناصر از عشقش چه سود این منع بیهاصل مرا

چون نخواهد رفت هرگز مهر او از دل مرا .

۵۶۱ - امیر محمد یوسف - ولد میر احمد میر اخور ، جوانی خوش

شکل و خوش طبع و خوش خلق بود ، در ملازمت محمد زمان میرزا میبود از اوست این رباعی .

ای سرو روان مایل اغیار مباحث با من بسر کینه و آزار مباحث .

چون نیست مرا بغیر تو یار دگر ای دوست تو هم بغیر من یار مباحث .

۵۶۲ - امیر مقصود غلام - از تربیت کرده های ابن حسین میرزا بود .

از اوست این مطلع :

مهرست روی تو یا آفتاب از ایندو کدامست

شب است زلف تو یا مشک ناب ازین دو کدامست ؟

۵۶۳ - یار محمد رخنه - ملازم ابن حسین میرزا بود . از اوست این رباعی :

تا از تو جدا شدم دلم غمگین است چون شمع مرا کرب و سوز آئین است .

می سوزم و میکدازم و میمیرم آن کز تو جدا شود سزایش این است .

۵۶۴ - دوست حسین .. خزینه دار خان شیبانی بود ، و تقرب تمام داشت ،

توان گفت که در محفوطه سمرقند بلطافت او جوانی نموده ، در تعریف بهار منتهوی گفته ، این بیت از آنجاست : شعر

بید مشک از حرارت بدش ناژگون کرده پوستین تنش .

۵۶۵ - شاهک - برادر مشار الیه بود ، و مهر دار خان مدکور بود ، صورت

و سیرت خوب داشت ، و طبعش نیز نیکو بود . از اوست این مطلع :

شاد هرگز نکند چرخ ستمکار مرا که همان لحظه سازد نغمی زار مرا .

۵۶۶ - امیر سلطان ولی - سیره امیر ولی بیگ است ، و بحسن صورت

و لطافت سیرت آراسته ، گاهی نظم نیز توجه مینماید . از اوست این مطلع

یار را هم صحبت اغیار دیدن مشکل است

و چه دیدن کین حکایت را شنیدن مشکل است .

قسم نهم

ذکر لطایف سلاطین کامگار که گاهی خاطر انورشان بجانب نظم میل نموده .
از آنجمله .

۵۶۷- سلطان محمود میرزا - ولد سلطان ابوسعید میرزا بوده ، او را در ماوراءالنهر محمود غازی میگویند ، بجهت آنکه همواره بکفار کتور محاربه و قتال می نمود ، و چهره ظفر از آئینه صمصام فتح ارتسامش نمودار میبوده ، و اکثر بلاد ماوراءالنهر و بدخشانان در تحت لوای فلک فرسای و چتر سپهر آسایش آسوده ، و مرفه الاحوال می بوده ، و همیشه رأی فضیلت آرایش متوجه حال ارباب فضل و کمال و مایل اعانت اصحاب استحقاق و استهال می گشته ، و شعرای سحر گستر و فضلی هنرپرور لایزال مجلس فردوس مثال او را از نتایج فکر سحر و جواهرلسان گوهر بار خویش مزین میداشته اند ، و او بطراز صنعت شعر که میزان طبع هنرپروران است اشتغال تمام میفرمود ، و در فصاحت و بلاغت الفاظ و دقت معانی جایش مسند کمال بوده . این مطلع از اشعار گوهر آثار اوست : مطلع

کنند گردون که حشتی نقره و خشتی زرست

پیش چشم اهل بینش توده خاکستر است .

۵۶۸- سلطان مسعود میرزا - فرزند ارجمند سلطان محمود میرزای مذکور بوده ، و ازوالده ار جانب سادات ترمذ است ، بعد از پدر سعادت اثر جمیع ممالک محروسه که در تحت تصرف پدرش انتظام داشت بید اقتدار او انتقال نمود ، و طبع سخن طراز و فکر سحر پردازش که نقاد جواهر معانی و صراف لئالی الفاظ بود صنایع شعر میل تمام داشت ، چنانچه صیرفی طبع لطیفش دیوان ترکی و فارسی ترتیب کرده بود ، در ترکی تخلص او شاهلی و در فارسی عارفی بود . این رباعی را بعد از آنکه امیر خسرو شاه بیشتر بچشم او زد گفت : رباعی

نوری که عیار دیده روشن بود	چشم بدایام ز چشم نربود .
فریاد که فریاد بجائی رسید	افسوس که افسوس نمیدارد سود .

۵۶۹ - بایستقر میرزا - پسر دولت اثر سلطان محمود میرزا بود، لطافت حسن و جمال و کثرت فضل و کمال آراسته، و خط نستعلیق را بغایت خوب مینوشت، بکرات و مرات ملا سلطانعلی تعریف خط او میکرده، در دیوان عزل عادللی تخلص میکرده. از اوست این مطلع:

کاش در عشق بتی دیوانه باشد کسی ترک عالم کرده در ویرانه باشد کسی
 ۵۷۰ - ظهیرالدین محمد بابر پادشاه - فرزند ارجمند عمر شیخ میرزا بود، پادشاهی بود در بهادری و دلاوری یگانه دوران و با کثرت فضائل و فنون و کمالات آراسته بلکه مادریه زمان است و خصوصاً در موسیقی بی بدل واقع شده، و شعر ترکی و فارسی او خوب و زیباست. از اوست این بیت:

هلاک میکنم فرقت تو دانستم و گرنه رفتن از این شهر میتوانستم.
 بیت دیگر

خرابانی و رند و می پرستم بعالم هر چه میگویند هستم.
 ۵۷۱ - عبیدالله خان - ولد محمود سلطان و برادرزاده خان شیبانی است، پادشاهی درویش صفت و فانی مشرب و زاهد و پرهیزگار است، و اکثر اوقات بطاعت و عبادت قیام مینماید، و صحبت اهالی و موالی و شعرا توجه تمام دارد، چنانچه همه وقت این جماعت در مجلس او حاضرند، و طبعش در نظم ترکی و فارسی خوب واقع شده. این مطلع او بسیار رنگین است. مطلع

آن سرو قد بجایم کلکون قیامتست
 آتش بحان من زده است این چه قامت است.

۵۷۲ - محمد مومن میرزا - فرزند سعادتمند سلطان بدیع الزمان میرزا بود، و بحسن جمال مثل او در میدان اولاد اجداد خاقان مغفور سلطان حسین میرزا که بخوبی و لطافت از مشاهیر عالم بودند نبوده، اما از جور چرخ کج رفتار و مکر مخالفان غدار بحیف بسیار کشته شد، و پیش اهالی خراسان مقرر است که از شأمت آن ظالم بود آنچه که بر سلاطین آن ممالک رسید. طبعش بغایت خوب بود. از اوست این مطلع:

ز تب سوخت طیبیا تن بلا کش من برو برو که بسوزی توهم بر آتش من. (۱)
 ۵۷۳ - همایون میرزا - پسر سعادت افسر بابر پادشاه است، گویند بسیار
 افعال ستوده و اطوار پسندیده در ذات حمیده صفات او ظاهر است، وطبعش نیز
 بزیور نظم مزین. از اوست این مطلع: که برای مقیم نام جوانی گفته:
 مقیم شد غم تو در دلم چه چاره کنم عجب غمیست مگر دل ز سنگ خاره کنم.

۱ - محمد مؤمن میرزا در روز چهار شبه غره رمضان سنه ۹۰۲ اسیر سربنجه تقدیر عم خود
 مظفر حسین میرا شده شهید گشته است، و در این اوقات این ابیات بدیهه ارتایح طبع وقادش سرزده
 مسم کز ضرب تیغ میشه خالی از عضنفر شد ملک یاری نکردای دوستان دشمن مظفر شد.
 ایضاً:

ناجواوردی که بی حرمم دین سن میکشد کافری سنگین دلی گشته است و مؤمن میکشد
 (حاشیه اصل)

خاتمه

۵۷۴ - ذکر جمیل خدام عالی مقام لازم الاحترام ، امیر نامدار خورشید قدر
جمشید اقتدار عالم ، کوک ارجمندی که بیمن دولت شاهنشاه کامیاب غیرت آفتاب
عالمات کشته ، و حجاب نشو و نمای سلاطین روزگار گردیده . بیت

زانجا که قدر اوست چه بیند خرد نزر خورشید ذره نماید بچشم آن .
هم مفتخر بطینت پاک وی آب و خاک هم منفعل زدست و دلش مانده بحر و کان .
و سرو بلندی که سرش بتریت و پرورش نار ان سحاب الطاف ظل الهی از کنگره
ایوان کیوان گذشته و بسرحد لامکان رسیده . نظم
سپهر اوج سعادت که در اصابت رای

بلاد روی زمین را باوست زینت و زین .

جهان فضل و هنر معدن سخا و کرم

ملاذ و ملجأ اهل کمال شاه حسین .

هر چند زبان اوصاف را در بیان صفات آجانب حد گستاخی بود ، اما چون همیشه
کوشه خاطر انور و توجه ضمیر منیر فصیلت گستر ایشان گذشت ، ثبت این کلمه
چند لازم نمود ، و امیر علیشیر که مصنف ترکی این مختصر است ختم بنام پادشاه
مرحوم سلطان حسین میرزا کرده است ، اینجا نیز این اسم بمعنی « هو المسک
ماکررته يتضوع » مناسب دیده ، بنا بر این این نامه نامی را که بچندین جواهر
معانی پرداخته شده باسم گرامی آنحضرت که بمنزل مهر نشان سعادت جاودای است
مذیل گردانیده ، و باعث این جرأت این دو مطلع را یافت : مطلع

سوختم از غم و هیجت نظری با ما نیست

وہ کزین درد بمردیم و دوا پیدا نیست :

بیدلان هجر ترا مونس جان ساخته اند

وصل چون نیست میسر بهمان ساخته اند.

و درین رباعی بدعا ختم دولت روز افزون آنحضرت می کند: رباعی

ای آنکه جهان خوش بلقای تو بود تا دور سپهرست بقای تو بود .
هر جا که حدیث بر زبانی گذرد ختم سخن آن به که دعای تو بود .

خطاب بملازمان حضرت آصف صفاتی ، اسلام

ملاذی مدظله العالی

ایا بر سپهر سعادت چومهر	ز قدرت یکی پایه آمد سپهر .
سپهر برینت بود کانخ جاه	نکر مهر را قبه نازگاه .
مدوران بسی دیدم ای نامدار	امیر و وزیر و شه و شهریار ،
محیط خرد را توئی در ناب	سپهر کرم را توئی آفتاب .
ز بهر تو این پیکر انگاشتم	ز روی سخن پرده برداشتم .
چنان باز کردم سر درج راز	که گردد جهانی ازین چشم باز .
نکردم تمامش منام کسی	که باشد پشیمایم راو بسی .
وزان پس برام بر اطراف دهر	نگویم چو فردوسی از روی قهر
« درختی که تلخست آنرا سرشت	گرش در نشای بیاغ بهشت ،
ور از جوی خلدش بهنگام آب	ببیخ انگبین ریزی و شهد ناب ،
سر انجام گوهر بکار آورد	همان میوه تلخ نار آورد . »
نظر کن که عبدالله هاتقی	مسلم منظم جلی و خفی ،
درین رنگ از این خوتر گفته است	بگوشت رسانم که در سفته است
« اگر بیضه زاغ ظلمت سرشت	بهی دیر طاوس باغ بهشت ،
بهنگام آن بیضه پروردش	زاجیر جنت دهی ارزش ،
دهی آتش از کوثر و سلسبیل	در آن بیضه دم دردمد جبرئیل ،
شود عاقبت بیضه زاغ زاغ	کشد ربح بیهوده طاوس باغ . »

درین معنی از لطف ایزد تعال
 شاید چو آن شاهدان گر چه دید
 اگر از گل شوره بد سرشت
 نخستش بصد گو به رای صواب
 دهد خشت و گل جبرئیل امین
 پی زینت آن ز نقش و نگار
 نمائی در آن غایت اهتمام
 همان شوره آخر کند کار خویش
 بسی رنج بردم درین مختصر
 سرا کشون اربن بحر بر کرده ام
 اگر چه نه لایق بیزم شهی است
 بظاهر اگر چه فرومایه ام
 بتعریف و توصیف خلقم مدین
 غلام توام ای جهان کرم
 غرض زین همه ای عزیز کسی
 امیدم چنانست از کردگار
 نگردد تهی ار تو عالم دمی
 مرا هم نگاری نموده جمال .
 چنان نیز بود که توان شنید :
 نمائی ساری چوباغ بهشت ،
 بهم گر براری بمشک و گلاب ،
 ملندش کنی مثل چرخ برین ،
 بسازی بهر گوشه صد اصل کار ،
 کنی ما هزار اهتمامش تمام ،
 توشهرمنده گردی ز کردار خویش .
 چه ایل و نهار و چه شام و سحر ،
 همین است چیزی که آورده ام .
 ولی نردمن نه زدست تهی است .
 بهمت چو گردون بود مایه ام .
 بمن بین و در کهنه دلقم مبین .
 تو جوهرشناسی و من جوهرم .
 بود نام بیکت نماید بسی .
 که تا باشد این خا کد را مدار
 که جایی و جان همه عالمی .

قسمت دوم

ترجمہ
حکیم شاہ محمد قزوینی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

شکری که بود سزای انعام خدا از هیچ دل و زبان نیاید اصلاً
 زان رویکه شکر هر کسی محصورست و انعام خدا هر نفسی لایحسی .
 کما قال الله تعالی: «وَأَنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصَوها»، و ازین است که خاتم
 انبیا، علیه من الصلوات از کاها و من التحیات اعلاها، بعجز و قصور اعتراف نمود، و بزبان
 عجز و انکسار فرمود که «لَا احصى ثناء عليك كما اثنيت على نفسك»، و چون
 مثل او قادری اقرار بعجز از ادای ثنای باری نماید هر عاجزی را چه یارا که در صدد
 ادای آن درآید . بیت

از دست و زبان که برآید کز عهده شکرش بدر آید .
 و چنانکه شکر نعمت بی نهایت حضرت عزت عزّ شأنه و جلّ سلطانه احصا نمیتوان نمود،
 همچنین صلوات بر سید کاینات و خلاصه موجودات، مهتر عالم و بهتر اولاد آدم،
 چنانکه شایسته او باشد ادا نمیتوان فرمود . رباعی

مارا چه حد صلوات بر مهتر خلق کو مهتر خلق هست و ما کهنتر خلق،
 از کهنتر خلق کی صلاتی آید شایسته شأن حضرت بهتر خلق .
 صلی الله علیه وعلی صحبه و آله ما بدانجوم الهدی من سماء شرعه و منواله .

و بعد از حمد احد و دود و درود نامعدود بر خلاصه کاینات علیه افضل الصلوات
 میگوید ننده محتاج بخداوند گارغنی کریم ابن المبارک محمد القزوینی المدعو
 بحکیم، (۱) احکم الله امره و بارک فيه و جعله تارك مناهیه، که ابن رساله فارسی ترجمه
 کتات مشکین نقاب عالی جناب سعادت مآب امیر کبیر، صاحب علم و علم، و صاحب
 ذیل سخا و کرم، شاعر سحر و برهمه چیزی قادر، امیر نظام الدین علی شیر است،
 و مضمون آن کتاب ذکر احوال ارباب کمالست از شعرای طرفا و طرفای فضایی که
 اکثر ایشان در زمان ولادت و حیوة تازمان ایالت و ممات سلطان صاحب قران،

(۱) نسخه تهران شاه محمد بن حاجی مبارک شاه المتطبب .

پادشاه باریب وزین، و عالم پناه بی عیب و شین، ابو الغازی سلطان حسین، احسن الله الیه و زاد احسانه علیه، بوده اند. و باعث ترجمه آستکه اکثر اشعار آن کتاب فارسیست، و احوال ایشان که در آن کتاب مذکورست ترکی تا ناریست، و هر کس از معرفه آن ترکی عاریست، اربن جهة بعضی مردم را از آن حظی وافی و صیبی کافی نیست، لهذا ترجمه آن بزبان فارسی نمود تاشعر و احوال شاعریک زبان باشد، و فارسیان را نیز از آن حظی و صیبی باشد، شاید که ننده مترجم را بدعای خیر یاد کنند.

نمیرد هرگز آن یاری که ناری دگر او مردم

کنند و نام او سود میان نام مردم کم.

و این ترجمه مشتملست بر هشت بهشت، هر بهشتی ترجمه مجلسی ارمجالس نفایس آن کتاب مستطاب، و در بهشت هشتم دو روضه است:

روضه اول در ذکر اهل رضوان اعنی شعرای زمان پیشینه و شعرای این زمان که سنه سبع و عشرین و تسعمائه است.

و روضه دوم که خاتمه کتاب است در ذکر اشعار خاتمه کتاب کبیر یعنی سلطان عالم کبیر و صغیر سلطان زمان سلطان سلیم خان بن سلطان بایزید خان بن سلطان محمد خان سقی الله اراهم و جعل الجنة مشواهم.

بهشت اول

در ذکر کسانی که امیر کبیر امیر نظام الدین علیشیر بصحبت ایشان نورسیده و لیکن اشعار ایشان با و رسیده . از این جمله :

۱ - اعلم و اقدم و افضل و اکمل ایشان ، امیر و سر حلقه درویشان ، سالک اطوار و کاشف اسرار ، زبده آل سید انوار امیر قاسم انوار است ، و پایه قدر او بلند است ، و شاعری دون قدر عالی اوست ، لیکن چون در باب نظم حقایق و کشف اسرار و دقائق قدرتی تمام و قوتی بی انجام داشته ، لاجرم درین مختصر نام شریف او اولا مذکور گشت ، شاید که ببرکت اسم شریف او این ترجمه مشهور گردد و مقبول نظر کیمیا اثر اهل نظر شود .

امیر مذکور از سراب است ، و جام شراب محبت و معرفت از دست ساقی ناقی ، شیخ صدر الدین اردبیلی قدس سره نوشیده ، و خرقه مریدی اروپوشیده ، و از پرتو بطر مهر تأثیر او در اندک زمانی مراتب عالیّه یافته ، و ابوار عالم عیب بی عیب و تافته ، و بمقناطیس محبت قلوب خواص و عوام را جذب نموده ، و از کثرت جمعیت مردم برمودت او پادشاه وقت میرزا شاهرخ از خروح او ترسیده و او را از هری بسمرقند اخراج فرموده . [و چون مهر مذکور از هری بسمرقند میرفته این بیت گفته نمی دانم چه افتادست قسمت از قدر ما را

که میرانند ازین درگاه دایم در بدر ما را .

و در زمانی که میر از هری بوده حصرت قدسی منزلت شیخ صفی الدین الحی^(۱) بخدمت او رفته و داعیه مریدی او داشته ، و چون بصحبت میر نشست و میر در صحبت گرم گشته از امتداد وقت صحبت بردیک شده که نماز پیشین فوت شود ، شیخ صفی الدین برسئیل تنبیه گفته که وقت نماز فوت میشود ، امیر قدس سره فرموده که « نماز را قضا هست و صحبت را قضا نیست » . شیخ چون این سخن را رو شنیده رجیده ، و ترک صحبت او کرده ، و بصحبت شیخ زین الدین خوافی رفته ، زیرا

(۱) الحی کذا در اصل نسخه اسلامبول

که او بسیار مواظبت در طریقه اهل سنت و جماعت مینموده ، و شیخ زین الدین شیخ صفی الدین را در خلوت نشانده ، چون بر ریاضت خلوت دل او صافی گشته داشته که مرتبه میر در کشف حقایق و دقائق بیشتر از مرتبه شیخ است ، لاجرم پشیمان گشته ولیکن دوا بی نداشته . و حضرت خواجه عیدالله سمرقندی که قطب وقت خود بود این قطبیت و سربلندی از خدمت و نظر کیمیائثر میر یافته .

و میر شعر خوب میگفته و دیوان او مشهور است ، و در میان جمهور معروف . و این مطلع نیکو ازوست :

درد تو که سرمایه ملک دو جهانست المنة لله که مرا بر دل و جانست .
و این مطلع نیز ازوست :

رندیم و عاشقیم و جگر سوز و سینه چاک

با دولت غم تو ز فکر جهان چه باک ؟

و این مطلع نیز ازوست :

آنها که بجز روی تو جائی نکرانند کوتاه نظرانند و چه کوتاه نظرانند !
و مقصود ازین مثنوی اوست « بود در تبریز سید راده » .

و این بند ترجیع بند ازوست . بیت ترجیع بند

تویی اصل همه پنهان و پیدا نافع و صفات و ذات و اسما
و مرقد منور میر قاسم در جام است (۱)

۲ - میر مخدوم - حضرت میر قاسم افوار تربیت او نموده و او را فرزندى قبول فرموده ، و چون خدمت میر نیکو مینموده بمقتضای « من حَدمُ حُدم » نام او میر مخدوم فرموده ، و میر مخدوم کوچکترین برادران بوده ، ولیکن از برکت تربیت حضرت میر قاسم این بزرگى یافته که بمخدومی مقبول همه کس گشته ، و میر مخدوم شعر میگفته ، و این مطلع اوست :

مطرب برن ترانه و ساقی بیار جام خوش حلال باد که گفتست می حرام .

۳ - حافظ سعد - از جمله مریدان میر قاسم افوار است ، ولیکن چون بی باک

(۱) وفات قاسم افوار ۸۳۷ تاریخ « تاریخ فوت او سودر دل حرات » (حاشه سحه تهران)

بوده و پاک نموده میر اورا از خاقانم بیرون کرده، و فرموده که خاك ناپاك حجره اورا از خاقانم پاك كنند، و درین زمان حافظ سعد این غزل گفته: مطلع
 مرا در عالم رندی برسوائی علم کردی دلم بردی و جانم را ندیم صد بدم کردی.
 و حافظ سعد در آن زمان از درد حرمان و سوز هجران مرده، و جان از هجر سرده، و قبر او معلوم نیست. و این معماناسم «احمد میرك» ازوست.

سرمی ندارم مدار و می آر بمان سعد را بر سر کوی یار.
 ۴ - خواجه ابوالوفا - خوارزمی است، و خواجه از کبار اولیاست، و چون فرشته سرشت و خوش خلق بوده مردم اورا «پیر فرشته» می گفته اند، و علوم ظاهریه و حقیقیه و علوم غریبه را بغایت خوب و زیبا میدانسته، و دو علم ادوار و موسیقی بی نظیر روزگار خود بوده، و شعر می گفته، و این رباعی ازوست:

بد کردم و اعتدار بدتر ز گناه زار و که درو هست سه دعوی تماه:
 دعوی وجود و دعوی قوه و حول لا حول ولا قوه الا بالله.
 و مرقد او در خوارزمی است

۵ - مولانا حسین خوارزمی - از حمله شاگردان خواجه ابوالوفاست، و در علم ظاهر ماهر و علم بوده، و از حمله مشهوران زمان و معروفان دوران خود، و مقصد الاقصی از حمله تصانیف اوست، و شرحی خوب بر مشنوی نوشته، و قصیده برده را نیز شرحی نوشته، و در زمان میرزا شاهرخ اورا بواسطه این عزل تکفیر کرده اند، و از جهة بر سرش این قضیه اورا از خوارزم بهری آورده اند، ولیکن چون مردی دانا بوده و بر بحث و محاذله توان، اثبات کفر او نتوانسته اند کردن. و مطلع آن عزل اینست مطلع

ای در همه عام پنهان تو و پیدا تو هم درد دل عاشق هم اصل مداو، و
 و قبر او در باین قبر خواجه ابوالوفاست در خوارزم.

۶ - شیخ آذری - در اسفراین طهور یافته، و از آنجا نور طهور و شربت او بر اهل عالم تافته، و در وقت شیخوخت و پیری میل سیر و سلوک درویشان نموده،

و برسم زیارت مملکه سفر هندوستان رفته ، و اکابر و موالی و سلاطین و اهالی آبجا مرید او گشته اند ، و او را تکلیف اقامت در هند نموده اند ، و لکن شیخ قبول نفرموده و این بیت گفته :

من ترك هند و جیفه جیپال گفته ام باد بروت جونه بیک جونه میخرم .
و چون از سفر هند باز گردیده ، در اسفر ائین گوشه بی توشه اختیار فرموده ، و در آبجا توشه آخرت بکثرت عبادت و طاعت مهیا نموده . و دیوان شیخ مشهورست ، و این مطلع از آن دیوانست ، مطلع

باز شب شد چشم من میدان گریه آب زد
سیل اشک آمد شبیخون بر سپاه خواب زد .

و قبر شیخ در اسفر این است .

۷- مولانا کاتبی - بی نظیر زمان خود بوده ، و شعر بانواع مختلفه گفته ، و اختراعات ابواع دیگر نیز کرده ، و کتاب تجنیسات و ذوالبحرین و ذوالقافیتین ، و حسن و عشق ، و ناظر و منظور ، و بهرام و گل اندام ، از اختراعات اوست . و دیوان غزلیات او نیز مشهورست ، و در آخر تمع خمسه سیار بیکو نموده ، و لیکن بواسطه کثرت دعویهای او توفیق اتمام نیافته ، و اگر تربیت سلطانی مثل سلطان صاحب قران سلطان حسین مییافت کمال او زیب و زین خوتر مییافت ، و لیکن از ضعف طالع این دولت بیافت ، این مطلع از غزلیات اوست . مطلع

ز چشم و دل بدن خاکیم در آتش و آست
بیچشم بین و بدل رحم کن که کار خراست .

و این مطامع نیز از قصاید اوست : مطلع

ای راست رو قضا نکمان تو چون خدنگ

بر ترکش تو چرخ مرصع دم پلنگ .

و این بیت نیز از مثنوی اوست : بیت

شب پره از گنبد فیروزه گون رفته بهیروزه گنبد درون

و این دو بیت از مرثیه او بیکوست : مطلع

این سرخی شفق که برین چرخ بیوفاست
 هر شام عکس خون شهیدان کربلاست.
 چرخ پلنگ رنگ چرا کرد رویی
 با شیر زاده که سگش آهوی خطاست.
 و درایام طاعون در استر اباد چون بباد طاعون گرفتار گشته این دو بیت گفته:
 ز آتش و باد و نا گردید نا گاهان خراب
 استر ابادی که خاکش بود خوشبو تر زمشك.
 اندرو از پیر و برنا هیچ کس نا قی نماند
 آتش اندر بیشه چون افتد نه تر ماند نه خشك.

و بعد ازین بطاعون مرده. [و میگویند که مولانا کاتبی پسری عاشق بود، چنانکه عادت آن ملادست، ارخری مولانا روزی بکله گاوی بازی میکرده، و آن کله گاورا در میان گله خران بر آسمان می انداخته، از قضا آن کله گاو در میان آن خران بر سر جوان او فرو آمده، و آن جوان را از صرب آن کله مغز کله فسد گشته و استخوان سرش شکسته، و ارین درد آخوان مرده، و مولانا چون هلاك جوان خود بدست خود دیده، خود را نیز هلاك کرده، و ارعم و الم عشق خلاص گردیده، و قبر او در استر ابادست، و حکایت اول بصدق اقرب می نماید.]

۸ - مولانا شرف - مردی درویش بهاد و نامراد بوده، و بعد از ادای فرایض حمسه تبیع خمسه مینموده تا توفیق اتمام یافته، ولیکن حمسه اوشهرتی چنان بیافته، و مرتبه فضیلت او از حمسه او معلومست. و این بیت اروست: مطلع
 نمیرد کسی گو بدانش مهست محرم کشی جرم بخشی بهست.

و این مطلع خوب از عزل اوست. مطلع

خواهم که چوب تیر شوم تا که گاه گاه

بر حال من بگوشه چشمی کنی نگاه.

۹ - خواجه عصمت - از بزرگ رادهای ماوراءالنهرست، علوم طاهریه را

تحصیل نموده بود و تکمیل هر قسم آن فرموده، ولیکن خود را بشاعری و انشامشهور و مستور گردانیده، و مداح سلطان خلیل بوده، و قصاید خوب در مدح او دارد. و این مطلع از قصاید اوست:

دل کبابست کز زور بر آگینه اند و ز نمکدان خلیلش بمکی ریخته اند.
و این مطلع رنگین ازوست:

این بحر بی کران که جهابست در برش غواص عقل کل نبرد پی مگوهرش.
۱۰ - مولانا خیالی - شاگرد خواجه عصمت است. و این مطلع خوب ازوست:

ای تیر عمت را دل عشاق شانه خلقی بتو مشغول و تو غایب زمیانه.
گه معکتف دیرم و گه ساکن مسجد یعنی که ترا میطلسم خانه بخانه.
هر کس بزبانی سخن عشق تو گوید عاشق سرود غم و مطرب ترانه.
مقصود من از کعبه و بتخانه توئی تو مقصود توئی، کعبه و بتخانه بهانه.

و مولانا سی خوش طبع و خوش خلق بوده، و قبر او در بخارا است.

۱۱ - مولانا بساطی - سمرقندی است، و بغایت عامی، ولیکن شیرین کلمات و پسندیده حرکات. و این مطلع مشهور ازوست:

دل شیشه و چشمان تو هر گوشه بردش
مستند مبادا که بنا گه (۱) شکنندش.

[۰، رخ دل خویش سک عشوه بهادیم
خوبان جهان تا بخزندش ببردش.]

۱۲ - مولانا یحیی شبیک (۲) - از علماء علم و فصل خراسان است، و در جمیع علوم ماهر بوده، و فصل او بر همه کس طاهر، و در فن عروض مسلم و مشهور در میان جمهور، و شبستان خیال تصنیف اوست، و در این کتاب تخلص او فتاحی است، و اسرار را نیز گاهی تخلص میکرده، و در تخلص فتاحی این غزل گفته که این مطلع اوست:

ای که دور لاله ساغر خالی از می میکنی
رفت عمر این داغ حسرت را دوا کی میکنی؟
[همچو بلبل های وهوبی کن که بر خواهد پرید

مرغ روح از شاخسار عمر تاهی میکنی.]

و در تخلص **اسراری** این غزل در تنوع **خواجه حافظ** گفته:

ارّه برک کنب ای سنگیان زان نیز شد تا بُرد بیخ نهال عمرایمان شما.

۱۳ - **میر اسلام** - از نسل امام حجة الاسلام غزالی است، و جامع علوم طاهری بوده، و کسی بی تکلف و بی تکر و تجر، و در علم طب ماهر بوده، و ازین جهة اختلاط تمام با اکابر و حکام ایام مینموده، و در مدح **میرزا علاء الدوله** این قصیده گفته که **هریک بیت او تاریخیست**. مطلع

شب در اجلال رانی ملک او نبود قیاس ملک اجلال از جلال او کند محمد التماس.
و این قصیده جواب قصیده **انوری** است که این مصرع ازوست
«چون مراد خویش را با ملک ری کردم قیاس»

و مولانا در **بلخ** در زمان **سلطان ابوسعید** شهید گردیده، و قمر او در آنجاست.

۱۴ - **سید علی هاشمی** - سیدی صحیح النسب و الحسب است، و در ملازمت **میرزا عبداللطیف** میباشد، و طبعی زیبا دارد و فهمی رعنا. و کسی حسن الخلق و الخلق است. و این مطلع ازوست

در بیانان عدم بودم فکر آن دهن شد بدید آخط سبز و کشت خصر راه من.

۱۵ - **فاضلی محمد** (۱) - در خراسان از جمله حمله علم و فضلست. و بسی خوش طبع و صاحب کمالست، و بمنصب قصا اشتغال می نماید، و گاهی شعر نیز میفرماید، و این مطلع ازوست

گفتمش گل گل برآمد رنگ رحسارت رمل

غنچه او در تبسم شد که از گلها چه گل؟

۱۶ - مولانا محمد عالم - از علمای مشهور سمرقند است و هم درس میرزا الغ

بیک بوده ، و دلیری بغایت شوخ و شیرین کار بوده ، و بسیار خوش طبع و عظیم الشان و بسی بی صبر و تحمل ، و صاحب مال و تجمل ، و بواسطه بی صبری و بدخلقی او را از سمرقند اخراج کرده اند ، و چون بهری آمده مردم هری قدوم او را غنیمت شمرده اند ، و نعمت غیر مترقب داشته ، و مولانا شعر بیکو می گفته . و این مطلع ازوست :

ما سیه بختیم و بدروزیم و اختر سوخته

شمع مقصودی نعمر خویشتن فروخته .

و قبر او در هری است .

۱۷ - مولانا قدسی - هروی است ، و کسی شیرین گفتار و شیرین کردار است ،

و مرض لقوه دارد ، و ازین جهة آب بسیار بی اختیار از دهان او رواست ، و قطره قطره از آن چکان ، و درین باب این بیت گفته :

باوجود چنین دهن که مراست شعر گویم که آب از آن بچکد .

۱۸ - مولانا روحی خراسانی است ، و از فضیلت ، و طبعی خوب دارد

و خلقی مرغوب ، و ازینست که پیش اکثر خلق مرعوب و محبوست ، و مناظره شمع و پروانه ، و بلبل و گل تألیف اوست ، و بسیار شاگردان خوب در ولایت سمرقند دارد . و این مطلع خوب ازوست : مطلع

نمیخواهم که کس باید رسرّ حال آگاهی

و گرنه عالمی سوزم بیک آه سحر گاهی .

۱۹ - مولانا صاحب - در علم موسیقی و فن شعر ماهرست ، و فضل او

بر اکثر مردم درین دو فن ظاهر و باهر ، و عزل او نا تصنیف چهارگاه که در مجلس جوکی میرزا تألیف نموده مشهورست ، و این مطلع آن عزلست : مطلع

همچو صبح از مهر رویت میریم دمه های سرد

تا رسم روزی سکویت ، دل بسی شکیر کرد .

و مولانا صاحب جواب قصیده مصنوع سلمان گفته ، و این مطلع اوست

ز قامت تو بمعالم قیامتی برخاست
قیامتست قندت گر بود قیامت راست.

و این مطلع از غزلیات اوست: مطلع

توئی کان بمک ماشور بختان خدا این داد مارا و تورا آن.

و مولانا بسیار طامع بوده، و ازین سبب با کثرت فضایل اندک حرمتی نداشته، و در باب آتش و نان خود گفته:

مکس مرده بود قلیه روی آشم شیش زنده بود کنجد روی نانم.

۴۰ - مولانا سیمی نیشابوری - در شعر و معما و حسن خط و انشاء بی نظیر

و بی همتاست، و در زمان خود مسلم بوده، و در فضایل علم، و مشهورست که یک روز دو هزار بیت مدیحه گفته و نوشته، چنانکه گفته:

یک روز بمدح شاه پاکیزه سرشت سیمی دو هزار بیت گفت و نوشت.
و این معما باسم «نجم» ازوست. معما

بمی کنجد زشادی غنچه در پوست چو سیمی سبزش با آن دهن کرد.

۴۱ - مولانا آهی - مشهدی است، و در مقابله خسه خمسه گفته، ولیکن

شهرت نیافته، و عالماً این بیت او دلیل عدم شهرت آن حمسه است

شعری که بود ز نکته ساده ماند همه عمر یک سواده. (۱)

[و این مطلع نیز ازوست:]

چنان غریق میم ساقیا که از گل من

اگر گلی بدر آید شراب از آن بچکد.]

۴۲ - مولانا طالعی - مداح سلطان محمد بایسنغری است، و طبعی خوب

و فهمی سلیم و ذهنی مستقیم دارد، و این قصیده در مدح امام جن واس علی ابن موسی الرضا گفته: مطلع

خشت خورشید ز راودودی که بر سقف سماست

بهر فرش روصه سلطان موسی الرضاست

(۱) در این ترجمه شرح حال مولانا علی شهبانی و مولانا محمدعلی شهبانی ذکر شده

۴۳ - مولانا طوسی^(۱) - مولانا غزل گو و مثل گو بوده، و شعر او بسی

عریب و عجیب و دل فریبت. و این مطلع ازوست: مطلع

زهی نوش لب لعلت حیوة جاودان من

دندان میگزنی لب را چه میخواهی زجان من؟

و این مطلع نیز ازوست:

مرا ناشید ای خوبان خدا را خدا را دارم و ساقی شما را.

۴۴ - مولانا سودائی - در اول خاوری تخلص میکرد، و در آخر چون

مجنون گشته و سر یا برهنه در کوه و دشت میگشته و از مجذوبی باز چون عاقل گشته

سودائی تخلص میکرد، زیرا که طفلان محله او را سودائی میگفته اند، و قصاید

خوب او در مدح سلطان بایسنغر میرزا سیارست، و این مطلع یک قصیده

اوست: مطلع

عنبرن خال و رخت ورد و خطت ریجاست

دهنت غنچه و دندان در و لب مرجاست.

و مولانا هشتاد سال زیسته.

[و میگویند که عاشق میرزا بایسنغر بوده، روری با میرزا در بالای نام خانه

شسته بوده، میرزا ناو گفته اگر مرا دوست می داری خود را از بالای نام خانه

نزیر انداز، و در دوستی من جان باز. مولانا در زمان برجسته و در بالای تند

میدویده، چون بکنار نام رسیده ایستاده و گفته: «ما شمارا تابد اینجا دوست میداریم

و بس. میرزا از بس سی شاد و خندان گشته و ناو میگفته اگر در من غمی می بینی

تنبيه کن تا در ازاله آن کوشم، با نا گفته عیر از کاهلی در تو عیبی نیست میرزا

فرموده چه نوع کاهلی دارم؟ با نا گفته کاهلی تو آستکه تو قادری که بیک کلمه که

نگوئی مرا غمی سازی و آن کلمه از کاهلی میگوئی اگر میگفتی که بمن هرا تنکه

سرخ بدهند من غمی میکشتم. میرزا خندیده و باو بکمز از تنکه سرخ بخشیده]

(۱) نام مولانا طوسی در نسخه ترجمه ذکر شده و احوال او را در پایان احوال مولانا اهی آورده

۴۵ - مولانا زاهد - معاصر بابا سودائی بوده، قصیده دریای ابرار میر خسرو را تنوع نموده، و نظیره [؟] تجنیسات کاتبی گفته، و در مناجات قاضی الحاجات این بیت در تجنیسات بیکو گفته: بیت

زهره را چنک یا رباب که داد لعل در سنک یارب آب که داد.

۴۶ - مولانا امیر - ترکست، و شعر اوترکیست، و باوجود آنکه درغایت خویست مشهور نیست، و در شعر فارسی تنوع شیخ کمال نموده. این مطلع پر حال ازوست:

روز قسمت هر کسی ازعیش بخش خود ستاند

غیر زاهد کو ریاضتها کشید و خشک ماند.

و قبر او در بدخشان است.

۴۷ - مولانا بدخشی (۱) - شخصی فاضل کامل بود، و در زمان میرزا الخ

بیک فصل در سمرقند مسلم و مشهورست، و التقات میرزا ناو سپیر بوده. و این مطلع بیکو ازوست: مطلع

ای زلف شب مثال تورا در بر آفتاب ارشب که دید سایه که افتد بر آفتاب.

۴۸ - مولانا طالب - جاجرمی بوده، و لیکن در شیراز شو و بنا یافته،

و ابواز خواجه حافظ برو تافته، زیرا که در مزار او ساکن میبوده. و این رباعی بردیوار مزار خواجه حافظ نوشته: رباعی

در کوچه عاشقی بیدمان درست میگفت بمن اهل دلی روز نخست.

طالب مطلب کسی که او غیر توجست تو طالب اوباش که او طالب تسن.

۴۹ - مولانا بایزید (۲) - مردی خوش و بدیموش بود، و صاحب کمال،

و ایکس هزار، و در خدمت حضرت سلطان بایقرا بن عمر شیخ میرزا می بوده. و این مطلع نیکو ازوست مطلع

لب شیرین تو ناتنک شکر میماند در دندان تو با عقد گهر می ماند.

(۱) مولانا محمد بدخشی (سعه ترکی ج) (۲) مولانا برندق (سعه ترکی ح)

۳۰ - مولانا جنونی - هروی بوده، شعر او بد نیست، و طبعش بهجو و هزل مایل بوده، و باحافظ شربی منازعه مینموده، و ازینجهت او را هجو گفته، و چون هجو او مشهورست احتیاج بذکر ندارد. و این مطلع خوب ازوست: مطلع ای اهل جنون را بکمند توربوی زاروی در آن حلقه زبوست جنونی.

۳۱ - مولانا عارفی - شخصی در غایت فضل و کمال بوده، و در بهایت فصاحت و بلاغت، و شعر روان اوصافی و روانتر از آب زلال، و سیارخوش محاوره و مجادله، و مردم او را سلمان ثانی میگفته اند، زیرا که چون سلمان بدرد چشم گرفتار بوده، و جواب قصیده که سلمان در زمان درد چشم گفته گفته، و مطلع آن اینست: دردا که درد کرد سواد نظر خراب و ایام کرد چشمه چشم مرا سراب، و این بیت مولانا عارفی بیکو واقع شده. بیت

بر پلک سرخ دیده من داروی سفید باشد بعینه نمک سوده سر کباب.
و مناظره گوی و چوگان عارفی بغایت خوب و زیباست، و در میان مردم مشهور، و در تعریف اسب این بیت او بی نظیرست: مشوی

هرگاه که در عرق شدی غرق باران بودی و در میان برق.
چون کوی سپهر کرد بستی میدان میدان چوگوی جستی.
و این مطلع نیز ازوست: مطلع
عهد کرده که بیایم بدر از میخانه تابان دم که مرا بر شود پیمانه.
و قبر عارفی در هری است.

۳۲ - مولانا سلیمان - در خدمت حضرت سلطان بابر میرزا می بوده، و ندیده روانی داشته، و این مطلع خواجه حافظ را بیکو تنوع کرده مطلع
یاد باد آنکه سرکوی توام منزل بود دیده راروشنی از حالک درت حاصل بود
حل این نکته که بریر خرد مشکل بود آزمودیم بیک جرعه می حاصل بود.
گفتم از مدرسه پرسم سب حرمت می در هر کس که زدم بیخود و لایعقل بود.
[حضرت میر در کتاب مجالس النفائس چنین ذکر فرموده ولیکن فقیر از استاد

خود و بسیاری مردم مشهور شنیده ام که مشهورست که این مطلع و بیت از آن مهری است و مهری زن مولانا حکیم مشهورست که طیب میرزا شاهرخ بوده، و مصداق این سخن مشهور آست که استاد فقیر که شاگرد مولانا حکیم بود و مهری را دیده بود و ناو صحبت داشته میگفت که مهری اکثر دیوان خواجه حافظ را تتبع کرده. و مطلع دیوان مهری اینست:

ایدر یا ساقی العشاق اقداحا و عجلها

که شوری میکند شیرین شراب تلخ در دلها.

و همچنین میگفت، که مهری بدیهه درغایت سلاست و روانی داشته، چنانکه روزی میرزا شاهرخ بمهری گفت چونست که دائم میل جوانان ساده رو داری و میل مثل ما پیران سفید مو نداری؟ مهری در زمان در جواب این بدیهه گفت.

میل همه ما ساده رخان چگل است یارب که سرشت من چه آب و چه گل است
گر میل دلم بریش داری باشد از شوهر بیر قلتنام چه گله است؟
و میگویند که میرزا مسعود نامهری مهری داشته، و گاه گاهی مهر او بر میداشته.
روزی در آنوقتیکه میرزا مسعود با مهری در کار بوده و لیکن میرزا چون زنان
و مهری چون مردان ... از قضا مولانا حکیم که شوهر مهری است
رسیده، و این حالت را بچشم خود دیده، مهری از جهة دفع او در بدیهه این گفته. بیت
کردم براوح برج مه خویشتن طلوع

هان ای حکیم طالع مسعود من بگر.

و مولانا حکیم اگرچه استاد استاد نده مترجمست، و اینچنین احوال را ناو اسناد کردن لایق نیست و لیکن کسی که اینچنین حال را پسندیده داند تواند بود که از او نقل کنند، و احوال او نقل مجلس یاران نمایند [

۳۳ - مولانا قدیمی (۱) - نقاره چی کری مشهورست، و نظم بیکو معروف.

و این مطلع خوب از او است مطلع

بی جالش دیده روشن چه کار آید مرا

روشنی در دیده از دیدار یار آید مرا.

۳۴ - مولانا شیخی (۱) - فوشنجی است، و مردی بغایت پاکیزه و پاکست، و بسیار شیرین حرکات و نیکو سکنت است، و گفتار خوب دارد و کردار مرغوب، و در فن موسیقی علمی و عملی بی نظیر و بی همتاست، و بدولت زیارت مکه مبارکه فائز گشته، و از محبت دیا و هوا و هوس برگشته، و تخم محبت خدا و رسول در دل کشته، و طبع خوب داشته و شعر مرغوب. و این مطلع محبوب از او است.

ما را بجفا کشته پشیمان شده باشی
خون دل ما ریخته حیران شده باشی.

و میگویند که در وقتی که مولانا در راه حج از شدت گرما وحدت خار مغیلان بگوشه ای رفته بود، و خاری از پا میکند، طریفی او را باین حال دید و این بیت گفت:

از رنج ره دور و سر خار مغیلان
از آمدن مکه پشیمان شده باشی.

۳۵ - مولانا حاجی ابوالحسن - ترکست، و از حمله طلبه علم و فصل، ولیکن در اثنای طالب علمی ترك طلب نمود، و شعر گفتن میل کلی فرمود، و شعر ترکی میگوید. و این مطلع از حمله اشعار اوست. مطلع

کیبُ درو اونا کی و یر هفتۀ توروب مارا دور

بواوت کونکو انکاتو شوب جابی کویدر و بارادور.

و مولانا در فن معماری بصیر و بی همتاست، و این معما باسم «نایزید» ارواست: معما

هر که بیند سرو من، الای زیبای ترا
بر کنار دیده روشن کند جای ترا.

۳۶ - مولانا فطی - ملازم سلطان مسعود میرزا بود، و طبع شوخ داشت، و مردی شیرین کلمات، موضوع الحركات و السکنت بود، و شعر ترکی و فارسی نیز چست میگفت. و این مطلع ترکی از او است: مطلع

عنچه که نست قیلور از نکادلدار اغزی
ای صبا بیلی تو لاقان ایلا ز بهار اغزی

۳۷ - مولانا نعیمی - نظیر و عدیل مولانا قطبی بوده ، و در شوخی طبع و شیرین گفتاری باونزدیک مینموده ، و ملازم آستان فلک آشیان سلطان صاحبقران بوده ، و چون باخلاص بیت ملازمت مینموده بالتفات آن حضرت مخصوص شده ، و بدولت صدارت فایز گشته . و این مطلع ازوست : مفرد

تا عدم دین بولدی پیدا مویجه کیم حسن و جمال

سین پری وش دیک یارنمای دوربشردین دوالجلال .

۳۸ - مولانا زین - کیسه دور بوده ، و ازجمله خوش طبعان زمان . و این

مقطع ازوست . مفرد

با زین که منعت کند از صحبت نا جنس

یکانه چنانی که غم خویش نداری .

۳۹ - مولانا محمد - ایس حصرت مخدومی بورا یعنی عبدالرحمن جامی

بورالله قسره بوده و در تحصیل علوم طاهر جد تمام نموده تا تکمیل آن فرموده و اخلاق حسنه ، عطیمه داشته ، و سلوک درویشانه ، و در علم و عمل موسیقی نظیر نداشته . و این رباعی ازوست :

این ناده که من بی تو لب می آرم بی از پی شادی و طرب می آرم .

زلف سیه تو روز من کرده سیاه روز سیه خویش بشب می آرم .

و قبر او در صفت منزل قطب السالکین مولانا سعد الدین کاشغری است .

۴۰ - امیر شاهی - سبزواری است ، و ملازم میرزا بابا یسنغر بوده ، و یکی از

امرای نامدار اوست ، و شعر او بغایت نیکوست ، و از کثرت شهرت احتیاج بتعریف و توصیف ندارد ، و از جمله اشعار اوست :

خرابیم از دل بی رحم که یاد کن ما را

سك كوی توئیم آخر سنگی شاد کن ما را .

وله ایضاً

تو شهریار جهانی و ما شهر توئیم وطن گذاشته بی خان و مان ز بهر توئیم .

[و این مطلع ازوست . مطلع

عیسی دمی است یارو دلم ناتوان ازو آن به که درد خویش ندارم نهان ازو.
و نام او امیر آق ملک بوده، و مدتی حکومت استراپاد فرموده، و مردم از عدالت او
شاکر بوده اند، چون وفات نموده نعش او را بسبزوار بمزار اباء اجداد او آورده اند،
و شعرای شهر سبزوار جهة او مرثیه گفته اند. مطلع

گو بشو زیر و زبر از اشک و آهم سبزوار

زا آنکه شهر شاه بی شاهی می آید بکار.

بهشت دوم

در ذکر احوال ارباب کمالی که در اوایل زمان میرعلی شیر قدس سره بوده اند، و بعضی بصحبت او رسیده اند، و میر از برکت صحبت ایشان برکنی و حالتی یافته، و بالجمله انوار ایشان برو تافته.

اول ایشان حصرت قطبی مولانا شرف الدین علی یزدی است.

۴۱- مولانا شرف الدین علی - از تفت یزد بوده، و قطب زمان خود بوده، و مولانا از اکابر علماء و اعظم حکماء الهیست، و در عصر خود بولایت علم و حکمت علم بوده و مسلم، و میرعلی شیر گفته: پدرم در زمان میرزا شاهرخ از حوادث زمان و قتنه دوران عراق فرار نمود، و در یزد بر خاتقاء مولانا شرف الدین علی گذار فرمود، و من باید پدرم بوم و تخمیناً شش ساله بوم، چون بخدمت مولانا رسیدم، مولانا هر سؤال که از من کرد جواب صواب گفتم، آرا پسندید و از من پرسید که بمکتب میروی یا نه؟ گفتم بمکتب میروم و سورة تبارک میخوانم، مولانا جهة برکت من فاتحه بخواند و دعای برکت در حق من کرد، و گفتم خداوند تعالی ترا برکت در عمر و مال روزی گرداند، [برکت دعای او امر من بجائی رسید که چهار صد عمارت خیر از مدرسه و رباط و دارالشفاء و امثال اینها در ممالك عالم بنا کردم، و توقیق اتمام آنها یافتم.]

و تاریخ نیموری که ظفر نامه نام اوست تألیف مولانا است، و شرح قصیده برده نیز ازو است، و حلل در معما نیز ازوست، و تصانیف او در علم جفر و سایر علوم غریبه سیارست، و در میان عالمیان مشهور. و از جمله اشعار اوست:

صوفی مباحث منکر رندان می پرست کاندر پیاله عکس رخ یار نیز هست (۱).

[و مشهورست که میرزا الغ بیگ مولانا را از تفت یزد بسمرقند طلب نموده، مولانا در جواب نامه نوشته

(۱) کاندر پیاله پرتو روی حبیب هست (حاشیه اصل نسخه اسلامبول)

عیسی دمی است یارو دلم ناتوان ازو آن به که درد خویش ندارم نهان ازو.
و نام او امیر آق ملک بوده، و مدتی حکومت استرآباد فرموده، و مردم اعدالت او
شاگرد بوده اند، چون وفات نموده نعش او را بسبزوار بمزار ابناء اجداد او آورده اند،
و شعرای شهر سبزوار جهة او مرثیه گفته اند: مطلع
گو شو زیر و زبر از اشک و آهم سبزوار
ز آنکه شهر شاه بی شاهی می آید بکار.

بهشت دوم

در ذکر احوال ارباب کمالی که در اوایل زمان میر علی شیر قدس سره بوده اند، و بعضی بصحبت او رسیده اند، و میر از برکت صحبت ایشان برکتی و حالتی یافته، و بالجمله انوار ایشان برو تافته.

اول ایشان حضرت قطبی مولانا شرف الدین علی یزدی است.

۴۱- مولانا شرف الدین علی - از تفت یزد بوده، و قطب زمان خود بوده، و مولانا از اکابر علماء و اعظم حکماء الهیست، و در عصر خود بولایت علم و حکمت علم بوده و مسلم، و میر علی شیر گفته: پدرم در زمان میرزا شاهرخ از حوادث زمان و فتنه دوران عراق فرار نمود، و در یزد بر خانقاه مولانا شرف الدین علی گذار فرمود، و من با پدرم بودم و تخمیناً شش ساله بودم، چون بخدمت مولانا رسیدم، مولانا هر سؤال که از من کرد جواب صواب گفتم، آنرا پسندید و از من پرسید که بمکتب میروی یا نه، گفتم بمکتب میروم و سورة تبارک میخوانم، مولانا جهة برکت من فاتحه بخواند و دعای برکت در حق من کرد، و گفت خداوند تعالی ترا برکت در عمر و مال روزی گرداند، [ببرکت دعای او امر من بجائی رسید که چهار صد عمارت خیر از مدرسه و رباط و دارالشفای امثال اینها در ممالك عالم بنا کرده، و توفیق اتمام آنها یافتم.]

و تاریخ تیموری که ظفر نامه نام اوست تألیف مولانا است، و شرح قصیده برده نیز از او است، و حلیل در معما نیز از اوست، و تصانیف او در علم جفر و سایر علوم غریبه سیار است، و در میان عالمیان مشهور. و از جمله اشعار اوست:

صوفی مباش منکر رندان می پرست کاندر پیاله عکس رخ یار نیز هست (۱).

[و مشهورست که میرزا الغ بیگ مولانا را از تفت یزد بسمرقند طلب نموده، مولانا در جواب نامه نوشته:

(۱) کاندر پیاله بر تو روی حبیب هست. (حاشیه اصل نسخه اسلامبول)

ز بهار شرف ز تفت بیروی نیروی کما و از دهل شنیدن از دور خوشست .
 و چون این بیت دو معنی دارد یکی آنکه آوازه مولانا به از اوست و یکی آنکه آوازه
 میرزا به از اوست و میرزا این بیت را بر معنی دوم حمل فرموده ، و از مولانا رنجیده
 و دائم منکر او بوده ، تا زمانیکه پسرش میرزا عبداللطیف بر ویاعی شده ، و لشکر
 بر سر پدر آورده ، و بعد از جنگ چون میرزا الف یکتا فرار نموده ، جامه سلطنت را
 از بر خود کنده تا کسی او را نشناسد ، از قضا شب در دهی در آخور خران پنهان
 شده ، و چوی سرما بسیار بوده ، پالان خری بر پشت خود نهاده ، جهت دفع صرر سرما ،
 و چون پالان خر بر پشت خود دیده بیت مولانا شرف بخاطر او رسیده ، و ازین
 دانسته که مولانا ولی بوده ، و این نکبت که باو رسیده از نکبت انکار او بوده ، و آن
 بیت درین قطعه است : قطعه

و گر خنک چرخ جنیت کشد ،	اگر ابلق دهر در زین کشی
خط نسخ در گرد جنت کشد ،	و گر روضه عیشت از خر می
قلم بر سر حرف دولت کشد .	مشو غره کین دهر دون ناگهت
نقاب از رخ کل بعزت کشد	زمانه چو بادست و باد از نخست
تنش را بخاک مدات کشد	پس از هفته در میان چمن
گهت ریر پالان نکبت کشد .	گهت بر شاید بر حش مراد
که در چشم دل میل غفلت کشد .	میناد کحل سعادت بچشم
که از بهر دیبا مشقت کشد .	خلاصش ردام مشقت مباد
شرف و شبدامان عزت کشد .	خوشا شیر مردی که پای وقار

و مولانا در تفت وفات یافته ، و قبر او در خانقاه اوست .]

۴۴ . خواجه اوحد مستوفی - استیفاء کمالات و فصایل نموده ، و فصایل

اورا نهایت و غایت نیست ، و در علم ریاضی ریاضتی تمام کشیده ، تا سر انجام بجائی
 رسانیده که در عالم باصناف آن علم گردیده ، و در شعر بیزعیدیل و نظیر ندارد . و این

مطلع بی نظیر از او است : مطلع

ای زبستان جمالت چشم جان را زیب و زین
 گشته بر نرگس هواداری چشمت فرض عین .
 شاد باش ای دل که بر ما سایه رحمت فکند
 آفتاب آسمان سلطنت سلطان حسین .
 و خواجه در شیراز (۱) میبوده ، و هم از آنجا رحلت باختر فرموده .

۴۳ - مولانا عبدالوهاب - شخصی ذوقنون است و جامع جمیع فضایل
 جزوی و کلیست ، وقاضی ماضی الحکم شهر مشهدست ، و در فن شعر و معما و انشاء
 بی نظیر و بی همتاست ، و در کلمات عمارت فورغانی (۲) این آیه کریمه نوشته که :
 « ارم ذات العماد التي لم يخلق مثلها في البلاد . » و این معما باسم « سیف » ازوست :
 جان از لب لعل تو و دل از سر لعلت جوینده آب خضر و عمر درازست .
 و قبر او در مشهدست .

۴۴ - خواجه فضل الله سمرقندی - او را بواسطه کثرت دانش علم فقه
 ابو حنیفه ثانی میگویند ، و با آنکه اعلم علمای سمرقند بوده میل به شعر و معما نیز
 میفرموده . و این مطلع ازوست مطلع
 قد چون سرو تو جانست مرا بلکه روان

سویم ای سرو روان شوکه فدا سازم جان

و این معما باسم « حاکم » نیز ازوست
 چون بهشت آمد نفتح از روی باغ لبلش گرگم شود بید شکست .
 و خواجه از جمله شاگردان سید شریف است ، و بخط سید اجارت نامه که جهة او
 نوشته داشته ، و هیر علی شیر میگوید که خواجه مرا فرزند خود میخواند ، و قبر او
 در سمرقندست در خانقاه اجداد او .

۴۵ - مولانا علاء شاهی - بخوش طبعی و دانشمندی مسلم زمان بوده ،
 و در عالم در میان علما علم ، و در سمرقند نظیر او بوده ، و در آنجا عدیل مولانا

(۱) در نسخه ترکی ح در سروار . (۲) در نسخه ترکی ح ، عماد قورغانی

شرف بوده در یزد، و میر فرموده چون بسمرقند رفتم مولانا را بواسطه درد پا صاحب فراش یافتم، و از جهة عیادت او این معما گفتم و بعیادت اورفتم، چون معما باو عرض کردم از حال من پرسید، و مسکن من معلوم فرمود، و معمای من اینست:

دور باد از تو درد و زحمت پا دشمنت را بلا صیبت و عنا،

میر گوید چون بمنزل و مسکن خود رسیدم رسول مولانا را دیدم که معمایی که مولانا بنام من گفته و نوشته آورده، و آن معما اینست:

چشم تو مرا دید و منش سیر ندیدم چون سیر بینم ز تو اینست امیدم.

و مولانا بهمان درد پا ازین دار دنیا رحلت تأخرت نمود، و قبر او در سمرقندست.

۴۶ - مولانا محمد تبادگانی - از جمله خلای اکمل اولیا شیخ زین الدین

خوافی است، و مقتدای اهل دینست، و قصیده برده را «مخمّس کرده» و شرحی بر منازل السائرین شیخ عبدالله انصاری نوشته، و شعر فارسی او اینست:

آنها که بجز قامت سروت نکرانند گراست بگوئی همه کوتاه نظرانند.
و قبر او در خیابان هرات است.

۴۷ - شیخ صدر الدین رواسی - از جمله خلای شیخ زین الدین است،

و بموجب «ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات میجعل لهم الرحمن ودا» حصرت حق سبحانه و تعالی محبت این سیخ پرور و صدرا در دل همه کس انداخته، و شبخ را محبوب القلوب و الابصار ساخته، و از این است که دلهای مردمان بی اختیار شیخ را دوست میدارد. و این مطلع ازوست: مطلع

زهی از عارض و چشمه (۱) مرا نور همیشه از جلال چشم بد دور.

۴۸ - میر صدر الدین مجذوب - در مزار میر فخر منزل داشت، و در اوایل

حال نکسب کمال مشغول بود و بآن مشغوف، چون تحصیل کمال نمود جذبه از عالم عیب باو رسید، و او را از خودی خود رها کنید، و از غم و الم خودی خلاص گردانید، و چون جده برو علمه میگرد عقل او مغلوب میگشت، ولیکن درین حال سخنان

خوب میگفت، و شهرهای پخته نیز از وناشی میکشت، و این بیت اوست . بیت
لب و دندان آن مه باچه ماند چو قندی بر برنج دانه دانه .

۴۹ - مولانا محمد عرب - مردی داشمند بود، ولیکن دماغش از کثرت فکرت
در علوم مغبط گشته بود، و ازینجهه دائم هوای سلطنت درس داشت، و همیشه همت
بر تحصیل و تکمیل اسباب آن میگماشت، و انواع اسلحه در خانه او حاضر میبود،
و ازین جهه پادشاه عالم پناه او را از هری بسیستان فرستاد، و در آنجا درین هوا
جان داد، «ای بسا آرزو که خاك شده». و این مطلع ازو است : مطلع
خط سبزت همگی مایه دلشادی ماست

این خط سبز مگرامه آرادی ماست.

۵۰ - میر مقلسی - کسی خوش طبع بود، و بطلب علوم اشتغال مینمود،
درین اثنا جذبۀ از عالم بالا باو رسید، و او را از عقل مجلس گرداید، و در اثنا
جذبه این بیت بسیار میجواند:

بلای مرگ و اندوه قیامت چو چنبر ساخت مارا بخل قامت .
و این تخلص نیز ارو است .

خلق گوید مقلسی دیوانه شد لاجرم دیوانگی از مفاسدست .
و قمر او در مشهد است .

۵۱ - مولانا عبدالقهار - داشمند خوب روزگار بود، و در هری درمیان
دانشمندان سرآمد مینمود، لیکن در هوای کیمیا رنج بی بهایت و زحمت بی غایت
کشید، و هرگز فایده از آن ندید، بلکه ماده سودا بگوش او ریخت، و آخر الامر
کر کردید . این مطلع در جواب خسرو ازو است . مطلع
رشکم آید ز آنچه بردلها خدنگ یار کرد

تیر او مرغیر خورد و بردل من کار کرد .

۵۲ - مولانا عبدالرزاق (۱) - ایس و جلیس مولانا عبدالقهار بود، و جامع

علوم ظاهری مینمود، شخص خوش طبع و خوش محاوره و نیکو گفتار و نیکو مجادله،
و در علم تاریخ یگانه و مسلم اهل زمانه، و این مطلع ازو است. مطلع
تار ابرو کرد بالا ترك تیر انداز من
عالمی را کشت و دارد این زمان انداز من.
و قبر او نیز در امام فخر است.

۵۳- میریادگار - سیفی تخلص میکرد، ارامرای متعین خراسان است و سهل
و آسان ترك امارت نمود، و بگوشه‌ی نوشه قناعت فرمود، و این مطلع ازوست: مطلع
در برت پیراهن کتان تحريك نسیم
هست چون بوکیسه لرنده بر بالای سیم.
و این مطلع نیز ازو است: مطلع

سرومن سبزیست شیرین، راست، همچون بی‌شکر
چون بسالای قباى بند بی بند کمر.
۵۴ - مولانا طوطی - از ولایت قرشیز است، و کسی حسن الخلق و حسن
الخلقست، و میرزا بابر تربیت او نموده، و سی اظهار محبت او فرموده، و این مطلع
کاتبی را جواب گفته: مطلع
بچشم عقل اقلیم سبعمه گنج زرست
ولی چو در بگری ازدهای هفت سرست.

حواب

جهان که حجره شش طاق و خانه دو درست
ز چار رکن ساطش فغان الحذرست.
و این مطلع نیز ازو است. مطلع
گوشه میخانه از لعل روان کنج صفاست
شکل چنگ ازهر دفع غم دهان ازدهاست.
و مولانا در جوانی اگر چون کاتبی نمی‌مرد سی اشعار خوب ازو میماند، و شیخ
آذری در تاریخ وفات او «خروس» گفته، و قبر او در خیاباست.

۵۵ - مولانا ویسی - بسی کاتب خوبست، و در صنعت کتابت بی نظیر و مولانا بسیار ساده و گولست، و با وجود سادگی شعر او مقبولست، و این مطلع نیکو ازوست: مطلع

رفتم بسیر باغ و طواف بنفشه زار آمد زهرنفسه مرا بوی زلف یار.

۵۶ - مولانا ساغری - از ولایت ساغریست، و در سلك شعرای هری بود، و با وجود شاعری صاحب مال بود، و امساك در حد کمال داشت، و چون مولانا جامی میل سفر حج فرمود، مولانا ویسی و مولانا ساغری هر دو عزیمت رفاقت و ملازمت او نمودند، و لیکن ویسی آخر کار گمت کسی مفلسم و خری ندارم که در راه بر او سوار گردم، و ساغری نیز چون کثرت مصرف راه حج ملاحظه کرد امساك مانع او گشت و از عزیمت رفاقت باز گشت، و چون هر دو از خری ار چنین سفری و چنین رفیقی باز ماندند میر سهیلی جهة ناز ماندن ایشان گفت:

ویسی و ساغری نعزم حرم کشته بودند هر دو شان سفری

لیك از آن راه هر دو و اما ندید آن يك از بی خری و این ز خری

و مولانا ساغری اگر چه شعر بد میگفته لیکن این مضاع را نیکو گفته.

چشم دُر بار من و ابر بهارست یکی ناله رار من و صوت هراست یکی.

و ساغری در هری مدفونست.

۵۷ - مولانا فصیح - شخصی تواناست، و مردی دانا، و در دانش بی نظیر و بی همتا، و در خدمت جوکی میرزا میبود، و کتابت قصرهای باغات او شعر اوست، و تتبع قصیده مصنوع سلمان کرده و مخزن الاسرار شیخ نظامی را نیز جواب گفته، و این بیت در باب بهان داشتن اسرار او است

هر بسی کز تو کسی شنود بیشك ازو عنفسی شنود

و قبر او در هری است.

۵۸ - شیخ کمال تربتی - در کمال خوش طبعی بوده، و غزلهای خواجه

حافظ شیرازی را محسوس نموده، و در خراسان از جمله متعینان ظرفا و معتبران شعرا

بوده، و میر علی شیر میفرموده که مرا بسیار آرزوی صحبت شیخ بوده، اتفاقاً در زمان سلطان ابوسعید در مشهد در گوشه غربت بیمار و زار و نزار افتاده بودم، و مردم در آن زمان جهة وقفه زیارت روضه امام میآمدند، و در جائیکه مخصوص مسافراست در آن مزار سیر مینمودند بحسب اتفاق شیخ باجمعی یاران دلپذیر بجائی که من خسته افتاده بودم آمدند، و بطر در بیتی که در دیوار نوشته بود نمودند، و در معنی آن بیت چون مشکل بود نظر مینمودند، و مباحثه میفرمودند، یکی ازیشان باقی را ملزم ساخت، ولیکن مرا سختی جهة تقویت جماعت بخاطر آمد، چون بایشان گفتم همه سخنم را تحسین کردند، و آن شخص نیز سخن مرا پسندید، و از سخن حق سر نه پیچید، و با جماعت ببالین من آمده و احوال من پرسید، و چون زمانی دیر بنشست مرا معلوم گشت که او شیخ کمال است. و این معما باسم «قطب» بخواند. معما

آنی که در هوای سر زلف یار ماست از سر گذشته اول و در آخرش هباست.
و درین معما سخن چند گفته شد، و باین تقریب آشنائی میان من و او پیدا شد، و محبت ازلی حالی ظاهر و هویدا گشت. و در آن زمان هر روز پرسش من می آمد، و انواع اسایت مینمود، و بعد از آن بحج رفت. چون باز گشت در تربت وفات یافت.
۵۹ - درویش منصور - سبزواری است، ولیکن مردی سنی و پرهیزگارست، و ریاضت کش و بی آزار، و صائم الدهر و بار بردار، و در عروض و صنایع شعر شاگرد مولانا یحیی سبیک است، و رساله در عروض تصنیف نموده، و تتبع قصیده مصنوع سلمان فرموده، و مطلع قصیده او اینست

س دویده در هوای وصل یار کس ندیدم آشنای اصل کار.
پوشیده نیست که صنعت ترصیع درین بیت پاکیزه افتاده. و در علم تصوف شاگرد حافظ علی جامی است، و در تصوف این رباعی از او است:

موجود چو ذره ره بخود توان کرد بسیار حدیث بیک و بد توان کرد
ایجاد چو بی قبول ممکن بود آرا که قول ناست رد توان کرد.
میر علیشیر گفته من عروض پیش درویش منصور خوانده ام.

۶۰ - مولانا علی جامی - در زمان خود یکی از متعینان زمان بود، و بسیار صاحب کمال و پر حال، و در علم تصوف علم، و در جامعیت بی نظیر و مسلم، و مولانا عبد الرحمن جامی در نقحات الانس شرح او را که بر قصیده شیخ عطار نوشته ذکر فرموده، و این مطلع آن قصیده است: مطلع

ای روی در کشیده ببازار آمده
خلقی بدین طلسم گرفتار آمده
و مباحات جمیع قراء ناست که پیش مولانا علی قرائت کرده اند، و میرعلیشیر نیز درسی چند از علم قرائت پیش او قرائت فرموده، و قبر او در حظیره شیخ بهاء الدین عمر است.

۶۱ - مولانا محمد معانی - در خراسان بمعما اشتها بسیار دارد، و پیش جمهور طرفا باستانی در علم معما مسلم و بی همتاست، و اشعار میر خسرو جمع کرده، و این معما باسم «یوسف» ارو است:

مرا هوای سفر بود پیش اربن در سر
چو صورت تو ندیدم بماند رای سفر.
۶۲ - سید کمال کجکعل - ساکن بلخ است، و سفر بسیار کرده، و عقل تجری سفر بر کمال حاصل نموده، و در حال و کمال بی مثال است، در فضل و جدال بی همال است. و مشهور در میان جمهور آست که با صد هزار بیت گفته، و یک قصیده مصنوع گفته که دوازده هزار بیت مصنوع ارو بیرون میآید، و میرعلیشیر گفته که آنچه من ازو دیدم اینست که یک قصید در مرثیه خواجه ابونصر پارسا گفته که از هر مصرع بعضی ابیات آن تاریخ وفات او بیرون میآید. و بسیار ابیات متفرقه در او بود که هر یک علیحده تاریخی بود و بسیار بیتها نیز بود، که از هر یک سه یا چهار تاریخ معلوم میشد. [و میرعلیشیر اگر چه در این امر تعجب نموده، ولیکن مولانا صاحب جهة میرعلیشیر قصیده کمت که از هر یک مصرع او آن تاریخ ولادت میر بیرون میآید و از هر یک مصرع آخر آن تاریخ وفات او، و چون این قصیده بمیر برسیده آن تعجب از آن قصیده نموده، و بعضی ابیات آن قصیده اینست:

ای فلک بیداد و بی رحمی بدینسان کرده

وی اجل ملک جهان را بزویران کرده.

کرده بر جانها کمین، بنهاده دام عنا
 هر زمان از کینه جوئی قصد صد جان کرده.
 بر جهاسانان چه میگوئی حسد نمود مرا
 از حسد باری جهانرا بی حسان کرده.
 عالمی را کرده 'ار حرن پترمان دم
 اهل عالم را سکین محزون و پترمان کرده.
 کی رها سازی عزیزان را ز زندان حزن
 از جفاکاری که چون یوسف بزندان کرده.
 آسمان بر دل و جانهای دین داران از آن
 جور بیحد و جفاهای فروان کرده،

کز دل و جانهای ایشان هیچ جا ناید برون
 ناامیدی و بلا رنج و عنا گردد فزون. [

و سید کمال نود و نه سال زیسته، و این مطلع اروست: مطلع
 ای روشنی از نور رخت دیده جان را

بر خاک نشایده قد تو سرو روان را.

۶۳ - خواجه مؤید مهنه - اربابهای حسرت شیخ است، و در علوم ظاهر

ماهر بوده، و از خدمات معاصی ظاهر، و بعضی اوقات وعطی میگفته، و در وعظ
 گفتن 'درمی سفته' و در محاسن وعظ بغایت گرم و در شور میگشته، و دلای مردم
 پیرصف و در نور و سرور میگشته، و خواجه سماع نیز میفرموده، و سلاطین آن زمان
 تعظیم او میکردند. و این مطلع از او است: مطلع

از مه روی تو آئینه جان ساخته اند ویدران آئنه جانرا بگران ساخته اند
 [و گوئیا درین عزل تنج جامی فرموده که گفته.

حقه لعل تو از جوهر جان ساخته اند

کام هر خسته در آن حقه بهان ساخته اند.

آن به بالاست بهالیت که از روضهٔ قدس

بتماشا که عشاق روان ساخته اند .

و قبر خواجه در گنبد جدّ اوست .

۶۴ - خواجه مؤید دیوانه - اوهم از نیرهای شیخ است ، لیکن سی کسی

آشفته دماغ و پرشور بوده ، و باوجود آشفته دماغی شعر خوب میگفته . و این مطلع ازو است :

چشم داریم از آن ماه سعادت پرتو که جهان را بدهد روشنی ازسرتو .
و چون هوای سلطنت داشته از روشنی تو « سلطنت خود خواسته ، لیکن حق عزوجل این نخواست » ماشاء الله کان و مالم یشاء لم یکن .

۶۵ - میر عماد مشهدی - جوانی خوش طبع و خوش خو بوده ، و شعرای

مشهد همیشه در خدمت او میبوده اند ، و اطاعت او در همه کاری مینموده ، و میر عماد بی بطیر و بی بدل بوده ، و میر در جواب شیخ کمال این بیت گفته : بیت
گفت با چشمتم بگو تا جز خیال روی ما

صورت دیگر نیارد در نظر ، گفتم بچشم .

پوشیده نیست که « گفتم بچشم » دو معنی خوب دارد .

۶۶ - شاه بدخشان - لعلی تخلص او است ، و شاه در عایت خوش طبعی

و خوش صورتی و خوش سیرتی بوده ، و در نهایت مسلمانی و عدل و جهانبانی ، و شاه ازسل سلاطین قدیم است ، و چندین هزار سالست که سلطنت درخانهٔ ایشانست ، و سلطان بو سعید اصل سل ایشان کند^(۱) ، و این مطلع اروست :

تا سودای تو ترك جان و سر خواهیم کرد

کام جان هر دم رلعت پرشکر خواهیم کرد .

شاه در سرکار سلطنت سربهاد .

۶۷ - ابن لعلی - پسر شاه بدخشان باشد ، و او پادشاه زادهٔ بوده ارندیدی

(۱) کند فتح اول و سکون دوم

و تندی آزاده، و بس خوش باش و بی تکبر، و مصاحب مردم قلاش بی تعجب، و بسیار
اطوار پادشاهانه ازو میگویند، و این مطلع ازوست: مطلع
ای ز لعل آتشینت در دل گلنار نار غیر دل بردن بداری ای بت مکارکار،
او بیر شهید راه شاهی گشته

۶۸ - مولانا عبدالصمد بدخشی - مردی منصف بود، و متصف باخلاق
حمیده و اطوار پسندیده، در هری بامر سلطان ابوسعید تاریخ او میگفته، و درهای
نظم نیکو میسفته. و خیال او در شعر در حد کمال بلکه بالای حد کمال، و در نازکی
بی نظیر و بی مثال، میرعلیشیر گوید که با این همه فضل و کمال یکباری در قافیه
غلط کرده بود، چون تنبیه او کردم متنبه گردید، و ارتلخی سخن حق نمیرنجید
بلکه نمون منت من گردید، و این بیت مثنوی ازوست:

ز ماهی هیاهوی تا ماه بود سر آوازشان «جام الله» بود.
و قبر او در کوهستان است.

۶۹ - مولانا یوسف شاه - کاتب تخلص میکرده زیرا که بصنعت کتات
شهرت داشته، و از جمله طرفای شهر هری بود، و در میان ایشان بظرافت ممتاز
مینمود. و این مطلع بیکو ازوست: مطلع
ای جدا گشته که دوری زبهر همفسان

مادرین شهر بدین روز و تو در شهر کسان.
مولانا در شهر هری بآخرت رفت.

۷۰ - خواجه ابواسحق - پسر خواجه مؤید مهنه است، و جوانی
داشمند است، و بسیار خوش طبع بود، لیکن بدخوی و متکبر و متحجر. و این مرثیه
اروست. مرثیه

کشید از دست ما صحرای خاور دامن آن گل
بصحرای قیامت دست مادر دامن آن گل.
و قبر او در مهنه است.

۷۱ - سید کاظمی - شخصی کاظم الغیث بود، از این جهت کاظمی تخلص می نمود، ولیکن بسی کسی هزال و برجدا، اما سبک روح پر روح، و در کمال فضل و کمال، سلطان صاحبقران او را بر سالت به هندستان فرستاد، و در وقت مراجعت در ملك عراق توقف نمود، [بعد از آن چون بشیر از رفت از شر آرز و حرص طعام هلاک گشت، زیرا که چندان طعام ننوشت که تملی گردید و از درد امتلا مرد.] و از جمله اشعار اوست:

صبح از افق چو رایت بیضار آورد
آهم علم بر اوح ثریا بر آورد.
و هجو شهر انگیز که جهة عامه شهر هری گفته بیکوست، و این مطلع آنست:
شکر خدا که قاضی شهر هری نیم
در سلک آدمی صفتام، خری نیم.

۷۲ - مولانا محمد معنائی - شخصی لطیف و طریف بود، و سنی مذهب و مؤدب، و خدمت سلاطین بسیار فرموده، و میرزا بابر او را صدر خود ساخته بوده، و بعد از بابر میرزا در زمان سلاطین دیگر هم محترم و مکرم بوده، و گنبد سرقمر خواجه حافظ را او عمارت فرموده، و میرزا بابر را در آن گنبد صیافت نموده، و لیکن یکی او طربهان آن زمان در دیوار عمارت در برابر نظر میرزا این بیت نوشته. بیت
اگر چه جمله اوقاف شهر غارت کرد
خداش خیر دهد آنگه این عمارت کرد.
و این معما باسم «درویش» ازوست:
چون تنام روی از دشنام دوست
عالمی را روی در دشنام اوست.

۷۳ - خواجه حسین خضر شاه (۱) - استر آبادی بوده، و بسیار خوش طبع و خوش محاوره، و لیکن آشفته و بر مجادله، و شعر بیکوداشته، و حظی عظیم از حسن خط داشت، و خط بطریق مولانا جعفر کسی آموخته، و بهتر ننوشته، و لیلی و مجنون میگفته. و این بیت ازوست.

ای چهره گشای هر جمیلی
بد تو شفی هر عنیلی
و این مطلع بر ازوست. مطلع

سایه ات هر جا که افتد بر زمین گل بر دمد
 بی گل تنها که سرتاسر گل و شکر دمد .
 و قبر او در استر اباد است .

۷۴ - مولانا نجومی - کسی لاناالی و بی باک و ناپاک بود ، و طبع او بهزل
 و مسخرگی (مایل) ، و اکثر اشعار او قطعه است ، ولیکن مطلعهای او نیکوست : مطلع
 باز عید آمد بیا جانا که قربانت شوم همچو چشم گوسفند مرده حیرانت شوم .
 [و میر اگر چه این چنین ذکر فرموده ، ولیکن بنده مترجم این مطلع را از
 درویش دهکی چنین یاد دارم :

عید قرباست میخواهم که قربانت شوم
 همچو چشم گوسفند کشته حیرانت شوم .]

۷۵ . خواجه مسعود قمی - از جمله اکابر کبار عراق است ، وار عراق
 بخراسان آمده بود ، و مصاحبت با میرعلیشیر فرموده ، و مثنوی و غزل را روان میگفته ،
 و دو هزار بیت (۱) تاریخ سلطان صاحبقران سلطان حسین میرزا گفته ، و ابیات
 رنگین در آن تاریخ دارد ، و یوسف و زلیخا ، و مناظره شمس و قمر ، و تیغ و قلم هم
 گفته . و این مطلع خوب ازوست . مطلع
 مشتاقم و دورم غم جانکا هم از آست
 مشتاقتران دور ترید آه-م از آست ،

[و این مطلع نیز ازوست مطلع
 يك قطره خون و صد غم و محنت دل منست
 يك دبدن و هزار بلا حاصل منست .]

و قبر او نیز در جوار مزار پیر صد ساله (۲) است .

۷۶ - حافظ یاری - یاری شیرین گفتار شیرین کردار بوده ، و در علم قرائت
 بی نظیر ، و اکثر اوقات بتلاوت قرآن مشغولی داشته ، و همیشه همای همت را

(۱) در نسخه ترکی : دوازده هزار بیت . (۲) در نسخه اصل ترکی . پیر سیصد ساله .

بر نصیحت مردم میگماشته، و از جمله مصاحبان میر علیشیر بوده. و این مطلع در انصاف ازو است: مطلع

گرم بر سر هزار آید بلا شایسته آنم

که هستم بدترین خلق و خود را نیک میدانم.

در مدرسه اخلاصیه وفات یافته، و قبرش در کوچه صفاست، [و نام این دوجا گواه نجات او است والله اعلم.]

۷۷ - مولانا قبری - (۱) زیشابوری است، و اگرچه مردی عامیست اما

در شعر روان و چست و بیکوست. و این مطلع ازوست: مطلع

این کهرها بین که در دریای اخضر کرده اند

زین مشاعل آتش خور بین که چون رکرده اند.

۷۸ - مولانا خسروی - گوئیا دعوی خسروی داشته که خسروی تخلص

میکرده، میگویند که دعوی بزرگ می کرده، و شعر خود را پیش مردم میآورده، و راه سخن بریشان می بسته، و اریشان تعریف شعر بد خود میخواست. و این مطلع در دیوان اوست: مطلع

ز لعل بار دلدایی گرفتم حیاتی یافتم جانی گرفتم.

۷۹ - مولانا نازینی - طبعی خوب و دلپذیر داشته، و مقبول اکابر و اصاغر

بوده، ولیکن عامی بوده، و شعرش خالی از چاشنی خوب بوده، و غزل بیشتر میگفته، و اصل او از سبزووار است، و بامیر شاهی مصاحبت مینموده. و این مطلع ازوست. مطلع صنوبر تار حمد متگاری سروت جدا مانده

شده دیوانه ژولیده موسر در هوا مانده.

۸۰ - ولی قلندر - در آستانه فلک آشیانه میرزا بابر ملازمست، و بسیار

حیره و چیر و دایر و بی حیاست، و شعر او در میان شعرا بدی مشهور است، و چون میرزا پیر بوداق بهری آمد و شعرا ن هری را بشیر از برد، او را نیز همراه ایشان برد. و این مطلع بیکو ازو است مطلع

بیم ملول که کارم نکونشد، بد شد شود شود، شود گومشو، چه خواهد شد؟

۸۱. مولانا والهی - آشفته و واله کسی بود، و بسی تند و تیز. و این

بیت از قصیده او است که بردیف «آراسته» در مدح سلطان علی موسی ارضا علیه التحیه و التسلیم گفته، و در مدح شاه ابوالقاسم نیز گفته:

شاه ابوالقاسم که شد در دور او خوشتر ز خلد

مشهد سلطان علی موسی ارضا آراسته.

و شاه ابوالقاسم بابر میرزا است.

۸۲ - جریمی قلندر - طالب علمی بوده از ولایت سمرقند، و شعر او ترکی

است: مطلع

بیجه بیغلای شمع دیک هجر نیکددا یارم کیجه لار

آه کیم گوید وردی داغ انتظارم کیجه لار.

۸۳ - مولانا ترخانی (۱) - بصورت سپاهی بود. و سیرت نیکو شهرت

داشت. و این مطلع مولانا جامی رابیتی گفته. مطلع

ای ز مشکین طرہات برہر دلی نندی دگر

رشتہ جان را بہر موی تو پیوندی دگر.

مرغ دل پر کدم و از سینه بریان ساختم

تا کشم پیش سکت ہر احوالہ بر کنندی (۲) دگر.

۸۴ - مولانا عشقی - ہر وی است، و کتابہ سفید خانہ سلطان ابو سعید میرزا

شعر اوست، و مطلع آن اینست: مطلع

این منطری کہ طاق چو ابروی دلبرست

ار خا کہ بر گرفتہ دارای کشورست.

۸۵ - مولانا عبد الوہاب - اندک صاحب کمال پر حال بودہ، و بسیار

طبع شوخ داشتہ، و بسی شیریں گفتار و نیکو کردار بودہ، و قاصی اسفراین کہ

(۱) در سجع اسلامبول این اسم محدود است.

(۲) بر کند. رشوت و بارہ.

وطن اوست کشته، و چندین مدت نیز قاضی استرآباد بوده، و این مطلع تتبع دریای
ابرا را ازوست: مطلع

این کهن اوراق گردون کش زانجم زیورست
کهنه تاریخ بسی شاهان انجم لشکرست.
و مولانا در استرآباد بباد فنا رفته.

۸۶ - خواجه برهان - از فرزندان حضرت شیخ الاسلام احمد جام است،
و در فقر که فخر دارین است مردی تمام، و برهان و حجة اهل ایمان و الاسلام، و در
فن موسیقی مشهور انام، و آوازه استادی او درین فن همه کسی رسیده، و هر که
درین فن کامل است او را پسندیده، و اکثر استادان زمان شاگردان اویند، و در
این مطلع تصنیف اصفهان ازوست:

رسید موسم شادی و دوق و عیش و طرب
اگر گدا مراد دلی رسد چه عجب؟
مولانا در جام جام ناده بیستی از ساقی باقی اجل نوشیده، و خلعت فنای دنیا و بقای
عقبا پوشیده.

۸۷ - مولانا مشرقی - در مشهد بکاسه گری منسوب بوده، و بخدمت
سیار عربزان و مردان رسیده، و منظور نظر کیمیا اثر ایشان گردیده. و این بیت
در شکایت ازوست: بیت

از چیست سرخ پنجه مرجان و پای بط
گر خون بجای آب روان نیست در بحار.
و مولانا در هرات وفات یافت.

۸۸ - مولانا هوائی - ایس و جایس مولانا مشرقی است، و در نقاشی
کاشی نیز صاحب وقوف، و در کتات نیز دستی درست و خوب دارد، و اشعار خود را
بسیار خوب مینوشته، و تذهب و نقاشی آن رغبت زیبا و اعلا میکرده، و بهای ارزان
بمردمان میفرخته، لاجرم شعرا و مشهور گشته، و لیکن مردم بر سبیل هزل و مطایبه

باو میگفته اند « کین شعر تو صورتیست بی معنی خوب ». و این مطلع ازوست : مطلع
بگرد کوی تو با صد یاز میگردد نظاره میکنم ازدور و باز میگردد .

۸۹ - مولانا قبولی - فقیری بوده و خالی از حالی و قبولی نبوده ، و در
بازارچه ملک (۱) غزل (۲) میفرخته ، و یکشبی میگفته که من وقت سحر می میرم
« واز دست اجل ساغر می میگیرم » ، و هیچ چیز جهت تجهیز و تکفین خود ندارم ،
ای یاران میباید که دیوان مرا پیش میرعلیشیر برید ، و اسباب تجهیز و تکفین مرا
ازو بستانید ، چون سحر شمع وارجانداده یاران او پیش میرعلیشیر رفته اند ، و دیوان
او برده ، میر ازدیوان اوجه آمزش اوفالی گرفته ، این بیت نفال او آمده : مطلع
اگر قبول تو یابم قبولیم ورنه بهر دو کون چو من باقول نتوان یافت .

میرعلیشیر بعد از فال اسباب تجهیز و تکفین او در حال در حد کمال مهیا کرده
و فرستاده ، و مولانا در هری مدفونست .

۹۰ - مولانا محمد امین - بلخی است ، و مردی ساده و گولست ، واکثر
اوقات بنویسندگی و عمل داری مشغولست ، و شعر نیز میگوید ، و در زمان بابر
میرزا بوده ، و اول غزلی که پیش میرزا بابر برده اینست ، و این بیت از ابیات
آن غزل مقبول گشته : بیت

ای سیه چشم خطائی مرغ جان را نا تو اس

و ز سیه چشمان دیگر همچو آهو دلبرم ،

و مولانا از مقبولیت این بیت پیش میرزا مباحات و تفاخر می نموده ، و سبب شهرت
او همین بیت است ، و در استرا با د ارعالم رفته .

۹۱ - مولانا سعدی - مشهدی بوده ، و کاسه گری منسوب . و این مطلع

ازو است : مطلع

زهر قطع هستی حیلله ار صد جای انگیزم

مگر يك لحظه با آن دلبر خود رای آمیزم .

و در مطلع دو قافیه رعایت کرده ، و بیت دوم این مطلع را میرعلیشیر پسند فرموده
و آن بیت اینست

شمی بنشین و چندایی شراب بی حسابم ده
که نتوانم که تاروز حساب از جای برخیزم .

و مولانا در هری وفات نموده

۹۳ - میر ارغون - خیمه دوزیست ، و از قدمای ظرفای هری است ، و از جمله
کهنه شاعران آنجاست ، و نظم معما بر سایر اشعار او غالبست ، و این معما باسم
« محمود » ازوست .

ای رجام حسن سرخوش سوی مخموری ببین
ز آنکه اشک خویش را پیوسته بر روی جبین .

و در هری وفات یافت .

۹۳ - مولانا صدر کاتب - شخصی آشفته و آلفته روزگار بوده ، و همواره
خدمت اتراک باهموار مینموده ، و خدمت کتات میکرد و اگر در مالورید مایه
لوبدی مییافته بلوبدی می شتافته ، و بکتبت نمی پرداخته . و این مطلع از جمله
اشعار اوست مطلع
هرگز دل مارا بمعنی شاد نکردی کشتی دگرانرا و مرا یاد نکردی
مولانا در هری وفات کرده .

۹۴ - مولانا ایازی - شخصی غریب بوده ، و عجیب شکلی داشته ، و اطوار
و شمایل و گفتار او از شکل او عجیب تر و غریب تر بوده . میرعلیشیر گفته که
بک نار در سر پل مالان دیدم که در میان مردمان قصیده خود میخواند ، من بهمان
وزن و قافیه و معنی بیتی گفتم و برو خواندم ، چون بشنید متحیر گردید ، و بعد از
سه سال باز او را در محاسی دیگر (۱) دیدم که شعر خود را بر مرده مجلس میخواند ،
در بهمان وزن و قافیه و همان معنی بیتی دیگر گفتم و بخواندم ، چون شنید باز

(۱) در نسخه ترکی ح در باغ سده دار

متحیر گردید، و از اهل مجلس پرسید که این چه کسست که من هرگز چنین کسی ندیده‌ام، و چون در چشم او ضعفی قوی بود نمیتوانست مرا تشخیص کردن، ولیکن بطرر سخن مرا شناخته بود، زیرا که میگفت من سه سال پیش ازین در پل مالان شعبده بازی چنین دیدم و عالماً این همانکس است که پیش از این او را دیده‌ام، و این بیت از مولانا است:

چادرش خود رنگ مکس رید ایازی

بی جامه و بی موزه و بی کرته نمازی. (۹)

۹۵ - سید تقی - هروی بود، و چون مصاحب میر عبدالقادر نقیب بوده

باو منسوب گشته و این تخلص نموده. و این مطلع ازوست: مطلع

دیده‌ام تاشده از ماه رخ یارجدا دل جدا خوشده و دیده‌خونبار جدا.

۹۶ - مولانا ایسی - در شاعری کم بصاعت بوده، و بشعر دزدیدن متهم

و این مطلع ازوست. مطلع

گرچه میجوید دلم دائم وصال یار را یار میجوید برغم من دل اغیار را.
[و این ایسی غیر آن ایسی است که کاتب سلطان یعقوب خان بوده.]

۹۷ - مولانا محمد ابلی - شخصی لطیف و ظریف و نازک شیوه کسی بوده،

و بخدمت مولانا شرف الدین علی یزدی رسیده، و منظور نظر کیمیا اثر او گردیده، و طبیعت او معمه ملازمت داشته، و این معما باسم «نویان» ازوست.

بجویم داد از خوبان گل چهر که خواهانم همه رویان بدمهر.

۹۸ - درویش نازک (۱) - از حله آدمی راده های خراسان است، و پدرش

حکومت هری (۲) کرده، و خودش بزم مدتی سپاهی بود، و آخر ترک کرد، و کپنک دوش شد. و این مطلع ازوست. مطلع

پیر اول کیم چیقدی ایلدین آ که اولدور

کدالایع دین کیم آ که دورسه اولدور.

و این مطلع پارسی ازوست: مطلع

(۱) در نسخه ترکی: نازکی. (۲) در نسخه ترکی ج: حکومت مشهد.

منم که بیست مرا جز بجام ناده تفاخر

بدار ساقی گلچهره کاسهای یرایر.

۹۹- مولانا کوثری - بسی شیرین کار و خوش گفتار و بی آزار بوده ،

روزی یکی از موالی بحجره او آمده وقتیکه مولانا آتش می پخته ، و میخواستہ کہ مدد او کند درطعام پختن ، مولانا گفته کہ مدد مکن تا شریک شوی . و این مطلع ازو است : مطلع

در خیال پسته خندان آن بادام چشم

چشمه خویست چشم ما که دارد نام چشم .

در هری وفات کرد .

۱۰۰- سیدمسلمی - اسفراینی بوده ، وابدال وش ، و با ابدالی درکمال خوش

طبعی . و این مطلع ازوست : مطلع

خال او نقد دلم از دیده روشن کشید

همچو دزدی کو متاع خانه ازورن کشید .

۱۰۱- مولانا نظام - طالب عامی بیکوست ، و در معما جهد تمام داشت .

و این معما باسم « خواجه اسحق » ازوست .

سیخادان طایر بخشنده دانه که در اقبال دارد آشیانه .

قبر او در خیابان است .

۱۰۲- مولانا یاری - وزیر زاده بود اما درویش صفت و آزاده ، و در بلخ

میبود . و این مطلع ازوست . مطلع

کسم نشان سر موئی از آن دهان دهد

چنان تنگم ازین غم که کس بشان دهد .

۱۰۳- خواجه محمد مجلد - از حمله طرفای ملک خراسان است ، لیکن

در عات حمایت ، را اکثر متعینان رهان از هزل و هسخرگی او بجان آمده بودند ، و این معما از هزلیات اوست

خری کج کرده پالای سون ده تاخت
قبرش در هری است . چرا گاه ده ازکاو ان پرداخت .

۱۰۴ - مولانا محمد - نعمت آبادی است، و در خدمت پهلوان اکثر مردمان
بشعرو معما مشغول بودند، و او نیز هوای معما پیدا کرد، و چندان جهد کرد که معمائی
خوب شد، و معماهای او بسیارست، لیکن متفرق و پیریشان است، زیرا که هرگز
کسی جمع آن نکرد. و این معما باسم «کاکا» ازوست :

آنچه کردی بردل از بیداد گر یاد آرمش
گویم ار باکوہ جانبا من نفریاد آرمش .
و قبر او در بازار گاه هری است .

۱۰۵ - سید عبدالحق (۱) - استرآبادی است، و جوانی خوش طبع و خوش
محاوره، و اخلاق حمیده و افعال پسندیده داشته، و میگویند که قاضی جرجان (۲)
خری بر شوت بقاضی عسکر داده تا قاضی گشته، و سید عبدالحق جهة او این
قطعه گفته :

همی گشت در شهر شخصی ز جرجان (۳)
که قاضی شود، صدر راضی نمیشد
بدادش خری رشوه و گشت قاضی
اگر خر نمی بود قاضی نمیشد .
قبرش در استرآباد است .

۱۰۶ - مولانا قرشی - در سمرقند میبوده، و در بازار دکان صحافی داشته،
و جمیع ظرف در دکان 'و جمع میگشته اند'، و او این جمعیت پیریشان میگشته زیرا که
مانع مشتری میشده اند، و مولانا در شکایت این مطلع گفته
بیست آئین محنت کردن از یاری گناه
ورنه زان بدعهد میگردیم بسیاری گناه .
خطائی تخلص اوست، و قبر او در سمرقند است

۱۰۷ - مولانا جوهری - بیر سمرقندی است، و مشرف صابون خانه بود،
و عروض نیکو میدانسته، و سیرانمیی را نظم فرموده، و این بیت از آنجاست بیت

(۱) نسخه ترکی . سید عبدالحق (۲) نسخه ترکی . خودجان

(۳) نسخه ترکی ج . خودجان

فلک بس که درموکش تاخته بهر ماه تعلی نو اداخته .
قبر او نیز در سمرقند است .

۱۰۸ - مولانا خاوری - بیز از سمرقند است ، و بدرزی گری منسوبست ،
و بدیهه روان خوب دارد ، و بسی شوخ و خوش طبع است ، و این بیت از ترجیع
بند اوست :

میزند که بچوب و گاه بمشت بازی باری مرا بخواهد کشت .
و این مطلع بیر ازوست . مطلع
من که عمری بهوس پیروی دل کردم
عمر بگذشت و ندادم که چه حاصل کردم .
قبر او معلوم نیست .

۱۰۹ - مولانا حلزائی - بیر سمرقندی است ، و مردی شکفته و خندان
بوده ، و در میان طریفان تازه روئی شاهه ، و در جوانی از عالم فانی رحلت نموده .
و این مطلع ازوست . مطلع
زاهدان قضاها ، بروی دادار اولی
تو و مسجد که ترا بروی بدیدار اولی
قبر او بیز در سمرقند است .

۱۱۰ - مولانا ریاضی - بیر سمرقندی است ، بقول میرعلیشیر بد خاق
و معجب بوده ، و عجب او از غرایبی خوب او بوده ، و این مطلع ازوست . مطلع
ستاره ایست در گوش آن هلال ابرو ز روی حسن بخورشید میزند پهلوی
و میرعلیشیر گفته که من گفتم که اگر چنین بودی بهتر بودی .
ز روی حسن در گوش آن هلال ابرو

ستاره است که نا ماه میرد پهلوی
و مولانا رباضی اوصاف نداده و لایزال حدال مینمود [و این مطلع نیز ازوست
گر طبیب آید که گیرد بجز جانان مرا
من همی مبرم که میگردد گنج خان مرا .

و این مطلع و بیت بیر ازوست

بی جمالت خار نومییدی بدنندان میکنم
 وز درخت گل بجای غنچه پیکان میکنم .
 محنت و رها در ا نارنج من نسبت مکن
 سخت جانی کوه اگر میکنند من جان میکنم .
 تا چرا دادم عنان دل بدست کافری
 از ندامت پشت دست خود بدنندان میکنم
 چشم پر خون ریاضی چون نگین لعل شد
 بر وی از عین محبت نام جانان میکنم .]

مولانا ریاضی در جوانی در سمرقند وفات یافته .

۱۱۱ - مولانا یوسف - بدیعی تخلص اوست ، و از افندجان است ، و در
 سمرقند با مولانا صفائی میبوده ، و صفائی با وصفای محبتی داشته ، و تخم محبه
 او در دل کاشته . و میرعلیشیر گفته که در زمانی که در سمرقند بودم مولانا یوسف
 ساده رو بود ، و رویش نور و صفائی داشته ، و در آن ایام شعرش مثل او خام بود ، و صفا
 پختگی نداشته ، لیکن صفائی آنرا پخته میپنداشته ، بتدریج باصلاح من پخته گشته
 آخر الامر بگشت دیار خراسان آمد ، و ظریفان او را مولانا یوسف صفائی میگفتند
 و باین ظرافت او را بی صفا میساختند ، و در این ایام صلاحیت تام داشت ، و صحبه
 خوش با مردم میداشت ، و ابن مطلع ازوست : مطلع
 گر بدین آب و هوا کویت بود منزل گهم

بی زلال خصر باید بی دم روح اللهم .

و در [تنبع] قصیده هرآت الصفا این بیت او بیکو است : بیت

در مقصود جویان مجمع البحرین شد صوفی

که بحری پر دروست از چشمه هر چشم گریانش .

و در رساله معما این معما باسم «منصور» ازوست : معما

مرا زان شد منور خانه چشم - که آمد دوست در کاشانه چشم

و مولانا در سرخسی فوت شده ، و در مزار شیخ لقمان خاقتاهی مدفون است .

۱۱۲ - مولانا خاکی - از کوسو بوده، و بسی درویش و دردمندی نموده،

و طبع نظم نیز داشته. و این مطلع ازوست:

نیازمند توئیم ای نیاز پرورده ترا زمانه عجب دلتواز پرورده.

۱۱۳ - مولانا لطیفی - ملك الکلام زمان خود بوده، و در ترکی بی نظیر،

و دیوان ترکی او مشهور و دلپذیر است، و بسیار مطلعهای متعذر الجواب دارد،
از آن جمله اینست: مطلع

نازك لوك ایچره بیللی خایوق تار گیسوئی

اوزحد بنی بیللب بیللی دین التوردم قوئی.

و این مطلع نیز از آنهاست

سید آیتی دایریم منی آشفته ساج دین صالیدی کمندبونیمه ایکی قولاج دین.

و مولانا ده هزار بیت خوب در مثنوی گفته، و لیکن چون بیاض نبرده شهرت نگرفته، و فارسی نیز قصیده ها دارد. و درین زبان نیز استاد است، و نود و نه سال عمر او بوده، و در آخر عمر قصیده آفتاب ردیف گفته، هیچکس از اقران او تتبع آن نتوانسته، و آن مطلع اینست: مطلع

ای ر رلف شب مثالت سایه پرور آفتاب

شام زلفت را بجای ماه در بر آفتاب.

و در وقت مرگ وصیت کرد که مولانا عبدالرحمن جامی این مطلع او را در دیوان خود ثبت کند و آرا غزل سازد: مطلع

گر کار دل عاشق با کافر چین افتد به زآنکه بیدخوئی بیرحم چنین افتد.

و مولانا جامی بوصیت او عمل نموده و این را غزل ساخته و در دیوان ثبت فرموده، و مولانا لطیفی در ایام جوانی تحصیل علوم ظاهر به تمام نموده، و بعد از تکمیل آنها بخدمت مولانا شهاب الدین خیابانی آمده و بتحصیل علوم باطنی و تصوف مشغول گشته، و این طریق را تکمیل فرموده و بالجمله مولانا شخصی جامع علم ظاهر و باطن بوده، و میرعلیشیر گوید که جهة من فاتحه خواند که سبب تمام فتوحات من آن بود،

و امیدوارم که سبب فتوحات و فیوضات آخرت نیز گردد، و مولانا در شهر مدفون است نزدیک مسکن خود.

۱۱۴ - مولانا قتیبی - مشربی تند و تیز داشته و شعر بر زبان فارسی و ترکی می‌گفته، و باین مطلع مباحثات می‌کرده. مطلع

آه کم جا بیمغه بسم یارنادران ایلکی دین
داد فریاد اول حفاچی آفت جان ایلکی دین

و بزبان فارسی نیز این مطلع اروست. مطلع
صبحی که دم بمهر نزد بکنفس توئی
در آخر از سخنان بی ادبانه توبه کرده. و طریق اهل صلاح پیشه خود نموده، قبر او هم در دو دیو برادران است.

۱۱۵ - مولانا اتالی - از فرزندان مولانا اسمعیل اتالی بلخی بوده، و بسیار درویش و شاد و خوش خلق و خوش صحبت بوده، و شعر ترکی می‌گفته. و این مطلع ازوست: مطلع

اول صنم کیم سوقراقید ابری تیک اولتورور
غایت نازک لویکیدین سوبیلا یوتسا بولور
در قافیه این مطلع عیست، لیکن مولانا شعر ترکانه می‌گفته، و مقید اصلاح قافیه نمی‌شده (۱).

و این بند در ترجیع بند او نامرہ افتاده

سن سن اصل وجود هر موجود
سندین اوزکا وجود عه بی وجود.
۱۱۶ - مولانا کمالی - بلخی بوده و ترکی گوی، و شعر او در بواهی بلخ مشهور است، و مسکن او کوه صاف است، و این مطلع اوست مطلع

ایریننک قوی دور بیشکر ای جان بیلی ناعلیق
کل داعی بورونک بنده سی دور توبی یماعلیق

قبر او در کوه صاف است.

(۱) در نسخه فارسی مولانا مقیمی را ذکر نکرده ولی در نسخه ترکی این قسمت مولانا مقیمی منسوب است

۱۱۷ - مولانا لطیفی - بسی شوخ طبع و شیرین گفتار بوده ، و در سن کودکی وفات کرده و شعرا و گم شده ، و این مطلع ازوست : مطلع

گاه آقار که تا مارلبینک شکری بیزکاتیکماس بو هیچ آقارنا هاری .
این شعر اگر چه ترکانه است لیکن شوخ طبعی گوینده ازو معلومست .

۱۱۸ - مولانا سکالی (۱) - از ماوراءالنهر است ، و مردم سمرقند او را معتقد بوده اند ، از مطلعهای او که اهل سمرقند آنرا می پسندند و میخوانند اینست :
بی باز و بونی شیوه دورای چادو کورکوک شوخ و شنک
کک دری طاوس و ایوق ته بو رفتار دنگ .

قمر او در سمرقند است .

۱۱۹ - میرزا حاجی سعدی - سمرقندی است ، و از حمله آدمی زادهای آن ملکست ، طبعی عریب و عجیب داشته ، و این بیت او پرچاشنی افتاده :
اوخشایی قامتینک عه صنوبری ناغان
بیچاره دیلماس ایرمس الف دین تایاع بی
امید که خداوند سبحانه سرکت این بیت او را بیامرزد .

۱۲۰ - سعید بیک - لطافت طبیعت و طرافت و نزاکت (۲) شعر او معلوم است ، و اخلاق عظیمه و اوصاف جمیله او را بیان حاجت نیست ، و این مطلع ازوست . مطلع

ما را در این دیار تویی دلنوار و بس داریم ار تو گوشه چشمی نیاز و بس .
قمر او در مرو است .

۱۲۱ - بهلوان حسین - دیوانه تخلص می نمود ، زیرا که از دیوانگی و اندالی خالی بود ، و با وجود دیوانگی کمالی داشت ، و کوچک دل بود . و این مطلع حوب ازوست . مطلع

(۱) در نسخه های ترکی مولانا سکالی . (۲) استعمال لغت (سراکت) در این کتاب قابل توجه است

طوبی مثال سروی و شمشاد قامتی من وصف قامت تو چکویم قیامتی .
در قرا باغ مقتول شده .

۱۴۲ - مولانا صانعی - پیش مولانا عبد الرحمن جامی این بیت آورده
و تعریف میکرده :

تو هر که اودعوئی می کند چه دعویست بی معنئی میکند .
ترا میوه شیرین و اوراست تلخ جوسیب سمرقند و آلوی بلخ .
و با این فصل وزیر بوده ، وسی طالب و جبار ، ناچار بحکم عزیز قهار سیاست شاهی
بگرفتار گشت ، [و دمار ار روزگار او برآمد ، و معنی « قتلک بیوتهم خاویة بما ظلموا »
محقق شد .]

۱۴۳ - خواخه مسیب^(۱) - او نیز مست باده غرور و ظلم و تعدی بوده ، و
بهوای وزارت و کفایت پادشاه مردم را زحمت میداده ، و رحمت بر عباد الله نمیکرده ،
و بمقتضای « من اعان ظالما سلطه الله علیه » سیاست پادشاه برو مسلط گشت ، و بآن کشته
گشته ، و قبر او در خانه اوست .

۱۴۴ - مولانا میر سید - کابلی است ، و کسی قابلی است ، و بسیار ندیم
شیرین گفتار و شیرین کردار است ، وسی کم آزار . و این مضاع ترکی ازوست :
جان و کونکونی جمعا اونی بیلا گویدور دیگر

ایلا کیم کول بولدم و می دین کول کول تیندور دیگر ،
و در هری وفات یافت ، و قبرش در « گورستان خواجه » است .

۱۴۵ - میر سعید - در میان خلق کابلی لقب او بود ، و طمیعت خوب داشت ،
و سیرت مرعوب ، و محبوب قلوب مردم بوده . و این دو بیت ازوست
ای محب لاریت نکیز گریازه سیز گل ایا عینده حماری یاره ساز .
گر مین اولتیام ترتم نیک ناشی غه کشته بیر شوخ ایرو ردیب یاره سیر .
در زمان سلطان بوسعید شهید گردید

۱۴۶ - محمد علی - غریبی تخلص مینموده، و انیس میرسید کابلی بوده،
و بسیار جوابی خوش خلق و خوش محاوره و خوش طبیعت، و در میان خلق خلق
او بیکو است، و اصول خوب داشت، و اکثر سازها مثل عود و طنبور و کمانچه
و غیرها خوب مینواخت، و قانون را خصوصاً بسیار بقانون مینواخت، و درین علم
بطیر بداشت. و این مطلع ازوست مطلع
درد حالمدین اگر غافل اگر آگاه ایسانگ
هیچ غم بوق کر منکسین دابر و داخواه ایسانگ.

و این مطلع فارسی بیر اروست: مطلع
چشم بیدمار تو هر دم با توام میکند
لعل جان بخش تو جانا قصد جانم میکند
و در خدمت حضرت سلطان عجب صاحب اختیار و صاحب اعتبار بود، و هیچوقت از
خدمت حضرت غایب نمیکشت، و آخر الامر در سهرقند شهید گردید.
۱۴۷ - میرزا علی (۱) - پسر اویک تهر است، و سب عالی و حسب عالی
دارد، و طبعش بغایت خوب و زیبا است، و فهمش در بهایت درجه رعنا، و خلق
و خلقتش مرغوب و محبوب القلوب. و این مطلع اروست. مطلع
نمین فقر شهیدت که کشته ستم است
کر آتش دل و از دواك تواش علم است.

۱۴۸ - میرزا بك - جوابی خوش طبع و خوش خلق بود، و یگانه رمان،
و در میان طربان خراسان شاهه، و فهمی در غایت ربائی داست، و اوصاف حمیده
بی غایت او احتیاج به بیان بداشت. و این مطلع ترکی دو القافیتین اروست. مطلع
کو زلك بی بلاقرا بولپ در کیم جابغه قرا بلاواو تنور.
و جواب این مطلع او مشکل است، بلکه محال، و اراین جنس مطلع ها بسیار دارد،
و فصل و کمال او به چنداست که ار هزاران یکی بیان توان کرد، درینغ و صد درینغ
که 'رعالم روت

۹۴۹ - سید حسن اردشیر - میر علیشیر فرموده که او بمنزلهٔ پیدر من بود، و از همه علمی باخبر بود، و سلطان صاحبقران او را تربیت میفرمود، و انواع الطاف بی‌غایت و اعطاف بی‌نهایت باو می نمود، ولیکن درایام جوانی شخصی لاابالی بود، و در آن اوان دو بیت گفته:

چه خوش باشد صبحی با دلارام لبالب از قدح دم در کشیدن .
 چو غنچه هر دو در یک پیرهن تنگ بهم پیچیدن و دم در کشیدن .
 و درایام پیری زهد و تقوی پیشه خود نمود، و ترك ناپاکی و بی باکی جوانی نمود،
 و این بیت درایام زهد و تقوی گفته .

الهی نور عرفان دین کولکایا بیر صفا بیرگیل
 که عصیان طلسمتی ایچره خراب احوال و حیران دور .
 مرقد مبارک او در گازرگاه است .

بهشت سوم

در ذکر شعرا و فضلائیکه در زمان میرعلیشیر بوده‌اند، و میرباایشان صحبت داشته، و لذت صحبت ایشان چشیده، و طور و طرز ایشان پسندیده. از آنجمله:

۱۳۰ - حضرت شیخ الاسلام و نور الانام مولانا نور الدین عبد الرحمن جامی است، و چون دیوان و کلیات تصانیف او در میان عالمیان شهرتی تمام دارد احتیاج بدکر شعر او بدست، [از اینجهت میر ذکر شعرا و نفرموده، ولیکن بنده بمقتضای «هوالمسک» ماکثر رتبه بتضوُّع از جهة نیمن و تبرک و تشریف و تزئین این رساله بعضی اشعار او را ذکر کردم مثل این: عزل

گر از پیراهات بوئی بضر ف گلستان آید
زید گل جامه برتن چاک و بلبل در فغان آید.
دهانت غنچه، عارض گل برت سرین، خطب سره
مبادا کین بهار حسن را روزی خزان آید.
(عزل)
حاک کویش را پس از کشتن بخوم گل کنید
حانه سارید و جام را درو منزل کنید.
یسیب پیش اهل دل دردی ربی دردی نثر
چند تدبیر دوا درد دلی حاصل کنید
چند درد سر کشد جامی رگمت و گوی عقل
ای حریغان نازش از یک جرعه لایعقل کنید.
مطلع
ای دهانت را اب، اب و دهان شیرین تر
خنده حیرین و سخن گهمن او آن شیرین تر.

مطلع دیگر

من بیدل چو خواهم دادجان نادیده دبدارش

مدد کن ای اجل تا زود میرم زیر دیوارش .

۱۴۱ - میرشینم سهیلی - از جمله متعینان ملك خراسان است ، و از

کودکی آثار فضل و فهم خوب و انوار بررگی و خوش طبعی در او پیدا و هویدا ، و در بزرگی اخلاق حمیده و اطوار پسندیده او نهایت و عایت نداشت ، و محبت او در دل بزرگ و کوچک مردمان جا داشت ، و مدتی مدید صاحب اختیار پادشاه نزرگوار صاحبقران بود ، و ملك برأی صائب و فکر ثاقب او معمور بود ، و مردم در ایام حکومت او پر حضور و مسرور ، و هرگز کسی از اطوار او شکایت نکرد ، و حالی مدت بیست سال است که بواسطه اشتغال بمناصب علیه در اطراف مملکت از ملازمت دورست ، و اطراف ممالك چون اشعار دلفریب او منتظم است . و این مطلع از قصیده اوست :

شکر ای دل که دگر بار بصد زیب و جمال

کردن شاهد عیدست در آغوس هلال .

و این مطلع عزل اروست :

دل چو شکسته مکش عاشق خسته حال را

سنگ ستم چه میری مرغ شکسته مال را ؟

و این بیت از لیلی و مجنون اوست ، در تعریف خستگی لیلی گفته .

گوی ر بخش حال کشته مانده سب سال کشته .

و شعر ترکی اگر چه کم می گفته ایک یک می گفته . و این مطلع ترکی اروست :

زهدایلی تسبیح دیب حیران قالو او باش ارا

رشته چشمیم کور سه قطره قطره یاش ارا .

۱۴۲ - مولانا سیفی بخاری - بخاری است ، و از آنجا شهر هری آمد ،

و اکثر کتب متداو له را مطالعه نمود ، در اثنای مطالعه شعر نر مشغول می بود ، و شعر او چون بیکو بود و پر مال شهرت نمود . و این مطلع ازوست .

دلا وصف میان نازک جانان من گفتی

بکو رفتی حدیثی از میان جان من گفتی .

و مولانا از جهة عامه جوانان شهر شعرهای خوب گفته ، و در این طرز و طور
اطایب بکو نظم آورده ، و در این طریقه مخترع بوده ، و از این جمله این مطلع
است که جهة پردازگری گفته . مطلع

ت پردازگرم کو بکسان می سارد هیچ باحال من خسته نمیپردازد .
وله

[تا نقد جان مه خباز من نان میدهد

عاشق بیچاره نان میگوید و جان میدهد .
وله

دو رود گشته روان از دو چشم تر ما را

بیاد قامت سرو درودگر ما را .]

و مولانا معما نیز می گفته ، و این معما باسم «قبول» ازو است

بس که دل هر دم بسوی رلف جانان میشود

ت دل خود جمع می سازم پریشان میشود .

و مولانا در هشیاری بسیار بهوش یاری است ، مؤدب و باحیا و پر وقار ، و ایکن در
مستی رعایت بدحیا و بی ادب و بی وقارست ، و بسوی شراب نوشیده مست میگردد ،
و لله الحمد که در آخر عمر توفیق رفیق راه او گشت ، و توبه ارحم مناهمی روزی او
شد ، و از جمیع نامشروعات توبه کرد .

۱۳۳ - مولانا آصفی - وزیر راده ایست ، و قوه حافظه او بغایت قویست ،

و فهمی خوب داشته ، و دایم خود را مرین و ملبس میداشته ، و همت برزینت خود
میکهشته ، و شخصی خودرأی و خود پسند بود ، و اوقات او اربنمحت صایع
گشته . و این مطلع اروست : مطلع

مخمون ایاس کعبه سید دید و حال کرد مسکین دلاس حانه لیلی خیال کرد

وله

بر بخت خم می و محتسب رد بر گذشت رسیدم بود بالائی وای بخیر گذشت .

وله

[یارب منم زعشق نکاری حزین چنین
یا هر که عاشقت بود حالش این چنین؟]

و این معما با اسم «بهمن» نیز ازوست
ای بر سُم سمنند تو سرهای سروران
افکنده سروران چهارا سر مران .
۱۳۴ - مولانا بنائی - از مردم میانه (۱) است ، و مولدش از شهر هری
است ، و بغایت قابل کسی است ، و فضایل او بسی است ، اول بتحصیل علوم مشغول
گشته آخر چون در میان اهل علم نامدار شده و از جمله اکابر ایشان گردیده
تحسین خط میل فرموده ، و چون خط کامل از حسن خط حاصل کرده یکی از
خطاطان زمان گشته ، و در علم موسیقی علم است ، و استاد اهل موسیقی و تصانیف
و نقشها و نغمها ، و پیشروهای او در میان مردمان مشهور و معروف است ، و لیکن
با این همه فضایل و کمالات کسی معجب بوده ، و ازینجهت بر مردم تکسر و تجبر مینموده ،
و خود پسندی میفرموده ، و چون دانسته که خود پسندی و عجب و تکسر سبب تنفر
مردم است زانرو طریق فقر و فنا اختیار نمود ، و چون بیت او در این راه خلاصا -
لوجه الله نمود بلکه مشوب بعرض و ریا بود ، تا در نظر ارباب دولت و اصحاب حکومت
معتبر و معرر باشد ، لاجرم ثمره و فایده نداد ، و بنا بر این از مردم تشیع شنیع میشنید ،
و چون تاب شنیدن آن نداشت همت بر بهت و جلای وطن گماشت ، و از هری
ب عراق رفت . [و از عراق با آذربایجان ، و در تبریز که تخت آذربایجان است
مصاحب سلطان صاحبقران سلطان یعقوب خان علیه الرحمة و الرضوان گشت ،
و اکثر اشتغال او در آنجا شعر بود] و این مطلع ازوست .

سرمه آنکه سیه کرد چشم یار مرا
چو چشم یار سیه کرد روزگار مرا .
[میگویند که میر علی شیر بواسطه طرافتهائی که مولانا بنائی باو میکرد ترمیشده ،
و از کثرت طرافت با او عداوت مینموده ، و از حمله طرافتهای او آست .

بنائی روزی دیده که میرعلیشیر پوستینی پوشیده که تکمهای طلای مرصع بحواهر

داشته ، اتفاقاً میر بنائی گفته میخواهم این پوستین را بتو ببخشم ، ولیکن تکمها نمیکذارد و مانع می شود . « مولانا بنائی گفت : « تکمهای شما مانع نمیشود ولیکن مادکیهای شما مانع میشود . » و مادکیها بندهای تکمه است و لیکن چون مادکی معنی دیگر دارد ، میر از آن معنی رنجیده .

و یکی دیگر از طرفتهای او است که چون میر علیشیر در هر لباس و اساسی طرزی خاص اختراع نموده ، و آن طرز و طور را طرز میر علیشیری می گفته اند ، مثل آنکه دستار میر علیشیری ، و قبای میر علیشیری ، و غیر ذلک ، روزی مولانا بنائی پیش پالان کری رفته و گفته « پالان میر علیشیری میخواهم » و چون جماعتی مردم که همراه او بوده اند این ظرافت را شنیده اند خسر بمیر علیشیر برده اند ، میر چون خاطر نارک داشته ناچار سیار میرنجیده ، و لیکن بعد از مدتی باصلاح مردم میر با او صلح نموده و او را ضیافت فرموده ، و در آن روز مهمانی از بنائی پرسیده که هیچ شعر تازه گفته اید ؟ مولانا بنا ؛ گفته ، این مطلع گفته ام :

مردم چشمم بقصد اشك گلگون منند

روی آنمردم سیه کاندر پی خون منند .

چون میر شنیده بغایت رنجیده ، و رنجش او بعد از این باصلاح نیامده ، لاجرم بنائی در هری نتواسته که اقامت کند ، و در زمان از خراسان بعراق هجرت کرده ، زیرا که عراق چنان است که حکیم نظامی فرموده :

عراق دل افروز باد ارجمند که آوازه فضل ازو شد بلند .

و در عراق چندان شهرت و تربیت یافته که سلطان یعقوب آواره فضل او شنیده ، و باو مصاحب گردیده ، و لیکن بعد از فوت سلطان یعقوب خان مولانا بنائی باز بخراسان آمده ، و در ایام سلطنت شاهی بیک خان ازوبک معطم و مکرم شده ، مرتمه که قاضی عسکر و صدر محترم او گشته ، و بعد ازو باقوم او میبود ، و در جنگ اربک باطایفه صوفی کشته گشته .]

۱۳۵ - مولانا کامی . از او به است ، و در کمال و فصل از امثال و اقران

او بهست، و مولانا محمد بدخشی مربی او بوده، و کامی بیش او تحصیل علوم نموده، و چون کامی از تربیت کامی تمام یافته چنانکه بهتر از گذشته، بعراق رفته و پیش علمای عراق تحصیل علوم فرموده، تا در میانه مزید علم و فضل علم و نشانه گشته، و مولانا با کمال علم در کمال حلم بوده، و کسی دردمند و مستمند و مؤدب بوده، و جوانی متواضع و دانشمند، در فن معما نیر کامل. و این مطلع ازوست: مطلع
کسی که او سردستار سرو من چیند
دگر ز باغ چرا دسته سمن چیند.

و این معما باسم «نعمان» ازوست:

کلی داد از گلستان خودم یار که از برگش توانم من برون آر.
۱۳۶ - مولانا عالم - مردی عالم و صاحب کمال بوده، و بتدریس علوم و افاده آنها مشغول. از قضا روزی جهت محاصره که با کسی داشته بدیوان سلطان رفته، قصیده جبهه خواجه مجدالدین صاحب دیوان گفته، و حال خود در آن قصیده برو عرض کرده، چون قصیده را بخواجه داده خواجه قصیده را در هم پیچیده و جانب خصم او گرفته، و همت بر تقویت خصم او گماشته، در آن روز مولانا این بیت گفته.

کار مارا خواجه مجدالدین محمد هیچ کرد

کاعد مارا بخواند و (۱) باز درهم پیچ کرد.

و این مطلع نیز ازوست: مطلع

آیم بسر براهت پیوسته همچو خامه

کردی ز مهرم از خط ای ماه گرد نامه.

۱۳۷ - مولانا حسنشاه - ارقدمای شعرای خراسان است، و شعر مشکل گفتی برو آسان، و در زمان میرزا شاهرخ نیر بوده، و تازمان سلطان حسین خلد طله پاینده، و از جهة اکثر اکابر مرثیه و مدح گفته. و این مطلع ازوست: مطلع

از لبك يك سخن نخواهم گفت سخن زان دهن نخواهم گفت .
 و مولانا (۱) اگر چه صاحب کمال بوده لیکن بسیار هزال ، و شعرهای پر جنگ و جدال
 هزل آمیز او بسیار است ، از جمله قطعه ایست که جهة **مطهر عودی** گفته : قطعه
مطهر هست اسم بی مسما نجس را کی مطهر میتوان گفت .
 خرش بر خر جهد او زرستاند پس او را کیدی خر میتوان گفت .
 و این مصرع را نیز در شأن قلم زبان نیکو تضمین فرموده :
 بیک دست شمشیر و دست دگر قلم زن نگه دارو شمشیر زن .

۱۳۸ - مولانا شامی - دامغانی است ، و در تحصیل علوم جهدی تمام و جدی
 بی آغاز و انجام دارد ، ولیکن سرانجام کارش بجائی نمیرسد زیرا که همچنان جاهل
 مانده ، و در مرء اهل علم و ادراک داخل نگشته و نخواهد گشت ، چه قابلیت این
 ازو مسلوب است ، و چون میخواسته که البته يك صنف از اصناف کمال را بکمال
 حاصل گرداند در علم طب نیز جهدی تمام کرده ، ولیکن هرگز چنان شده که
 طبیبی شود که مردم را بعلاج او رجوعی باشد ، القصه بغیر از راستی و درستی
 فضیلتی دیگر ندارد ، ولیکن این فضیلتی کلی است . و این مطلع اوست :
 دیده را گفتم که در رویش بگستاخی مبین

گفت گستاخی چه باشد عین مشتاقیست این .

۱۳۹ - مولانا عبدالله - در خدمت حضرت مخدومی **بورا مولانا عبد -**
الرحمن جامی بوده ، و در اصناف شعر میل او بمتنوی گفتن بیشتر بوده ، و تنوع
 خمسه کرده ، و در مقابله **اسکندر نامه** **ظفر نامه** که تاریخ **تیموری** است نظم فرموده ،
 [و این دو بیت در تعریف صحرای جنگ از آن کتاب است : مشوی

فتاده در آن پهنه دشت درشت سر تا تراشیده چون خارپشت
 ترسی ز خرطوم فیلان مست که آن آستین نیست خالی ر دست .
 و در بیت فی این بیت نیز ازوست : مشوی

سوت را توئی آن نامه در مشت که از تعظیم دارد مهر پرشت .
 و خمسه مولانا در همه جا مشهور است ، و در اول حال مولانا اگر چه فاسق
 (۱) در حاشیه نسخه اسلامبول و نیز در نسخه ح ا را این ها بعد به « مولانا ندیم » منسوب است

و پریان حال بود ولیکن در آخر صالح و نیکو حال گشت، و حالی در کمال صلاح و جمعیت و سدادست، و الحق کیست باین دولت ارزانی و در فن خود ندارد ثانی. [۱]
 ۱۴۰ - مولانا درویش مشهدی - کسی سفیه و بد زبان بود، و از زبان بد او مردم بزیان، و اکثر عزیزان هجو نموده، و شعر او در غیر هجو کم است. و این مطلع ازوست: مطلع

آنکه از ابروی او دیده ام از عید اتری

هست سالی که از آن ماه نیامد خبری.

۱۴۱ - مولانا خرمی - هروی است، از جمله مردم زاد های هری است، ولیکن مردی بی وفا است، و حیا اصلاً ندارد، و اتری از مردی و مردمی درو نیست، اگر چه دوبار زیارت مکه مبارکه و هدینة طیبه رفته. ولیکن همچنان بامبارك و ناپاك که بود هست، و ازین اماکن طیبه طرفی بر نیست، و باوجود اخلاق ذمیمه گاهی شعری نیکو میگوید. و این مطلع ازوست: مطلع

آواره رخ گل تاباز بر نیاید در بوستان ز بلبل آواز بر بیاید.

۱۴۲ - سید قراضه (۲) - شیرازی است، در اول حال که بهری آمد بسیار دردمند و نیازمند و بامراد بمنمود، و مرتبه که هر کس او را بواسطه بامرادی رعایت میفرمود، و آخر کارش بجائی رسید و مرتبه اجماعید که همه کس را رنجانید، و دل آزار گردید، و دل مردم از او برنجید، و هر کس میگفت که چشم فلک مثل او شیریری ندیده، و گوش ملک باین وصف جرئی شنیده، ازین در خراسان آسان اقامت نموده و از آنجا راهی گردید و بجای سمرقند رفت، و با حیران آنجا میگشت، و دایم با ایشان در زد و خورد بود، و در این فن اگر چه بریشان غالب نبود ولیکن از ایشان کم نیز نمی نمود، و گاهی شعری نیز میگفت. و این مطلع ازوست. مطلع

(۱) در نسخه ترکی ح از مشوی طبرنامه این سه بیت را آورده است

پس آنکه بسی گاو میشان بر	بزیحیر بستند بر یکدگر،
که در پیش خندق فصیلی بود	ورو هر یکی منع فیلی بود
چرا ناید از قبل کردن حذر	که او حاربای است چون گاو و خر

(۲) در نسخه ترکی. «سید محمد قراضه»

دگر آن فصل شد کز لاله شمع بزم در گیرد
گل رعنا شراب لعل گون در جام زر گیرد.

۱۴۳ - مولانا سید لکھ دینک^(۱) - سمرقندی بود، و در اطوار دمیمة بطیر سید قراضه می نمود، و از خراسان به عراق رفت، و انواع شر و فساد در آنجا ازو بظهور آمد، مرتبه که تمام حکام حکم کشتن او کردند، و بهزار حیلہ مجال فرار و هزیمت یافت، و از بسمرقند آمد، و حالی در سمرقند ثانی سید قراضه است، و مجلس آرائی سمرقندیان باین دونا کس است، و فضل سمرقندیان همین قدر بس است. و این معما باسم «فرید» ازوست:

خالقم واحد بود الله اکبر زان مرید احوال آمد کوروکر.

۱۴۴ - مولانا مقیمی^(۲) - ترشیزی است، و شخصی حکیم ولیکن بدیم و ش است، و امثال و حکایات بظم و ترسیار یاد دارد، و خاطر اوتاریخی است و این مطلع ازوست. مطلع

محتسب میگفت دی از روی حال داده ارران شد کجائی زر حال
و مولانا باوجود کثرت حکمت و طبابت بدرد پامستلاست، و از آن امگ و دل تنگ کشته، و ارلنگی از تردد عاجز مانده.

۱۴۵ - مولانا شوقی - جوانی ملایم و پرشوق و ذوقست، و تحصیل کمال در حد کمال اشتغال دارد، و از کثرت فکرت اندک خفتی در دماغ او پیدا شده، و این مطلع فارسی ازوست: مطلع

با عید دیدمت سخن کشت آن مرا ابرا چو بستی ارسخن آسود جان مرا
و این مطلع ترکی نیز ازوست.

ناریب اواره کونکوم زافونک ایجره مبتلا قالدی

نرحم قل که سن دیں ناردی و امدی سنکا قالدی.

۱۴۶ - مولانا ضیاء تبریری - مردی خوش خلق و شیرین کار و که آزار بود

(۱) درسجہ ترکی «سید قطب» (۲) درسجہ ترکی: «مولانا معبلی»

و همه حرکات و سکنات او سیار مقبول مینمود، و جهت تحصیل علوم بهری آمده بود، و در اثنای تحصیل علم شعر نیز میگفت. و این مطلع ازوست : مطلع
عجب بود اگر پروانه امشب ترك جان کرده

که بیند نخل عمر شمع بنیاد خزان کرده.

۱۴۷ - مولانا محوی - خراسانی است، و از آدمی زاده های هری است، و طبعی خوب داشته، و لیکن در اثنای تحصیل علوم بهوا و هوس پریشان گشته، و این پریشانی او جهة مصاحبان پریشان او بوده. و این مطلع ازوست : مطلع
دودی که از دل من در شام غم برآید
برباد طره او پر پیچ و خم برآید.

۱۴۸ - مولانا نرگسی - کسی هروی است، و تخلص را به اهی تبدیل نموده، و عادت او آن بود که چون معنی خوب در بیت مردم میدید چست و چالاک آن را نظم پاك میفرمود، امید که چون تخلص را تبدیل کرد این عادت ذمیمه را نیز ترك کرده باشد. و این مطلع ازوست : مطلع

بیاد صفحه رخسار او کز مه افزون آمد

کشادم فال مصحف سورة يوسف برون آمد.

۱۴۹ - مولانا خلف - تبریزی است، و جهت تحصیل علوم بهری آمده، و طبعی خوب و خلقی مرعوب و خلقی محبوب دارد، و حالی مصاحب سلطان زاده است و در خدمت اوست. و این معما باسم «او» ازوست : مطلع

صد شکر که وصل دوست واقع شد باز

سوز دل و آب دیده نافع شد باز.

خورشید بدیع ما اگر غارب شد

طالع مددی نمود و طالع شد باز.

۱۵۰ - مولانا سالمی - از آدمی زاده های ملك عراق است، و بسی خوش

اخلاق است، در خراسان آسان کسب فضایل بی پایان نمود، و بعد از آن بشعر و معما و خط مشغول گشت، و حظ عظیم از هر يك یافت، و در موسیقی نیز ماهر گردید،

و کارها و نقشهای خوب بست ، و مولانا بسی نفسی سلیم و طبعی مستقیم داشت ، و این مطلع ازوست : مطلع

چنان بصورت آن آفتاب حیرانم که تیغ اگر زندم چشم خودنیوشانم .

۱۵۱ - مولانا جتتی - از ملک خراسان است ، اگر چه طبع خوب داشت

ولیکن طالعی نیکو بداشت ، و با وجود آنکه مدت مدید و عهد بعید ملازم سلطان بود اوقات بفقیر و فاقه میگذرانید ، و از ملازمت سلطان بهره نمیدید ، و کل راحتی ازستان عمر نمی چید و این مطلع ازوست : مطلع

بمی خوردن چو ساقی ساغر می را دهن پوشد

چه شد کورا سرپوش سوادچشم من پوشد .

۱۵۲ - مولانا انوری - از بلخ است ، و زندگانی او تلخ ، زیرا که جوانی

آشفته و آلفته حالست ، و در غایت پریشان رورگار و سودائی مزاح و غیر ملتفت بعلاج ، و با وجود این احوال گاهی شعر نیز میگوید و این مطلع ازوست : مطلع
ای ز تاب می ترا هر گونه بر رخسار گل

سبزه باغ جمالت اندک و بسیار گل .

[۱۵۳ - مولانا حمید - در این زمانه تازه پیدا گشته ، و بسی خوش طبع

کسی است ، و فضایل او بسی است ، و از اصناف شعر طبعش بمعما بیشتر بوده ، و از این جهت اکثر اوقات بمعما اشتغال مینموده ، و این بمعما بنام «زین» ازوست . مطلع
چکنم نکمت گل را که دماغ من مست

هست خوش بوی ز مشکین سررافت بدوست .

۱۵۴ - مولانا شهاب - او نیز جوانی تازه است ، و فضایل او بی اندازه ،

و در خانقاه مولانا نظام میباشد ، و اطوار و اخلاق او منظم است ، و طبع او نیز بمعما بیشتر مایل است ، و این بمعما بنام «جابر» ازوست

دردا که در او دیده محروح تو مرد بیروی تو ای ماه افلا آخر کار .

۱۵۵ - مولانا عبدالحق - او نیز خوش طبع جوانی است ، و لیکن پروای

کسب کمال ندارد، و طبع او نیز معما امیل است، و این معما باسم «وصی» ازوست :
اشك من از حسرت آن لب بخون آمیخته

پیش او خون کربه تلخ صراحی ریخته .

۱۵۶ - مولانا قابلی - شیرازی (۱) است، و طبع خوب و خلق مرغوب دارد، و خود را بصورت مردم سپاهی می آراسته، و در آخر کار ازین سپاهی گری متقاعد گشته، و بگوشه بی توشه توکل نشسته، و در اوایل حال هجو مردم بسیار میکرده، و در آخر ازین کار نیز توبه کرده. و این مطلع ازوست :

عجب نمود زاطف ارزانکه بنوازد غریبان را

بوازش زانکه رسم و عادت خوبست خوبانرا .

اتفاقا باین شعر هجو خود کرده، زیرا که دره فیه غلط کرده و معنی او نیزچندان خوب نیست .

۱۵۷ - مولانا سری - پسر علی شهاب است، و جوانی ابدالوش، خوش شیرین کار است، و گفتار او نیز چون کردار او شیرین و دلپذیر است، و این مطلع ازوست :

بود در دعوی یا برویت مه نو تیز و تند

دیدن خورشید رویت ساخت اورا گرد و غند .

۱۵۸ - میر حاج - سیدی بود فاضل و کامل، و طبیعتش در جملت مایل بود باخلاق حمیده و اطوار پسندیده، و میرسبار دلفریب و دلپذیر کسی بود، و در نظر همه کس مرغوب و محبوب مینمود، و جامع علوم معقوله و منقوله بود. و التزام میفرمود که دایم قصیده منقبت بگوید، و دین طریق راه محبت آل رسول و فرزندان بتول پیوید. و این مطلع ازوست :

اگر در گوشه غم دور از آن سیمین بدن میرم

خلل درکار عشق افتد هماروزی که من میرم .

۱۵۹ - مولانا مانی - مشهدی است، و بسیار صاحب کمال و جمال، و در

غایت زیبایی و رعنائی، و در نقاشی مانی زمان خود، و در حسن و جمال یوسف ثانی، و چون پدرش کاسه گری خوب بود، و او نقش و تصویر کاسها بیکو مینمود لاجرم مانی تخلص میفرمود، و فی الواقع میگویند که در نقاشی کاسه او اهل چین و خطا متحیر میکشته اند، و او را درین کار مسلم میداشته اند. و این مطلع ازوست: مطلع

چو در صحرای غم دیوانه سان ناخود فتد جنگم
کهی در چنگم افتد سنگ و که سنگ افتد از چنگم.

۱۶۰ - مولانا سایللی - جوینی است، و مردی درویش و کم سخن است، [و هر چیز که از سخن مجلس کم نموده، در شعر و تألیف افزوده، حالیا در دیار روم است، از جمله کاتبان آن مرز و بوم است، و علوفه کتابت سلطان میخورد، و لیکن اکثر اوقات کتابت شعر و تصنیف خود میکند، و جواب گلستان و بوستان تألیف نموده، و باین هجو خود فرموده. مولانا در همه عمر صایم الدهرست، و حیوانی نمی خورد، و لیکن علوفه سلطانی میخورد، و مردی ساده است، و از برای شعر گفتن مهیا و آماده]. و این مطلع ازوست: مطلع

مرا در دیده تنگ آمد فضای کوه و هامون هم

غم فرهاد من دارم، بلای عشق مجنون هم.

۱۶۱ - مولانا وداعی - بلخی است، و دایم در زندگانی تلخی است، کپنک پوش است، و زهر عالم در مذاق جان او بوش است، و اگر چه عامی است لیکن طبعی لطیف دارد، و شخصی طریف است. و این مطلع ازوست: مطلع

دلا نتوان حریف اهل تقوی جاودان بودن

بر دُردی کشان هم چند روزی میتوان بودن.

۱۶۲ - مولانا بقایی - کماگری بود، و بمعما اگر چه شهرت یافته ولیکن در میان معممیات او هر گز کسی معمائی زیبا بیافته. و این مطلع ازوست: مطلع
تا نزل تو سر بر آوردم سر بدیوانگی بر آوردم.

۱۶۳ - مولانا مشرفی - مشرف قوشخانه سلطانی بود، و از این جهت

مشرقی تخلص مینمود، و گاهی ترک این منصب میفرمود، و در صنعت کتابت و قوفی داشت، و شعر نیز میگفت. و این ازوست: مطلع
 کوهر اشک نثار ره یاری کردم شادم از عاشقی خویش که کاری کردم.

۱۶۴ - مولانا اسیلی. مشهدی است، و شخصی خوش طبع بود، و از حسن خط حظ مینمود، و خط نسخ تعلیق را خوب مینوشت. و این مطلع ازوست: مطلع
 چو بطفلیش بدیدم بنمودم اهل دین را
 که شود بلای جابها، بشما سپردم این را.

۱۶۵ - مولانا کوثری - هروی بود، و قابلیت خوب داشت، ولیکن میل اکتساب فصایل نداشت، و از پرتو مصاحبت خواجه آصفی این قدر شعر میگفت. و این مطلع ازوست: مطلع
 محتسب گر روند باشد دیر را در وا کند
 بهر رندان باده از زیر زمین پیدا کند.

۱۶۶ - مولانا هلالی - ترک است، و قوت حافظه بغایت قوت دارد، و فهم او مثل حفظ او بیکو است، [و تکلیف میرعلیشیر به تحصیل علوم و تکمیل آنها مشغول گشته]، و این مطلع ازوست:

چنان اریا فکند امروزم آن رفتار و قامت هم
 که فردا بر بخیزم بلکه فردای قیامت هم.

۱۶۷ - مولانا قبولی - قندوزی است، و بخراسان جهة تحصیل علوم آمده بود، ولیکن چون در دماغ او اندک خللی روی نمود تکمیل تحصیل او رامیسر نگشت، و این مطلع او وصف الحال اوست: مطلع
 خانه ای عاقل چه کار آید من دیوانه را

چون نمی دانم من دیوانه راه خانه را.

۱۶۸ - مولانا جانی - جوزجانی است، و جنونی اندک در دماغ او هست، در اصل خلقت و جبلت. و این مطلع ازوست: مطلع

تا جلوه کرد خط بلب یار سبز و سرخ

آتش علم زد از دل افکار سبز و سرخ.

۱۶۹ - مولانا آفتی - مشهدی است، [و در صنعت حلوائختن آفتی است،

و میرعلیشیر اگر چه اورا ندیده ولیکن شعر اورا شنیده]. و این مطلع ازوست: مطلع
خدا کند بخیال تو هر زمانم شاد گر از خیال تو کردم جدا خدا مکنادا

۱۷۰ - مولانا زلالی - هروی است، و چون سر چشمه شعر او چون آب

زالال صافی است زلالی تخلص نموده و یدر او مردی درویش و بیخویش و نیکو
کیش بود، و مولانا نیز نظر او مینمود. و این مطلع ازوست: مطلع

لیلی عذاری میرسد دامان کشان در خون من

دیگر ندانم چون شود حال دل مجنون من.

۱۷۱ - میر هاشمی - کوفتگری^(۱) بی نظیر بود، و خلقی دلپذیر داشت.

و این مطلع ازوست: مطلع

خوشم ران رو که تیرش در دل ناشاد جا دارد

که خواهد یاد من کرد از خدنگ خود چو یاد آرد.

۱۷۲ - مولانا صاحب - مصاحب خوب بود، و آنچه اسباب صحبه اکابر

است همه درو جمع بود، مثل شعر و انشا و شطرنج غایبانه و حاضرانه خوب، و شعر
او چاشنی خوب داشت. و این مطلع ازوست. مطلع

دوستان تا کی بگویش منعم از رفتن کنید

ترك رفتن چون نخواهم کرد ترك من کنید.

و معما بیر نیکو میگفته، و این معما باسم «پاینده» اروست

آن شاه حسن از دل محزون هر کسی بیند سپاه بی سر و پا هر ظرف بسی

[و مولانا چنانکه مشهور است مصاحب میرعلیشیر بوده، میگویند که روزی در
سفر رفیق و مصاحب: کدبگر، دءاءد، و مرلاد را سزری از اسرار، میر سرار، قطع

(۱) کوفتگر = کوفته بز

منازل میفرموده، در اثنای راه رفتن استر مولانا بادی از فرج خود رها کرده، میرعلیشیر چون آواز ضراط استر در صراط شنیده خندیده و گفته: «بریش مولانا صاحب» مولانا در جواب میر فرموده: احتیاج تعظیم مایست بگوئید که «بریش صاحب» مردم چون میدانسته اند که صاحب استر میر است، از کلام او دو معنی خوب فهمیده و خندیده، ولیکن میر فی الجمله رنجیده.

و مولانا صاحب قصیده جهت مرثیه حضرت میرعلیشیر گفته که هر يك مصرع از ابیات آن قصیده تاریخ وفات است و یکی تاریخ ولادت، و ابیات آن قصیده اینست، و فی الواقع آن قصیده بمدحی که او کرده سراوار است چنانکه گفته: مطلع این نظم که خوشتر آمد از آب حیوه

تاریخ ولادت است و تاریخ وفات.

در مرثیه میرعلیشیر

۸۴۴ هـ.

ای فلک بیداد و بی رحمی بدینسان کرده

۹۰۶ هـ.

وی اجل ملک جهان را باز ویران کرده.

کرده بر جانها کمین، بنهاد دامن

هر زمان از کینه جوئی قصد صد جان کرده!

بر جهان نمان چه میگوئی حسد نبود مرا

از حسد باری جهان را بی جهانیان کرده!

کرده گاه از جفا حیران دل صد اهل دین

که ز کین قصد هلاک صد مسلمان کرده!

عالمی را کرده از حزن پثرمان دم بدم

اهل عالم را سکیں میحرون و پژمان کرده!

کی رها سازی عزیزان را ز زندان حرن

از جفاکاری که چون یوسف بزندان کرده!

آسمانا بر دل و جانهای دین داران از آن
 جور بی حد و جفاهای فراوان کرده
 کز دل جانهای ایشان هیچ جا ناید برون
 ناامیدی و بلا، رنج و غنا، گردد فزون.

داد داد از ریودهر آدمی کش داد داد!
 کو بود بادّی جور و قاتل اهل سداد.
 آه فریاد از جفای آسمان و سیر او،
 کش بود با کاملان کون پی در پی عناد!
 که بقصد بی عدیلی بی سبب ناوڪ کشید،
 که بروی بیدلی ابواب بی رحمی گشاد!
 اینک آن بیدل منم کز دارد هروکین او
 دمبدم گردد نشاطم کم ولی انده زیاد.
 بی همین من مانده ام محزون که افعال فلک
 همچنان نامد که کس هرگز ارو بیند مراد.
 بهمن آئینی شدا کنون از زمان، کز سوک او
 هیچکس را یاد می باید ز جهشید و قباد.
 قصد جابها گونما ایندم جهان از روی عجب
 کان سراعیان دلا پای از جهان بیرون بهاد.
 آنکه اورا جسم و جان بهر بی بود و علمی
 مایه دین، زنده ایمان علمی شیر ولی.

مطهر

آه کان والی مالک علم در عالم ماند
 وان علی رزم، محمد کام، عیسی دم، مهدا

باندای «ارجعی» پا ماند بیرون زین جهان
 زآنکه راز عالم بالا بر او مبهم نماند .
 بافراقی این چنین جان جز عدم چیزی ندید ،
 وز چنین هجری کسی را دیدها بی نم نماند .
 ز آدم و عالم مجوای دل کنون قطعاً مراد ،
 ز آنکه آئین طرب در عالم و آدم نماند .
 اهل دوران را که نبود جز بلای جان نصیب
 جان زبیداد جهان و زحزن این ماتم نماند .
 از جهان ایجان طلب کردن دوا باشد محال
 چون پی آزار جان کا ملان مرهم نماند .
 نایدت باک ای فلک از ناله جانکاه ما ،
 کردی ای دوران جهانی را سیه از آم ما



وہ کہ در عالم مانند آن صاحب دین متین
 قبلہ اصحاب ایمان ، فاتح ابواب دین .
 اهل لطف و داد و دانش راز سوك او بود
 دیده پر آب ، و جگر بریان ، و دل اندوهگین .
 آنکه شد فانی زبیداد جهان و زریو او
 گنج باقی بود ، از آشد جای او زیر زمین .
 صد هزار افسوس از آن عالیجنابی کنز نیاز
 برجناپ او همی سودی فلک هر دم جبین .
 چون نگردد دل زجان بومید اهل حزن را
 کنز عزای او بود دل مستمند و جان حزین .

پای کر بیرون نهاد از دینی فانی^۱ دون
 آن امیر بانوا و آن سالک راه یقین ،
 باد دایم آن شه دارا دلی کامد ز عدل
 مالک ملک سلیمان داور روی زمین
 آنکه یابد دهر ز آیین بساطش زیب و زین
 حارس عالم، پناه ملک و دین، «سلطان حسین»



جان بجان داد اگر آن میر با اقبال و جاه
 باد دایم این شه جمشید جاه دین پناه .
 گر نماند آن ماه اوج جاه و نبود جان مرا
 زین الم بی ناله شبگیر و آه صحرگاه ،
 بر سپهر دین و احسان باد باقی جاودان
 این شه بهرام هبجا وین مه انجم سپاه
 گر بناگه جانب دار اند ، بنهاد روی
 آن امیر داد و دین وزیده مردان راه ،
 بر فراز مسند طالع سی زیب جهان
 ایدل این جمشید آئین را نگهبان باد اله !
 ورز دنیا با برون ماند آن محب اهل دین
 جاودان با دا بعالم شاهی این پادشاه ،
 باد این سلطان ملک عدل مادام ار نماند
 صاحب آن عمده دوران امیر دس پناه ،
 سال آن کامد باقلیم و زدیی شد سکام
 جوی ای کامل زهر مصراع این زیما کلام .

۱۷۳. مولانا مایلی - دماغش خالی از جنونی نیست، ولیکن طبع اونیکو

است. و این مطلع ازوست: مطلع

هست در سینه ز پیکان ستمکاره من

جان زدل تنگ و زجان این دل آواره من.

[و حالی در دیار روم است، و گرفتار بمرض آن ارض و بومست، یعنی دانه فرنگی (۱) که مایه سود است و دل تنگی. و میگویند نا آل علمی محبتی ندارد، کر راست بود آدمی خوبی نیست. و میگویند یکباری قصیده از قصاید شعرای متقدمین بنام پادشاه عالم پناه سلطان با حلم و کرم، و پادشاه با علم و علم، و حکم حکم، خلاصه آل عثمان سلطان بایزید خان اعطاء الله ما یرید فی کل آن، کرده و آن قصیده را وزرای عظام او چون ترکانند نا داسته بر او عرض فرموده اند، و آن پادشاه عالم پناه چون دانا بوده برو مخفی نمانده، لاجرم دانسته که این قصیده شعرای قدیمست، لیکن بمقتضای حلم و کرم عمیم خود عمل کرده، و مبلغ پنج هزار آقچه عثمانی بر بالای دیوان آن شاعر قدیم صاحب قصیده نهاده، و بیش مولانا مایلی فرستاده که این قصیده را بتمامه لفظاً و معنأً دزدیده‌ای، میباید که من بعد این چنین کاری نست با پادشاه روی زمین از تو صادر نگردد ز بهار دیگر چنین شعر مگو، و راه شاعری چنین میو.]

۱۷۴. مولانا قوسی - بیز اسفرایینی است، و جوانی خوش طبع و قابلست،

ولیکن سی لوند و خود پسند، و بسیار تیز و تند، و در کار خیر کند، و بر تلون و گوناگون، و جگر یاران او از تلون او پر خون، و در جسم اگر چه ضخامتی تمام داشت، اما هیچ قوتی نداشت، و هرگز کاری نکرد که شرمندگی از آن نکشد، و آخر میل سپاهی گری نمود، ولیکن غیر تاهی و رو سیاهی از آن حاصل ننمود. و این مطلع ازوست: مطلع

چو بر من وقت جان بازی لباس خویشتن پوشد

کسی خواهیم که روز مرگ بر تابوت من پوشد.

۱۷۵ - مولانا نوری - اکثر اوقات در مشهد می‌بود، و شخصی آشفته حال و پریشان مال بود، و هرگز يك زمان بريك منوال نبود. و این مطلع ازوست: مطلع
دلم بی‌نوا شد اربن رو حریں است همیشه ملی بی‌نوائی چنین است.

۱۷۶ - مولانا داعی - دایم الاوقات در سرخس در سرمزار شیخ لقمان
پرنده می‌بود، و از روح ناروح او استفاضه خیرات و فتوح می‌نمود، و این مطلع
ازوست: مطلع
جستیم آن دهن را بالای چاه غنغ

در خنده گفت آن مه آجا که بیست مطلب.

۱۷۷ - مولانا صبحی - او بهی است، و در نواحی اوبه او را منزلی است،
و میرعلیشیر گفته که مرا باو آشنائی نبود، و مولانا محمد بدخشی سبب آشنائی
من و او بود، و شعرش پرچاشنی بیکو دارد زیرا که همیشه همای همت را در تحصیل
و تکمیل چاشنی آن میگمارد. و این مطلع ازوست: مطلع
ماه من امشب بنور خویش این کاشانه را

ساز روشن وره آتش میرم این خانه را.

۱۷۸ - مولانا مجنون - مشهدی است، و خوش طبع بود، و از حسن حظ
حسن خط داشت، و خط بازگوه را بیکو مینوشت، چنانکه همه کس از آن تعجب مینمود،
و این مطلع ازوست: مطلع

بوعظمی روم وزار زار میگیرم بدین بهانه بهجران یار میگیرم.

۱۷۹ - مولانا ملک (۱) - از ملک باخر زاست، و خود را از فرزندان ملک
نوزن میداست، تخاص ملک مینمود، و درسی سالگی بنیاد شاعری کرد. و این
مطلع ازوست: مطلع

صد قصه گر ز لیلی و مجنون رواست

ما و حدیب عشق تو، اینها حکایتست.

(۱) در وجه ترکی ح ذکر مولانا ملک محذوف است.

۱۸۰ - مولانا جلال الدین - مشهدی است ، و از فرزندان خواجه علی زین الدین است ، و خاتمه پدر او در مشهد است ، و در معما بی همتا است . و این معما باسم «احمد» ازوست :

بجاسی که دلم را رقیب میخواید
بخواید آمد و روی حبیب میخواید .

۱۸۱ - جواجه موشی - خود را شاعری مشهور ساخته ، و مقرر اصحاب او آنست که هیچ طبع نظم نداشته ، و لیکن شعرا زرمی بخشیده تا از برای او شعر میگویند ، و آن شعر را پیش مردم میخوانده و حفظ مینموده . و از جمله اشعار او این مطلع است : مطلع

جام شراب را سررندان حباب شد سیار سرکه در سرجام شراب شد .
۱۸۲ - مولانا امینی - پسر محمد امین است - که در مجلس دوم مذکور شد -
و مولانا جوانی خوش طبع بوده . و این مطلع ازوست : مطلع
یار در سلسله ناز و عتابم دارد ناز دیوانگی عشق خرامم دارد .

۱۸۳ - مولانا محمد طالب - محنون و ش جوانی خوش بود ، و بطلب علم اشتغال مینمود ، و شطرنج مشغوف و اکثر اوقات معما میگفت ، و این معما باسم «احمد» ازوست :

ندارم جز دو زلفت یار و غمخوار مرا بی یار و بی غمخوار مگذار .
۱۸۴ - مولانا زیرک - در شهر زیرکی مشهور است ، و علامت زیرکی و جودت طبیعت و قوت تصرف او این مطلع است : مطلع

در راه عشق سنگ جفا توشه منست در کوه و دشت لانه جگر گوشه منست
[و در وقت سفر مصر در سنه ۹۲۴ پادشاه صاحبقران ، ملک برین و بحرین ، و حامی قبطین شریقتین ، سلطان دین پناه سلطان سلیم شاه سقی الله نراه ، فقیر مترجم محمد بن المبارک حکیم قزوینی را به تنوع این مطلع امتحان نمود و بدولت او فقیر حقیر این چنین گفتم :

خون جگر براه غمت نوشه منست

وین اشک چون عقیق جگر گوشه منست]

۱۸۵ - مولانا وحدتی - يك نوع نظم عجب داشته ، و همت بر محافظت آن نوع می گماشته ، زی- را که آنرا بهترین انواع نظم می پنداشته ، و این مطلع ازوست : مطلع

گشتم ام بی حال از آن خالی که بر رخسار اوست

آفرین بر صاعی کین نقطه پرکار اوست .

۱۸۶ - مولانا نادری - سر وی است ، و در زمانه بخوش طبعی نادرست ، و میرعلیشیر گفته بسیاری زمان مصاحب من بود ، و اکثر بلوندی مشغول میبود ، این مطلع نادر ازوست : مطلع

سنگ برم کن ای چرخ استخوان مرا

مباد رخنه کند تیغ دلستان مرا .

۱۸۷ - مولانا بهشتی - از ولایت حصار است ، و جهت تحصیل علوم بهری آمد ، و طبعی خوب داشت و حلق و خلقی مرغوب ، و بالجمله بهشتی خلقتی بود . و این مطلع ازوست : مطلع

هنگام عید و موسم گلها شکفتست

ساقی بیار ناده چه حاجت بگفتست .

۱۸۸ - مولانا اهلی - ارتر شیز است ، و شخصی اهل بود ، و کسی بس حوش طبع مینمود ، و در شعر او چاشنی خوب بود . و این مطلع ازوست : مطلع

دوش افغان من ار چشم خلا بق خواب برد

خرمن مه را ز طوفان سر شکم آب برد .

۱۸۹ - مولانا دوست (۱) - دوست همه کس بود ، و شعر و معما اشتغال

مینمود ، و طبعش در هر دو خوب بود . و این مطلع ازوست

بلاست از تو بدل هر زمان جفای دگر

جفا که بر دل من میکنی بلای دگر.

و این معما باسم « صفی » ازوست : معما

هر سحر باد دهد نوئی از آن گلزارم من دل سوخته بر باد صبا بیدارم .

۱۹۰ - حسن علی - از خویشان دوسه ، محمد است ، طبع او در شعر و معما

نیز خوست . و این مطلع ازوست : مطلع

من بیدل نخواهم سایه باشد همنشین اورا

بیا ای شام هجر و کم کن از روی زمین اورا .

۱۹۱ - مولانا فتح الله - او نیز جوایست که طبعش در معما خوست .

و این معما باسم « بلال » ازوست : مطلع

چه سان گیرد دلم با زلفت الفت چو دل بیحد مانند درد زلفت .

۱۹۲ - مولانا نظیرالدین - جوای بی نظیر دلیذیر بود ، و طالب علم

و صاحب حلم ، و طبیعت او با صنعت معما ملایم می نمود . و این معما باسم « مقول » ازوست :

با من بیچاره آن مه بد نکرد هر که حرفی گفت از من رد نکرد .

۱۹۳ - مولانا زمانی - پسر مولانا محمد است . که در روضه دوم مذکور

است ، وفائی تخلص میکرد ، بالتماس میرعلیشیر تخلص را بزمانی تبدیل کرد و سبب تبدیل دو چیز بود : یکی آنکه او در خدمت میرزا بدیع الزمان میبود ، و یکی آنکه میرحاجی احمد ، وفائی تخلص مینمود ، و دیوان او باین تخلص مشهور گشته بود ، و این مطلع از زمانی است . مطلع

باب دیده هرگز کم شد سوز دل زارم

مگر کنز خاك تسکین یابد این آتش که من دارم .

۱۹۴ - مولانا سوسنی - کسی آزاد بود ، و اکثر اوقات در مدرسه مهد علیا

گوهرشاد بیگم افتاده و مصاحبت مردم کمتر میل میکرد، و این مطلع ازوست: مطلع
مجردان که ز قید زمانه آزادند نه صید گشته بدام کسی نه صیادند.

۱۹۵ - مولانا هلالی - از هری است، و نامرادی و دردمندی خود بسر
میدرد، و اگر از درد فقر و فاقه هلاک میگردد با اثر اک و چه معیشت (۴) اختلاط
نمی کند، و برفاقت حضرت محدومی مولانا عبدالرحمن جامی زیارت مکه مبارکه
مشرف گشته، و گاه گاهی شعر میگفته زیرا که اوقات را از آن عزیز تر میداسته
که صرف شعر کند. این مطلع ازوست: مطلع

بی عمت دم نمی توانم زد دم بی غم نمی توانم زد.

۱۹۶ - مولانا غباری - یاری بی آزار است، و از همه چیز گذشته، و هرگز
ازو عباری بر دل یاری ننشسته، و مولد او اسفراین است، ولیکن اکثر اوقات در
استر اباد میباشد، و این مطلع ازوست. مطلع
شب که من اقمم بهلولی سگ آن دافروز

خواب در چشم نمی آید زشادی تا برور

۱۹۷ - مولانا ریاضی - از زاوه و محولات است، و شخصی بسیار متلون،
متغیر الاحوال است، و هرگز بر یکطور قرار نگرفته، و مدتی در جای خود قاضی
گشته، و چون در ایام قضا چیری ناشایسته ازو صادر گشته او را بمصادر کشیده اند،
و معزول گردانیده، و چندانکه بعد از عزل در صب ثانیاً جهد کرده میسر نگشته،
و معزول ابدی مانده، و در ایام عزل و عط میگفته. و این مطلع ازوست. مطلع
ملك نسته باب خضر اگر دامن من بودی

هنورم دست دور از دامن جانان من بودی

۱۹۸ - مولانا ظاهر - از شهر هری است، در کودکی کفش دوری میکرد
و شعر میگفته، و شوخ طبع بوده. و این مطلع ازوست مطلع

دل که صد پر کاله شد از چشم جادوی توام

من بیک دل بی صد دل عاشق روی توام.

۱۹۹ - مولانا مجنونی - بلخی است، و بسیار فقیر و دردمند بوده، و از کتابت معیشت می نموده، و گاهی ورق الخیال میخورده تا خیال شعر او نیکو شود. و این مطلع ترکی ازوست: مطلع

ماه تابیم ایستی قلدی باغزینی کباب
ایدی ایمدی حرارت دین بولوبتور آفتاب
۴۰۰ - همدمی - مشهدی بوده، و کاسه گری می نموده. و این مطلع

ازوست: مطلع

بی رخت مانم و غمی دارم ماتمی و چه ماتمی دارم.
۴۰۱ - مولانا نجمی (۱) - نیز مشهدی است، و جامه باف بوده و صاحب لاف و کزاف. و این مطلع ازوست: مطلع
سرم آن به که ز سودای تو دریا باشد

چون ندیدم سرآت که سرما باشد.

۴۰۲ - سید زاده منشی - طبعی سازک متصرف داشته. و این مطلع

ازوست: مطلع

یار بر حال من و اغیار ز افغان میگریست

بر من و بر حال من هم دوست هم دشمن گریست (۲)

۴۰۳ - مولانا عاصی - تارک معاصی بود، و مولدش هری است، و پدرش تاحری معمور برمال، و بتجارت مشغول در همه حال، و بواسطه تجارت او پسر از وجه معیشت فارغ نال، و بفراغ نال بتحصیل اشتغال منممود، و در اثنای تحصیل علم شعر نیز میگفت، و دُر نظم بیکو می سفت. و این بیت ازوست.

چون آتشم ز هجر تو بر سر زده علم

سازم روان چو شمع ز گرداب دیده نم.

۴۰۴ - مولانا فخرالدین - فخر در دمندان و درویشان بود، و مرهم ریش دلربشان، و معصیات مشکل را آسان میگشود، و معما نیز میگفت، و این معما باسم «حیدر» ازوست:

(۱) در نسخه اسلامبول تحلی ذکر شده (۲) قافیه دوست نیست کذا فی الاصل

گرچه از دلبران جفا بینم شاید از دلبری وفا بینم
 ۴۰۵ - مولانا مقصود - ایس فخر الدین بتکجی بود، و مناسبت طبیعت
 علت مؤاست ایشان بود، و در طور غزل مقصود سی کوشش و جهد نمود، و این
 مطلع ازوست: مطلع

پیش مهر روی او ره بسته شد آه مرا
 تا از آن نبود غبار آئینه ماه مرا.
 ۴۰۶ - مولانا صفائی - صروی است، و از او نور و صفائی مروی است، و در
 این زمانه تازه پیدا گشته. و این مطلع پر صفا ازوست. مطلع
 بس که در سر هوس روی تو دارد دیده

پشت سوی من و رو سوی تو دارد دیده.
 ۴۰۷ - مولانا صافی - صافی دل کسی بود، و چون از شیخ زادهای کوه
 صاف بود صافی تخلص مینمود، و در نظم شعر تنبع خواجه حافظ شیرازی میفرمود.
 و این مطلع ازوست: مطلع

ساقیا سرخوشم و داده صافم داری
 گر کنم سرخوشی آن به که معافم داری
 ۴۰۸ - مولانا فغانی - پسر میر سعید گوینده است، و محلدی خوب است.
 و در نقش نری نظیر ندارد، و با وجود کثرت فضایل از کثرت طبع در فصله دیبای
 دنی اکثر اوقات خود را پریشان دارد. و این مطلع ازوست:
 دمی وصال تو از عمر جاودان خوشتر
 بیاد وصل تو خوش بودم این زمان خوشتر.

۴۰۹ - مولانا بوعلی - در هوس آنکه نظیر بوعلی شود دیوانه شد، و
 گفتار و رفتار دیوانه گانه پیدا کرد، و خود را یگانه زمانه مینداشت، و اگر دیوانه
 نمی بود تخلص بوعلی مینمود، و این مطلع ازوست: مطلع

حلقی براه عشق تو آسوده میروید عاشق منم، دگر همه دیده میروید
 ۴۱۰ - مولانا شیخی - طبیبی بود، و مدتی بعراق رفته بود، و علم و عمل

موسیقی از آنجا کسب نموده، و بعد از کسب موسیقی باز بهری آمد، و تصانیف خوب خود نیز آورده، [و در آخر بعد از زمان میرعلیشیر میل سفر مکه مبارکه نمود، و در بلاد عربستان بواسطه موسیقی شهرتی تمام یافت، و دو غلام هم آواز داشت که هر دو آواز خود را بایکدیگر ساز میکردند، و تصانیف او را در غایت خوبی میخواندند، و بعد از او دو غلام او متفرق گشتند، یکی سیاهچه نام که هندی بود بروم افتاد، و حالیکه سنه ۹۲۸ است در دیار روم است، و از جمله متعینان اهل موسیقی آن دیار است، و یکی دیگر که رومی بود به هندوستان رفت. و مولانا به معما نیز اشتغال برکمال داشت، و یک بیت گفته بود که اکثر اسامی متعارفه از آن بیرون میآمد. و این مطلع ازوست: مطلع

این نه داغیست که بر سینه سوزان منست

مهر عشقیست که از مهر تو بر جان منست.

و در نیشابورک صوت خوبی باین غزل بسته:

هر دم دلم ندیدن روی تو میکشد خاطر بخدمت سگ کوی تو میکشد.

دل پاره پاره میرود از راه دیده ام گویا که رخت خویش بکوی تو میکشد.

۴۱۱ - مولانا خضری - غلامیست که خواجه را آزاد کرده، و خواجه

وار میزد، و شعر میگوید. و این مطلع ازوست: مطلع

عمر من بی رخت ای زهره جبین میگردد

حیف اوقات شریفم که چنین میگردد.

۴۱۲ - مولانا باطنی - کسی از اهل باطن بوده، و بسی درویش ساده می

نمود و از بند تعلق آزاده، و متوکل میزیست، و در سفر زاد و ذخیره نمیدادست که

چیست، و گاهی شعری میگفت و این مطلع ازوست: مطلع

بس که داری تنگ دل ای غنچه خندان مرا

جان زدل آمد بتنگ دل گرفت از جان مرا.

۴۱۳ - مولانا فیضی (۱) - هروی است، و نقاشی بیکوس، و خود را شاعری

سباخر میپنداشت، و ازین جهة از شاعری داشت (۹) و این مطلع ازوست: مطلع
زاهد بیار خرقه و رهن شراب کن اسباب زهد و خانه تقوی خراب کن.

۴۱۴ - مولانا شوخی - پسر شیخ سعید لاده است، و اگر چه شوخ طبع و خوش فهم بوده ولیکن بسیار لاده و از اطوار خوب پدرش بی بهره بوده. و این مطلع ازوست: مطلع

بیست ره پیش سگان او من آواره را

تا بدیشان گویم احوال دل بیچاره را.

۴۱۵ - مولانا طاهری - جوانی خوش و درویش و ش بوده، و میر می گفته که او گاهی بیش من میآید، و بوی حالی از وی میآمد، و خالی از رنگی نیک نبود. و این مطلع ازوست: مطلع

ساعر ناده که جان روشن ار آنست مرا

موج آن صیقل آئینه جاست مرا.

۴۱۶ - مولانا خلقی - از خلق هری است، و خالی از حسن خلق و خلق نیست، و طبع نظم او بیکوست و این مطلع ازوست: مطلع
ای سرو بار در دل ما جا نمیکنی جا میکنی ولی بدل ما نمیکنی.

۴۱۷ - مولانا زببائی - زیبا کسیست، و فصایل او بسی است، و میرعلیشیر اگر چه او را ندیده ایکن شعرش را شنیده. و این مطلع ازوست: مطلع
قامت شیوه رفتار چو نیاد کند سرورا نده خود سارد و آزاد کند.

۴۱۸ - مولانا سعید - بواسطه آنکه رنگ هندیان داشته هر کس او را علام میپنداسته، و مولانا مناسب حال خود این مطلع گفته. مطلع

علام خویشتم حواید لاله رخساری سیاه روئی من کرد عاقبت کاری.

۴۱۹ - مولانا درویش علی - طبیب حادق ماهر بوده، و در معما بی نظیر و بی همتا بود و این معما باسم «ولی» ازوست.

هندوی زلف او ز بد کیشی گوش بگرفت و گفت درویشی .

۲۲۰ - مولانا قلاشی - جوانی قلاش و مردی خوش باش بود ، و از این

جهت قلاشی تحلیص مینمود . و این مطلع ازوست : مطلع

آنکه برخوان عالم پادشه دارد ترا خواهم از چشم بد مردم نکه دارد ترا .

۲۲۱ - مولانا گدائی - از درد لها گدائی مینمود ، و ازین گدائی تخلص

مینمود ، و شعر او همه ترکیست . و این مطلع ترکی ازوست : مطلع

آه کیم دیوانه ککو کام منتلا بولدی ینه

بوکونکول نیک ایلکی دین جانغه بلا بولدی ینه .

و عمر مولانا زیاده از بود سال بود .

۲۲۲ - مولانا واحدی - پسر مولانا حاجی معرف است ، و از شهر مشهد

است . و این ازوست : مطلع

تا ترا طره عنبر شکنی پیدا شد دل آواره ما را وطنی پیدا شد .

۲۲۳ - قاضی زاوه - جوانی خوش طبع و مثنوی گوی بود ، و در مثنوی

تسع خسرو می نمود . و این مطلع عربی ازوست : مطلع

که گوید بر سریر ملک حوی پادشاهی را

که بردرناه زارست مسکین داد خواهی را .

۲۲۴ - مولانا کوکبی - جوانی منجم است ، و طبع او بیکوست . و این

مطلع ازوست : مطلع

بی رخس هر قطره خون بر سر مژگان مرا

مشعله باشد فروزان در شب هجران مرا .

۲۲۵ - مولانا محبتی - جوانی تاره است ، و محبتی باشعر بی انداره دارد

و این مطلع ازوست : مطلع

سحر چو روی خود آن ماه در نقاب گرفت

فعان ز خلق بر آمد که آفتاب گرفت .

- ۲۴۶ - مولانا شکری - شعر مثل آمیز میگوید، و دو شعر طریق سیفی میپوید، و الحق طمعش خوب است، و شعرش مرغوب. و این مطلع اوست: مطلع
چون ز خط پرسمت از مشک ختن میگوئی
چند با ما سر زلف سخن میگوئی
- ۲۴۷ - مولانا حقیری - جوانی است تازه، شعر او چاشنی خوب دارد. و این مطلع ازوست: مطلع
میروم در گوشه میخانه جا خوش میکنم
جام می مینام و آجا فروکش میکنم.
- ۲۴۸ - مولانا اسیری - نیز تازه جوانی است، و هنوز شعرش شهرت نگرفته، و بر شک مولانا سیفی مثل گو است. و این مطلع ازوست: مطلع
شدم از یار جدا و بلا افتادم چه نبود که از یار جدا افتادم
۲۴۹ - مولانا سعد - طبعی خوب متصرف دارد، و خیال انگیزست مثل کمال. و این مطلع زیبا ازوست: مطلع
برک گل بیست که افتاده بطرف چمنست
پنبه داغ دل نابل خونین کفر است.
- ۲۵۰ - خواجه کلان بزاز - ار هری است، و کلان نزازان آجا است. و این مطلع ازوست: مطلع
انجم مشعر آنکه درین گنبد خضراست
کر بهر تماشای رخت دیده حورا است.
- ۲۴۱ - خواجه منصور - از جرجان است، و ارقوم بتکجیان، و در میان ایشان اسان اوست، و بعایت خوش طبع و حوس خلق است. و این مطلع ازوست: برده لاله تهی دیدم و آغشته بخون
یاد کردم که مرا رفته دل از برده برون.
- ۲۴۲ - سلطان محمود - ار حمله خویشان خواجه منصور است، و پسر

خواجه محمد بتکچی است، و در علم نجوم ماهرست، و براستخراج قادر، و فضیلت او بر همه کس طاهر. و این مطلع ازوست: مطلع

شد روزگار من سیه از هجر یار من کس را مباد روز من و روزگار من.
۴۴۳ - مولانا نظام - استراپادی است، و قصیده نیکو میگفته، و در بهاریه

این مطلع ازوست: مطلع

نخواهم پیش مردم دیده بردیدار یار افتد

چو پیش آید نظر بر روی اومی اختیار افتد.

۴۴۴ - مولانا دامی (۱) - نیز استراپادی است، و قصیده او بیکو است.

وسی خوش طبع و خوش خلقت، و خیالات عریبه دارد. و این مطلع ازوست: مطلع
آن پری را که ز گلبرگ قبا در بر اوست

هر طرف بند قبا بدست که نال و پر اوست.

۴۴۵ - بابا شوریده - صنعت او قصیده خوانی است، و دایم مصاحب شعرا

و ظرفا است، و شعر او چاشنی بیکو دارد. و این مثنوی ازوست: مثنوی
قدم شد چون کمان و عمر شد شصت

جوانی همچو تیر از شست من جست.

۴۴۶ - مولانا صوفی - بیزیر استراپادی است، و طبیعت او بیکو است.

و در انشایی همتا. و این مطلع ازوست: مطلع

نیست در هجر توام ضعف ز بیماری دل

ترسم آورده شود طبع تو از زاری دل.

۴۴۷ - مولانا حمید (۲) - پسر مولانا عبدالوهاب است، و شخصی دیوانه

است، ولیکن از لطف طبع خالی بدست و این مطلع ازوست: مطلع

شب حاک تیره بستر ما بیدلان بس است

چادر شب کشیده ما آسمان بس است.

(۱) در نسخه ترکی الف یاری ذکر شده (۲) در نسخه های ترکی حمید کل ذکر شده.

۲۳۹ - مولانا بهشتی - ایس مولانا حمید کمال است، ولیکن شخصی عاقل و کامل است. و این مطلع ازوست: مطلع

شمع امشب ترك دعوی بارخ آن ماه کن

تیره کردی مجلس ما را زبان کوتاه کن!

۲۴۰ - مولانا فغانی - از جمله خویشان خواجه افضل است، و بسی خوش فهم و دانا است. و این مطلع ازوست.

هر که چون صورت چین دیده بروی تو گشاد

چشم دیگر ز تماشای تو بر هم نهاد.

۲۴۱ - مولانا شراری - استرآبادی است، و چون رنگ او سرخ بوده

این تخلص نموده. و این مطلع ازوست: مطلع

ندارم بیشتر زن طاقت سی مهری جانان

خدانا بر من آن نامهربان را مهربان گردان.

۲۴۲ - مولانا فدائی - نیز استرآبادی است، و سید صحیح النسب و سی

برصا کسی است، و با پدر خود سفر حجاز رفته بود، و چون نار گشته شعر نیکو میگفته. و این مطلع ازوست مطلع

همیشه روی بدیوار بود مخنوف را

که از رقیب موشد سرشک گسلگون را.

۲۴۳ - مولانا محرمی - استرآبادی است، و از جمله متعینان اهل فصل

و کمال است، و اگر چه شخصی ساده است و لیکن بر حال است. و این مطلع ازوست مطلع

مدام واعط ما منع باده نوش کند

چه خوش بود که دمی در کشد خورش کند.

۲۴۴ - مولانا عیانی - نیز استرآبادی است، و بسیار طبعی ضعیف و متصرف

دارد، و در خوش طبعی نظیر خود ندارد و این مطلع ازوست. مطلع

در سر از لای ته خم هوسی هست مرا

بخت بد بین که بدانهم نرسد دست مرا

۲۴۵ - والهی - ملازم آستان فلك آشیان سلطان صاحبقران است. و این

مطلع ازوست: مطلع

آن چشمه حیات که باشد جان ازو جز آب حسرتم نبود در دهان ازو.

۲۴۶ - سید خنجر - از ولایت بشهر هری جبهه تحصیل علوم آمده بود،

ولیکن آخر اختیار سپاهی گری نمود. و این مطلع ازوست: مطلع

جدا ز بار بجز درد اشتیاق ندارم اجل بیا که دگر طاقت فراق ندارم.

۲۴۷ - مولانا زاری - تاره پیدا گشته، و از جمله خوش طبعان زماست.

و این مطلع ازوست: مطلع

چو سیل اشک ز چشم پر آب می آید

دو دیده بر سر آن چون حباب می آید.

۲۴۸ - مولانا ناظری - جوانی خوش طبع و خوش فهم است، و ذهن او

بغایت نیکوست، و در نهایت تصرف است. و این مطلع ازوست. مطلع

میشود در قهرا گر خود را کشم از بهر او

و چه قهرست اینکه خود را میکشم از قهر او.

۲۴۹ - مولانا ذاتی - خوش طبعی او ذاتی است، و از جماعه متعینان طرفای

زمان است. و این مطلع ازوست: مطلع

بی گرچه دم زرمزمه زیر و بم زند در پیش ساله ام نتواند که دم زند.

۲۵۰ - مولانا میرعلی - در مدرسه حضرت مخدومی نوری مولانا عبدالرحمن

جامی ساکن بود، و ملازمت آنحضرت مینمود، و ازین جهد منظور نظر کیبیا اثر

حضرت مخدومی بود. و این مطلع ازوست. مطلع

مرا بی سرو قدش باشد ای دل بحان هر لحظه تبر هجر حاصل.

۲۵۱ - بهلوان کاتب - کلمات اسعار و مصنفات حضرت مخدومی نوری

می نمود، واستفاضہ اوار از حضرت مخدوم میفرمودہ. و این مطلع ازوست : مطلع

عید است و مرا سی مہ خود خرّ مئی نیست

خلقی ہمہ در شادی و چون من غمی نیست.

[تمام شد احوال اہل کمال این بہشت، و امید بکرم حمید مجید آست کہ ہر کہ
ارایشان رحات باحرت کردہ باشد حضرت عزت عزّ شأنہ و جل سلطانہ او را در
مستقر رحمت خود در جنت فردوس جا دادہ باشد، و ہر کہ ارایشان حالی باقی
باشد حضرت حق جل و علا او را عیش و زندگانی خوب روزی گرداند، و آخر
او را بدولت ایمان مشرف سازد]

پشت چهارم

در ذکر فضائلی که با وجود کمال فضل و اهلیت گاهی شعر بیز میگویند،
وراه نظم میبویسد، ولیکن مباحثات باین شعر نمیکنند، و شعر را از کمالات
خود نمی شمردند .

از این حمله :

۲۵۲ - پهلوان عالیشان پهلوان محمد است، و او مردی است کشتی گیر
و در این صنعت پهلوانی است بی نظیر، و از اول ملک توران تا آخر ملک ایران
در این زمان پهلوانی زور و قوه او در هیچ مملکت نیست، و نا پهلوانی جنتمانی
بجمیع فصائل و کمالات انسانی آراسته، و همه هنرهای آدمی پیراسته. در علم موسیقی
علم و استاد است، و دلهای مردم از آوازه های او شاد، و درین علم نظیر ندارد، و
تصنیفات و نقشهای خوب دارد، القصه کمال پهلوان در حد کمالست، و بهایت و غایت
ندارد، و احتیاج بدگر و بیان ندارد. آنجا که عیان است چه حاجت به بیان است،
و میرعلیشیر این رباعی را بخدمت پهلوان محمد نوشته، درحالتی که پهلوان در
نعمت آباد بوده رباعی

در کعبه و دیر ما نارشاد توئیم در صومعه و میکده ما یاد توئیم .

ذاکر سحر و شام باوراد توئیم یعنی که خراب نعمت آباد توئیم .

و پهلوان بیز در جواب میر این رباعی نوشته و باستر آباد فرستاده : رباعی

ای میر تو پیر و ما نارشاد توئیم دایم دعاگوسی و ما یاد توئیم .

این شهر شو خوش است و ما داتو خوشیم مردم و خراب استر آباد توئیم .

و سلطان صاحبقران هراشرفی سرخ جایزه ایس بك بیت پهلوان عنایت فرمود،

و آن بیت اینست بیت

گفتمش در عالم عشق تو کارم ناعمست

گفت زیر لب کدعم کم بیست کار عالمست .

و پهلوان در این زمان ترك كشتی گیری کرده ، و در گوشه شسته ، و پیشوای اهل فقر است .

۲۵۳ - سید سربرهنه - تركستانی است ، و بسیار خوش صحبت و شیرین گفتار و بیکو کردار ، و بسی مؤدب و صاحب مشرب ، و پاك دین و پاك مذهب ، و مدت بیست سال تولیت مزار حضرت عتیق الرحمن شیخ لقمان نمود ، و استفاضه خیرات و برکات از آن جای متبرك فرمود ، و صد هزار اشرفی سرخ کفایت نمود ، و ببرکت این خدمت میر سربرهنه بدولت منصب صدارت رسید ، و آخر از این منصب نیز نفراعت نال استعنا نمود ، و ترك این منصب فرمود ، و گوشه بی توشه قناعت جبهه عمارت آخرت اختیار کرد . و این رباعی اروست . رباعی

آنان که پرستنده خورشید و مهند از چشم تو در آرزوی يك سگهند .
کنگر اگر اینست که من می بینم خوبان دگر بتنگ تعلیم گهند (۱)

۲۵۴ - مولانا برهان (۱) - اراکانر زادهای شهر هری است ، و دانشمندی خوش طبع و شوح فهم است ، و بسیار سبك روح و برفقوح است ، و رساله در معما انشا فرموده و نام آن رساله « جواهر الاسماء » نهاده ، و نام « شاه بابر » این معما گفته : معما
دس ار بهار جوابی کشیم آه بحسرت خزان عمر چو آخر رسید از بی غارت .
و تاریخ مهر زدن میرعلیشیر در دیوان سلطان صاحبقران گفته ، و اصل آن تاریخ این مصرع است ع

« تاریخس این بود که : « علیشیر مهر زد » (۲) و از عرایب اتفاقات آنکه جهت مهر ردن میر درویش علی نیر تاریخی گفته بود ، و ده سال زیاده بود ، چون ده سال تمام شد ، میر درویش علی نیز مهر در دیوان زد ، و این تاریخ درست گشت ، و تاریخ اینست که « درویش علی مهر رد »

و مولانا حالی در مدرسه شاهرخ میرزا مدرس است ، و بافاده و افاضه مشغولست ، و بعضی طریفان چون مولانا طرافت میکنند میگویند که مولانا از طرفای زمان

پیشین است، و از خوش طبعان ایام قدیمه، و مولانا از این سخن ایشان بسی غضبناک و مضطرب و پریشان میشود.

۴۵۵ - مولانا مسعود - در شهر هری بجد و جهد تمام در این ایام بافاده مشغول است. در مدرسه مهد علیا گوهر شاد بیگم در انشای تدریس درسی در خدمت حضرت مولانا عبد الرحمن جامی می خواند. و مولانا مسعود بر اکثر کتب مشهوره حاشیه نوشته، و از جمله حاشیه شرح طوابع و حاشیه شرح مواقف او بیش جمهور مشهور است، و از اطراف اکناف عالم جهة شاگردی او می آیند، و استفاده از او میکنند، و میرعلیشیر گفته مولانا روزی نماز پیشین بیش فقیر میکرده، اتفاقاً در رکعت نماز زیاده کرده، فقیر گفتم: «تحويل دار اگر در حساب فاضل بیاورد دلیل خیانت است» این سخن مشهور شد، و مولانا از شهرت این بی حضور گشت، و میگفت: «در مدت عمر خود یکبار دو رکعت نماز زیاده کردیم یکسال است که عذاب و ملامت آن میکشیم»

القصه مولانا شخصی فاضل و کامل بود، و بخوش خلقی مایل، و طبعی متصرف خوب داشت و گاهی شعر نیز میگفت. و این مطلع ازوست: مطلع
سور سنه مستان. برقت می ناب که بیست سوز مرا سازگار غیر شراب

۴۵۶ - میر عطاء الله - نیشابوری است، وجهه تحصیل علوم بشهر آمد، و در آن زمان کافیه نحو میخواند، و بعد از اندک زمانی دانشمندی بی نظیر شد، و هر گز کسی ارو طوری ناپسندیده ندیده بود، و ارو صفتی غیر حمیل شنیده، و باوجود کمالات و فصایل علمی که درو جمع بود شعر و معما و صنایع شعر میل میفرمود، و در همه ماهر بود، و مهارت او بر همه کس ظاهر، و در صنایع شعر رساله تصنیف فرموده که کسی مثل آن ندیده، و در صنعت مقلوب مستوی که مشکلترین صنعتها است این بیت گفته و در آن رساله نوشته، و این بیت دلیل دقت طبع اوست:

شکر دهنای نمی ندارید دیر آدبی مغانه در کش.

۲۵۷ - حافظ شربتی - از جمله متعینان خراسان است، و کسی بسی آدمی سان، و همه اطوار پسندیده بروی آسان، و بسیار متواضع و مؤدب و خوش خلق و بیگو مشرب، در زمان سلطان بوسه‌سید بزیارت مکه رفته بود، و مدت بیست سال در آنجا مجاور گشته، و در زمان میرزا بابر با مولانا زاده ابهری که مفتی هری بوده و رند مشرب، حافظ در گوشه میخانه شسته بوده، و در وقتی که حافظ قرائه داشته و مولانا زاده مفتی پیاله، حافظ این بیت خواجه حافظ خوانده:

در دور پادشاه عطا بخش جرم پوش

حافظ قرائه کش شد و مفتی پیاله نوش.

و حافظ در علم موسیقی آلم بوده، و نقشا و تصنیفهای او در میان مردم مشهور است. و این معما باسم «الله یار» ازوست: معما

هر چند که جان و دل در محر وی افکارست

چون نیک نظر کردم حق بر طرف یارست.

۲۵۸ - میر مرتاض - سیدی است که از کودکی برباضت و زهد و عبادت مشغول بوده، و تقوی و طهارت مشغوف، و صحت سیادت او ظاهر است، و میر ار آلابش دنیا طاهر، و جمیع فضایل عقلی و نقلی در او در حد کمال بوده. و میر تحریری بهتر از تحریر اقلیدس نوشته، و بواسطه کثرت ریاضت علمی و عملی که میر کشیده میر مرتاض نام او گشته، و میر دائم الدهر صائمست، و بعبادت حق قائم، و سیدی است ساده، چنانکه مولانا عمید زاکانی گفته و «سادات لایک ذره عقل»، و نا این همه فضایل هیچ عقل معاس نداشته، و شطرنج را خوب میدباخته، و بسیار حریص شطرنج باختن بوده، نوعی که حریف شطرنج را میگذاشته که ترک بازی کند، و مردم ار شطرنج او میگریخته اند زیرا که چون گرفتار شطرنج او میگشته اند او خلاصی نمی یافته اند، و اکثر اوقات دو حریف سطرانج میگریخته که اگر یکی نگریزد یکی جهة ناری نماد، و در بحث نیز لجاح تمام داشته، و از این جهة کسی قدرة الرام او نداشته، و میر خط را در غایت خوبی مینوشته، و شعر نیز میگفته.

و این مطاع ازوست: مطلع

تا نیاید سوی دل غیر خیال دلستان بر سرره مردمان چشم گشته دیده بان .

۴۵۹ - مولانا واعظ - کاشفی تخلص مینمود، و فی الواقع مولانا کاشف

مشکلات و معضلات علوم بوده، و مولانا سبزواری است، ولیکن از رفض ایشان عاری است و از مذهب باطل ایشان بری، ولیکن از تهمت بری نیست. و مولانا چنانکه همه کس را معلوم است واعظی در غایت خوبی است، و در عالم از بنی آدم واعظی بخوبی او بوده و بیست، و در مجلس وعظ او هر چند که فسیح و گشاده باشد از کثرت جمعیت مردمان جای اکثر بیست، و از کثرت مزاحمت خلق بیم هلاک بعضی مردمان بوده، و کثرت ازدحام ایشان جهت اینست که آواز و اشای مولانا در غایت حسن و لطافت بوده، و بحقیقت معنی حضرت داود علیه السلام در او تجلی نموده، و در اُمت محمدی کسی که صفت داودی بر کمال داشته باشد غیر او نبوده.

و مولانا در جمیع اصناف علوم ماهر بوده، و در علم نجوم خصوصاً فرید دهر و وحید عصر مینموده، و کتب و تصانیف او در علم اخلاق مشهور و بی نظیرست، و بسیار خوب و دلپذیر، و مرغوب صغیر و کبیر، و جواهر التفسیر او تفسیری است در جمعیت نکات و فواید، و بحری است معدن جواهر زواهر فراید.

و در مجلس وعظ او کسی بود که مصمون وعظ مولانا را تمام بنظم میآورد، و بعد از اتمام وعظ او در مردم، نظم آنرا میخوانده، و میگویند که روزی که مولانا وعظ میگفته، یکی از مستمعان وعظ این بیت خواجه حافظ را نوشته و بدست مولانا داده و خود در زمان غایب گشت، مولانا چون کاغذ را گشاد و بیت را خوانده که:

واعظان کین جلوه در محراب و منبر میکنند

چون بخلوت میروند آن کار دیگر میکنند.

در غایت غضبناک شده، و از کثرت قهر و عصب ترك وعظ کرده، و مدت دو ماه طالب آنکس بوده و او را بیافته.

[و بعضی چنین نقل میکنند که چون مولانا بیت را نوشته دیده، خندیده و گفته

غالباً این کس بخلوت و اعطان درآمده و ایشان در خلوت با او آن کار دیگر کرده اند. بحسب اتفاق فقیر مترجم را این چنین حکایت بواعظی دیگر که به ... منسوب بود دست داد، زیرا که آن واعظ فقیر را سستی بمسوق و فجور میکرد، و فقیر این بیت را جواب او خواندم، او نیز فقیر گفت غالباً شما بخلوت ما آمده اید فقیر، گفتم بلی آمده ام ولیکن برای آنکار دیگر، چون مستمعان شنیدند و قصه او میداستند سی خندیدند، و او منفعل گردید، و دیگر کرد و عطا نکردید [

و مولانا حسین واعظ به چنان مشهور است که وصف او توان کرد، لاجرم ترك وصف او اولیست و این مطلع ارحمۃ اشعار اوست. مطلع

سبز خطا ز مشک تر عالیہ بر سمن مرن

سنبل تاب داده را برگل و سترن مزین .

۲۶۰ - مولانا معین واعظ - پسر مولانا محمد فرهی است، و او نیز واعظ

خوبی است، و در مالک خراسان و عطا او پیش عوام و خواص مرعوب، ولیکن شخصی دیوانه ساست، و مربدان او نیز بدین سانند، و دایم درین شأن، و چون بدیوانگی شهرت گرفته، هر سخن که میخواست بر سر میگوید و هیچکس او را مؤاخذ نمیسازد، زیرا که بر دیوانه و عاشق قلم نیست، ارحمه روزی در سر منبر میگفته که ایمان امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه تقلیدی است، و غالباً که معنی کلمه «لو کشف العطاء ما اردت بقینا» که کلام امیر است بهمیمیده و بعذر دیوانگی او مواخذة مردم رهیده، ولیکن حضرت عرت عر شاه او را معذور نداشت، و بعد از چند روز او را بشکنجه گرفتار گردانید که مردم از آن متعجب گردیدند، و داستندی که ایشان اگرچه او را بدیوانگی معذور داشتند حق سبحانه او را معذور نداشت، و جرای گفتار ناهنجار با هموار او داد، مولانا نظام الدین میگفته مولانا معین جوابی قال است و ایکن تخته منبر قنایت او را صایع گردانیده. و این مطلع ارواست مطلع

مگر فصل بهار آمد که عالم سر و خرم شد

مگر وصل نگار آمد که دل با وصل همدم شد.

۴۶۱. مولانا میر خواند - پسر سید خواند شاه است که در قبة الاسلام بلخ
 از جمله اکابر است، و اعلم علمای دین محمدی است - صلی الله علیه و سلم - و میر
 خواند جوانی است که در سن حدائق جمیع اصناف علوم معقوله و منقوله را بر وجه
 کمال تحصیل فرموده، و با حسب عالی و سبب عالی دارد، و با این حسب و سبب بزرگوار از برادر
 و تکر عاری است، و از شیمه ذمیمه عجب و تکبر و غیرهما بری است، و بسیار
 جوانی فانی مشرب و مؤدب است، و در علم تاریخ و اشائبی همتاست، و بالتام
 میرعلیشیر تاریخ اول عالم تا زمان نظام صاحب قران و خاتم، سلطان حسین بهادر خا
 خلد الله مالک و سلطانه نوشت، و این تاریخ او ثانی تاریخ حافظ انرو است، و دریای
 ابرار امیر خسرو و را نیکو تتبع کرده. و این بیت ازوست بیت
 هر که دست از آب حیوان شست خضر وقت اوست

و اینکه از ظلمات نفس آمد برون اسکندر است

۴۶۲. مولانا حمید الدین - خلف مولانا محمد تباکانی است، و مولانا
 نیز حمیده خصال و پسندیده فعال است، و جوانی فانی خوش مشرب و متواضع
 و مؤدب است، و در عایت حیا و نهایت وجد و صفاست، و صاحب مروت و فتوت
 و وفاست، و جامع علوم ظاهر و باطن است، و در جمیع علوم ماهر است، و از لوث
 و نجاست دنیای دبی طاهر، و در طریق صوفیه بطریق ملامتیه مایل گشته، و فضایل
 و کمالات خود را باین طریق مستور ساخته. و این مطلع ازوست مطلع
 گهی ز خسته دلان یاد میتوان کرد

بدین بهانه دلی شاد میتوان کرد.

۴۶۳. میر کمال الدین حسین - خواهرزاده میر زین العابدین (۱) است،
 و از جهة تحصیل علوم از خراسان به عراق رفت، و سلطان یعقوب خان او را تربیت
 نمود، و تعظیم بسیار فرمود، و ملک نیابازک را که حاصلی عظیم داشت برسم سیور -
 غال باو عنایت کرد، و آن صاحب همت این همه نعمت را باختیار ترک کرد،

و عنان عزیمت باز بنخراسان متوجه ساخت، و کنج عزلت را برگنج نعمت اختیار فرمود، و در گوشهٔ توکل و قناعت نشست، و بخد مت مقبول حصرت محذومی مولانا عبد الرحمن جامی گشت، و از برکت قبول او بر اصطلاحات صوفیه مطلع شد، چنانکه شرحی خوب بر منازل السائرین خواجه عبد الله انصاری نوشت، و در خطبهٔ آن شرح این آیه اقتباس نمود که «رُبَّ ابرلنی منزلاً مسارکا و انت خیر المنزلین.»، و دیگر رسایل خوب تصنیف فرموده، و میر باین فضل و کمال حال خود را بطریق ملامتیه پنهان ساخته، و هیچ بصحبت و اختلاط مردمان نمیرداخته و میر کسب کمالات در عنفوان شباب و جوانی کرده، و هم درین زمان صوفی شده، و طریق ملامتیه اختیار نموده، و گاهی شعر نیز میگفته، و این مطاع اروست. مطلع

ازین باغ جهان آرا چه سان آرم قدم بیرون

که باشد روضهٔ حلدش درون، باغ ارم بیرون.

۲۶۴ - سید اختیار - سیدی پرتمکین و وقار است، و مدتی در مسند قضا بود، و هیچکس را قدرت اعتراض بر او نبود، و سبجات خوب در عایت استحکام و بهایت فصاحت و بلاغت مینوشت، و مولانا در کمال تقوی و طهارت بود، و کسی در شأن او سخنی نگفته غیر از اینکه مولانا بسیار زحمت میکشد تا دستار خود را دانشمندانه میندد، و نارگران بر سر میکشد. و مولانا تاریخ حوض پای حصار را بیکو گفته.

حوصی که چو خواهم ار صفائش گویم

صد بار دهن نآب حیوان شویم.

هر چند که هست منبش چشمهٔ خصر

تاریخ وی از «ساقی کور» جویم.

۲۶۵ - مولانا محمد بدخشی - از جهة تحصیل علوم در آنجا نماند، و چون بهری آمد تکمیل نفس خود تحصیل اصناف علوم و معارف فرموده بود، و ایکی در هری مصاحب مردم او باش قلاش گشت، و مدتی با ایشان بطور و طرر ایشان

میگشت، آخر هادی توفیق رهبر او شد، و از اطوار و اطوار ذمیمه ایشان بازگشت، و حالی باخلاق حمیده و اطوار و افعال پسندیده محبوب القلوب است. و در فن معما رساله مشهور او خوب است. و این معما ازوست.

خیال خنجرش در دیده بیخواب میگردد

چو آن ماهی که هرسو در میان آب میگردد.

۴۶۶ - میر حسین معنائی - نیشابوری است، و در هری تحصیل علوم مینمود، و جوانی خوش خلق بود، و از اخلاق حمیده او آثار کرامت و ولایت پیدا است، و الحق معمارا بدرجه رسانده که بالای آن درجه طاقت بشر نیست، و این کرامت او سی است، و رساله معمای او مشهور است، و کسی را قدرت بر بطیر آن نیست. و این معما باسم «ناصر» اروست:

شد بخوبی روی آن حور پریش آفتاب

کس ندید از خاک و باد و آب و آتش آفتاب.

۴۶۷ - سید جعفر - پسر سید محمد نور بخش است، و برادر شاه قاسم است، و چون بخراسان آمد محرد بود، سلطان صاحبقران و خاتم دوران اعزاز و احترام او نمود، و ملکی که پنج هزار اشرفی هر سال حاصل آن بود برسم سیورغال باو شرفت فرمود، و میر عالی همت با اختیار ترك آن سیورغال نمود، و عزیمت سفر هکته مبارکه فرمود، و پدرش دعوی کرد که مهدی موعود است، و اعتقاد مریدانش آن است که او مهدی بحق بود یا آنکه افرزندان او خواهد بود. و سید جعفر ناآنکه متحای بحلیه کمالات علمیه و عملیه بود گاهی شعر خوب میگفت، و در نظم میسفت، و دیوان او مشهور است و این مطلع ازوست.

ترك من دست چو بر خنجر بیداد برد

تشنه را آب زلال حصر ار یباد برد.

۴۶۸ - سید غیاث الدین - ارسیدان مشهد است، بلکه از نقمای آجاست،

و صاحب حسب عالی و سب عالی است، و بسیار لطیف و طریف است. و این مطلع

اروست: مطلع

دمی از دست دنیا و درستم بیا ساقی که یکدم می پرستم.

۴۶۹ - سید حسین باوردی - از برای تحصیل علوم بهری آمد، و از هری بعد از تحصیل برفاقت هریزا کیچیک سفر مکه مار که رفت، و بدولت زیارت مکه معظمه و مرار خلیل و غیرها از مزارات متبر که مشرف شد، و بموجب «تغرب عن الاوطان فی طلب العلی» سفر عراق و فارس و روم نیز نمود، و صحبت علما و حکما و اولیای آن ارض و بوم رسید، و اقامت از انوار معارف ایشان فرمود، ولیکن از طعن حسود بی سود خلاص نگردید، زیرا که حسودان او را دیوانه می گفتند و استدلال بر جنون او از این بیت او می جستند که گفته

ای زمهر عارضت گردون غلام یوسفی را کرده اند یعقوب نام.
چه بیت ناموزون و بی معنی است (۱) [ولیکن احتمال دارد که میر چنین خوانده باشد:
ای زمهر عارضت گردون غلام یوسفی را کرده یعقوب نام.
چه این چنین موزون است، و فی الجمله معنی دارست، و بر تقدیر تسلیم که میرزا را شعور شعر باشد جنون او لارم نیست، زیرا که بسی اکابر علما و اطم اولیا از شعر بی شعورید زیرا که شعر عیب است چنانکه گفته اند.

و لولا الشعر بالعلماء یری لکنتم الیوم اشعر من لیلید.]

۴۷۰ - مولانا شیرعلی - از حمله مشهوران زمان و ادران دوران است، ریرا که خط نسخ تعلیق را در عایت خوبی مینویسد بمرتبه که کسی هرگز بطیر او ننوشته، و علم تصوف را بیکومیدارسته، و در فن معما و اشایی نظیر و بی همتاست، و حالی درکنجی حالی منزوی شسته و در بروی غیرسته، و روز و شب بطاعت و عبادت مشغولست، و این معما باسم «شکور» (۲) ازوست معما
ما نکو گفتیم باهت، گفته مارا محو سرو دار ما روان پیوسته نا ابرو نکو.

۴۷۱ - مولانا سلطانعلی - قلمه کاتبان بیت نوس است، و بی کسی همیس است و خلق و خلق بیکو دارد، و جوانی خوش طمع و خنده روست، و حمیده

(۱) در نسخه ترکی ح اضافه دارد «در آخر عراق در اردوی یعقوب میر را میبود»

(۲) در نسخه ترکی باسم «ملنگو»

خصال پسندیده خو است، و اطوار پسندیده او بی نهایت است، و کمالات او بیحد و عایت. و این مطلع ازوست: مطلع

گل در بهار از آن رخ گلگون نمونه ایست

چون اشک من که ازل پر خون نمونه ایست.

۲۷۲ - مولانا سلطان علی قاضی - جوانی درویش صفت وفانی است،

و مدتی در ملازمت حضرت مخدومی بورا مولانا عبدالرحمن جامی بوده، و کتات تصایف او مینموده، و کسی در غایت صلاح و سداد است، و از عناد و فساد خالیست، و بحلیه هدایت و رشاد حالی، و خط نسخ تعلیق را نیکومی بویسد مرتبه که روزی میگفته: «يك بيت من بیک تنکه ارزانست»، و مردم اهل ادارك انکار سخن او می کرده اند. و این مطلع ازوست.

ای عشقت آتش در زده ناموس و ننگ و نام را داده بباد نیستی هستی خاص و عام را.

۲۷۳ - پیر صوفی - پیر صد ساله پیر درویش حسین است، و پسر مولانا

محمد خاجو است، و آنکه صوفی صافی بود بصنعت طمات اشتغال مینمود، و مردم مریض را علاج میفرمود، پس بحقیقت طبیب امراض بدنی و امراض نفسانی بوده، و اراله جمیع امراض انسانی مینموده. و این رباعی ازوست: رباعی

منمای بغیر من رخ ای سیم بدن کز غایت غیر تم رود جان از تن

خواهم که شوم مردمك دیده خلق تا روی تو هیچکس بیند جز من

۲۷۴ - مولانا وصلی - پسر قاضی خواجه کلان است، و پدرش در

هری کلان، سداد رأی و کمال عقل و فصل مشهور و مسام دوران، و بیگانگی در اصناف علوم و انواع فضایل شانه و علم، و از جمله فضایل جرئیه او یکی آن است که شطرنج عایانه را خوب می نازد، و البته حریف خود را مغلوب میسارد. و این مطلع ازوست: مطلع

مرا در دیده نور از گرد راه آن سپاه آمد

بحمدالله که نور چشم من از گرد راه آمد

۴۷۵ - شیخ زاده پورانی - مردی نورانی است ، و از مردم شیخ سعید پورانی ، و ولایت و کرامت بدو مرته میرائی اوست ، و قابلیت او بیکوست ، و خودش بسی [بیک] خوست ، و در اندک زمانی حسن خلق بجائی رسانیده که در میان مردم مسلم شد و بتخلق خوب علم ، و حسن خط نیز در اندک زمانی بمرتبه رسانیده که استاد خطاطان زمان خود شد ، و در مدنی یسیر تحصیل علم و فضل کثیر کرد ، و عالمی بحریر و خوش تحریر شد . و این رباعی ازوست : رباعی

چون من بغم تو در جهان فردی نیست

دل سوخته و نیاز د-روردی بیست .

خواهم غم و درد خویش را شرح دهم

لیکن چه کنم که هیچ هم دردی بیست

۴۷۶ - مولانا صفی - پسر مولانا حسین واعظ است ، و جوانی درویش صفت و درد مندسیرت ، و از هری بسمرقند رفت و بخدمت خواجه عیدالله مشرف گشت ، و اجازت ازو گرفته بار بخراسان مراجعت کرد . و این بیت ازوست : بیت

نالب لعل و خط غایه گون آمده ای عجب آراسته ار خانه برون آمده ای .

۴۷۷ - حافظ جلال الدین محمود - ارحله مشایخ حائقه اخلاصیه است ، و حطیب و حافظ و محراب خوان آبجا ، و یکی از خوش نویسان زمان . و این مطلع ازوست مطلع

مسیح اگر شنود يك تكلم از دهنش

دگر ز شرم باشد محال دم زدش .

۴۷۸ - مولانا نامی - سزواری است ، ولیکن ارمذهب مردم آن شهر بری است ، و از تهمت رفض عاری ، و در صنعت خط و اشایی مثل و بی نظیر است ، و جوانی صافی دل و روشن صهر ، لیکن بسی حودسند است ، و بقید خود پسندی درند و این مطلع ازوست مطلع

لا فند خطت نامه زهی بی سروپائی! غماز سیه باطن مادر بخطائی!

۴۷۹ - مولانا عبدالواسع - شخصی سبک روح بیکوست، و بسیار خوش

خو، در اشا همتا ندارد، و لیکن بسی تهتک دارد، و در وقت طرافت و مطایبه طرافا بی طاقت است و پراضطراب و بی تاب. و این مطلع ازوست: مطلع

ای کشیده ترك چشم در جهان پیوسته تیر

ماه نو گشت ارکمان اروانت گوشه گیر!

۴۸۰ - خواجه سلطان محمد - کسی بسیار خوش صحبت و پرشاط است،

و بی نظیر و بی عدیل در روی ساط، و بیشتر ازیں اگر چه از برای وجه معیشت زحمت میکشید و تنگ مشرب، لیکن حالی خالی از وسعت مشرب و بی پروائی نیست. و این مطلع ازوست: مطلع

بدندان عقده زلف ترا خواهم که بکشایم ازین سودا شدم دیوانه و زنجیر میخایم.

۴۸۱ - مولانا (۱) میرک حسین - پسر خواجه محمد سلطان است، و طبع

نظم او منتظم است، و قلب او سلیم و عقاش مستقیم و این مطلع ازوست. مطلع
کجا رسد ز تو ای بی وفا وصال مرا که از جنون عمت نیست اعتدال مرا.
و این معما باسم «صدیق» ازوست.
تا کشم برکسان او تقسیم (۲)
دل مجروح کرده اند دویم.

۴۸۲ - مولانا محمد نائینی - طبیعی عالم و عامل بود، و در فنون فصایل

و معارف کامل، و در معما نیز شروع نمود، و باهل معما میگفت که در تعریف معما حاجت نقید منظوم نیست، و همچنین میگفته. معما لازم نیست که کلامی ملفوظ باشد زیرا که باشارت دلالت براسمی ازاسما میتوان نمود مثل آنکه باشارت بمحل و سوسه «صدر» میتوان اراده کرد «این معما باسم «روح» ازوست. معما

گشت میخانه ر حوران بهشتی معمور چند حرفی زن و چشم فکن جاب حور.

۴۸۳ - مولانا نور - ساده دل و صافی و ابدال در حال است. و این مطلع

ازو است. مطلع

(۱) در ترجمه هرات و نسخه های ترکی نام میرک حسین ذکر نشده (۲) حسین است در دو نسخه طهران و اسلامبول.

ترا نیلوفری پیراهن و من مانده حیرانش

که سر بر میزند خورشید هر روز از گریبانش .

۲۸۴ - مولانا غیاث الدین - جوابی خوش طبع و خوش فهم ، و بصنعت

طباقت در کمال حداقت مشغول است ، وقوت نظم او بیز قوی است ، و تتبع خمسه نیکو

کرده . و این مطلع ازوست : مطلع

ای صبا کان باع عارض را تماشا کرده

مضطرب می بینمت ، گویا گلی وا کرده .

۲۸۵ - شیخ زاده انصاری - یاری خوش است ، و پسر شیخ عبدالله دیوانه

است ، و در کودکی سی جد و جهد تمام تا تحصیل علوم قیام نمود ، و چون طبعش

موافق بود بزودی تکمیل فرمود ، و طبیعت او بمعما نیز موافقت داشت و این

معما ازوست . معما

ناوك ار مژگان چه اندازی بقصد جان من

بر حذر باش ارسر شك چشم خون افشان من .

مادرش نیز شعر میگفته . و این مطلع ازوست . مطلع

روم بناغ ورنر گس دودیده وام کنم که تا نظاره آن سرو خوش خراہ کنم .

و شیخ عبدالله اگر چه دیوانه و آشفته دماغ بوده و ایکن گاهی شعر بیر میگفته ،

و این مطلع ازوست مطلع

من مسکین سر کوی تو هر چند دویدم

عیر آهی و سرشکی زدل و دیده ندیدم .

۲۸۶ - خواجه محمود - سمز واری است ، وجد او ارجله کمار مشاهیر

روزگار است ، و خودش حوایی صالح است ، وارزش قام خط خط دارد ، و درجی

شش قام بوشت باین تاریخ

چون اصول شش قلم کردم رقم گشت تاریخش «اصول شش قلم» .

۲۸۷ - خواجه ابو سعید - ارهمنه بود ، و از ورندان ساطن اولیا

شیخ ابو سعید ابوالخیر ، و خواجه سی دردمند و مستمند بود ، و هیچ معجب

و خود پسند نمود . و این مطلع ازوست مطلع

توبه دادیم ای شیخ اضطراب مکن مرا برای رضای خدا عذاب مکن.

۴۸۸ - مولانا حاجی - در مشهد امام مسجد مزار امام علی بن موسی الرضا -

علیه التحية و التسليم است، و با وجود آنکه سنی مذهب است و پاک دین بود، با آن جماعت را فضی معیشت چنان کرده بود که همه بامامت او راضی و متسلیمند.

و این مطلع ازوست: مطلع

کدام عیش و تنعم بود برابر آنم

که سرخواب برارم صباح و روی تو بینم.

۴۸۹ - مولانا عبد الرزاق - جوانی طالب علم بود، و لیکن از بلاهتی

خالی نبود. و این مطلع ازوست. مطلع

جان من تازه شد از لعل تو خو خواری دل

بعد از این ما و سرکوی تو و زاری دل.

۴۹۰ - مولانا حاجی - مردی درویش دلریش و منقطع از دنیا است،

و ملازم مولانا عبد الرحمن جامی جهة عقدا، و چند بار زیارت مکه مشرف گشته.

و این مطلع ازوست:

پیرانه سرم بار نهالی سر آمد کش میوه غم و غصه و خون جگر آمد.

۴۹۱ - مولانا جمال الدین (۱) - از حویشات حضرت مخدومی مولانا

عبد الرحمن جامی است، و در جوانی در شهر هری مدرس گشته. و این مطلع

ازو است. مطلع

منم آن قمری بالان ز شوق سرو دلجویت

که دارم طوق کردن از خم قلاب ابرویت.

۴۹۲ - استاد قل محمد - از ولایت شبرغان است، و از کوچکی عیچکی

بود، و آثار قابلیت علم موسیقی در او ظاهر مینمود، و تربیت حضرت هیر علیشیر

انواع سازها را مشق میفرمود، نوعی که در اصناف سازها خصوصاً در غیچک

و عود باستانی مسلم گشت، و بعضی مردم که در این فن علم بودند شاگردی او مباحثات و سرافراری مینمودند، و در تحصیل علم نیز کوشید، و بعضی فضایل علمی مثل نجوم و غیره حاصل کرد؛ و معما نیز میگفت و این معما باسم «بور» ازوست:

خوش آن مطرب که سار خوش بواز

یکی را از بوا خوش حال سازد.

۴۹۳ - مولانا شربتی - بیر ترییت حضرت میرعلیشیر مکمل گشت، و از اشیا و معما و صنعت نقاشی نیز صاحب وقوفست، و مردم را ارفنون فضایل او حطی تمام است. و این مطلع ازوست:

جنون آمد شعار از مهر روی آن پریزاد

من دیوانه ران رو در زبان مردم افتادم

۴۹۴ - خواجه ابونصر مهنه - بسر خواجه مؤید مهنه است، و خواجه اگرچه شیخ زاده است ولیکن همواره بواسطه معیشت هموار ناخویشان خود جنگ میکند، بتیر و بیزه و شمشیر در میدان میآید و کار رار میکند و این مطلع ازوست مطلع

نماند صبر و طاقت آتش عم چون شود تیزم

ار آن چون شعله بنشینم دمی صد بار و بر خیرم.

[و این مطلع ازوست مطلع

منمای جو آئینه رخ خود همه کس را

شنو سخن من که اثرهاست نفس را.]

۴۹۵ - خواجه حسن (۱) - کیرنگی از ولایت باورد است، خواجه ابونصر

مهنه خواهر زاده اوست، و پدرش خواجه فنبیر خراسانی است، و خواجه حسن مدتی صدر پادشاه بود، و چون اعتماد بر محبت پادشاه داشت پروای رعایت رعیت

نداشت، آخر از اثر ظلم خاطر عاطر پادشاه از او برنجید، بنوعی که هرگز از او
حسنود نگردید و این بیت ازوست: بیت

هیچ آهی جز بیادت برمیآیدزدل هیچ نقشی جز خیالت در نمیآید بچشم.

۴۹۶ - خواجه ابوطاهر - پسر خواجه عبدالله مهنه است، و بسیار لطیف

طبع است. و این مطلع ازوست. مطلع

آنچه شما بردلم زان جعد پرخم میرسد

مر گرفتاران زنجیر بلا کم میرسد.

۴۹۷ - خواجه قطب الدین احمد^(۱) - از سیرهای حضرت شیخ الاسلام

ژنده پیل احمد جام است، و جوانی بغایت بیکو روی و فرشته خوست، و درصید

جاور تقلید ژنده پیل احمد میکرده. و در حالت صید این مطلع گفته مطلع

صا بیار غار ره سوار مرا که توتیا بود آن چشم اشکبار مرا.

۴۹۸ - ملا محمد خراسانی - اول حال جوانی لایالی و اندالوش بود، آخر

توفیق هدایت او نمود، تا بخدمت مولانا محمد تباکدانی رسید، و از افعا قبیحه

و اعمال ناپسندیده باز گردید، و توبه از همه کرد، و دایم صایم بود، و عبادت حق قائم،

و شرف زیارت مکه مشرفه دریافت، و بعد از حج درکنج عزلت گنج قناعت و عبادت

بیز یاف، و باقی عمر چنین سربرد و این رباعی ازوست. رباعی

يك چند زدوستان جدا خواهم بود با محنت و درد مبتلا خواهم بود.

تا یار سازد آشنای خوشم بیگانه ز خویش و آشنا خواهم بود.

۴۹۹ - خواجه کمال الدین حسین - سر خواجه نظام الملک است، و

پدرش ثانی نظام الملک اول است، بلکه شهرت این از آن زناده است، و پسر

جوابی خوش طبع است و فارغ از طلب منصب وزارت، و حظ خوب از خط خوب

دارد، و انشا نیر بغایت زیبا میکند، و در علم موسیقی علم است، و نقشها و تصنیفهای

او مشهور است و مسلم. و این مطلع ازوست مطلع

گر چه در جنت نسیم خلد و آب کوثرست

خانه خمار را آب و هوای دیگرست.

۳۰۰ - خواجه عبدالله - پسر خواجه محمد مروارید است، مدنی در

دیوان وزارت مهر زد، و وزیر صاحب اختیار و تدبیر بود، و آخر باستغنا ترک منصب دیا نمود و کنج عرلت و قناعت و عافیت عقی اختیار نمود، و بسیار کسی فاضل بود، و در جمیع اصناف فضایل کلیه و جزویه ماهر و کامل، و خطاط خوب و منشی بی نظیر و سازنده دلپذیر، همه ساری نقاش مینواخت و خصوصاً در قانون توازی سحر میپرداخت، و با این همه فضل و کمال اخلاق عظیمه شریفه داشت، و همت بر مصاحبت اهل فصل میگماشت. و این مطلع ازوست: مطلع

تا دل دهان و طره آن دل بواز یافت
خورد آب زندگانی و عمر دراز یافت.
و این معما باسم «داود» ازوست: معما

شد بسته چو بلبل دل عشاق جگر خوار

بر کیسوی او هر طرفی ران گل رخسار

۳۰۱ - مولانا فصیح الدین - از احفاد مولانا نظام الدین است، واحفاد

او را در هری بطامیان میخوانند، و در خراسان سنی از این سبب اسب و اعلی بیست، و مولانا در بیست سالگی تحصیل جمیع علوم فرموده بود، و حالی مدت سی سال است که نافاده و تدریس علوم دینی اشتغال دارد، و برا کثر کتب متداوله شرح یا حاشیه نوشته، و مردم از تصانیف او مستفید و مخطوطه و در اکثر اوقات صاحب میرعلیشیر میدوده، در سهر و حضر. و این معما باسم «غریب» ازوست: معما

حالی بچشم کردم بر روی دلرایی
سودا بگر که پختم جائی ووه چه جائی!

هشتم پنجم

در ذکر امیرزاد های خراسان .

از جمله ایشان :

۳۰۳ - امیر دولتشاه بن فیروز شاه است ، پسر عم امیر علاء الدوله اسفرائینی ، و شرح عظمت و شوکت ایشان بی پایان است و احتیاج بی بیان ندارد .
 امیر دولتشاه امیری خوش طبع ، مؤدب و فقیر و درویش مشرب بود ، با اختیار ترک امارت دنیا نمود ، و فقر و درویشی اختیار فرمود . و این مطلع ازوست : مطلع
 زهی از آفتاب عارضت چشم جهان روشن
 ز چشم آن روشنی کرده دلم را خان و مان روشن .

۳۰۴ - امیر حسن جالایر - طفیلی تخلص اوست ، و امیرالامرا و صاحب اختیار پادشاه عالمپناه بود ، و سیار خوش طبع و خوش مشرب جوانی بود ، و در اسلوب قصیده بی نظیر و پهلوان ، و قصیده های خوب دلپذیر بنام پادشاه جهانگیر سلطان حسین غازی دارد ، و این مطلع یکی از آنهاست : مطلع
 بحمد الله که دیگر ره ناقدال شه عادل
 برون آمد کلم از خار و خارا و پا و از گل .

و این مطلع غزل ازوست : مطلع

بتی کز گل بود آزار پا در گشت بستاش

چه رو در دیده جویم با وجود خار مترگاش

۳۰۵ - میر حیدر - صبو حی تخلص میکرد ، و میرعلیشیر بواسطه خویشی که با او داشته او را فرزند خود میخوانده ، و طبع او بشعر و معما ملایم بوده .
 و این مطلع ازوست : مطلع

میست لعل تو یا شهد ناب ازین دو کدامست

خویمست بر رخ تو یا گلاب ازین دو کدامست ؟

۳۰۵ - میر عبدالوهاب - جوانی خوش طبع بود، و بخوش خلقی علم، و در اسلوب امارت و سپاهی گری و پهلوانی مسلم. و این مطلع ازوست: مطلع
داشتم از چشم بیمارش بدل صد گونه درد
تا چشم خود ندید آن درد را باور نکرد.

۳۰۶ - میر سلطان حسین - ختمی تخلص اوست، و پسر شیخ بهلول است، و پدر در کنج عزات عبادت مشغول است، و پسر از دولت سلطان صاحبقران به حکومت خوارزم مشغوف، ولیکن حاکی در عایت عدالت و صفت، و صاحب طبع سلیم و عقل مستقیم. و این مطلع ازوست. مطلع
مرا بسیار مشکل می نماید فرقت جانان
وداع جان شیرین هست دشوار ای مسلمانان.

۳۰۷ - میر محمد صالح - بواسطه مناسبت اسمی صالح تخلص می نمود، و او پسر امیر سعید بود، و در زمان سلطان ابوسعید صاحب اختیار و جملة الملك بود. و این مطلع ازوست: مطلع
نیم آشفته گر پوشیده کا کل، ماه تابانش
چه عم از تیرگی شب چو ناشد صبح پایانش.

۳۰۸ - میر عشقی - ارنمیرهای جهان ملک است، و او را بتعریف حاجت نیست. و این مطلع ازوست مطلع
ز بهر آنکه آید قصه جانان من بیرون
ز خوان هر زمان در انجمن آرم سخن بیرون.

۳۰۹ - میر علی دوست - رفیقی تخلص اوست، بیره میرزا علیکه است، و شأن او عظیم است، و شهرت بیش از حد است، و مدرسه و رباط و کورخانه او معروف است، و طبیعتش زیبا و رعناست. و این مطلع ازوست: مطلع
دوای درد دل خویش را کجا جویم کجا روم چکنم حان خود که را گویم؟
۳۱۰ - یامغورچی بیگ - پسر میر ولی بیگ است، و سپاهی تخلص

میکند، و میروئی مثل میر علیکه بیک است، بلکه زیاده، و در سپاهی گری نیز مکمل است، و طبیعت او بغایت خوست. و این مطلع ازوست: مطلع
مسجدی که روم در فراق دلبر خویش

بہانہ سجده کنم بر زمین نهم سر خویش.

۳۱۱ - محمد علی جلایر - نشاری تخلص میکند، و پسر علی جلایر است،

و اطوار غریبه داشت. و این مطلع ازوست: مطلع

کسی هرگز چو من بی غم ندیدست

چو من غم دیدہ غم ہم ندیدست.

۳۱۲ - مولانا کوکبی - در این ایام ظاهر شده، از نسیرهای میر شیخ بایزید

است، و در مشهد در کورخانہ اجداد خود خانه دارد. و این مطلع ازوست: مطلع

کشتی من دل خسته را ترک کمان ابروی من

تا بازجویم زندگی، تیری بیفکن سوی من.

۳۱۳ - ابراهیم خلیل - پسر محمد خلیل بیک است، و ارمغانک فیم روز

است، و در نواحی غزنین حاکم بوده، و در بعضی اوقات ترک حکومت کرده بود،

و درویشی اختیار نموده، و جوانی با تواضع و ادب بود. و این مطلع ترکی ازوست: مطلع

کوروب اغیار بی فی الحال ایلیک کوکسو مکا کم آوردوم

ایماس تعظیم او چون خنجر لاری رخمینی باشور دوم.

۳۱۴ - میر حبیب اللہ - پسر میر صدر است، و جوانی ملائم زیباست، و همه

اطوار خوب و رعنا، و عود را بسیار پرکار می نوازد، و چون قابلیت نیکو داشت،

و جهد تمام ناچار سرآمد روزگار گشت. و این مطلع ازوست: مطلع

ازچه در شام غمت عالم بچشمم شد سیاه

گر نمرد از صرصر آہم چراغ مهر و ماه.

۳۱۵ - محمد جعفر - پسر محمد علی کوکلتاش است، و پدرش حاکم مشهد

است، و خودش جوانی خوش طبع است. و این مطلع ازوست: مطلع

آن شب که شمع چهره را از تاب می افروختی

رحمی نکردی بر من و پروانه وارم سوختی .

۳۱۶ - شاه قلی ایغور - حاکم قبیله حورست ، و در کوچکی طبیعت او

در جمیع علوم و صنایع نیکو بود ، لیکن بواسطه دوستی پدرش از تحصیل بازماند و قابلیت او ضایع گشت ، و لکن گاهی بمعنا مشغول میگشت . و این معما باسم « محوی » ازوست . معما

از محنت ما پیش وی حرفی دو گر مصالحتست گووگر نیست مگو .

۳۱۷ - درویش عبدالله - از ترخانیان است ، و پسر شیخ سلمان آنکه

است ، و طبع نظم او بیکوست . و این مطلع ازوست : مطلع

از خیال لب و دندان تو چشمم که پرست

همچو رودیست که سنگش همه یاقوت و درست .

۳۱۸ - عبدالقهار - پسر محمد بیك است ، و پدرش وزیر بود ، و بسی شیر

دل و بهادر ، و پسرش اگر چه عامی بود ، ولیکن طبع او در معما ملایم و بیکو بود ، و این معما باسم « همام » ازوست . معما

یار ما تا ز آتش می روی گل افروخته عندلیب بی سرو پا در غمش دل سوخته .

۳۱۹ - ملك ساقی بیك - پسر یحشی بك است ، و در او ایل کودکی قابلیت

او در جمیع ابواب فضایل بیکو بود ، و در سپاهی گری نیز از متعینان زمان بود ، و منظور نظر سلطان صاحبقران ، لیکن در آخر بر آن منوال نماند و این مطلع ازوست : مطلع
قلاده سگ او کن زه گریبام که هر زمان بفتد چاك تا نداهام .

هشت ششم

در ذکر ظرفا و فضلا و شعرای سایر ممالک که اشعار ایشان بخراسان رسیده و اهالی آنجا شعر ایشانرا پسندیده اند.

ازین جمله :

۴۴۰ - احمد حاجی یک است که پسر سلطان ملک کاشغری است، و در فنون فضایل و کمالات بی نظیر است، و اطوار دلپذیر دارد و اخلاق حمیده و اطوار پسندیده، و مدت ده سال در هری حکومت کرده، و مدتی نیز در سمرقند حاکم بوده، و در ایام حکومت او هیچ کس ازو شکایت نکرده، و طبع نظم او نیکوست. و این مطلع ازوست : مطلع

گرفتی جان من از تن نرلف پر شکن بستی

گشادی پرده از رخسار خویش و چشم من بستی.

۴۴۱ - خواجه خسرو - قاضی ملک سمرقند بوده، و مدرس مدرسه میرزا الف یک، و با وجود فضل و کمال در غایت زهد و تقوی بوده، و بسی طمع زیبا داشته، و در فن تاریخ و اشای بی نظیر و بی همتا بوده. و این معما باسم «ملک» اروست : معما
در میان هر چیزکان از اوج مه تا ماهیست

مظهر اسمیت گشته، گر ترا آگاهيست.

و تاریخ وفات بابا خدای داد که از حملهٔ محذوبان سمرقند بود «محذوب سالک» گفته، و کتاب و قفیهٔ میرعلیشیر رانصیحیح نموده، و «من وقف علیشیر» تاریخ آن گفته، و بالجمله دقت طبع او طاهر است و حاجت بیان ندارد.

۴۴۲ - قاضی ابوالبرکه - قاضی شهر سمرقند بوده، از کثرت بدمعاشی و فسق و فجور که ازو بظهور پیوسته از قضای آنجا معزول گشته، و این بیت در شأن او گفته اند :

قاضی شهر ما ابوالبرکه
[ولیکن چنانکه گفته اند:

عیب می جمله چو گفتی هنرش نیز بگو
نهی حکمت مکن از بهر دل عامی چند.
بعضی اوصاف کمال او نیز چنانکه هست باید گفتن، و فضل او نباید نهفتن، چنین
مشهور است که قاضی ابوالبرکه سیار عالمی خبیر، بحریر، و کاملی بی نظیر، و شعر
او بسی دلپذیر. و این مطلع ازوست: مطلع
درین چمن منم از بلبلان زاریکی ولی بزاری من نیست از هزار یکی.
(وا)

مه را بجمال تو کجا زهره دعوی است
کاینجا همگی صورت و اینجا همه معنی است.

من طور تجلی چکنم بر لب نام آی
نام تو مرا طور و جمال تو تجلیست.
و بعضی اوصاف در محلی دیگر خواهد آمد اشا الله.

۳۲۳ - خواجه فضل الله - پسر شیخ ابواللیث سمرقندی است، و جوانی
فاضل و کامل است، و طبع بطم خوب دارد، و در زمانی که قاضی ابوالبرکه بهری
آمده و با درویش حسین جنگ کرده، و جهت اہانت درویش حسین در بقعه او
بر مزار پیر سیصد ساله ریخته خواجه فضل الله این بیت درین معنی گفته:

آن جوان مرگی که او بر پیر سیصد ساله رید
پیر اگر گردد نگر دم هیچ پیری را مرید.

۳۲۴ - میر محمود پرلاس - امیر عالی نسب و عالی حسب است، و با علو
حسب و شرف نسب بزرگی سی کوچک دل است، و هیچ عجب و تکرر ندارد،
و اسباب دردمندی و نامرادی همه دارد، و مدتی در ولایت کرمان حکومت کرده،
و هرگز موری را بیازرده، و حالی مدتی است که وزیر بزرگ دیوان سلطان صاحبقران
است، و در دیوان اوسعی عالیشان است، و کار او در هر آن احسان بر آدمیان است،

و لطف و شفقت بر مردمان، و طبع نظم او نيكوست، و ده نامه نظم کرده اوست،
و اين مطلع بيز ازوست: مطلع
مگو كه هست رخ من ز آب روشن تر
كه هست پيش من از روشن تر.

۳۲۵ - مولانا فانی - پسر درویش احمد بازيده است، و پيدارش نيز
پروايجی بود، و جوانی شوخ و شیرین کار، و پيش ميرسر برهنه بكسب كشف
و كرامات اوليا مشغول است، و از جمله مقبولان مير است، و شخصی بی تكلف و بی
پرواست، و در همه دلها بدوستی اورا جاست. و اين مطلع ازوست: مطلع
اين داغها كه بر تن اهل محبت است
در كوه درد ريخته نار ان حسرت است.

۳۲۶ - مولانا مؤمن سمرقندی - نام او عبدالمؤمن است، و در خانقاه
اخلاصيه تحصيل علوم کرده، و حق من تخلص اوست، و مولدش سمرقند است. و اين
مطلع ازوست: مطلع

بكشا دهن كه نوش لبی نوش خندهم تا قيمت شكر شكنی برخ قند هم.
۳۲۷ - مولانا عارف - ازدهی است فركت نام از ولايت سمرقند، گاهی
بخراسان جهت تحصيل علوم میآمد، و مدتی نالودان میبود، آخر الامر بعراق رفت،
و آنجا كم گشت. و اين مطلع ازوست: مطلع
در حالت تكلم از نازکی زبانش بر ك گليست گویا در غنچه دهانش.

۳۲۸ - مولانا ناصر الدین - سپاهی بود، و دایم ملازمت احمد حاجی بك
مینمود، و پدرش از جمله علما و زهاد و عباد بود، ولیکن غایت همت مولانا ناصر
آنكه براسبی رنگین بشیند و طول و نازی بر زن بندد و در میان سواران خود را
مزين بیند، و ازین جهت سمرقندیان جهت او این بیت گفته اند:

بتجاق ابرشی اگر زین بود ملك جهان مرا همه زیر مكین بود.
۳۲۹ - مولانا بقائی - جوانی خوش خلق و خوش طبع است، و بسیار

دردمند و نامراد، و با وجود استطاعت و قلت زاد سفر جهة اطاعت و موافقت پدر مشقت سفر مکه مبارکه اختیار نمود، امید که حج هردو مقبول شود. و این مطلع ازوست:

نمیخواهم که دل در بند آن زلف دوتا افتد

چرا از پهلوی من دردمندی در بلا افتد.

۳۳۰. مولانا صبری - خوارزمی است، لیکن شخصی ابدال و پریشان حال، و دایم مفلس و قلاش و مختلط نامردم او باش، و ازدیوانگی بامردم بسرنمیبرد، و طبع و نظم قوی داشت، و غزل خوب میگفت، ولیکن معنی شعر خود را نمیدانست. و این مطلع ازوست:

روز تشنگی آب روان بود هوس مارا

دم تیغ ترا گر بر گلو رانیم بس مارا

۳۳۱. مولانا سائلی - قرشی است، و سریع الکتانه، و جوانی است فانی

سك عقل وساده، و ارجهه شعر گفتن مهیا و آماده، [حالی که سنه سبع و عشرين^{۹۲۷} و تسعمائه است در روم است، و دایم صائم است، و حیوانی نمیخورد، ولیکن علوفه سلطانی میخورد، و کتابی در مقابل گلستان تصنیف نموده، ولیکن کسی غیر از او را کتانت و مطالعه نمیکند، و دیوان بیر هریست بر حروف تهجی ترتیب نموده، ولیکن يك سوادست]. و این مطلع ازوست:

به هر زخم دلم بیکان آن ابرو کمان دارد

که بهر زخم دیگر آب حسرت در دهان دارد.

۳۳۲. مولانا شمس - بدخشانی است، و میرعلیشیر اگرچه او را ندیده

ولیکن تعریف او از مولانا محمد بدخشی شنیده که میگفته شه ی کسی شوخ طبع و متصرف است، و دلیل تصرف طبعش این مطلع است. مطلع

چشمان من برویت در عاشقی چنانند

کز رشك یکدگر را دیدن نمی توانند

۴۴۳ - مولانا صالح - اگر چه خراسانی است لیکن بسیار سالیست
که در حصار شادمان است، و بکتاب داری پادشاه حصار شادمان است. و این مطلع
از او است. مطلع

اگر ای شمع شمی هم نفس من باشی
چه دعا بهتر ازینست که روشن باشی .
و طرز این غزل اختراع اوست و فقیر از کسی شنیده ام:
نازم بچشم خود که جمال تو دیده است
اقتم به پای خود که بکویت رسیده است.
هر دم هزار بوسه زبم دست خویش را
کو دامنت گرفته بسویم کشیده است.
در زر بگیرم از ره تعظیم گوش را
کاوا از جانفرای تو روری شنیده است.
هوش و خرد فدای دل خویشتن کنم
کر جام تو شراب محبت کشیده است.
وابستگی بصالح از آن شد دل مرا
کز هر چه غیر تست بکلی رمیده است.
و این دوبیت نیز از اوست، سی یکو است:

اسیر هجر شدم هر کجا که دل ستم فتاد طرح جدائی بهر که پیوستم .
گذشتم از طلب هر مراد و آسودم کشیدم از همه دست امید و وارستم .
و میگویند که این دو بیت در وقت ترك دنیا گفته .

۴۴۴ - درویش دهکی - قزوینی است، [و هم شهری مترجم دردمندست،
و این فقیر مستمند بسیار با او صحبت داشته و شعر از او شنیده، درویش پیری
بود بی خویش، و هیچ خویشتم داری و تن برستی در او نبود، و از قید تعلقات
دنوی رسته، و دل بچیزی از آن نبسته، و کار او جولاهی بود، و کرباس خوب میبافت،

و چون مشتری مییافت بهای ارزان میفروخت، و چشم حرص بهای گران نمیدوخت، و مانند سودی قانع میگشت، و بهره از پی دنیای دنی نمیکشت، و باغی چند داشت و از بهای انگور که حاصل باغات او بود معیشت اهل و عیال مینمود، و لقمه حرام و طعام پادشاهان نمیخورد، و از جهة تحصیل حطام دنیا رنج بیهوده اصلاً نمیبرد [و میرعلیشیر فرمود تا من شعور شعر دارم شعری که از جای دیگر بنخراسان آمده باشد بهتر از شعر درویش دهکی ندیده‌ام. و این مطلع ازوست: مطلع

بر مثال صورت دیوار بی جان مانده‌ام

پشت بر دیوار و بر روی توحیران مانده‌ام.

[و این بیت نیز ازوست و بسی نیکو است: بیت

بغیر ناله لیلی که میکند خاری دگر که را غمی از رهگذار مجنونست.

و سلطان یعقوب خان علیه الرحمة و الغفران درویش را بمجلس عالی خود طلب فرمود، و درویش این مطلع برو خواند که:

چون ز پیش آید خدگش برقه‌ابندم سپر

تا یابد نوک بیکاش از آن سوره بدر.

چون سلطان ازو این مصراع شنید بخندید و گمت راست است که قزوینی است و از عقل بریست، زیرا که در وقت آمدن تیر سپر بر قفای میبندد، درویش چون سخن سلطان شنید گفت « صبر کنید تا مصرعی دیگر بشنوید » درویش چون مصرع دوم بخواند سلطان حیران بماند، و آفرین بر زبان راند، و اهل مجلس نیز همه تحسین او نمودند، و سلطان بدرویش گفت هر چه میخواهی طلب کن تا ببخشم آن تو، درویش گفت « از دوست بغیر دوست چیزی نه بکوست، من فقیر درویشم، قانع گشته و از طلب مال و جاه رسته » دیگر سلطان مبالغه فرمود که « چیزی بطلب » درویش بنابر مبالغه او فرمود که خراج باغات مرا معاف گردان، سلطان خراج باغات او را بخشید.

و میگویند که سلطان درویش را شعر بدیهه نیز امتحان نمود، درویش در مجلس نظر در

برادر زاده او هیرزا علی که یوسف ثانی بود نمود، و چون کا کل و اتاقه پریشان دید پریشان حال گردید و در بدیهه گفت:

سلای کا کل او س نبود بر جانم اتاقه نیر ز سر میکند پریشانم.
وی مبالغه درویش دهکی دوهزار مطامع خوب دلپذیر بی نظیر دارد، و از جمله آنها این است: ملطم

ای شوخ در آئینه کن از لطف یکباری نظر
وزتاب رخسارت بین فولاد را خون در جگر.
وله

آب از بی سر و قدت می آید از فرسنگها (۱)
و ز حسرت پابوس تو سر میزند بر سنگها.
وله

در آینه عکس رخ تو خوب فتاده
ذوقیست که سایندهم روی دو ساده.
وله

ای سرشک افتاده از چشم ارباب نظر
چون یتیمان زان سبب میگرددی اکنون در بدر.
وله

در تکلم لب منه برگوش هر کس ای بکار
لایق گوش گدایان بیست در شاهوار.
وله

زان دورخ چون عکس در آئینه افتد ای پسر
چار باغ گل نماید مردمان را در نظر.
وله

تا دیده ام سیاهی داغ تو ای پسر
باشد مرا چو مردمک دیده در نظر.

(۱) نسخه بدل. آب از هوای روی تو میاید از فرسنگها.

وله

ز آه و ساله من بس که کوه محزون است

درون زلزل و دروش زلاله پر خون است .

۳۳۵ - قاضی عیسی - از شهر ساوه است از عراق ، و صدر و قاضی عسکر

سلطان یعقوب خان بود ، و سلطان مغفور چنان تعظیم او نموده که هیچ پادشاه کسی را چنان تعظیم ننموده ، و چنان تعظیم او که موجب تعظیم شرع قویم است مستحق چنان شد ، و میرعلیشیر فرموده که قاضی شخصی متکبر بوده و سودائی مزاج ، و در ایام دولت که فرصت داشت کار خیری نکرد ، و عمارت خیری از او نماند [ولیکن گمان فقیر آنست که میرا صاف رعایت نموده زیرا که قاضی عیسی سلطان یعقوب را بر عدالت دلالت میفرمود ، و بواسطه عدالت او خانهای دلهای رعیت معمور بوده ، و این عمارت بهتر از عمارات گلهاست که سبب خرابی دلهاست ، چنانکه بنائی جبهه میر گفته .

عمار ت دل من کن و گره از گل و خشت

هزار مدرسه آباد میتوان کرد .

و علما و فضلا و رعیت در مدت حکومت قاضی بسی مرفه الحال و فارغ البال بوده اند ، و چندین فضلا مثل بنائی از جفای میرعلیشیر از خراسان گریخته و هراسان گشته و در سایه مرحمت و معدلت قاضی بر فاهیت و فراغت تمام بسر می برده اند ، و چون ایام حکومت قاضی ماضی گشت ، رعیت و علما و ظرفا و شعرا از تعدی و ظلم حکام بی شعور در مملکت پراکنده و سرگشته و پیریشان گشتند ، و اکثر فضلا از عذاب ترکان کشته گشتند ، و ادبی ترکی اگر اعلای عالمی را بظلم میکشت کسی از او نمیدرسید و کرد او نمیکشت ، و موالی و اهالی را آن سگان سگان میگفتند ، و هیچ حساسی ایشان را نمیگرفتند ، و صوفی خلیل یک قاضی عیسی را چون شبیه عیسی بردار فنا صلب نمود ، ولیکن بحقیقت او را صلب نکرد بلکه او را زنده جاوید گردانید ، چنانکه فحوای آیه کریمه از آن خبر میدهد که « وما قتلوه و ما صلبوه ولکن شهّاهم » ، و بعد از اندک مدتی چنانکه مقتضای « و جزاء سیئه سیئه مثلها » بود ،

صوفي خليل چون قاضي شهيد بعذاب سليمان زمان گرفتار گرديد ، و مثل صلب
جراي فعل قبيح خودديد .

وقاضي شهيد سي خوش طبع وعاشق پيشه ، بود وبهمشيرة سلطان يعقوب خان عاشقي
مينمود ، ودرهواي آن ليلي صفت مجنون گشته بود ، و سلطان يعقوب چون ابن سلام
ميخواست ليلي را برنهيح اسلام بمجنون رساند ، و هر دو را از قيد فراق وارهاند ،
ليكن حميت جاهليت ترکان برو غلله کرد ، و نابرين ترك آن کرد ، وقاضي در زمان
عاشقي بآن دختر اين مطلع گفته :

ميرم براي ياري كز بهر او توان مرد
جانم فدای نامش نامش نمی توان برد .

واز جمله اشعار اوست : مطلع

هر كس نگشت كلشن و كلزار خوبستن
ماو دلي چو غنچه گرفتار خوبستن .
[و ابن مطلع نیز از اوست : مطلع

ميكنم روشن ز آه خویش هر شب كوی تو
تا اگر آئی برون از خانه بينم روی تو .
مطلع ديگر
بجان كندن گرفتار شب هجر از خيال او
اجل ميگويم و جان ميدهم دور از وصال او .
مطلع ديگر

رخ ليلي شنيدستم كه مجنون كرد خيلي را
چه حسنست اين تعالى الله كه مجنون كرد ليلي را
مطلع ديگر
هر جراحت بردل از تو راحت جان من است
دردمند عشقم و درد تو درمان من است .
مطلع ديگر

دی وعده داد يار و سره دیده دوختم
دل ساختم كباب و نيامد ، سوختم .

۳۳۶ - شیخ نجم الدین - پروانچی سلطان یعقوب بود، و او نیز از شهر ساوه است، و از جمله خویشان قاضی عیسی است، و او نیز صاحب تذکرة سلطان یعقوب خان بود، و اول منشی دیوان او بود، و آخر پروانچی گشت، و میر علیشیر گفته که چندانکه قاضی متکبر و متجبر بوده شیخ نجم الدین فقیر و مسکین و دردمند و در رعایت و حمایت فقرا و مسکینان و دردمندان مینموده، [و غالباً سبب مدحت میر شیخ را و مذمت او قاضی را آنست که میر مراسلات و مکاتبات دوستی با شیخ میورزیده، و قاضی را پروای مراسلات و مکاتبات او نبوده] و شیخ با اخلاق حمیده طبع نظم پسندیده نیز داشته. و این مطلع ازوست: مطلع

بشوخی میخورد خون دل من چشم خویشواری

سلائی، فتنه جوئی، آفت جانی، ستمکاری.

مطلع دیگر

[نمود نقش دهان را که حقه گهرست این

گشود سنبل تر را که سابه بان خورست این.

مطلع دیگر

دارم نسی که غیر جفا نیست کار او

من بهر او هلاکم و اغیار یار او.

مطلع دیگر

عاشق ترا چه کار بشکر و شکایت است

جان کنندست کار تو، اینها حکایت است.

مطلع دیگر

منمای چو آئینه رخ خود همه کس را

دشنو سخن من که اترهاست نفس را.

مطالع دیگر

یوسف رخی گذشت بدو دده دوختم

اورا بجان خریدم و خود را فروختم!

مطلع ديگر

هستيم ماع شد از وصل حبيب حويشتن

نيست کردم، تابکي باشم رقيب خويشتن؟

مطلع ديگر

مجنون صفت بشينم در سايه درختان

تا حال خويش گويم با آن سپاه بختان.

مطلع ديگر

تا ز نعل مرکب شيرين نيابد کس نشان

ريزه هاي تيشه فرهاد شد ريک روان.

۴۳۷ - خواجه افضل - کرمانی است، وجواني کریم و خوش خلقت،

و در حساب و ضرب و قسمت بی نظیر، و در صفت عدالت و نصفت دلپذیر، و از جفاي

اعدا ترک وزارت نمود، و عراقی رفت، و سلطان یعقوب هر چند تکلیف وزارت

عراق باو نمود اصلاً قبول ننمود. و این مطلع ازوست: مطلع

تا هر شرری دانه شود کشت جهان را

بر باد دهد آتش دل خرمن جان را.

۴۳۸ - مولانا شهیدی - ارقم است، و شخصی آشفته و آلفته و دیوانه و ش

بود، ولیکن دیوانگی او جعلی و اختیاری مینمود، [و دو کتار عراقی بخراسان

رفته و بخدمت حضرت مولانا عبدالرحمن جامی مشرف گشته، و فقیر مترجم باو

بسیار صحبت داشته‌ام، و هیچ دیوانگی از او مشاهده ننموده‌ام، و او را چنین یافته‌ام

که گفته اند «دیوانه نبود عاقلی بود - در دهر بعلل کاملی بود». و مدت یکسال

در قزوین بود، و پادشاه گیلان سلطان میرزا علی نیز در آن سال در این شهر بود،

و بسیار زر نقد بشهیدی انعام مینمود، و مولانا زرهارا در کیسه می نهاد، بلکه

همه را در گوشه خانه میریخت، و هر کس از اصحاب او را اگر حاجتی بود بقدر

حاجت خود از آن زر خرج میکرد، و القصه مولانا چون حرص دنیا نداشت و دنیا را

پیش او قدری بود مردم دنیا او را دیوانه میخواندند، چنانکه عادت ایشان است.

و مولانا مدتی مصاحب یعقوب سلطان بود، وبعد از وفات او بملك هندوستان رفت، و مصاحب نادر شاه گجرات گشت، و اکنون که سبع و عشرين و تسعمائه است در آنجا است. و این مطلع اوست. مطلع

بیا ای عشق آتش زن دل افسرده مارا

نور عشق روشن کن چراغ مرده مارا.

مطلع دیگر

[خواب دیدم کز هوا شاهین او صیدی ربود

چون شدم بیدار مرغ دل بجای خود نمود.

مطلع دیگر

خضر و مسیح را نفس یار جان دهد

من مرده و مراد تن این و آن دهد.]

۴۳۹ - گلخن - خواهرزاده شهیدی است، و شهیدی خال اوست، و او

بیز شخصی اندال، مبدل الاحوال بود، و دایم الابد نامردم زد و خورد مینمود، و ارکثرت شرارت او میرعلیشیر میخواست که او را از خراسان اخراج کند، در آن وقت این غزل گفته. غزل

آم که بعالم ز من افتاده تری بیست

آرار من سو ختمه چندان هنری بیست.

مشتی خشم و گلرخ من آتش سوزان

تا بیک بگه میکنی ار من اثری بیست.

[و این مطلع بیز ازوست: مطلع

اگر مجنون تواستی سر از تربت برون کردی

هشتی سالها پیش من و مشق جنون کردی.

مطلع دیگر

دلا تاچند ورزی عشق بی مهران چه کارست این
بلائی بهر خود پیدا کنی کوئی که یارست این .

مطلع دیگر

آتشین روئی که مهرش را چو شمع افروختم
مجلس آرای کسانش چند بینم ، سوختم . [

۳۴۰ - مولانا همائی - معلوم نیست که کجائی است ، لیکن اکثر اوقات
در عراق میبود ، و شعرا و پیش عراقیان مشهور است ، و مولانا جوانی قابل است و سی
دانا و کم گو ، و بر شعر گفتن توانا و خوش خو ، و اگر چه مردی دردمند و مسکین
مینموده لیکن چون بوی جرعه شراب میشنیده مست میگرددیده ، و بدمستیهای بد
میکرده . و این مطلع ازوست : مطلع

جا منم بدست فراتی تو مرده

خوب در تنم مانده چو نار فشرده

وله

[علی الصباح که مردم نکار و نار روید

بلا کشاف محبت بکوی یار روند .

وله

گر ز بی مهری مرا از شهر بیرون میکنی

دل که در کوی تو می ماند ناو چون میکنی !

سالها گشتیم در کویش بجست و جوی دل

آن پری پیکر ما ننمود هر گر روی دل . [

۳۴۱ - مولانا خالیدی - از حصار شامادن است ، و از فرزندان خالد بن الولید

است که یکی از کبار صحابه اعیان است ، و سیف الله مسلول لقب اوست ، و ازین
جبهه خالیدی تخلص میکرد ، و چون جبهه تحصیل علوم شهر هری آمد در اندک زمانی

تکمیل تحصیل علوم نمود، و انواع فضایل کمالات در نفس خود جمع فرمود،
و فی الواقع مردی صالح و متدین بود. و این مطلع ازوست: مطلع
مترس ارثن خاکی بوقت کشتن من اگر تیغ تو گردی رسد نکردن من.

۴۴۲ - مولانا یاری - شیرازی است، و چون بهری آمد در نقاشی
مبتدی بود، و لیکن چون قابلیت ترقی داشت میرعلیشیر استادان نقاش تدریس
او گماشت، لاجرم در اندک زمانی مانی ثانی گشت، و طبع نظم او نیز نیکو است.
و این مطلع ازوست. مطلع

راشک دیده که دل پر زُدر مکنون است

بیا که بهر شار تو گنج قارون است.

۴۴۳ - مولانا میرکی - یدر شیرازی است، و لیکن طبع نظم او پخته
بیست. و این مطلع ازوست: مطلع

جانا مماش در پی آزار و کین همه کین عالم خراب ببرد بدین همه.

[اگر چه میرعلیشیر طبع او را خام گفته ولیکن این مطلع او پخته است]

۴۴۴ - مولانا فضل الله - یدر شیرازی است، و برسم تجارت بادشرا آباد
آمد، و چون شخصی لود بود سرمایه را بالودان شراب و کباب تلف نمود، و چون
مایه لودی نماد ناچار بنیاد صلاح و تقوی ماند، و متقی گشت، و شطربج کبیر
و صغیر را بیکو میساخت، و هر دو را غایبانه بنز میساخت، و خود را شعر و معما
مشغول میساخت. و این مطلع ازوست: مطلع

سعادت تو فروں باد و دولت تو زیادت

هرار سال نمایی بدولت و سعادت

۴۴۵ - مولانا معین - بیرازآدمیزادهای شیراز است، و از قوم معماریان
است، و چون بنخراسان آمد در اول حال فقیر و مسکین رساده مینمود، ولیکن در
آخر ازو هزلها نقل میکردند که منافی این اطوار بود. این مطلع ازوست مطلع
شد دلق مرقع گرو ناده و شادیم کاخر بسرکوی مغان جامه بهادیم.

[۳۴۶ - خواجه مظفر معمار^(۱) - خویش مولانا مهین معماری است،
و خواجه ارحله کاتبان معتبر دیوان سلطان یعقوب خان بود، وطیع و نظم اوبغابت
نیکوست. و این مطلع ازوست: مطلع

بی خدنگ آن کمان ابرو مرا در دیده خواب
بست چندان که منقاری زند مرغی در آب.
این مطلع نیز ازوست:

بحریست این جهان و درو دانه پُریست
زین بحر هر که در بدر آرد بهادرست.
وله

در عم لاله رخی چشم جهان بین که مراست
داغی است بر دلم که نیاید بشرح راست^(۲)
۳۴۷. مولانا بیانی - از جمله شعرای زمان سلطان یعقوب خان است، و
شخصی دردمند و مستمند و خوش طبع بود. و این مطلع ازوست مطلع
چون کنم کز روزه سرو من خلالی گشته است
روی چون ماه تمام او هلالی گشته است.
وله

هر کجا داعی است تنها بر دل افکار ماست
گلبن در دیم و گاهای ملامت بار ماست.
وله

یکشمی گفتی مرو در خواب بیدارم هنوز
سالها شد کان سخن را پاس میدارم هنوز.

(۱) ارشماره ۳۴۶ تا شماره ۳۸۶ در چهارم عشر شعر در سبعة ترجمه حکیم شاه محمد وارد است که
در اصل ترکی ذکر نشده و ظاهراً ارشعرای دربار سلطان یحیوی حاکم ترکمان آق قویلو
بوده اند و مترجم اضافه کرده است
(۲) بحر درست نیست، کدافی الاصل

۳۴۸ - مولانا وفائی - نیز از جمله شعرای سلطان مغفور مذکور است ،
و شخصی صاحب مروت و وفا است ، و از جمله رایران مسوده و صفاست ، و صحبتش
پرسرور و پُر صفاست . و این مطلع اروست . مطلع
جامه ماتمیان خلعت نوروز منست مایه بزم و طرب بخت بد آموز منست .

۳۴۹ - مولانا انیسی کاتب - در خط نسخ تعلیق بطرز خود استاد عالمیان
است ، و کسی مثل او ننوشته مگر برادرش ، و مولانا بسیار جامع فضایل و کمالات
انسانیه بود ، و کسی بطیر او نبود . و این مطلع ازوست مطلع
دل نکوی تو جوان آمد و اکنون پیرست
و ه که خاک سر کوی تو چه دامن گیر است .
وله ایضاً

سرزلف ماه روبان چه خوش است ماز کردن
گله های روز هجران شب دراز کردن .
۳۵۰ - مولانا خرمی - از جمله شعرای سلطان یعقوب خان است ، و شخصی
حرم و تازه است ، و فضایل او بیحد و بی اندازه است . و این مطلع ازوست مطلع
بی تو جر داعم میسوزد کسی را دل بمن
و ه که دل سوزی ندارم غیر داغ خویشتن .
وله ایضاً

خرام ای سرو و هرسو کا کل مشکین پریشان کن
ندارم تاب دیدن ، سایه بر خورشید تابان کی
واه
در پریدن نکند بال فشایی بلبل
دستهار بر سر خود میزند ارحسرت گل .
وله

خم ابروی تو طاقی است بشوخی مایل
شکند هر که بر آن طاق بهد شیشه دل

وله

با خیال آن دهان هستیم شبها تا سحر

عنچه سان لب بسته و بندشسته درخون جگر.

۳۵۱ - مولانا غرقی - بپراز جمله شعرای سلطان یعقوب خان است، و در

بحر نظم عرق است، و فضلی غیر از این ندارد. و این مطلع ازوست: مطلع

هر که که پیرهن بر آن کدل بدن گرفت

بوی عیبر و مشک در آن پیرهن گرفت.

۳۵۲ - علیخان میرزا - از جمله خویشتان بزرگ سلطان یعقوب خان است،

و از امرای کبار اوست، و در علم ریاضی بسیار کشیده تا در آن علم آلم گردیده، و در سایر علوم نیز دستی قوی داشته، و طبع نظم نیز داشته. و این مطلع ازوست: مطلع

در دل آرم هر زمان کان مه دلارای منست

خاطری خوش میکنم، اورا چه پروای منست.

۳۵۳ - کوچک بیک - نیز امیری بزرگ است، و در ملک خود بی نظیر

و صاحب شعر دلپذیر. و این مطلع ازوست: مطلع

هر برگ کدل که باد رشاح درخت ریخت

خون از دو چشم بلبل شوریده بخت ریخت.

۳۵۴ - مولانا آگاهی - نیز از جمله شعرای آن سلطای مغفور مذکورست،

و از همه چیز آگاهی دارد، و مناسبت با تخلص خود دارد. و این مطلع ازوست: مطلع

ناله کردن بر سر آن کوی غوغا کردنت

گریه کردن پیش مردم یار رسوا کردنت

وله

بگریه موسم کدل در فراق یار گذشت

بگل رخی نشستیم و نو بهار گذشت.

۳۵۵ - مولانا صفاتی - نیز از جمله شاعران سلطان یعقوب خان است ،
 وصفاتی حمیده و سماتی پسندیده داشت . و این مطلع ازوست : مطلع
 سوختم چنداںکه برتن نیست دیگر جای داغ
 بعد ازین خواهم نهادن داغ بر بالای داغ .
 وله

بس که در دل هوس روی تو دارد دیده
 پشت سوی من و رو سوی تو دارد دیده .
 و میگویند که این مطلع از گلخنیاست و فقیر نیز چنین میداد .
 ۳۵۶ - مولانا طاهری - نیز از جمله شعرای سلطان یعقوب خان است .
 مطلع

زهی هر نقطه از مکتوب جاسوز تو داغ دل
 سواد او شب هجران ، بیاض او چراغ دل .
 ۳۵۷ - میر همایون - از جمله شعرای سلطان یعقوب خان است ، و طبع
 نظم او بیکوست ، و خلق حمیده دارد و خلق پسندیده . و این مطلع ازوست : مطلع
 افتاده ام نکویش از آب دیده در گل
 دستی نهاده بر سر دستی نهاده بردل .
 مطلع دیگر
 غلام خویشتمنم خواهد لاله رخساری

سیاه روئی من کرد عاقبت کاری .
 ۳۵۸ - شاه عنایت الله - از جمله وزرای عراق است ، و قزوینی است ، و از
 اوصاف دمیله غیر طلم ریست . و این مطلع ازوست : مطلع
 گشته دل از خوی من بیزار و من از خوی او
 کاش بی دل روی من دیدی و بی من روی او

وله

میرم از هجر و ندارم کس که گیرد مائمی

ای اجل بگذار تا بر حال خود کریم دمی.

۳۵۹ - شاه محمود جان - ازوزرای کبار سلطان یعقوب خان است، و عم

شاه عنایت الله است، و او وزیر کبیر سلطان یعقوب خان است، و بعد از او وزارت
جیع سلاطین نیز کرد، و در زمان شاه اسماعیل صوفی وفات کرد، و در سایر علوم
کامل بود. و این غزل ازوست :

بعد ازوفات خاك وجودم سبو كنید

چون بشكند سفال سكه كوی او كنید.

ای ماه منظران همه چیز شما نکوست

بهر خدا که عادت و خوهم نکو کنید.

وله

بدل دزدی چنان زلف تو دارد طرز بك رنگی

که درتار بکی شب می برد خال از رخ رنگی.

وله

زخیم تیر تو شادیم و راحت جگرست ابن

ولی چو میکشی از دل جراحت دگرست ابن

۳۶۰ - مولاناظهري - نیز از جمله شعرای سلطان یعقوب خان است.

و این مطلع ازوست :

ای کبوتر بیامی چو بر یار شوی منگر دانه خالشی که گرفتار شوی.

وله

آهوارا در دل از تیر تو جز پیکان نماند

آمدی در شهر و در صحرا یکی را جان نماند.

۳۶۱ - مولانا رفیقی - از جمله شعرای آن سلطان است، و از شهر همدان

است، و خود نیز شخصی همه‌دان است، و مردی طویل‌العمر بود، و صاحب مولانا طوسی. و این مطلع ازوست: مطلع

نیارم از کسی جستن نشان ماه سیمائی

که ترسم میرم از غیرت چو گوید دیدمش جائی.

۴۶۲ - مولانا حقیری - نیز همدانی است، و کسی همه‌دانی است. و این

مطلع ازوست: مطلع

ز س کامد بدل تیرش پیاپی دلم خواهد که سارد خانه ازپی.

۴۶۳ - مولانا جزوی - فضایل کلی داشت، و طبع نظم بیکو داشت. و این

مطلع ازوست: مطلع

دلا شد سالها چون غنچه‌ام در کنج تنهائی

برون آیم که از من شکفتد گل‌های رسوائی.

۴۶۴ - مولانا فدائی - نیز از جمله شعرای سلطان یعقوب خان است،

و نوربخشی است، و فی الواقع مردی فدائی بوده، و در جنگ دلیری و فدائی‌گری
مینموده و این مطلع ازوست مطلع

ببای دل فتادم ز کرشمه جوانی

چه کرشمه؟ افت دل، چه جوان؟، ای جانی.

و مولانا در همه علوم عالم بود، و در جود و کرم حاتم‌ثانی می نمود. و این مطلع نیز
زوست: مطلع

ای گل روی ترا چون من بهر سو بلبلی

از تو دارد این مثل شهرت که «شهری و گلی».

وله

صبح دم بوئی به خموری رسید از میکده

آیچه دید از کعبه زاهد رند دید از میکده.

۴۶۵ - مولانا شمس - نیز از جمله شعرای سلطان سعید است، و فضایل

او اظهر من الشمس و این من الامس بود، و طبع نظم او خوب. و این مطلع ازوست: مطلع

کشیدی خنجر و آئینه رخسار خود کردی

بچشم عاشقان نظاره دیدار خود کردی.

وله

زرویم آن زمان اشک ندامت پاك خواهد شد

که سردر راه آن سرو خرامان خاك خواهد شد.

۳۶۶ - مولانا باطنی - نیز از جمله شعرای طاهری سلطان شهید است،

و فضایل او ناپدید. و این مطلع ازوست: مطلع

تو که خورشید صفت مهر نمای دگری

شب بجای دگر و روز بجای دگری.

۳۶۷ - مولانا هلاکی - از جمله شعرای اوست، و هلاك شعر و شاعری

بود، و دایم بهمین تفاخر مینمود. و این مطلع ازوست: مطلع

زهی از رنگ رخسار تو داغی بر دل لاله

ز عکس روی تو گل راجگر پر کاله پر کاله.

۳۶۸ - مولانا شفیقی - نیز از جمله شعرای آن سلطان است، و بسی کسی

فاضل و کامل بود، و در مباحثه محاذله مینمود. و این مطلع ازوست: مطلع

دل زان رشته جان را شیر یار بر بسته

که تواند ز جاپر و از کردن مرغ پر بسته.

۳۶۹ - مولانا فانی - نیز از جمله شعرای سلطان مذکور است، و در فضل

کمال و علم علم و مشهور در میان جمهور. و این مطلع ازوست: مطلع

رستم ز روز هجر که شام اجل رسید

جانم فدای او که عجب در محل رسید.

وله

وای از غرقاب غم امید جان کنندن نماند
تن بمردن نه که اکنون چاره جز مردن نماند.

وله

نامه ات بر چشم گریبان گر بمالم تر شود

ورنهم بر سینه میترسم که خاکستر شود.

۳۷۰ - مولانا فغانی - نیز از جمله شعرای اوست، و شیرازی است، و بسیار

خوش طبع و طریف بود، و خلق و خلق نیکو داشته، و شعرش نیز نیکوست. و این
مطلع ازوست: مطلع

منم ای سوارگردی بعنان تو روانه بروم زبیش راحت بجفای تازیانه.

وله

آلوده گردی، ربی صید که گشتی غرق عرقی، از دل کرم که گذشتی؟

وا

گردی شوم بشینم بر دامن قبایش پنهان ز چشم مردم مالم ریحی بپایش.

وله

زتو چون وفا نداری چه خوشست دور بودن

نفسی تسلخ کامی زدن و صبور بودن.

۳۷۱ - مولانا قبولی - نیز از جمله شعرای آن سلطان معفور است و قبول و

مقبول دها است. و این مطلع ازوست. مطلع

وقت نظاره باشدم از بیم خوی او چشمی بسوی مردم و چشمی بسوی او

۳۷۲ - مولانا حیرانی - جوابی فانی صفت و درویش و س بوده، و صحبت

کرم دل مصاحبان خوش می نمود. و این مطلع ازوست مطلع

تو گنج حسنی و آتش زده و برانه ما را

مشو همخانه با هر کس مسوزان خانه ما را

وله

پیکان مکش از سینه‌ام قصد دل شیدا مکن
 بهر من خونین جگر درد دلی پیدا مکن.
۳۷۳ - میرفنائی - از جمله شعرای سلطان یعقوب خان است ، و کسی
 خوش طبع و خوش خلق بوده . و این مطلع ازوست : مطلع
 من که از خود غیرتم آید که بینم روی او
 دیگری را چون توانم دید هم‌زاوی او .

وله

چه شد کان سنگ دل هرگز نمی پرسد ز حال من
 نمیکوید که چون شد حال او دور از وصال من .
۳۷۴ - مولانا روحی - نیز از جمله شعرای آن سلطان است . و این مطلع
 ازوست : مطلع

وه که جام در غم آن دلستان خواهد شدن
 ز آنچه می‌ترسیدم آحر آچنان خواهد شدن.
 وله

اگر وصف سر زلف تو موئی در میان افتد
 سخن داناان عالم را گرهها در زبان افتد .
۳۷۵ - مولانا طوطی - از جمله شعرای اوست ، و کسی خوش طبع است .
 و این مطلع ازوست : مطلع

خاکپایت که در این چشم است مارا گه در آن
 بر مثال شیشه‌های ساعت ریگ روان .
۳۷۶ - مولانا خاتمی - نیز یکی از شعرای آن سلطان است . و این مطلع
 زوست . مطلع

کا کل بشانه میزد آن دلستان من می پرورد بلای سبه بهرجان من .

۳۷۷. خواجه مقصود کازرونی - بسی فاضل و کامل بوده، و در علم جفر بی نظیر و ماهر، و اعمال جفریه او ظاهر و باهر، و از جمله اعمال اینست که در زمان سلطان یعقوب خان یکی از خطای کازرون باو دعوی داشت، چون بمجلس دعوی درآمد خواجه مقصود چیزی بر کف دست خود نوشته بود، چون کف دست خود را در برابر آن خطیب داشت، در زمان خطیب افتاد و جان بجان داد، حکام و قضاة و علما که در مجلس حاضر بودند چون این عمل از او مشاهده کردند از او بترسیدند و تعرضی باو نکردند، مگر مولانا جلال الدین محمد دوانی صدیقی که از او بترسیده و از کمال صدیقیت خود سخن راست گفت و فتوی داد که او باین عمل واجب القتل گشته، زیرا که فرق نیست میان آنکه کسی دیگری بشمشیر بکشد یا ناسمی که تأثیر او محرب او باشد، چون خطیب بتأثیر اسم محرب التأثیر خواجه مقصود گشته کشته خواجه نیز واجب القتل است. مولانا جلال الدین اگر چه فتوی بوجوب قتل خواجه نوشته ولیکن حکام از ترس خواجه را بکشته اند، ولیکن این فتوی سبب نقای عداوت میان مولانا و خواجه شده، و دایم الاوقات هر يك از ایشان برای آن دیگری عملی میکرده اند که سبب هلاک شود، تا روزی مولانا جلال الدین در مجلس درس بوده و کسی را بر سالت پیش خواجه فرستاده که خواجه باید که زحمت و رنج عث نکشد که بیشتر از یکسال عمر خواجه نماند، بعد از آن روز درس چون یکسال تمام گشته خواجه هلاک گشته، و از اینجا قوت معرفت مولانا جلال الدین و مقدار کمال او معلوم میشود. این مطلع از دست مطاع رسک زریپکی (۹) که از جان گشته ام مشتاق او

چشمها چون باد مهره بسته ام بر ساق او.

۳۷۸. مولانا جلال الدین محمد دوانی - علامه عالم بود، و در زمان او جمیع علمای دوران شاگرد او بودند، و علمای عراق و فارس و آذربایجان و خراسان همه او را ناستادی مسلم میداشتند، و مولانا همه کتابی درس میگفت، و با مبتدی و منتهی مباحثه مینمود، و از برکت افاس پر برکت او هر کس که پیش او درس

بخواند جائی بعالمی مسلم میشد، و مولانا شخصی ولی بود، و کرامات او ظاهر و باهر بود مثل عمل او با خواجه مقصود، و نیز چون سلطان یعقوب خان در آخر عمر ظلم و تعدی مینمود مولانا ازو برنجید و اظهار رنجش کرد، و بعلائیة دستار سفید خود را تغییر کرده بود و میگفت تا تغییر وضع عالم نمیشود من وضع خود را تغییر نمیکنم، شبی که سلطان وفات یافت مولانا تغییر وضع خود نمود و دستار سفید خود بر سر نهاد. و چون از حاکی ظلمی میدید، از او میرنجید، دعای فوت^(۱) در عقب صلوات ختمه میخواند تا وقتی که آن ظالم هلاک میگردد. و کمالات او نهایت و عایت ندارد. و از جمله اشعار او اینست:

من کجا شعر و شاعری ز کجا ید بیدضا و ساحری ز کجا .

و این مطلع ازوست: مطلع

درد خمار دارم و درمان من نیست ایخواجه می ز بهر مداوا حرام نیست.
و این مطلع را چون مردم از او شنیدند ظریفی در مقابلۀ این بیت گفت که .
بهارست و درکش می ارعوانی نفتوای ملا جلال دوانی .

و هر جا که مطلع مولانا می نوشتند این بیت ظریف نیز در پائین آن مینوشتند، مولانا بهر جا که میرفت آن مطلع با این بیت بر در و دیوارها نوشته میدید، میرنجید و میگفت «بیتی بطریق ظرافت گفتیم آف عرض ما شد و سم بدنامی کشت، و مدتی شد که از آفت آن خلاصی نداریم» .

و مولانا چند رباعی در علم تصوف نظم فرموده، و شرحی بر آن رباعیات نوشته، و آن کتاب مشهور است، و همچنین مثنوی بنام سلطان صاحبقران سلطان بایزید گفته و چند بیت مطلع آن مثنوی اینست در تعریف کتاب .

دیدم اندر مسارح ابطار عجیبی را اختلاف لیل و نهار
آسمانی سفید نورانی مشتمل بر نجوم ظلمانی .
وسط سطح او سراسر حط خط او جمله منتهی بنقط

۳۷۹ - (۱) - کسی خوش طبع و متصرف بوده . و این مطلع
شاهد تصرف او است : مطلع

دست در زلفش زدم شب بود و چشمش مست خواب
می گشودم از همش نا گه برآمد آفتاب .
۳۸۰ - خواجه مسعود - از جمله شعرای سلطان یعقوب خان است ، و بسیار
خوش طبع و متصرف است . و این مطلع ازوست : مطلع
کسم شان سر موئی از آن دهان ندهد
چنان بتنگم ازین غم که کس نشان ندهد .

وله

ر بخت تیره چه پرسی و حال ابتر ما
ز خاک پای تو دوریم ، خاک بر سر ما .

وله

هلالی می نماید مه ، بین در شام عید اورا
چو محبوبی که رخ بریند و نماید ارو را .
۳۸۱ - مولانا سلامی - از جمله شعرای سلطان یعقوب خان است ، و مردی
سلامت دوست ، و طبیعت او خوبست . و این مطلع ازوست : مطلع
زیرت گر شکایت کردم ای یار دلم پر بود ازو معذور میدار .

۳۸۲ - مولانا مدیحی - از جمله شعرای سلطان یعقوب خان است ، و طبیعت
او نیکوست . و این مطلع ازوست . مطلع
شمع میسورد بسور ما و ما برسوز خود

دیده میگیرید بروز ما و ما برروز خود
۳۸۳ - مولانا نصیبی - از جمله شعرای رمان سلطان است . و این مطلع

ازوست مطلع

مجنون شنید ناله زاری و حال کرد بانگ درای محمل لیلی خیال کرد.
 ۴۸۴ - مولانا فتحی - از شعرای سلطان یعقوب است، و این مطلع
 ازوست مطلع
 مجنون مست دید غزالی و حال کرد حیران چشم او شد و لیلی خیال کرد.
 ۴۸۵ - میردلال - از شعرای سلطان یعقوب خان است. و این مطلع
 ازوست: مطلع

مجنون چو شام عید نظر بر هلال کرد
 دیوانه گشت و ابروی لیلی خیال کرد.]

۴۸۶ - خواجه عماد - لاری است، در زمان سلطان یعقوب خان بود، و
 برسم تجارت مسافرت مینمود، و درایام تجارت بهری رسیده، و مقبول اهل هری
 گردیده، و در هری مثنوی میگفته، و لیلی و مجنون را جواب گفته، و غزل نیز
 میگفته. و این مطلع ازوست: مطلع

برد سوی لب زبان و شعله زد مرجان من
 کرد ظاهر لمعه از آتش پنهان من.
 ۴۸۷ - مولانا بیاضی - بطریق رسالت با محمود بر لاس به حصار شادمان
 آمده، و بهمین شادمان شده، و در حصار مانده. و این مطلع ازوست: مطلع
 برن برسینه من خنجر و افکن سر ار تن هم
 در این خانه تاریک بگشا بلکه روزن هم.

۴۸۸ - سید عماد الدین - عراقی است، و او نیز او حمله شعرای سلطان صاحب
 قران است، و مولدش یزد است، و چون بهری رفت قانون مینواخت، و چون
 قانون را سی سار و قانون مینواخت مقبول پادشاه عالم پناه آن ملک گردیده،
 ولیکن قدر مقبولیت او ندانست. و این مطلع ازوست: مطلع
 دلم نشکفت در باغ جهان چون غنچه لاله

ز پیکانهای آن مه تا نشد پرگاله پرگاله.

هفتم

در ذکر بعضی پادشاهان و پادشاه زادگان که شعر خوب را در محل خوب خوانده اند ، ناشعری خوب گفته اند .
ار حمله آنکه :

۳۸۹ - ساحل صاحبقران پادشاه معمو ، سلطان تیمور خان روزی در تخت سلطنت نشسته بود که حواسیس احماد ناو گفتند که پادشاه راده عالم پناه سلطان میرانشاه در تحت تمریز نفسق و فحور مشغول است و تمریز معمور مغمو فحور کشته رو نابدها و حرابی دارد ، و این حات او جهة صحت سه مصاحب بدست که شب و روز در صحت او و شرب حمر مشغولند . یکی عبدالقادر عودی و دو دیگر دو کسند که نام ایشان معلوم بنده نیست ، سلطان تیمور خان این خبر شنید ، برجید و بی تواچی را جهة همین کار فرستاد که دمار از روزگار هر سه نا نکار بر آورد ، و سر هر سه ارتن جدا کرده بیاورد این حمر چون فاش گردید و بگوش هوش ایشان رسید ، پیش ر آمدن بی تواچی ایشان از تبریر متواری گشته بصورت قلندران در مملکت سیران مگردید ، و کسی ایشانرا بمیشناخت ، آخر الامر چون تفحص و تحسس محکم کردند هر سه را یافتند و هر سه را سرو ویش و ابرو تراشیده بپایه سر بر خلافت مصیر آوردند ، و حکم واجب الامتنال شد که در مجلس هر سه را بکشند ، و سر ارتن بکشند ، عبدالقادر چون این معنی فهمید یشاه بقرآن مجید و فرقان حمید برد ، و در ساعت آیه « وَالْكَافِرِينَ الْغَيْظُ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ » ناوار حوب بخواند سلطان صاحبقران چون آیه عفو و احسان شنید و چون طل سجدی بود در مطهر عفو و احسان تحلی نمود ، و بعد از آنکه آن دو کس را کشته بود این مصراع جهة عبدالقادر بخواند که
« اندال ریم چنک در مصحف رد » . (۱)

(۱) در حاشیه اصل نسخه هرات « هر چند لطیفه باریک و نایاب باشد اما آیدش در بدر قبول خواندن و لیاقت ایستادن کلمات کردن هم بداند چنانکه صدره را بیت ازین معامت ترک دست از اسر کس سر میرند »

۳۹۰. خاقان سعيد شاهرخ ميرزا - اراولاد امجاد انجاد سلطان صاحبقران تیمور خان است، و لطيفهای خوب از او مقولست، از جمله آنکه روزی که بر تحت سلطنت پدر نشست استاد قوام الدين معمار بواسطه تقصیری که در عمارت کرده بود مدت یکسال اردولت ملازمت سده سلطنت محروم مانده بود، آخر استخراج تقویمی کرد و بوسیله تقویم صدور و قضاة عسکر متشبه شد تا تقویم او را عرضه کنند، و او را باین وسیله باز بخدمت آورند. آن روز چون صدور تقویم او را عرضه نمودند سلطان شاهرخ ميرزا چون بطر با استاد قوام الدين و تقویم او نمود بخندید و گفت: «تو کار زمین را نکو ساختی که با آسمان نیز پرداختی»

۳۹۱. ميرزا الغ بیک - پادشاه داشمندی بود، و بانواع فضایل و کمالات علمی آراسته، و در خصوص فنون ریاضی ریاضتی تمام کشیده تا استاد اهل این فن گردیده، و رصد بسته بود و ربیع تألیف نموده، و در این ایام ربیع الغی یکی معتبر است، و در عالم قرائت و سایر علوم شرعیه نیز بی نظیر بود، و حافظ تمام کلام الله بود، و در ترویج علم و دین جهد کلی مینمود، و آثار جهد او در سهرقند باقی است، و مولانا علی قوشچی یکی از شاگردان او بود، و گاهی شعر میگفت و این مطلع ازوست

هر چند ملک حسن بر بر بگین تست شوخی ممکن که چشم بدان در کمین تست.
[و میگویند که ميرزا الغ بیک بتمت یزد فرستاده و مولانا شرف الدين علی یزدی را از آنجا طلب فرموده، و مولانا در جواب نامه او نوشته که

ز نهار شرف ز تفت بیرون روی کاواز دهل شنیدن از دور خوش است.]
۳۹۲. بایسنغر ميرزا - پادشاهی عیش و خوش باش بوده، مردم او باش قلاش را دوست میداشته، و بسیار تربیت اهل فصل و هنر میکرد، و از این جهت اصناف هنر ها در زمان او بمرتبه اعلا رسیده، و هنرمندان بی مثل در زمان او پیدا شده اند، و هرگز پادشاهی بعیش و عشرت و شادکامی او نبوده و این مطلع ازوست:

بدیدم آن دورخ اکنون دوماهست ولی مهرش بسی در جان ماهست.
غلام روی او شد بای مغر غلام خور و یان پادشاهست.

۳۹۳ - بابر میرزا - پادشاهی درویش مشرب، مؤدب بوده، و در کرم قدم بر قدم حاتم داشته بلکه ارو اقدم و اکرم بود، و بعلم تصوف اشتعالی نکمال داشته، و لمعات شیخ عراقی را مطالعه مینموده. و این رباعی در تصوف ازوست. رباعی
چون ناده و جام را بهم پیوستی میدان بیقی که رند بالا دستی.
جامست شریعت و حقیقت ناده چون جام شکستی بیقی بدمستی.

۳۹۴ - میرزا عبداللطیف - پسر میرزا الغ بیگ است، و پادشاهی مزاح و سودئی مزاح، و اردیوانگی ناپدر خود یاعی گشته، او را گشته، و باوجود جنون شعر را بیکو میگفته و این مطلع اروست مطلع
بردل و حان صد بالا اریک نظر آورد چشم

چون نگویم شکر این، یارب نبیند درد چشم
۳۹۵ - سید احمد میرزا - سلطان مستقیم الطبع بوده، و شعر بیکو میگفت.
و این مطلع اروست مطلع

مهم گر بیش از این پنهان بماند عجب گر بی دلایرا حان بماند.
۳۹۶ - میرزا کیچیک - پادشاه راده خوش خلق بوده، و بسیار آثار حمیده و اطوار پسندیده داشته، و تجسس و تکبر نداشته، و در اندک زمانی بسیاری از فضایل علمی و عملی اکتساب نموده، و در رهد و صلاح و تقوی و فلاح نشانه بوده. و این رباعی اروست رباعی

عمری صلاح می ستودم خود را در شوه رهد می نمودم خود را.
چون عشق آمد کدام زهد و چه صلاح المنه لله آزمون خود را.

۳۹۷ - سلطان بدیع الزمان - بدیع زمان خود بوده و بطیر او بوده و در حس حاق و حاق بی مثال، در عایت کمال، و در درم و زرم بی بطیر، و در جود و کرم قدم بر قدم حاتم طی داشته، و شعر بیکو میگفته و این مطلع اروست مطلع
مه من بی گل رویت دلم حو گشته چون لاله

حگر هم از ع-م هجرت شده در گاله در گاله

[و در سنه عشرين و تسعمائه سلطان صاحبقران، اسکندر ثی، سلطان، سلیم خان

چون فتح تخت تبریز نمود و شاه اسمعیل صوفی را از آن تخت منهزم گردانید، سلطان بدیع الزمان میرزا را در تبریز برگرفت، و بحشمت و اعزاز او را با سلطانبول آورد، و سلطان بدیع الزمان چون سایر سلاطین زمان در اسطنبول بخدمت او مشغول میدود، ناخدا آنکه روری تخت هری که ملک موروث او بود از صوفی باز ستاند، و از کرم او باز رساند، لیکن پش از حصول امل حلول اجل او واقع شد، و بطعن طاعون آن ملک گرفتار گردید، و پادشاه ملک عنقی گشت. [

۳۹۸ - سلطان حسین میرزا - پدر سلطان بدیع الزمان است، و چند پسر مثل او داشته، و سلطان حسین بحسن رعایت رعیت و حمیت دین و ملت بی نظیر بوده، و اطوار بسیار دلپذیر داشته [مدح او این قدر مس بود که مولانا جامی شاعر و مداح او است، و اکثر تصانیف او بنام او، و میرعلیشیر که در علوم مثل است یکی از مقربان سده سنییه اوست، و بدولت آن سلطان میر مذکور توفیق سعادت دنیا و آخرت یافته، و در یکروز چهارصد عمارت خیر از مدرسه و خانقاه و رباط بنیاد کرده، و همه با حسن صورتی تمام ساخته، و قیاس عطامت و جلال سلطان حسین از این میتوان نمود، و از این جهت مجلس هشتم کتاب مجالس النفائس میر تمام مشحون بذکر جمیل اوست، و چون اکثر اشعار او ترکی است ترک آنها نموده بدل آن بعضی اشعار فارسی او ذکر نمودیم، و این چند بیت اوست

در عم عشقت مرا بی تن به حای مانده

این خیالی گشته وز آن بك گمائی مانده.

داعها بر استخوانم بین چو حال کعبتین

هر یکی از ناولك آن مه شای مانده

باقدر حم گشته ام از هجر آن ابرو کدای

چون کمام پی روی استخوانی مانده.

چون حسینی باز حواهم خویش را پیرانه سر

مست، سردر سجده زیما حواسی مانده [

هشت هشتم

و چون در صدر کتاب موعود بود که در هشت هشتم دو روضه مذکور شود لاجرم آن دو روضه را ذکر اید کرد روضه اول در ذکر شعرای ماتقدم که پیش از رمان سلطان صاحبقران سلیم خان بوده در روضه دوم در ذکر اشعار این سلطان و ذکر اشعار شعرائی که معاصر او بودند

روضه اول

در ذکر شعرای مقدمین که بش از سلطان سلیم خان بوده اند. و چون ایشان دو قسمند، قسمی از مشایخ و اهل علمند لاجرم تقدیم این قسم اهم باشد زیرا که تقدم با اشرف دارد بر قسم دوم.

ارحله ایشان شیخ و سر حلقه درویشان

۳۹۹ - شیخ ابو سعید فصل ابن ابی الحبر ست. و او را اکابر اولیاء است؛ و او را سلطان ابو سعید ابو الحبر میخوانند، و معاصر شیخ ابو علی سیما بوده، و ایشان را نایکدیگر اتفاق صحبت افتاده، و بعد از مفارقت مردم از شیخ ابو سعید حال شیخ ابو علی در سیده اند و گفته اند که ابو علی چگونه فاضلی است؟ شیخ فرموده که «هر چه ما می بینیم او آرا میداند»، و همچنین مردم از ابو علی حال شیخ ابو سعید پرسیده اند که او چه طور کسی است؟ ابو علی گفته که «هر چه ما میدانیم شیخ ابو سعید میداند»، و از کلام ایشان فصل شیخ ابو سعید بر شیخ ابو علی معلوم میشود، زیرا که مشهور است که «لیس الحبر کامة یمد» یعنی «شایه کی بود مانند دیده» و شیخ ابو سعید اشعار لطیف دارد از حلقه این رباعی لطیف اروست رباعی

چشمی دارم همه در صورت دوست

نادرده مرا حوشت تا دوست دوست

از دیده و دوست فرق کردن به دگوست
یا اوست درون دیده یادیده خود اوست.
رماعی دیگر
راهی است رکعه تا بمقصد پیوست
و ر جاب میخانه رهی دیگر هست.
لیکن ر.ه میخانه ر آبادانی
راهی است که کاسه میتوان داد بدست.
رماعی دیگر

در کوی تو میدهند جانی بجوی حابی چه بود که کاروانی بجوی
از وصل تو يك حو بجهانی اررد زین جنس که مائیم جهانی بجوی
و از شیخ پرسیده اند که صوفی کیست؟ شیخ در جواب گفته که «صوفی آست که
هرچه در سر دارد بنهد و هرچه در دست دارد بدهد و ار هر چه برو آید بجهد»
۴۰۰ - شیخ محدود بن آدم معروف بشیخ سنائی غزنوی - معاصر شیخ
ابوسعید بوده، و تصانیف معتبر دارد، و مثل حدیقه و انتحاح حدیقه. و این
رماعی نیز اوست: رماعی

گفتی که زهر مجلس افروختنی در عشق چه حیلهاست اندوختنی
ای بی خمار سوختن و سوختنی عشق آم-دنی بود به آموختنی
۴۰۱ - امام احمد غزالی - برادر امام محمد غزالی است، و در قزوین
مدفونست، و اشعار خوب دارد، از آنجمله اینست.

چون چتر سنجری رخ بچشم سیاه باد
ب فقر اگر کنند هوس ملک-بچرم.
تا یافت جان من حمر از ملک بیم شب

صد ملک سمروز يك جو می حرم
۴۰۲ - شیخ اوحید الدین گرمایی - اشعار او مشهور است، و حکایت

میکنند که عادت او آن بوده که چون در سماع گرم میگشته پیراهن پسران امرود میدربده، و سینه سینۀ ایشان مینهاد، و چون ببغداد رسیده حلیفه پسری صاحب جمال داشته، چمن این سخن شنیده باخود گفت که او مبتدعست و کافر، اگر با من چنین کاری کند خنجر بکشم و شیخ را بکشم، چون این خیال را شیخ بر سیل مکاشفه داشته در وقت سماع این بیت گفته بیت

سپهست مرا بر سر خنجر بودن دریای مراد خویش بی سر بودن
تو آمده که کافری را بکشی عاری چوتوئی رواست کافر بودن.
پسر چون داشته که او مکاشف است مرید او گشته و از انکار او بارگشته.

۴۰۳ - شیخ محمد الدین بغداد کی - ازدهی است بغداد نام ارواحی خوارزم،
و شیخ ارجمه کار اولیاست، و اشعار لطیف دارد. و این شعر اوست:

بك موی ترا هرار صاحب هوس است

تاخود تقو زین حمله کرا دست رس است

هر کس که یافت دولتی یافت عظیم

و انکس که بیافت درد نایافت نس است

۴۰۴ - شیخ نجم الدین آمیری - از کار اولیاست، و در مدت عمر دوازده کس بمربدی قبول فرموده، و هر يك از ایشان ولی کامل است، و از حمله ایشان شیخ محمد الدین بغداد کی است و شیخ نجم الدین دایه و شیخ سعد الدین و شیخ رضی الدین علی لالا و شیخ سیف الدین ناخرزی و شیخ جمال الدین کیل و مولانا حلال الدین رومی صاحب مثنوی. و میگویند که چنگیز خان چون می خواسته که در خوارزم قتل عام کند بیش شیخ نجم الدین کبری فرستاد که از خوارزم بیرون آید تا کشته شود. شیخ قبول نکرد و گفت هفتاد سال در بیکی و امنیت ناخوارزمیان بودیم امروز بیز که رورتنگی و ناامنیست است با ایشان میباشیم که جدائی در این روز از ایشان علامت مروت بدست، و از این جهت شیخ در آن زمان در میان ایشان ماند تا کشته گشت. و از حمله اشعار او اینست

دیوبست درون من که پنهانی بدست بر داشتن سرش ناسانی بدست.

ایمانش هزار بار تلقین کردم این کافر را سر مسلمانی نیست.

۴۰۵ - شیخ شهاب الدین - اردهی است در نواحی سلطانیه ، و شهرت

او ریاده ارحد و غایت است ، و کمال و فصل او بی نهایت ، و تصایف او نیر در غایت شهرتست . و از جمله اشعار او اینست رباعی

بخشای بر آنکه بخت یارش نمود جر خوردن اندوه تو کارش نبود.

در عشق تو حالتیش باشد که در آن هم با تو و هم بی تو قرارش نبود.

۴۰۶ - شیخ جمال الدین گیلانی - او نیر از جمله کبار اولیاست ، و منشأت

بطم و شر دارد ، و در بطم عربی و فارسی دستی قوی داشته . و از جمله اشعار عربی او این است :

بطرّ الصّاح الی صّاح جینه فتملقت بمراجّه الصّفراءُ

و اللیل فکرّ فی سواد فروعه فتمشّحت بمزاجه السوداءُ .

۴۰۷ - شیخ نجم الدین دایه - نیر از جمله اولیاء عظامست ، و در راه خدا

مرد تمامست ، و مرصاد العباد تصنیف اوست . و این شعر اوست . رباعی

عشقت که دواى جان هر دل ریش است

ز انداره هر هوس درستی بیش است .

چیزی است که از ارل مرا در سر بود

کاری است که تا ابد مرا در بیش است

۴۰۷ - شیخ سیف الدین نادرزی - او نیر از کبار اولیاء است . و این شعر

اوست رباعی

ها مردان های و ها جوان مردان هوی

مردی بکن و بگناه دارآن سر کوی

ور تیر آید چندانکه شکافد موی

ز بهار که از دوست بگردانی روی

این نیز ازوست : رباعی

ای ناله پیر می فروش ار غم تو وی نعره رند درد نوش از غم تو.
افغان و فغان ناده بوش ار غم تو خون در رنگ عاشقان بجوش از غم تو.
۴۰۸ - شیخ جلال الدین بهاء الولد - بلخی است، ولیکن بواسطه آنکه
در قونیة روم وفات کرده مشهور شده 'رومی' و مثنوی از مصنفات اوست، و غیر از
مثنوی پیر اشعار دارد و از جمله اشعار او اینست:

یکی لحظه ارو دوری شاید که از دوری خرابی ها فراید.
بهر حالی که ناشی پیش او باش که از بردن مهر زاید.
۴۰۹ - شیخ ضیاء الدین - تبریزی از کمال اولیاء است. و از جمله
اشعار اوست:

دوش این دلم از درد جدائی میسخت ز اندیشه آن تا تو کجائی میسخت.
تا از شب تیره رور روشن بدمید بیچاره دلم چو روشنائی میسخت.
۴۱۰ - شیخ امام الدین رافعی که مشهورست با نام رافعی - قزوینی است
و کمالات و فصایل او عایت و نهایت ندارد و از جمله کمار اولیاء است، و از جمله
کرامات او اینست که از عایت فقری که داشته روغ چراغ نداشته و عزیز و محروم
که از جمله تصایف اوست شها بروشنی انگشتان خود نوشته چه نور اصابع او از
نور چراغ بیشتر بوده، و از جمله اشعار لطیف او اینست

رخت دلم هر چه بود عشق بعارت سرد
صبر نه راهیست خوار، عشق نه کاریست حرد
هر که میدان عشق گام بدهد کام یادت
هر که در ایوان صبر پای بدهد دست برد
نار جفا های یار کوه بداند کشید
حلقه رلمین یار باد بیارد شمرد.

وصل شد و هجر ماند آه که در باغ عشق^(۱)

خار به پیری رسید گل بجوانی بمرد.

و این قطعه نیز ازوست.

طلب کردن علم از آست فرض که بی علم کس را بحق راه نیست.

کسی ننگ دارد را موختن که از ننگ نادانی آگاه نیست.

و این رباعی ازوست

در جامه صوف بسته ز نار چه سود در صومعه رفته دل بارار چه سود؟

در رنج کسان راحت خود میطلبی بکراحت و صد هزار آزار چه سود؟

۴۱۱. حکیم اثیرالدین ابهری - مفضل نام اوست، در عهد هلاکو خان

درگذشت، و در علم حکمت سرآمد مهر خود بود، و کتاب کشف حکمت و هدایت

حکمه و محصول و زبده و اشارات و بیان از تصانیف اوست، و شعر نیز می گفته.

و این جمله از اشعار اوست: رباعی

مسکین دل من چو محرم رار بیافت و اندر قفس جهان هم آواز بیافت.

اندر سر رلف ماه روئی گم شد تاریکی شب بود کشش باز بیافت.

۴۱۲. فخرالدین رازی - استاد علمای زمان خود بود، و کسی بجمعیت

او در جمیع علوم نبوده و نیست، و از کمال اولیاست، و روزی که امام رافعی متولد

گشته، امام فخر آب دهان در دهان او ریخته، و از برکت آب دهان او رافعی عالم

کامل گشته، و مولانا رومی اگر چه در مشنوی مدمت امام فخر کرده و گفته.

گر درین ره خود حرد ره بیندی فخر رازی رار دار دین ندی.

لیکن آن مدمت بنا بر آست که چون امام بر طاهر شرع محافظت می کرده و

مولانا سخنان صوفیه که فی الجمله مخالفت با ظاهر شرع دارد می گفته، امام فتوی

داده که مولانا را 'ربلیخ اخراج کرده اند، و بنا بر این غرض مولانا آن مدمت نموده.

و امام را در هر علم تصنیفی معتبر مشهور است. و این شعر ازوست. رباعی

ایدل ز عبار جهل اگر پاک شوی تو روح مجردی بر افلاک شوی.
عرشت بشیمن تو شرمهت باید کائی و مقیم توده خاک شوی ؟
وله

ترسم بروم عالم جان نادیده بیرون شوم از جان و جهان نادیده.
در عالم حان چون روم از عالم تن در عالم تن عالم جان نادیده.
و این قصیده مشهور باو منسوب است (۱).

نال مرصع بسوخت مرغ ملمع بدن
اشک رلیحا بریخت یوسف گل پیرهن.
صبح برآمد ز کوه دامن اطلس کشان
چون نفس جرئیل از گلولی اهرمن.
صفحه صندوق چرخ گشت بگون سار بار

کرد برون مار صبح مهره مهر ازدهن

۴۰۳ - شیخ محی الدین - در فمونی عاوم امام مسلم است ، و درهرفن نامی
مشهور دارد ، و در فن بحوالم اوفراست ، و امام بحویاست ، و در فن حدیث امامست ،
و نام او محی السنه است ، و در فن تفسیر بیرامام مسلمست و نام او امام بغوی است ،
و معالم التنزیل که تفسیر اوست تفسیر بغوی است ، و فی الواقع آن قدر معانی قرآن
که در او مذکور است در کشاف مذکور بدست ، ولیکن در کشاف اسرار اعجاز قرآن
بحسب فصاحت و الاغت بیشترست ، و امام بغوی شعر حوص میگفته و این شعر ازوست :
رباعی

دلدار ز ما کرانه میطلد در کوی فراق خانه میطلد .
نادل گفتم چه کرده راست بگو گفتا چه کنم بهانه میطلد

۴۱۴ - خواجه نصیر الدین طوسی - ارائمه علمای شیعه است ، و یکی از
کمار حکماء متاخرینست ، و تجرید ارحله تصانیف اوست ، و ربیع خواجه نصیر نیز
مشهور است ، و اخلاق ناصری نیز اروست ، و شعر بر میگفته این رباعی اروست . رباعی

(۱) در تذکره دولتشاه این قصیده باوالمعاصر راری بست داده شده (ص ۷۶ طبع لیدن)

موجود بحق واجب اول باشد باقی متوهم و مخیل باشد.
هر چیز جزا و که آید اندر نطرت نقش دومین چشم احول باشد.

۴۱۵. حکیم انوری - امام شعر است، و از جمله متاخرین حکما، و دیوان او مشهور است و شعر او یکی از هزار فضیلت اوست چه او حکیم بی نظیر بوده، و فقیه بی عدیل دلپذیر، و منجم متورع صادق القول، و این قطعه او در شرح اندکی از فضایل اوست: قطعه

گر فرو بستم در مدح و عزل یکبارگی
طن مکرز نظم الفاظ و معانی قاصرم.
بلکه بر هر علم گزاقران من داد کسی،
خواه جزوی باشد آن و خواه کلی، قادرم.
منطق و موسیقی و هیأت شناسم بی شکی
راستی ناید بگویم با صیبی وافر.
از طبعی رمر چند ار چند بی تشویش نیست
کشف دامن کرد اگر حاسد باشد ناظم.
بیستم بیکانه از اعمال و احکام نجوم
و رهمی ناور بداری رجه شو من حاصرم
(این همه بگذار ناشر مجرد آمدم)

چون سنائی هستم آخر گرنه همچون صابرم) (۱)

و در آخر عمر در زهد و تقوی علم بود و مسلم، و مع ذلك نائب شد، و از ملازمت سلطان و ارباب دولت باز آمد، و بدرگاه حسرت بی بیار با نیاز آمد، و چون سلطان او را بملازمت طلب فرمود در جواب نامه طلب این قطعه فرستاد قطعه

کلمه کاندرو بروز و شب جای آرام و حورد و حواب منست،
حالتی دارم اندرو که از آن چرخ در عین رشک و تاب منست،

آن سپهرم دروکه گوی سپهر ذره نور آفتاب من است.
وان جهانم در و که بحر محیط واله لمعه سراب من است.
هر چه در مجلس ملوک بود همه در کلبه خراب من است.
قلم کوتاه و صریح حوشش رحمه و بعمه رباب من است.
خرقه صوفیانه ارق ار هزار اطلس انتخاب من است.
هر چه بیرون بود اربن کم و بیش حش المسامین عذاب من است.
کنده پیر جهان جنب نکند همتی را که در جناب من است.
خدمت پادشه که باقی نماند نه باروی خاک و آب من است.
این طریق از ماسی است خطا چکنم این خطا صواب من است.
گرچه پیغام روح پرور او همه تسکین اضطراب من است.
نیست من بنده را زبان جواب جامه و جای من جواب من است.

۴۱۶ - حکیم ارزقی افصل الدین هروی (۱) - است، معاصر سلطان ابراهیم

غزنوی بوده، و اشعار بسیار خوب دارد، و کتاب الفیه شلفیه تصنیف اوست، و سبب تصنیف آن کتاب آن بوده که قوه ناه سلطان صمعی تمام یافته چنانکه از جمعیت ناربان عاجز مانده، ارزقی جهت تقویت قوه ناه او آن کتاب را در بیان انواع طرق محتاطه جماع تصنیف کرده، و فرموده که علامی را با کنیرك خوش صورتی نکاح بسته اند، و شکمه ساخته، و پادشاه را فرموده که در طرفی دیگر از شبکه در ایشان نظر کمد نوعی که ایشان بد بد، آخر الامر از کثرت نظر در ایشان رطوبتی محمد ارساطان بیرون بسته و سلطان حسته بخروج آن رطوبت شفا یافته و قوت ناه او قوی گشته و ارحله اشعار او اینست

ساقی بیار اهل مئی کبر خیال آن

اندیشه لاله رار شود دیده گلستان

گر نگذرد پری شب اندر شعاع او

از چشم آدمی نتواند شدن بهمن

(۱) ذکر احوال شاعران در این روضه تطبیق شود با روضه ششم از بهارستان حامی

خوش بوی تر زعنبر و رنگین تر ارغریق

روشن تر از ستاره و صافی تر از روان.

۴۱۷. اثیرالدین اومانی - اردهی است اومان نام از نواحی همدان، مداح

سلیمان شاه حاکم کردستان بوده، در عهد هلاکو خان وفات او نیز در عهد او بوده، و از جمله اشعار اوست که جهت قاضی مجدالدین طویل گفته:

نه از آن داشت فنا مرگ وی اندر تأخیر

که برید اجلش می‌نماید تعجیل.

لیک در تیه صالات نه چنان کم گشته است

که صد سال برد ره سرش عزرائیل،

وقاصی چون هجو او شنید چهل بخت انعام خوانده و برو بهرین کرده، و اثیرالدین از بهرین قاضی هلاک شده.

۴۱۸. اثیرالدین فرغانی - از شهرستان فرغانه ماوراءالنهر است، و

شاعری خوست. و از جمله اشعار اوست:

ای شمع زرد روی که با اشک دیده‌ای

سرحیل عاشقان مصیبت رسیده‌ای.

فرهاد وقت خویشی، مسوز و میگدار

تا خود چرا ز صحت شیرین بریده‌ای.

یاری ساد داده، ارنه چرا چو من

بد رنگ و اشکمار و زار و خمیده‌ای؟

گر شاهدی ز بهر چه رخ باز کرده‌ای؟

ور عاشقی برای چه قد بر کشیده‌ای؟

آبراکه نور دیده گمان برده تو خود

دام در آب دده از آن نور دیده‌ای!

۴۱۹ - امامی هروی - مداح سلاطین و وزای کرمان بوده، و اشعار بسیار

خوب دارد، و از جمله اشعار او این لغزست:

ثلث و خمس و زوج فردی را که خمس و سدس او

بی شك از حد عدد بیرون بود تنصیف کن،

بر قرار خویش ناری دیگرش در بیت مال

صرب کن، چون صرب کردی انگهی تضعیف کن،

سدس عشر ثلث او را با این هر دو قسم

جمع کن، بی بی که نصف ثلث از او تحذیف کن،

کعب عین و جذر طارا گر برون آری بفکر

اندرو پیوند و چار و پنج را تألیف کن،

با محاسب گفتم اندر علم او اسمی بر مرز

کو امامی را بعلم خویشش تعریف کن.

۴۲۰ - ابن خطیب گنجه - نام او تاج الدین احمد است، معاصر سلطان

محمود غزنوی بوده، و اشعار خوب دارد، و از جمله اشعار او منظره ایست که نازن

خود مهستی کرده، و گویند که پیش از نکاح مهستی را بمجامعت دعوت کرده،

مهستی در جواب این رباعی گفته

تن ناتو بخواری ای صنم در بدهم ما آسکه ز توبه است هم در بدهم.

ناری ز سر زلف بخرم در بدهم بر آب بخشم خوش و بم در بدهم.

بعد از آن پسر خطیب با مهستی حیلۀ کرد و مکاری نمود کسی پیش او فرستاد

به نام خود بلکه دیگری، و مهستی را بنام دیگری رام کرد، چون مهستی شب پیش

او آمد و ابن خطیب از او محظوظ گشت ناو گفت:

تن زود بخواری ای جلد در دادی ور گفته خویش رودبار استادی.

گفتی خشمم بر آب و بم در بدهم بر حاك بخفتی و بم اندر دادی.

۴۲۱ - اوحدی مراغه - اشعار خوب دارد، و اراکمل اولیاء است، و دیوان

او مشهور است، و جام جم بیز از تصانیف او است و این عزل از دیوان اوست:

دلر من رقم مشک بمه بر رده بود
حلق را آتش سوزنده بدل بر زده بود
مرد را مردمک دیده بخون تر میکرد
عنبرین خاک که بر برک گل تر رده بود
سرو را پای فرو شد بر من همچون میخ
پیش بالاش زس دست که بر سر زده بود!
ناوک غمزۀ چشمش بمن انداخت ز دور
بر دل آمد سر پیکان که بر اس زده بود
ما خود آن زخم که بر سینۀ مجروح آمد
بمسلمان نمودیم که کافر زده بود.
چون کوتر بطییدم که مرا غمزۀ او
بکمان مهرۀ ابرو چو کوتر رده بود
هر شکاری که بپنداحت نوعی برداشت
مگر آن صید سراسیمۀ لاعر رده بود.
اشک سر رحم مددی داد بهر وجه آری
عم او چهرۀ زردم همه بر رده بود.

۴۴۴. ابوالعلاء گنجۀ - محمود نام او است، و استاد خاقانی بوده، و در

شان او گفته

شمی گدام ارروی مستی فلان را فلان کیست استاد صاحب قران را.
امیر اجل میر خاقانی ما که فخرست ارو مرزمین وزمان را.
بمستی فتاد اینچنین سهو بر من بمستی چنین اوفتد مردمان را.

و چون خاقانی شنید جهت معذرت این قطعه گفت و بخاقانی فرستاد:

از آسکه که از مادر دهر زادم بهصل و هنر در جهان اوستادم.

مرا شصت سالست از خاک ایران	بود شانزده تا بشروان فنام.
غربی ، ضعیفی ، ثناگوی شاهم	نگویم که کی خسرو و کی قبادم.
تو ای قره العین فرزند مائی	منت هم پدر خوانده هم اوستادم.
چو رغبت نمودی شاگردی من	ترا نعمت و وصلت خیر دادم.
میان را بتعلیم و شفقت بستم	ربان تو در شاعری برکشادم.
چو شاعر شدی نزد خاقان بردم	لقب نیز خاقانیت بر نهادم.
بیزدان نگفتم که کدام من او را	و گر گفته ام بیست بالله بیادم!
بجای یکی ره دو صدره بگویم	نگادم نکادم نکادم نکادم.

۴۲۳ - جمال الدین رستطق - قزوینی است ، رستطق (؟) محله بود از شهر

قزوین ، و اشعار بسیار بهر زبان دارد ، و از جمله اشعار او زبان فارسی این است :

ای زر توئی آنکه جامع لدانی	محبوب خلائق همه اوقاتی.
بی شك تو خدا نه و لیکن بخدا	ستار عیوب و قاضی الحاجاتی.

۴۲۴ - جلال الدین عتیقی - نیز اشعار بسیار خوب دارد. و از جمله اشعار

او این است :

از خاک کف پایت هر گرد که بر خیزد

جا بهاس فرو بارد ، دلپاش فرو ریزد.

آن برق که سوزد عقل از ابرعت آید

و آن بوی که جان بخشد از خاک درت خیزد.

سودای توام در خاک سرمست بخواناند

بوی تو ز خاکم باز دیوانه بر انگیزد.

از تو سرم صد ره چون عودا کرم سوزی

دود دلم آید باز در دامن آویزد.

ای جان عتیقی کی با عشق بر آید عقل

باشاه کجا یارد هر سفته که بستیزد.

۴۲۵ - سيد جمال الدين كاشي - معاصر ابقا خان بوده، و اشعار خوب دارد.

و این ترجیع بند راوست :

من مستم و رند لا ابالی	وین شیوه مراست لایزالی .
خمخانه و کوی یار یکدل	هرگز نگذارم این حوالی .
عشقست حرام بر تو ای یار	گر هیچ نه در پی وصالی .
از عشق بتان خلاصه و صلاست	باقیش و ساوس خیالی .
خشت سر خم کنم ببالین	خاك در آن صنم نهالی .
سعدی که نشست و صبر میکرد	بود از سر عجز و سست حالی .
من اشرف ثانیم به صابر	و اندر سرم این هوس که حالی .
برخیزم و دست یار گیرم	بی یار چرا قرار گیرم .

۴۲۶ - سپید حسن غزنوی - معاصر سلطان بهرامشاه غزنوی بود، و اشعار

خوب دلیذیر دارد، و در زهانی که بزیارت رسول علیه السلام رفته بود و مدح رسول علیه السلام گفته در وقت خواندن چون با این بیت رسیده که

لاف فرزندی نیارم زد ولی در خدمت

مدحتی گفتم ز حضرت خلعتی بیرون فرست .

چون بیت تمام کرده دستی از روضه مطهره بیرون آمده، با خلعتی، و آوازی شنیده شده که « حذیابُنئی هذا الثوب » .

۴۲۷ - عمر خیام - ارشاکردان بوعلی سینا است، و ملازم سلطان ملك

شاه سلجوقی بود، و از تصانیف او رباعیات خیام، مشهور است، و رسائل او در حکمت نیز مشهور است، و از جمله رباعیات خوب او اینست : رباعی

هر ذره که بر روی زمینی بوده است

خورشید رخی، زهره جبینی بوده است .

گرد از رخ و آستین آزرَم فشان

كان بر رخ خوب نازیني بوده است .

۴۲۸ - خاقانی - افضل الدین ابراهیم بن علی نجار است، و شیروانی بوده، و دیوان او مشهور است، و او را حسان عجم می گفته اند، چه افصح و المغ شعرا بوده، و جهة خواجه شمس الدین صاحب دیوان (۱) مدحی گفته، و آن مدح را ببغداد جهت خواجه فرستاده، خواجه صله آن يك خروار زر سفید انعام فرستاده، چون خروار زر خواجه بخدمت خاقانی رسیده، تصور کرده که زر سرخ است، چون سرکیسه گشاده و معلوم نموده که زر سفید است باز آن را بخواجه رد کرده، و بعد از آن شب حضرت خضر علیه السلام را در خواب دیده که از زبان مکه مبارکه بخاقانی میگوید که خواجه شمس الدین صاحب دیوان ولی نعمت منست و هر سال بسیار احسان او بمن و محاوران من میرسد می باید که خاقانی احسان او را قبول فرماید و رد ننماید، خاقانی چون از خواب بیدار گشته فرموده که يك خروار زر سفید را باز گردانند که مقبول گشت. و این قطعه جهة این معنی گفته: قطعه

خاقانی بلند سخن در جهان منم

کازادی جهان روش حکمت من است.

صرب الرقاب داد شیاطین اس را

این تیغ عقل کز ملکان قسمت من است.

این گنبد فرشته سلب کادمی خورست

چون دیو جسم در گرو خدمت من است.

اسما هست و بیست گرم بیست گومباش

کیر نیستی که هست مرا حشمت من است.

کی نایدم خمایت دبی که روح را

گر یوسف است دل و کش عصمت من است.

(۱) طاهر آصف را در باب خواجه شمس الدین سهوی روی داده باشد زیرا خواجه باخاقانی معاصر بوده است.

میخواستم که رد کنم احسان خواجه را
زیرا که آن نه لایق این همت من است.

خضر از زبان کمه پیام آورید و گفت
احساس رد مکن که ولی نعمت من است.

و خاقانی در موعظه و حکمت تنوع حکیم سنائی میکرده، و درین طریق گوی مسابقت
در میدان از اقران ربوده. و این قطعه بوجه مفاخرت گفته. قطعه
شاعر مبدع منم خوان معای مراست،

ریزه خور خوان من عنصری و روده کی.

زنده چو نفس حکیم بام من از تازکی
گشته چو مال کریم حرص من از اندکی.

و رشیدالدین و طواط در مدح خاقانی گفته:

ای سپهر قدر را خورشید و ماه وی سریر فضل را دستور و شاه
افضل الدین بوالفضایل بحر فضل فیلسوف دین قرار کفر کاه.

و این قطعه از خاقانی است در ترک خوبان. قطعه

سکن از سودای خوبان داشتن خاقانی

کز سر از سودا خرد را در سر آید خیرگی.

صورت خوبان بمعنی چون ببینی آینه است

کز برون سو روشنی دارد درون سو تیرگی.

و خاقانی مثنوی گفته، و آنرا تحفة العراقین نام کرده، و این ابیات ازوست:

مائیم بطارگان عمناک	زین مهره سبر و حقه خاک
کین حقه و مهره تابجایند	سر کیسه عمر میگشایند
وین طرفه که بر ساط فرمان	مهره زمینست و حقه گردان.
خود بوالعجبان سحر کارند	که قاقم و کاه قندزارند
وقتست که وقت در سر آید	سیلاب عدم بسر بر آید.

وقتست که این چهار حمال بندید محقه مه و سال .
 وقتست که مرکبان انجم هم نعل بیفکنند و هم سم .
۴۲۹ - فخر گرگانی - از امثال روزگارست ، میزان کمال ودقت شعر وی
 کتاب ویس و رامین است ، و آن در این روزگار مهجور و نایابست ، و این چند بیت
 از آن کتابست :

خوش است این بکمه از گیتی شناسان
 که باشد چنگ برنظاره آسان .
 مرا آن طشت زرین بیست در خور
 که دشمن خون من بیند درو در .
 بباشد خوش سفر در تندرستی
 سگر تا چون بود در رنج و سستی .
 ناشد مار را جز بچه مار
 بیارد شاخ بد جز تخم بد مار
 گل برگس بکو باشد بدیدن
 ولیکن تاخ داشت در چشیدن .
 گناه بوده بر مردم نهفتن
 بسی بیکو تر از بادیده گفتن
 مثال پادشه چون آتش آمد
 بطبع آتش همیشه سرکش آمد
 اگر با رور پیل و طبع شیری
 مکن با آتش سوزان دابری .
۴۳۰ - خواجو کرمانی - از جمله شعرای مشهور است ، و دیوان او نیز
 مشهور است . و این شعر ازوست . شعر

شنیده ام که برین طارم زرا بندودست
 خطی که عاقبت کار جمله محمود است.
 ز تاب قهر میندیش و ناامید مباش
 که زیر سایه جودست هر چه موجود است.
 مگر هم آن کرم او کند تدارك ما
 وگره کیست که اودامنی نیالود است.

واین غزل عاشقانه نیز ازوست . غزل
 بی هم از درد دل و آتش ما می نالد
 عندلیب است که از باد نوا می سازد
 من دلخسته اگر زانک زدل می نالم
 میزنندش نتواند که ننالد نفسی
 سکه راه دل ارباب حقیقت زده است
 زاری و ناله خواجوه همه از بی برگی است
 ۴۳۱ - دقیقی - معاصر امیر نوح سامانی است، از شاهنامه هزاربیتی گفته
 از داستان گشتاسف، و حکیم فردوسی جهت نمایش سخن خود آن هزار بیت را
 در شاهنامه درج کرده تا معلوم شود مردم را مرتبه سخن او و سخن دقیقی، و در
 نكوهش آن گفته .

دهان گر بماند ز خوردن تهی
 و این بیت از سخنان دقیقی است . بیت

ساری ندیدم از همه مردم پری چو او
 ران شد ز پیش چشم من امروز چون پری .
 لشکر رفت و آن بُت لشکر شکن بروت
 هرگز مباد کس که دهد دل باشکری .

وله

من اینجا دیر ماندم خوار گشتم
 عزیز از ماندن دایم شود خوار .

چو آب اندر شعر سیار ماند عفونت گیرد از آرام سیار .
۴۳۲ - عماره صروزی - رحمه الله از جمله شعرای متقدمین است ، در
 ماوراءالنهر و در زمان دولت سامانیان بوده ، و شعری خوش دلکش داشته . و از
 جمله سخنان اوست این دوبیت :

جهان ز برف اگر چند گاه سیمین بود
 ز مرّد آمد و بگرفت جای توده سیم .
 نکارخانه کشمیریان بگر بوقت بهار
 بناغ کرد همه نقش خویشتن تسلیم .
 وله

عره مشو بآنکه جهانت عزیز کرد
 ای س عزیز را که جهان زود کرد خوار .
 مار است این جهان و جهان جوی مارگیر
 ار مارگیر مار بر آرد گهی دمار .
 و در مقامات شیخ ابوسعید ابوالخیر مذکور است که روزی قوالی در مجلس ایشان
 این بیت بخواند .

اندر عزل خویش بهان خواهم گشت
 تا برب تو بوسه زنم چونش بخوانی .
 شیخ را از شنیدن این بیت وقت خوش گشت و پرسید این بیت از شعر
 کیست گفتند ، « شعر عماره » ، شیخ با مریدان و اهل مجلس گفت « برخیزید که
 زیارت عماره برویم و از زیارت او عمارت دل خود دبکنیم » ، جمله برخاستند و
 بزیارت او رفتند .

۴۳۳ - رفیع الدین بکرانی - از ابهر قزوین است ، و لیکن در بکران
 ساکن بوده و در عهد غازان خان ، و اشعار یارسی و غیر یارسی نیز خوب میگفته .
 و این رباعی ازوست : رباعی

با چرخ ستیز و با فلک جنگ مکن وز زخم زمانه چون جنگ مکن
در خاک زر و در آب دربا کوهر ضایع بگذارند، تو دل تنگ مکن.

۴۴۴ - رودکی - مقدمه شعرای ماوراءالنهر فرس است، و شعر عربی نیز خوب می‌گفته، و معاصر امیرنصر سامانی بوده، و کلیله دهمنه تصنیف اوست، و در هشت سالگی حفظ قرآن بقراآت سمع فرموده، و چون حسن صوتی داشته بمطربی افتاده، و عود نواختن آموخته، و در نواختن ماهر گشته، و بتربیت امیرنصر سامانی صاحب دویست غلام شده، و چهار صد شتر بارخانه او میکشیده، و کمتر شاعری را این قدر مکنت حاصل شده، و سیصد هزار بیت اشعار خوب دارد. و این قطعه در صفت شراب ازوست: قطعه

آن عقیقی مئی که هر که بدید از عقیق گداخته شناخت
هر دو یک جوهرند لیک بطمع این بیفسرد و آن دگر بگداخت.
با سوده دو دست رنگین کرد باچشیده بتارک اندر تاخت.

وله

زمانه پندی آزاده وار داد مرا زمانه را چو نکو بنگری همه پندست.
بروز نیک کسان ارزو مخور ز بهار سا کسا که برور تو آرزو مندست.

و در بعضی تواریخ مذکور است که نصر بن احمد از بخارا بمر و شاهجان نزول فرموده بود، و مدت مکث او در اینجا تمامادی گشته، ارکان دولت چون از خان و مان و اهل و عیال خود دور شده اند همه عمگی گشته اند، و اردوری بجان آمده، باچار جهت خلاصی ازین غربت بر کرب چیزی بسیار برای رودکی قبول کردند تا رودکی باعث رفتن پادشاه ببخارا شود، و رودکی جهت این معنی این ابیات نظم فرموده، و در ساز عود ناهنگ تمام ادا کرده، نوعی که پادشاه از شنیدن آن ابیات در زمان آهنگ بخارا کرده، و میگویند چنان تعجیل از سرو برخاسته که موره نپوشیده و بیکفش سوار گشته و ببخارا رفته آن ابیات اینست:

باد جوی مولیان آید همی بوی یار مهربان آید همی.

ریگ آمو و درشتیهای او	ز بریا چون بریان آید همی .
آب جیحون و شکر فیهای او	خنک ما را تا میان آید همی .
ای بخارا شاد باش و دیرزی	شاه نزدت میهمان آید همی .
شاه ماهست و بخارا آسمان	ماه سوی آسمان آید همی .
شاه سروس و بخارا بوستان	سر و سوی بوستان آید همی .

و در بعضی کتب تواریخ این حکایت نسبت به **مغزی و سلطان سنجر** کرده اند .

۴۴۵ - **شیخ سعدی مصلح الدین بن شرف الدین شیرازی** - شخصی صاحب وقت بوده ، و میگویند چند وقتی قطب وقت بوده ، و در نظم و نثر شهرتی تمام دارد ، و **گلستان و بوستان** که موجب اعجاب دیگرانست جهت کرامت و دلیل خرق عادت او کفایت است ، و غزل اختراع اوست . و این دو بیت ازوست :

عازی ز پی شهادت اندر تک و پوست

عافل که قتل عشق فاضل تر ازوست :

فردای قیامت آن بدین کی ماند

کان کشته دشمنست و این کشته دوست .

عزل

بیجهان حرم ارآم که جهان خرم ازوست

عاشقم بر همه عالم که همه عالم ازوست ،

غم و شادی بر عاشق چه تفاوت دارد

ساقیا ناده بده شادی آن کین غم ازوست .

وله

ببند یکنفس ای آسمان دریچه صبح

بر آفتاب که امشب خوشست با قمرم .

والحق که یکی ارشعرا گفته و گوهر اوصاف سفته : قطعه

در شعر سه تن پدیدبرانند هر چند که لابی بعدی :

اوصاف و قصاید و غزل را فردوسی و انوری و سعدی.

۴۴۶ - رضی الدین بابا - حاکم دیار بکر بوده، در عهد ابقا خان، و اشعار بسیار دارد، و چون او را عزل کرده اند جای او بجلال الدین داده. این دو بیت گفته و فرستاده:

شاه سندی کشوری از هم چو منی دادی بمختشی نه مردی نه زنی.
 زین کار چو آفتاب روشن گشتم پیش تو چه دف زنی چه شمشیر زنی.
 ۴۴۷ - سراجی - شاعری خوب است، و قصیده گفته که ذکر چهار ارکان در او لازم داشته. و این سه بیت از آنست:

آتشی دارم بدل من ز آن دولعل آبدار
 باد تا زلفش پریشان کرد گشتم خاکسار.
 خاک ره گل میشود از آب چشمم تا چرا
 آتش اندر من زد و رفت از بر من باد وار،
 گر در آرام باد سرد آتش زنم در آسمان
 گر ببارم آب گرم از خاک سازم لاله زار.

۴۴۸ - سراج قهری - نیز شاعری خوب است و ایکن در هزلیات غلو تمام دارد، مثل عمر خیام. و از جمله اشعار او این رباعی است:

من می خورم و هر که چو من اهل بود
 می خوردن من نزد او سهل بود.
 می خوردن من حق بازل میداست
 گر می بخورم علم خدا جهل بود.

و عزالدین گرجی در جواب آن این رباعی گفته:

گفتی که گنه نزد من سهل بود این نکته بگوید آنکه او اهل بود.
 علم ارای علت عصیان بودن نرد عقلا ز غایت جهل بود.
 و اگر بیت دوم اینچنین بودی بهتر بودی:
 علم ازلی چو علت عصیان است عاصی را جا چو جای بوجهل بود

- ۴۳۹ - حکیم سنائی - نام او ابوالمجد مجدود بن آدم غزنوی است ،
و تارمان سلطان بهرامشاه زنده بوده و در زمرة مشایخ نام او گذشت .
- ۴۴۰ - سعد بها - جامی است ، و اشعار خوب دارد ، از آنجمله اینست :
حاش لله که مرا مهر تو از دل برود
یا خود از خاطر آن شکل و شمایل برود .
از دلم عشق تو اندوه جهان بر دارد .
نور حق چون برسد ظلمت باطل برود .
حسن تو ماء فلك را که بهادست رخی
مه که باشد که بروی تو مقابل برود ؟
- ۴۴۱ - شرف الدین اصفهانی - معاصر سلطان ارسلان بوده ، و اشعار
خوب دارد و عرلهای عاشقانه نیز دارد . غزل
گر توانی ای صبا بگذر شبی در کوی او
ور دلت خواهد سر از ما سلامی سوی او ،
آن زمان کابجا رسی آهسته باش و دم مرن
تا بشورد خواب خوش بر برگس جادوی او ،
حلقه رلفش مجنبان جز بآنکشت ادب
هان هان ترکی مکن باطره هندوی او ،
برم برم آن برقع رنگین براندار از رخس
ور کمان بدنداری بوسه زن بر روی او ،
بی غلط گفتم من این طاقت ندارم زینهار
گر رسول خاص مائی تیر منگر سوی او ،
گر دلم بینی در آنجا گو حرامت باد وصل
من چنین محروم و تو پیوسته هم زانوی او .
- ۴۴۲ - ظهیر الدین فاریابی - ظاهر نام او است ، و شعر او بغایت بیکوست
و اربنجه گفته اند :

دیوان **ظهیر** فارسانی در مکه بدزد اگر بیایی .

و در ثمان و تسعین و خمسه در تبریز وفات یافت ، و در مزار شعرا در سرخاب
مدفون است ، و **ظهیر** بسی فاضل و کامل بوده ، و تربیت از **اتابک ابو بکر** یافته ، و شبی
در مجلس او این رباعی گفته و **اتابک** هزار دینار سرح جائزه داده :

ای ورد ملائکه دعای سر تو سر نیست زمانه را بجای سر تو .

با دشمن تو نیام شمشیر تو گفت سر دل من باد قضای سر تو .

و **ظهیر** چون هزار دینار بخشش ستد رباعی دیگر گفت :

شاه از تو کار ملک و دین بانسقت وز عدل توجان فتنه اندر رمق است .

در عهد تو رافضی و سنی باهم کردند موافقت که **ابو بکر** حق است .

و از لطایف مثنوی او این ابیات خوبست :

عالمی بر فراز منبر گفت که چو پیدا شود سرای نهفت ،

ریش های سفید را ز گناه بخشد ایزد بریش های سیاه ،

ناز ریش سیاه روز امید باشد اندر پناه ریش سفید .

مردکی سرخ ریش خالص بود دست در ریش زد چو این بشنود ،

گفت ما خود درین شمار نه ایم در دو گیتی بهیچ کار نه ایم .

و کمال شعر **ظهیر** بمرتبه ایست که شعرا میان او و انوری اختلاف کرده اند ، بعضی
ترجیح شعر **انوری** میکنند و بعضی ترجیح شعر **ظهیر** ، و بعضی جهت استفسار
و استفتای این معنی این قطعه گفته اند .

ای آن زمین و قار که بر آسمان فضل ماه خجسته مکر و خورشید منظری !

قومی ز ناقدان سخن گفته **ظهیر** ترجیح می نهند بر اشعار **انوری** ،

قومی دگر برین سخن انکار میکنند فی الجمله در محل نزاعند و داوری ،

ترجیح یکطرف تو برایشان نما که هست ز بر سگیں حکم تو ملک سخنوری .

و امامی هروی در جواب این قطعه گفته : قطعه

ای سالک مسالك فكرت در این سؤال

معذور نیستی بحقیقت چو بنگری،

تمیز را ز بعد تناسب در این دو طور

هیچ احتیاج نیست بدین شرح گسری:

کین معجزست و آن سحر، این نور آن چراغ

این ماه و آن ستاره، و این حور و آن پری.

و دیگری در جواب قطعۀ دیگر گفته:

هر مبتدی که بیند و ترجیح می نهد شعر ظہیر در سخن پاک انوری،
ماند بدان گروه که شناختند باز اعجاز نور موسوی از سحر سامری.

۴۴۳ - عنصری - مقدم شعرای ماتقدمست، و چون فردوسی از طوس

بغزین رفته ایام بهار بود، و عنصری و فرخی و عسجدی بتفرج صحرا رفته بودند، و در کنار آبی نشسته و مشغول نوشیدن شرابی گشته، چون فردوسی ایشانرا از دور دیده آهنگ صحبت ایشان کرده، ایشان گفته اند این شخص که آهنگ صحبت ما دارد مناسبتی ندارد، میباید که مابدیہ بگوئیم تا از صحبت ما هرت کند و بر حیزد و پی کاری دیگر رود، فردوسی چون صحبت ایشان رسیده هربك از ایشان مصرعی گفته اند بیک قافیه و قافیہ، چهارم داشته تا در مصرع چهارم فردوسی عاجز گردد، و از صحبت ایشان مفارقت نماید، و گرابی از مجلس ایشان سرد، اول عنصری گفته:

چون روی تو خورسید باشد روشن و فرخی بعد از او گفته:

هر بیک رخت گل نبود در گلشن و عسجدی بعد از ایشان گفته:

مزگات همی کند گدار از جوشن بعد از ایشان فردوسی گفته:

مانند سنان گیو در جنگ پش و حکایت گیو و جنگ پشن مشهور

است، و در شاهنامه مسطور، چون ایشان تندی طبع فردوسی مشاهده نمودند اضااف دادند و او را اعزاز و احترام نمودند، و خیر مقدم گفتند، و گفتند که « مجلس ما را

فردوس ساختمی « بعد از قول ایشان نیز فردوسی این تخلص اختیار کرد، و ایشان چون احوال فردوسی داستنداو را پیش سلطان محمود یاد کردند، و شاهنامه باو ارجاع فرمودند. و از جمله اشعار عنصری این است :

ای دریغا کزین منور جا زیر خاک مغاک باید رفت .
 پاک نا کرده تن ز گرد گناه پیش یزدان پاک باید رفت .
 باچنین خاطری چو آتش و آب باد بیمود و خاک باید رفت .

و سلطان محمود غزنوی او را ملک الشعراء زمان خود کرده بواسطه این قطعه که در مدح او گفته :

تو آن شاهی که اندر شرق تا غرب جهود و کبر و ترسا و مسلمان
 همیکویند در تسبیح و تهلیل الهی عاقبت محمود گردان .

و عنصری مثنوی سیار بنام سلطان محمود دارد مثل وامق و عذرا و این رباعی نیز از اوست :

بگرفت سر زلف تو رنگ از دل تو
 نزدود وفا و مهر زنگ از دل تو .
 موم از دل من برند و سنگ از دل تو
 تا کم شود کبر پلنگ از دل تو .

۴۴۴ - عبدالواسع جبلی - معاصر سلطان سنجر سلجوقی بوده، و در اول حال نزرکری بوده و در پنبه راری میگشته و میگفته :

اشتر درازی گرد نا دام چه خواهی کرد نا

گردد درازا کرده پنبه بخواهی خورد نا

سلطان چون این کلام موزون ارو شنیده او را تربیت کرده، و از اثر تربیت او کار بجائی رسیده که در شعر گفتن نادره دوران گردید، و بر همه اقران فایق گشته، و اتفاق مردم آستکه تا غایت کسی چون او شعر نگفته، و این فصیده و این مطلع فصیده او را کسی جواب نگفته .

«که دارد چون تو معشوقی نگار و چابک و دلبر»

و در مفتوح بعضی قصاید گفته :

در دهر نیست از تو دل افروز تر نگار

در شهر نیست از توجگر سوز تر پسر.

تا کرده‌ام بلالۀ سیراب تو نگاه

تا کرده‌ام بنرگس بیمار تو نظر،

گاهی چو لاله‌ام ز وصال شکفته روی

گاهی چو برگم ز فراقت فکنده سر.

۴۴۵ - عمادالدین لُر - در عصر ابقا خان بود؛ و ملازم خواجه شمس الدین

صاحب دیوان ، و خواجه در وقت شطریج ناخن بر سبیل مطایبه باو میگفته :

«ای ... زت فراخ» ، و عمادالدین لُر درین معنی گفته :

هر چند سخنهای چو دُر میگوئی هس دار که با عماد لُر میگوئی ،

عیب تو همین است اندر شطریج «ای ... زت فراخ» بر میگوئی .

۴۴۶ - قاضی عثمان ماکی (۱) - از شاعری بسیار مال اندوخته ، و جایرة

قصیده سی هزار و چهل هزار درم میسوده . و از جلۀ اشعار اوست

صبحدمی که از رخت برفکنی کلالة را

چشم و رخت خجل کند برگس مست ولاله را.

گر ز خیال چهره ات عکس فتد بجام می

مستی چشم مست تو مست کند پیاله را.

حور ندیده بین صورت خود در آینه

خرمن مشک بایدت باز کشا کلالة را.

۴۴۷ - فردوسی - نام او ابوالقاسم حسن بن علی طوسی است ، و سلطان

شعراست ، و شاهنامه شاهد سلطنت اوست ، و چون فردوسی وفات کرده شیخ

ابوالقاسم گرگانی برو نماز نکرده ، و عذر گفته که او مداح کفار بوده ، و بعد از

آن تکشف مشاهده کرده که فردوسی در بهشت فردوس ماحور در قصور است، شیخ باو گفته «بچه چیز خدای تعالی ترا آمرزید و در جنت ساکن گردانید؟» فردوس گفته «بدو چیز، یکی آنکه تو بر من مکار کردی و یکی آنکه این بیت در توحید گفته ام که:

جهانرا بلندی و پستی توئی ندانم چه ای هر چه هستی توئی
و غیر شاهنامه شعر نیز دارد، از جمله اینست:

شی در برت گر بر آسودمی سر از فخر بر آسمان سودمی.
قلم در کف تیر شکستمی کلاه از سر مهر بر بودمی.
قدر از بهم چرخ مگذشتمی بپی فرق کیوان نرسودمی.
ببچارگان رحمت آوردمی بدرماندگان نیز بخشودمی.

و میگویند که چون فردوسی هرار بیت از شاهنامه گفته و سلطان محمود عرض کرده بسیار مقبول افتاده، جهت جایزه هر بیتی دیناری سرح مقرر فرموده، و هزار دینار سرخ نقد باو جهت آن هرار بیت داده، و فردوسی بعد از سی سال ناامید آن جایزه جهد تمام کرده، و شاهنامه را تمام کرده، چون سلطان عرض کرده اند سلطان میخواست که شصت هزار دینار بموجب و عده ای که کرده جایزه آن بدهد، حسن میبندی که وزیر سلطان بوده حسد داده و گفته «این يك خزانه در است و شاعر را به درخور است»، اچار سلطان را پشیمان ساخته، و شصت هزار درم سفید جایزه او تعیین فرموده، چون این مبالغه را پیش فردوسی برده اند فردوسی در حمام بوده، چون از حمام بیرون آمده و جایزه به بروفق موعود دیده رنجیده و جایزه را ستمه ولیکن در زمان بدست هرار درم ناکس داد که جایزه آورده و بدست هزار درم بحمامی داده و بیست هزار دیگر بقاعی داده، و از او قدری قناع که پوشیده ستمه، و چون بخانه رفته بحای مدح سلطان این چند بیت هجو گفته و در شاهنامه ثبت کرده، و شاهنامه را باهجو تسلیم ایاز نموده، و گفته

اگر شاه را شاه بودی پندو بسر بر نهادهی مرا تاج زور.
 جو اندر تبارش نزرکی نبود بیارست نام بزرگان شنود.
 درختی که تلخست ویرا سرشت گرش در نشانی بباغ بهشت؛
 بهنگام پروردش جای آب ببیخ انگین ریزی و شهد تاب؛
 سراجم اصلش نکار آورد همان میوه تلخ بار آورد.

و میگویند که بعد از مدتی سلطان در شکار بود، حسن میمندی بیتی خوب مناسب حال بر سلطان بخواند، چنانکه سلطان خوش گردید، و رسید که این بیت از کیست، حسن گفت از «فردوسی»، سلطان درنشانه کرم و اصاف درآمد، و فرمود که شصت هزار دینار سرخ را جهت فردوسی بطوس فرستند، چون شصت هزار دینار سرخ را بطوس بردند همایون روز فردوسی وفات نموده بوده، و او را دختری مانده بود، شصت هزار دینار را بر دختر او عرضه کرده اند و گفتند که میراث پدرتست، میباید که ستانی، دختر عالی همت او آنرا بسته و گفته «مالی که پدرم آنرا قبول فرموده و از آن اعراض نموده من نیز قبول ندارم و آن اعراض دارم» ناچار آن شصت هزار دینار را برپلی حرج کرده اند و عمارت آن پل بآن زر کرده اند.

۴۴۸ - فرخی - شروانی^(۱) بوده، و مداح همنوچهر پادشاه شروان است،

و اشعار خوب دلپذیر دارد.

و در اندک زمانی از شاعری دینار بسیاری اندوخته، و با آن مال میل ترحم سهرقند کرده، چون بنواحی سهرقند رفته حرامیان تمام مال او را بغارت گرفته اند، فرخی چون سهرقند رسیده و بواسطه مفلسی او شکرلمان سهرقند تمتعی ندیده این ابیات گفته:

همه نعيم سمرقند سر سر ديدم
 نظاره کردم در باغ و راغ و وادی و دشت،
 چه بود کیسه و جیب من از درم خالی
 دلم ز صحن امل فرش خرمی ننوشت.
 بسی ز اهل هنر بارها بهر شهری
 شنیده بودم کوثر یکیست جنت هشت،
 هزار کوثر ديدم هزار جنت بیش
 ولی چه سود که لب تشنه باز خواهم گشت
 ۱ چو دیده نعمت بیند بکف درم نمود
 سری بریده بود در میان زرین طشت.

۴۴۹- معزی - مداح سلطان معزالدین سنجر است، و معزی تخلص
 او است، و انتساب وی بدوست، و آنچه معزی را میسر گشته در زمان سنجر هرگز
 هیچ شاعری را میسر نگشته، و مولانا جامی گفته که در سه دولت سه شاعر اقبال
 و مال تمام یافته اند، رودکی در دولت سامانیان، عنصری در دولت محمودیان،
 معزی در دولت سنجریان. گویند سبب وفات معزی آن بوده که روزی سلطان
 سنجر تیری از درون خرگاه بیرون انداخته، از قضا بمعزی خورده، و از
 ضرب آن تیر مرده، و گویند روزی سلطان سنجر در گوی ساختن بود و از اسب
 افتاد، معزی این رباعی گفت در بدیهه:

شاه ادبی کن فرس بدخورا کو چشم رسانید رخ نیکورا،
 کرگوی بدی کرد بچو گاش زن و راسب خطا کرد بمن بخش اورا.
 سلطان چون شعر بیکو شنید خوشحال گردید، و اسب بمعزی بخشید،
 معزی چون بر اسب سوار گردید این رباعی دیگر گفت:

رقم بر اسب تا نزارش بکشم گفتا که بخت شنو این عذر خوشم:
 به گاو زمینم که جهان بر گیرم یا چرخ چهارم که خورشید کشم.
 و ارجله اشعار معزی است این آیات.

تا نگار من ز سنبل بر سمن پرچین نهاد
 داغ حسرت بردل صورت گران چین نهاد.
 هر دلی کز سرکشی نهاد سر بر هیچ خط
 زیر زلف او کنون سر بر خط مشکین نهاد.
 من غلام آن خط مشکین که گوئی مورچه
 پای مشک آلود بر برگ گل نسرین نهاد.
 و نه

ای ساربان منزل مکن جز در دیار یار من
 تا یک زمان زاری کنم بر ربیع و اطلال و دمن.
 ربع از دلم پر خون کنم، اطلال را جیحون کنم
 خاک دمن گلگون کنم از آب چشم خویشتن.
 از روی یار خرگهی ایوان همی بینم تهی
 وز قد آن سر و سهی خالی همی بینم چمن.
 جائیکه بود آن دلستان با دوستان در بوستان
 شد گریه و رونه را مکان، شد کوف و کرگسرا وطن
 ۴۵۰ - صابر - شاعری ماهر بوده، و فصل او بر همه شاعرای زمان او
 ظاهر، و انوری در قطعه او را بر خود ترجیح نموده. بیت
 ای همه بگذار با شعر مجرد آمدم
 چون سنائی هستم آخر گریه همچون صابر م،
 و این شعر از جمله اشعار لطیف صابر است.
 ای روی تو چو خلد و لب تو چو سلسبیل
 بر خلد و سلسبیل تو جان و دلم سبیل.
 در طاعت هوای تو آمد دلم ارآل
 از طاعت است یافتن خلد و سلسبیل.

ناہید پیش طلعت تو کی دمدم فروغ
خورشید نزد خدمت تو کسی بود جمیل .

بغداد حسن و مصر جمالی و چشم من
بغداد را چو دجلہ بود مصر را چو نیل .

از بار رنج ہجر تو قدم شدہ چو دال
وز زخم دست عشق نورویم شدہ چو نیل .

۴۵۱ - کمال الدین اسمعیل اصفہانی - نظم خوب دارد و خیالات شیرین
دلپذیر ، و رسائل بی مثال و بی نظیر ، مثل رسالۂ قدسیہ ، و در اصفہان شہید گردیدہ ،
و بخون خود این دو رباعی بردیوار نوشتہ :

دل خون شد و شرط جان کدازی اینست
اندر رہ او کمینہ بازی این است ،
با این ہمہ من هیچ نمی یارم گفت
شاید کہ مگر بندہ نوازی این است .

و رباعی دیگر این است .

کو دل کہ دمی بروطن خود گرید بر حال من و واقعہ بد گرید ؟
دی برسرمردہ ای دوصدشیون بود امروز یکی نیست کہ برصد گرید .

مولانا جامی علیہ الرحمہ فرمودہ کہ او را خلاق معانی لقب کردہ اند
زیرا کہ بسیار معانی لطیف خاصہ دارد ، ولیکن در تدقیق عبارت چندان کوشیدہ
کہ شعر او از حد سلاست بیرون رفته ، و دیوان غزل و قصیدہ او نیز مشہورست .

۴۵۲ - ناصر خسرو - در مذهب رفض غلو تمام داشتہ ، و آن مذهب باطل را
حق پنداشتہ ، و فرقہ باطل سخن اورا حجت دین نمیخوانند ، کتاب روشنائی نامہ
از اشعار اوست ، و او چنانکہ در شعر ماهر بودہ در حکمت نیز چنین بودہ ، و ارحکمت
اوست کہ بالحد و زندقہ مشہور است ، و مسافرتا کثر عالم کردہ ، و رسالۂ سفر نامہ
تألیف اوست ، و قریب صد سال زیستہ . و این چند بیت اوست .

همه جور من از بلغاریان است
 کهنه بلغاریان را نیز هم نیست
 خدایا این بلا و فتنه از تست
 همی آری تو ترکان را ز بلغار
 لب و دندان آن خوبان چون ماه
 که از عشق لب و دندان ایشان
 که مادام همی باید (۱) کشیدن .
 بگویم گر تو بتوانی شنیدن .
 ولیکن کس نمی یارد چخیدن .
 ز بهر پرده مردم دریدن .
 بدین خوبی بباست آفریدن ،
 بدندان لب همی باید گزیدن .

۴۴۳ - همام - معاصر شیخ سعدی بوده ، اشعاری نظیر دارد ، و غزلهای شور انگیز دلپذیر ، ولیکن در طرز غزل بسعدی برسیده و دایم درین رشک بوده ، و در این معنی گفته . غزل

بیک کرشمه توانی که کار ما سازی
 در آرزوی خیالت غلام خواب شدم
 اگر حریف منی نکر بان و یکدل باش
 چو ما بدیدن رویت زدور خورسندیم
 بدست باد سر زلف را تو باز مده
 مکن تفرج سرو سہی همان بهتر
 بگل بگو که زرویم خجل نمیگرددی
 پیام ده سوی بلبل که با وجود همام
 همام را سخنی دلپذیر و سیرینست
 ولی بیچاره بیچارگان پردازی .
 خوشا کسیکه نواش هم نشین و هم رازی .
 مکن که خوش نمود ده دلی و طنازی .
 سیم با سر رلفت چرا کند نازی .
 که هست پیشه آن هرزه گرد غمازی .
 که عشق باقد و بالای خویشتن باری .
 که در میان ریاحین احسن می نازی ؟
 روا بود که نوا های عشق پردازی ؟
 ولی چه سود که بیچاره نیست شیرازی .

۴۴۴ - رشید الدین و طواط - اسم او محمد بن محمد است ، در عهد سلطان سنجر بوده ، کتاب حدایق السحر در دقایق الشعر و کتاب فرائد الفلاند از تصانیف اوست و این ابیات ازوست

دیده را با تو آشنائیهاست
 وز تو در دیده روشنائیهاست .
 گر سر زلف تو گشتم شاید
 روز روز گره گشائیهاست

(۱) که ما را دائمی باید کشیدن سحره اسلامول

۴۵۵ - مهستی - رباعیات خوب دارد، و در حق پسر قصاب که معشور
اوست گفته:

هر کارد که از کشته خود بر گیرد و اندر لب و دندان چو شکر گیرد،
کر بار دگر بر گلوی تشنه نهد از ذوق لبش زندگی از سر گیرد.

و

قصاب چنانکه عادت اوست مرا نکند و نکشت و گفت کین خوست مرا
سر لابه کنان نهاد اندر پام دم میدهم تا نکند پوست مرا.
۴۵۶ - عائشه مقریه - از جمله رنات شاعره است. و این رباعی از اوست:

رباعی

مارا بدم سرد بکه نتوان داشت در خانه دلگیر بکه نتوان داشت،
آنها که سر زلف چو زنجیر بود در خانه بزنجیر بکه نتوان داشت.
و این رباعی نیز شعر دختری است:

در مطبخ عشق جز نکو را نکشند لاغر صفتان تند خورا نکشند.
گر عاشق صادقی ز کشتن مگریز مردار بود هر آنکه او را نکشند.

و این مطلع نیز از مهری است که زن مولانا حکیم بوده: مطلع

ادر یا ساقی العشاق اقداحاً وعجلاً

که شوری میکند شیرین شراب تلح در دلها

۴۵۷ - بیجه منجمه - خواهر مولانا علاءالدین کرمانی است، و در
زمان سلطان حسین بایقرا بوده و معاصر میرعلیشیر و مولانا جامی بوده، و در
جوارخانه مولانا جامی مسجد جامعی ساخته بوده، و توقع داشته که مولانا جامی
در آن مسجد نماز بگردد، ولیکن مولانا در مسجد او نماز نکرده. و این بیت در
محراب مسجد نوشته:

نگزارم بمسجد تو نماز ز آنکه محراب . . . نماری بیست.

و بیجه چون این شنیده جهت مولانا جامی گفته

جامیا زین سان خری چندی که در گرد تواند

گر تو خر گردی تخلص سازی از جامی بهست.

و فضایل بیجه غایت و نهایت ندارد، و تقویم خوب استخراج میکرده، و شعر تیزنیکو
میکفته. و این مطلع اروست : مطلع

گر نه هر دم ز سر کوی توام اشك برد

عاشقدها کنم آنجا که فلك رشك برد.

۴۵۸ - مولانا معینی - رحمه الله از شرای ماوراءالنهر است، و استاد

شرای زمان خود بوده، و این چندبیت که در مفتوح یکی از قصاید گفته اروست :

اگر موری سخن گوید و گر موئی روان دارد

من آن مور سخن گویم من آن مویم که جان دارد.

تنم چون سایه موی است و دل چون دیده موران

زهجر غالبه موئی که چون موران میان دارد.

اگر با موی و با موری شبانروزی شوم هم ره

نه مور از من خسر دارد نه موی از من شان دارد.

بچشم دور در گنجیم ز بس زاری و بس سستی

اگر خواهد مرا موری بچشم اندر نهان دارد.

من آن مورم که از زاری مرا موئی ببوشاند

من آن مویم که از سستی کم از موری توان دارد.

۴۵۹ - سوزنی - نسفی بوده، و جهت تحصیل علم بیخارا آمده، و بر پسر

شاگرد سوزنکری عاشق شده، و جهت آن پسر شاگردی رفته و در سوزنکری مهارتی

تمام یافته، و از این جهت سوزنی تخلص فرموده، و هزل بر طبعه او غالب بوده.

و این دو بیت در اعتدار هزل گفته :

بر آبگینه خانه طاعت زینم سنگ.

تا کی رگزدش فلك آنگینه رسک

تهمت بهیم بر فلك آبگینه رنگ.

بر آبگینه سنگ زدن کار ما و ما

رنگیم و جز شکار فلک نیست کار ما دای چه کارزار کند رنگ بایلنگ.

وله

ز هر بدی که تو دای هرار چندانم
مرا نداد از آن گونه کس که من دادم.

باشکار بدم در بهان زبد ترم
خدای داد و من آشکار و پنهانم.

بیک صغیره مرار همنای شیطان بود
بصد کبیره کنون ره نمای شیطانم.

وله

جو تیر غمزه بنواز و کرشمه اندازی
نشانه اردل مسکین من کن ای عازی.

بخست باو بدل ناری اندر آمده ام
چو دل نماید تن درد هم بجان بازی.

چو هیچ زخم تو ایدوست بی بوازش بدست
مرا نغمزه برن تابوسه نوازی

هرار عاشق داری و من هزار و یکم
من بیائی تاران همه نبردازی.

و قصیده گفته موقوف و میگویند که از مختصرات او است در مدح
حمید الدین مستوفی :

رندگانی محاس مستوفی دولت حمید دس الحو .

۴۶۰ - شیخ نظامی - از گنجینه بوده ، و فصایل او بی عادت و بی نهایت است ،
و از جاهه حکماء متشرعه است ، و در همه عصرها شعر او مسلم بوده ، و در بیکی و خوبی
علم ، و خمه او را همه کس تمنع کرده اند و کسی مثل او نگفته ، و حقایق و دقایق که
درین منج گنج درج کرده مقدور شربست ، و این جهت کرامت او کفایت است ،

و غیر از خمسه که مسماست به ' پیچ گنج ' شعر کمتر از او مرویست . و این شعر از غزلیات اوست : غزل

جو بچو محنت من ران رخ گندم گوست
 که همه شب رخ چون کاهم ازو پر خون است .
 دانه گندم او سنبل تر دارد بار
 کمترین خوشه او سنبله گردون است .
 من نه خوردم بر ازو صبرم از او گندم خورد
 کز بهشت رخ او چشم رهی بیرون است .
 از ترازوی دو زلفش چو جوی مشک خرم
 گندمی خواهمش افزون که سخن موزون است .
 من چو گندم شده ام از غم او دل بدو بیم
 و بس عم او را یکی جو که نظامی چون است .

۴۶۱ - سلمان ساوحی - شاعری فصیح و سخن پرداز بی بدع بوده ، سلاست عبارت و دقت اشارت بی نظیر افتاده ، در جواب استادان قصاید خوب دارد ، و معانی خاصه سلمان بیحد و بی پایان است ، ولیکن با وجود این بعضی معانی که مال اسمعیل را در شعر خود درج کرده ، و چون در صورتی بهتر است محل طعن و اعتراض نیست چنانکه گفته اند :

معنی بیک بود شاهد پاکیره بدن
 که بهر چند درو جامه دگرگون پوشند .
 هنرست آنکه کهن خرقه پشمین زبرش

بدرآرد و در او اطلس و اکون پوشند

و سلمان دو کتاب مشهور دارد . یکی جمشید و خورشید ، و در آن چند تکلف کرده که از چاشنی بیرون برده ، و یکی دیگر فراق نامه ، و این کتابی بدع و نظامی غریب

است، و درغایت لطافت و نهایت طراوت و ظرافت است، و غرلیات او نیز ذرح کمال است. و از جمله قطمهای او اینست: قطعه

کنار حرص دلاُیر تو کی توانی کرد

توازطمع که سه حرف میان نهی افتد.

عرب من در درویشی و قناعت رن

که خواری از طمع و عرت ارقه مت زاد.

اگر بلغرد پای توانگری سهل است

سلامت سر درویشی و قناعت باد.

۴۶۲ - محمد عصار - تبریزی است، و صاحب 'مهر و مشتری' است،

که هر کس از مهر بجان او را مشتری است، زیرا که آن کتابی است که تا مهر و مشتری برونک میگردد و استعداد و قابلیت را ظاهر میگردانند از هیچ مستعدی قابل کمالات و فضایل کتابی آن خوبی و لطافت ظاهر شده، و غالباً اتیان بمثل آن کتاب مقدور اولو لالاب نیست، و این چند بیت از اوست در تعریف بینی: مشوی

کشیده برگل و سرین زبینی	خطی در عین لطف و نازنینی.
بد قدرت ستونی بسته سیمین	بر ایوان دو طق عنبر آگین.
میان جرع و لعل آن گل اندام	منبت شوشه از نقره خام
گل زنبق ولیکن ناشکفه	فراز یاسمین و لاله خفته.

از جمله سخنان اوست این قطعه که در اثنای مثنوی گفته: قطعه

مجو عصار مهر از طمع مردم	که گل هرگز ز شورستان نخیزد.
وفا از صورت بی معنی خلق	چو از صورت ملایک میگریزد.
بغربال ملک بر فرق اینها	قضا جز گرد غداری نبیزد.
بمهر آرا که یکی بیش خواهی	بر غمت هر زمان بدتر ستیزد.
چواشک آرا که سازی جای در چشم	اگر دستش دهد خونت بریزد.

۴۶۳ - حافظ شیرازی. اکثر اشعار او لطیف و مطبوع حواص و عوام

است، و قریب سرحد اعجاز است، عریات او نسبت بعریات دیگران در سلاست و روانی و فصاحت حکم قصابد **ظہیر** دارد سہ سہ بقصابد دیگران، و سلیقہ شعر او مثل سلیقہ شعر **نزاری قہستانی** است، اما در شعر نزاری غث و سمین بسیار است و در شعر حافظ کمست، زیرا کہ شعر حافظ یکدست و هموارست و شعر نزاری ب هموار، و چون در شعر حافظ اثر تکلف بدست او را « **لسان الغیب** » گفته اند، و چون معانی اشعار او اکثر موافق قرآن است آرا « **قرآن فارسی** » نیز میگویند و در شهرت چون مثل **گلستان** و **بوستان** است احتیاج بذکر نیست، و چون ابن بیت بغایت خوبی است و کمتر کسی یاد دارد ذکر او کرده شده: بیت

نام من بگذشت روری بر لب جانان سہو

اهل دلرا بوی جان می آید اربامم هنوز.

۴۶۴ - **شیخ کمال خجندی** - لطافت و دقت سخن او برتر است کہ بیشتر از آن متصور نیست، اما مبالغہ در شعر او را ارحد سلاست بیرون برده و از چاشنی عشق و محبت خالی کرده، در ابراد امثال و اختیار بحرهای سبک با قافیہای تنگ تنوع حسن **دہلوی** میکند، اما آن قدر معانی لطیف کہ در اشعار اوست در اشعار کسی دیگر نیست، و اما آنکہ او را « **دزد حس** » میگویند بنا بر همین تنوع اوست و در این معنی گفته:

کس بر سر هیچ رخنہ نگرفت مرا معلوم ہمی شود کہ درد حسنم.

و بعضی عرفا کہ صحبت **شیخ کمال** و خواجہ **حافظ** رسیدہ اند گفته اند کہ « صحبت شیخ بہتر از شعر او است و شعر حافظ بہتر از صحبت او ». و از حمله اشعار او این است: غزل

ایچنین صورت مطوع ز جان توان ساخت

ور توان ساخت چوقد تو روان توان ساخت

بُت توان ساختن و ساختن ارسنگ دلش

سخت تر از دل بیرحم بُتان توان ساخت.

آن دو ابروی مقوَّس دو کمانند بلند
 که بصد قرن ازین طرفه کمان نتوان ساخت.
 نیست پیدا دهن او سخنی ساخته‌اد
 سخن ساخته شیرین تر از آن نتوان ساخت.
 در سخن لطف الهی بتو بار است کمال
 ورنه صد سال تفکر این سخنان نتوان ساخت.

۴۶۵. خسرو دهلوی - در شعر کسی نظیر او نیست، و بحقیقت خسرو شعر است، و این خسروی او را از نظر کیمیا اثر شیخ نظام‌الدین اولیاست، و چون بصحبت شیخ رسیده شیخ آب دهن مبارک خود در دهن او ریخته و گفته «بگو»، بعد از آن خسرو در شعر کمال خسروی یافته، و میگویند که خسرو این مصرع گفته بوده و بر مصرعی دیگر قادر نوده، چون شیخ دست بر پشت او زده مصرع دیگر گفته و آن هر دو مصرع اینست:

ملک عتق ملک شد از کرم الهیم

پشت من و پلاس غم اینت قباى شاهیم!

و بعد از این ابواب انواع شعر بروگشاده گشته و ازینست که در همه انواع اشعار قدرت بسیار دارد، و در هر نوع شعر مثل قطعه و غزل و قصیده و مثنوی بی نظیر است و جمیع اشعار او دلپذیر، و جمیع اشعار او مقبول همه طوایف است، و چون بحرهای خوش و ردیفهای دلکش که ملایم غزل است اختیار کرده حالتی در غزل او هست که در غزل کسی دیگر نیست، و در اول نظر تنوع آن آسان می نماید و در آخر ممتنع، از این جهت شعر او را سهل ممتنع میگویند، و این مطامع ازوست: مطلع

نشان ناخس پای سکت در چشم خون پالا

هلال عید را ماند که گردد در شفق پیدا.

و خسرو و حسن معاصر بوده‌اند، و بایکدیگر صحبت داشته‌اند، و هر يك خود را بهتر از آن دیگر خیال میکرد، و ازینست که حسن گفته:

خسرو از راه کرم نپذیرد آنچه من ننده حسن میگویم .
 سخنم چون سخن خسرو بیست سخن اینست که من میگویم .

۴۶۶ - حسن دهلوی - شعر او چون در مقابل شعر خسرو است احتیاج
 بوصف ندارد، و میگویند که خسروء شق حسن بوده . و ارحمۃ اشعار حسن اینست :

دیده را گر با تو کار افتاد دل عمناک چیست
 مرغ عاشق میشود پیراهن گل چك چیست؟
 وله

سرشك لعل مرا بین مگر عقیق ترست این
 عقیق بیست نگارا نشانه جگر است این .
 وله

جگرم بی تو کباب است تو هم میدانی
 دل دیوانه خراب است تو هم میدانی .
 از حسن این چه سؤالست که محبوس تو کیست
 این سخن را چه جواب است تو هم میدانی .
 وله

دی تازه رخی دیدم چون گل بهار اندر
 لبها بمی آلوده برگس بخمار اندر .
 وله

بوش لبی در رسید هوش سرد از حسن
 شکر خداوند را اذهب عَنَّا الحزن .

۴۶۷ - میرعلیشیر - پایه قدر او بلنداست، و شاعری دون قدرعالی اوست
 چنانکه مولانا جامی گفته و گوهر ثنای او چنین سفته که اگر این طمقه را
 شمارند سزاوار آنستکه نام او سر دفتر باشد، پس اول ایشانست مرنت و آخر صورت
 و نوائی تخلص اوست . و این معما باسم «نوائی» جامی گفته :

کنه نامش در تخلصها بیاند هیچکس
 بر لب یابندگان از وی نوائی دان وس

و کمال قدرت بر شعر فارسی و ترکی داشته، ولیکن میل خاطر عاطرش ترکی گفتن بیشتر افتاده، و خمه ترکی او مشهور است، و قریب سی هزار بیت خوشت، و کسی شعر ترکی بهتر از او نگفته، و گوهر طلم و شر بهتر از او سفته، و از جمله اشعار فارسی او اینست که در جواب قصیده «دریای انرار» میر خسرو دهلوی گفته مطلع

آتشین اعلی که ناح خسرو را زیور است

احگری بهر خیال خام پختن در سر است.

و این رباعی در تهنیت قدوم مولانا جامی از مکه مبارکه گفته: رباعی

انصاف بده ای ملک مینا فام تازن دو کدام خوتر کرد خرام.
خورشید جهان تاب تواز جاب صبح یاماه جهان گرد من از جاب شام.

و این رباعی دیگر در جواب رقعۀ نوشته: رباعی

این نامه نه نامه، دافع درد من است آرام درون رنج برورد من است.
تسکین دل گرم و دم سرد من است یعنی خبر ارمایه جهان گرد من است.

وله

گر در دیرم نگفت و گویت باشم ور در حریم نجست و جویت باشم.
در وقت حضود رو برویت باشم در غیبت روی دل بسویت باشم.
و تاریخ وفات و تاریخ ولادت او را این قصیده که مولانا صاحب که مصاحب او بوده گفته معلوم میشود:

ای ملک بیداد و بی رحمی مدینسان کرده

وی احل ملک چهارا ناز ویران کرده.

و چون این قصیده گذشته در ذکر مولانا صاحب احتیاج باعاده ندارد.

روضة دوم

که خاتمه کناست در ذکر خاتمه کتاب کبیر یعنی سلطان عالم کبیر و صغیر سلطان صاحبقران ، و اسکندر دورن سلطان سلیم شاه سقی الله تراه و جعل الجنة منواد ، و در ذکر شعرائیکه در زمان او بودند و حالیکه سنه ثمان و عشرين و تسعمائه است هستند .

۴۶۸ . بر ارباب فهم و فراست و اصحاب عقل و کیاست پوشیده و پنهان نیست که سلطان سلیم شاه پادشاهی بود که چشم فلک دوار در عالم ناپایدار مثل او سلطانی پرشکوه و عظمت و باقدرد و مکنت و وسعت مملکت ندیده بود ، و گوش هوش کسی صفت صفت و عدالت و حکم و حکمت او شنیده ، چه او سلطانی بود که برآی منیر مستغنی از وزیر و مشیر بود ، و در مدتی بسیر دو ملک عظیم یعنی عرب و عجم را فتح نمود ، و سلطان یک ملک چون شب بره از آفتاب شعاع شمشیر او گریخت ، و دست و پا بطلمه هریمت آویخت ، و سلطان ملکی دیگر بعد از مقابله و مقاتله بسیار در آتش قهر او سوخت ، و هنوز ضرب تیغ و تیر و سنان او باو نارسیده از هیبت شعله آتش مثال آنها ترسید و جان بجایان رسانید ، و تفصیل فتوحات او در تاریخ او مسطورست ، و در میان عالمیان مشهور ، و اما فضل و کمال و جمال و جلال او بیز در حد کمال بود ، و جلال او در دیوان پیش وزرا و امرا و ارباب دیوان بود ، و جر و گردنکشانش و طالمان اثر جلال نمی نمود ، و نور جمال او پیش یاران و مصاحبان و بدیمان در حلوت جلوه میفرمود ، و هر گز در مدت سلطنت کسی از اهل صحبت خود را بکلمه درشتی بر جایید .

الفصه بطولها - آنکه پادشاهی طریف و لطیف بود ، و مثل او پادشاهی جامع جمیع صفات حمیده و سمات یسندیده چشم کسی ندیده و گوش کسی شنیده ، و با وجود کثرت اسباب عظمت و حشمت هر گز عظمت و تکبر دوست نمیداشت ، و چون

درویشان درویشانه بروی گلیمی می نشست، و بروی تخت و رخت نمی نشست،
و در صحبت بشاش و خندان بود، و بسیار لطیفه میگفت و میشنود.

از جمله لطایف او آنکه روزی پسری دلبری را که در خانه خواجه مهدی
گام می بود کسی تعریف و توصیف بحسن صورت و زیبائی سیرت میکرد و میگفت
که «آن پسر که در خانه مهدی گام است چون ماه چهارده است»، سلطان صاحب
قران چون وصف او شنید بخندید و گفت که «بقول توقمر در خانه نور است». و
مثل این لطیفه از او بسیار است چه کم وقتی بودی که بسیار ازین بگفتی، و اما
فضایل علمی او آنکه در علم ریاضی که مثل سلطنت میراثی اوست ماهر بود، و در
سایر علوم ماهر کس که در آن علم بود صحت میداشت و ما او سخن در آن علم
میگفت، آنکس او را از خود بهتر و خوتر تصور میکرد، و طبیعت نظم شعر او نیز
درغایت قوت و سلاست و متانت بود، و در ایام او کسی شعر فارسی بهتر از او نمیگفت،
چه نازکی خیال که در معانی و فصاحت و بلاغت اله ط خواجه حافظ و سوز درد
خواجه خسرو و حسن در شعر او بوجه احسن مجتمع بود، چنانکه معلوم میشود
و از جمله اشعار فارسی او اینست: عرب بطرر خواجه حائظ:

تا خرقه و سجاده ام آرزو درمی چند

خواهم طرف میکده رفتن قدمی چند.

در گش قدحی چند و فلك را عدم انگار

در خاطرت از دور سینهی المی چند (۱).

در گش دوران همه در دور قدح کی

چون برگس آزاده چو بانی درمی چند.

همدم بجز از ساده مسازید حریفان

از عمر گر انما به چو باقیست دمی چند.

حال دل عشاق سلیمی تو چه پرسی

در میکده عاشق و جنون منهمی چند.

غزل طرز خسرو

آنکس که حسن داد ترا و وفا نداد
اندوه و درد داد مرا و دوا نداد.
بد روزگر شدم چه شکایت کنم ز بخت
روز خوشی مرا چکنم چون خدا نداد.
شها ز هجر مردم و باد سحر گهی
بکره بدیده مژده آن خاک پا نداد.
تا قصد صد هزار دل مبتلا نکرد
یک دل را شکست زلف دوتا نداد.
آنکس که داد این همه خوبی نگلرخان
بوی وفا و مهر ندانم چرا نداد.
جان و دلش بوصل دلا رام کی رسد
شخصی که بوسه بردم تیغ بلا نداد.
بر هر دلی که غیرت عشق سلیم تافت
پیغام سوی دوست نهاد صبا نداد.
وله عرل

ای دو عالم فدای یک ننگیت	عقل حیران ز برگس سیهت .
مهر بارد ز رلف شربگت	ماه تاند بگوشه کلهت .
اهل دلرا جراین مرادی بیست	که سپارند جان بخاک رعت
بهر سوز دل بملیمی زار	گل گل افروخته رخ چومیت .

وله عرل

از یار همین درد دلی بیش ندارم	من بهره از زندگی خویش ندارم .
بیکوست در ایام خوانی دل حرم	اما چکنم چون من درویش ندارم .
که گریه و گه راری و گه ناله و فریاد	من چیست کران کافر بدکیش ندارم .

يك ايحطه باشد كه بگردد دل من خون در جان بمسی نیست كه صد نیش ندارم .
شادم سرخ و قامت معشوق سلیمی پروای بهشت و سر طویش ندارم .
وله غزل

ریشم رفتی و من بهر آن رفتار می میرم
قدم را رنجه فرما آه ورنه رار می میرم
توئی سلطان حسن و بیست برنده ها رحمی
طیب درد مندا بی و من بیمار می میرم .
كه ارتاب خم زلفت بخود چون موی می پیچم
گاهی از حسرت آن لعل شکر بار می میرم .
لعلت از سحر و افسون چند رجدای طیب جان
حدیثی گو که من از بهر آن گفتار می میرم .
سلیمی هر که آن مه میرود جانم می ماند
ندارم بهره از رندگی ناچار می میرم .
وله غزل طرر کمال

میخانه بین ز می چو مدحسان مکان لعل
هر حم در از زباده چون لعل کان لعل .
بارار عیش بین که چو صراف می فروش
در وی گشاده از می رنگین دکان لعل
از هجر لعل گوش تو از اشك قطره
آویخته زهر مره چشمه ساس لعل
در کوهسار هجر ز شوق لب تو هست
کارم بخون دل طامیدن نشان لعل

عکس می لب تو بمیخانه او فتاد
 شد هر طرف زس می رنگین جهان لعل .
 ددان زدی و رشته جانم گسیختی
 شد در میانه دولت ریسمان لعل .
 واه

تا ز استنبول لشکر سوی ایران تاختم
 تاج صوفی عرقه خون ملامت ساختم .
 شد علام همتم از جان و دل والی مصر
 تالوای یوسفی در ملک مصر افراختم .
 کرد ار ملک عراق آن پرده آهنگ حجاز
 چمک نصرت را چو درنزم طفر بنواختم .
 ماوراءالنهر ارتبغم شده عرقاب خون
 چشم دشمن را رکیح اصفهان پرداختم .
 س آمو ار سرهر مو روان شر خصم را
 شد عرق ربر ارتب عم چون بطر انداختم .
 شاه هند ار لشکر فرزانه ام شد بیل مات
 بر ساط ملک چون شطریج دوات ناختم
 ای سلیم می شد بنام سکه ملک جهان
 تا چو در در بوته مهر و وفا بگداختم .
 واه

سر هست دگر مرود آن سر و دره کج
 دامن میاب بر رده نهاده کاه کج .
 از آتش می روی بر افروخته چو گد
 و در خریف کاه کرده رز زاب سه کج .

توبه از می گر کنم شبهاز تشویش خار
 بامدادان طلعت ساقی پشیمانم کند.
 کشتگان غمره شوخت عریق رحمتند
 چشم آن دارم که بخت از خیل ایشانم کند.
 حاصل ارشوق تو دارم کربه شام و سحر
 باشد از آلودگی های پاک دامانم کند.
 چون ادائی تیغ دلدوز تو دارم آرزو
 تا خلاص از محنت شههای هجرانم کند.
 وله

باعت شب همه شب صحبت جانی دارم
 با خیال دهنت عیش بهایی دارم.
 وله
 غلطان چو قرعاهام شب درد از خیال او
 تا کی ببینم آن رخ فرخنده فال او.
 وله

باشام عم قرینم و دورم ز ماه خویش
 درمانده ام بطالع و بخت سیاه خویش.
 گفتم که دل بر آورم از چاه غم بشد
 هر چند ساختم رس ار دود آه خویش
 راهم نما پشیمه حیوان که همچو خضر
 گم کرده ام تفکر دهان تو راه خویش

۴۷۰ - شیخ عبدالله شبستری (۱) - از فرزندان شیخ محمود شبستری صاحب

گلشن راز، وفی الواقع معنی «الولد سرآیه» در او طاهر است، زیرا که انوار فضایل
 و کمالات جد او در او درالطف صورتی ناهر است، چه او حوائست فاصل و کامل

و در هر علمی خصوصاً فنون علوم ریاضی ریاضتی تمام کشیده، بمرتبه که در آن عام
 علم گردیده، و در سنه ست و عשרین^{۹۳۶} و تسعمائنه از جانب سمرقند بدیار روم
 آمد و سلطان سلیم خان که پادشاه آن ارض و بوم بود بسی تعظیم او نمود، و هر
 روز سی اقیچه عثمانی علوفه او تعیین فرمود، و هر دو ماه یا سه مبلغ پنج هزار
 اقیچه عثمانی باو انعام مینمود، و شیخ مذکور هرگاه که پیش او میرفت آن شاه
 عالمنه جهت تعظیم او قیام مینمود، و رساله مثنوی شیخ که مسماست بشمع و پروانه
 بنام او بی نظیرست و معانی آن دلپذیر، و رساله نیز در قواعد معما بنام سلطان تألیف
 نمود که امثله قواعد معما همه بنام سلطان سلیم یا سلیمی یا سلیم شاه یا سلطان سلیم
 خان، و این معما باسم سلیم از آن رساله است: معما

قومی که برام طلبت اقتادد نقد دل و دین ز شوق وصلت دادند.

خود شوق تو در اهل درم یکدرمی نگذاشت ولی بی درمان آرادند.

پوشیده بماند که در لفظ «خود شوق تو» حرف درم و از «خا» و «تین»
 و «قاف» و «تا»، که رقم ایشان بحسب هندسه مراد است که ناین صورت باشد: ۶۰۰،
 ۳۰۰، ۱۰۰، ۴۰۰، از هر کدام یکدرم برود و بی درمان آراد شود مقصود
 بحصول پیوندد (۱)

و شیخ فنون شعر را بیکو میفرمود، از جمله این يك بیت که در سبیل دایره نوشته
 دوارده عبارتست که بر محیط دایره مسطور است که از هر کدام که بنیاد کنند دوبیت
 مستراد حاصل میشود که مجموع چهل و هشت بیت مستراد باشد.

هستم چو سگ کویت بنما قد و رخساره

هر دو لب چون شکر ز لیس سمن بویت

سد درد مرا چاره ای دامن سمن بر

ار بکپت گیسویت رفت این دل صد پاره

(۱) توضیح بعد از آنکه از ارقام مذکور در کدام يك صر حرف شود ارقام ۶۰، ۳۰، ۱۰،
 ۴۰ باقی میماند که بحساب حمل س، ر، ی، م خواهد بود.

شد جان بهلا پرور در آرزوی رویت
مردم من بیچاره یک ره سوی من بنگر.

از دوازده کلمه که محیط دایره است چهل و هشت بیت مستزاد حاصل میشود.
و همچنین این معما و اظهار مضمّن نیز از اوست : معما باسم « میر دوست ».

مرادل یافت با آن دوست پیوید پیاپی سوی دل تاثیر افکند.

جانا دل و جان دوطرفه ات برد زتن بیش دهنّت گشت عدم هستی من.
عشقت ز سر جور و ستم سوخت تنم بر من نظر لطف مه من بفکن.

وله رباعی

ای دوست فلک بر من بیچاره بسی کردست ستم که نیست آگاه کسی.
کردست ترا همدم هر خار و خسی آتش زده در جان و دلم هر نفسی.
و این عرل از اوست : غزل

روان شد محمل جانان و من حیران از آن رفتن
به بی او میتوان بودن به نا او میتوان رفتن.
گذشت او تند و من برخاک ره جان میکنم بی او
به صر اینچنین بودن به تاب آن چنان رفتن.
ندیدم روی جانان سیر و وقت جان سپردن شد
دریغا کام دل نادیده خواهم از جهان رفتن.
مکن سبب نقد خوس خرام یار طوبی را
کجا طوبی تواند همجو آن سرو روان رفتن.
مگو عرم سفر دارد بیاری از سر کوبش
که تواند رگش بلب لبی حان و مان رفتن.

و این دو تاریخ دریک مصراع در وفات سلطان مرحوم طاب الله ثراه وجعل الجنة
مشواه از او است :

سلیم می آن شهنشاهی که دایم
 ز عزّش داشت اهل شرك دات
 باندك علتی رخت ارجهان بست
 قضای آسمان بود آن به علت .
 قصوری شد ممالك را ز فوئش
 که دولت فوت شد از اهل ملت
 شود هر يك از آن تاریخ فوئش
 «قصور ممالك» یا «فوت دولت» .

۹۴۶

۹۴۶

این چند بیت از قصیده که در مدح سلطان سلیم گفته نوشته شد : قصیده
 بدین صفت که حریمش محل حاجانست
 عرض دگر نکشد هیچ منت از جوهر .
 اگر بقر کند جاس سپهر نگاه
 وگر بعین عبادت کند بخاک جز
 ربیم قهر و ز امید رحمتش می شست
 سپهر ریز شود در رهان و خاک زور

و این چند بیت از اول قصیده بهاری است قصیده

بوصف باغ که چون وی گلزن رعاست
 اگر چه عنجه دهن بسته ست گویاست
 چنین باغ عربی است مقدمه دران
 که چون رسد روان سپرد از زمین برخاست
 در آب صاف افتاده است عکس کدل گوئی
 که عکس آن کس رخسار در تصویر است
 پی نثار فدوه شه ربیع ربیع
 شکوفه گشت دره ریز و در دره است

۴۷۱ - مولانا شمس الدين بردعی - حمدی تخلص اوست و در میان مردم مشهور است، بهلازاده و بردعی زاده از فرربدان مولانا محمد بردعی است که حاشیه او بر شرح ایساغوجی مشهور است، و مولانا زاده نیز شخصی ذوفنون بود، و جامع جمیع فضایل عموده مشهوره، و برا کثر کتب مشهوره مثل تفسیر قاضی و شرح هدایه حکمت، میرک جنکی و آداب بحث مسعودی حاشیه نوشته، و در سند سبع و عشر و تسعمائه از دیار خراسان بروم آمد، و سلطان صاحب قران سلطان سلیم خان تعظیم او نمود، و او را استاد غلامان خاصه مقرب خود فرمود، و مولانا زاده شعر نیز نیکو میگفت، و تتبع قصیده مولانا شرف نمود باسم سلطان سلیم و بسی بی-کو تتبع فرمود، و سلطان صاحبقران سصد اشرفی جایزه باو داد با یک پوستین سمور و هشتاد اچۀ عثمانی علوفۀ هر روزه، و این ابیات خوب از آن قصیده است:

تجنیس نام

ای تاج و تخت و ملک بذات نو بایدار سرهای دشمنان تو دادا پای دار.

ترصیح مع تجنیس دامن

می سزد از سلام تو گلهای مکرمت میربرد از کلام تو مله‌های خوشگوار.

تجنیس زائد

ار مویه همچو موی ندیم از عم حمیم ار ناله همچو نال شدم از فراق یار.

تجنیس ناقص

چون جام لاله جامه صد پاره کرده‌ام از ذوق تا نماند مرا کرده نامدار.

تجنیس مرکب

دارم درون سینه دلی پر شرار و آه بس هیقه رقبت، اربن رمه شرار.

تجنیس مکرر

مود عجب ر دود دل و آه آتشین تا منه ملک، رسانم مگر شرار

تجنیس مکرر مرکب

ما ننده نوئیم و چو مانده تو بدست نازم کنی و پیش تو نازم سری بدار

تجنیس مکرر

مردیم در فراق تو وصلت بداد دست ماندیم بی هجالت تو در لاله زار زار .

تجنیس مطرف

افتاده در دلم ز سرود خوشت سرود و اندر سر از خیال دوا ی ایت دوار

تجنیس خص

تاسته ام بزاف تو دلخسته توام هرگز بجسته ام ز تو پسته دهن نگار

رد عکس

مردم همه شکار کنند آهوان دشت آهوی چشم تو همه مردم کنند شکار .

تضاد

بی نور روی و ظلمت زلف توام شد دست شادی غم و دوا الم و گل سان حار

الفاظ

عیر از عم بو دست کسی دست گیر ما ای عم توانش بار که هستی همیشه یار

استعاره

دست دلم بدامن زلفت نمی رسد زانو و فتاده است دای عم اسنوار

رد العجز علی الصدر

بار تنست جان که در او درد بار نیست بارب بنگاه دار تن نده زار در .

وعی دیگر

تارست زور من چو شب اندر فراق او زان صرعه غمخیزه در حه

وعی دیگر

شد اشکمار چشم من از دیدن رحمت زان سان که گرفتار بود چشمه اش ر

وعی دیگر

خواهی که آن نگار بگری کنار خوش در خون دهن رحمت آن ببارد رگبار

نوعی دیگر

جن چندء اربت کنم از خاک کوی دوست یارب خلاصیم ده از آن جان مستعار .

نوعی دیگر

داری درون سینه دلی آهین ولی چشم عنایت از من دلخسته برمدار .

ایهام

زبسان فراهم مکن ایماه خرکهی آخرکهی نسوی من حسته کن گذار .

مکرر

کیسوی دسته دسته تو برده عقل و هوش زان دسته دسته سنبل عبیر دار .

سؤال و جواب

گفتم بغالیه تو بهی یاعبیر و مشک گفتا که خاک در که سلطان شهریار .
شاه بلند مرتبه سلطان سلیم شاه کش در رسم سمند بود چرخ خاکسار .

تنسیق الصفات

بحر کرم ، محیط سخا ، ابر مکرمت دریای جود ، کان عطا ، کوه اقتدار .

تضاد

ذرات کون هست بذات تو هفتخیز «ای کائنات را بوجود تو افتخار .
درگاه دارگاه تو شد قلمه گاه خاق «ای بهش از آفرینش و کم ز آفریندگار»

تجدهل العارف

یارب که ذات ما برکات جناب است اسایه خاست و یا اطف کردگار ؟
نوئی زباغ لطف تو گر نگردد مدهر کارا و لاله زارشده دشت و آوه سار .

ساده الاعداد

ای تحت و بخت و دوات و راج و بگن و مالت ايك يك بخك بای بر افتاده نشده وار .
باغ عدالت تو که سرسبز و تازه باد دهی بهار فایزه است از بهار بار .

حشو متوسط

از ارجود لطف تو ای بحر مکرمت

دارد همیشه بر سر ما در شاهوار .

حشو قبیح

گردد فلک نکرد سرت هر صباح و شام

زان رو فتاده در سر چرخ این چنین دوار

حشو ملیح

غیر از تو کیست آنکه بود دستگیر ،

تدعو و استعینک باللیل و النهار

یا کید المدح ما شیه الذم

تاوان بذات ناک تو گفتن جز اینکه تو

داری هم شیه ارسنه و طله و جور عذر

تضاد

شد مار مور در دم رزم و ببرد تو

در دور نره و مجلس تو گشته آورد خار

اشتقاق

از یمن اطف وجود تو داره سی میمن

ور سر التفات تو داره سی سر

خواهد محب دشمن تو خویش را وای

دشمنیت ای در و محبت تو ناید .

وه وه چه عدد و چه امنیت است ای

باری رباد فتنه درانف نگه د

لفی و نثر

عیدی ولست و هت عا . ده وه

بردمت قوس فتح و سحر م ر م

ضرب المعز

در می دگر گرفت حمات رخساری

شاهش روقی دغ زنده شده .

محدوف النقاط

کرده مدام دوره اسلام را مدار
داده دوام درکه او ملک را مدار
رقطاه

تخت مدام پشت اعم زینت ملوک
بخت دوام جشن عدو تیره کرد وتار.
لفز می القلم

آن چیست کان بشکل طویلست و مستدیر
نوشد قبای لعل و ننوشد همیشه قار
ربرد بوقت سیر ربایش مدام مور

دارد همیشه در شکم خود سه چار مار
اصل و نژادش از چه بود از عرب ولی
باشد همیشه نسل وی از هند و زنگبار .

کنک است و گرچه هیچ نکویدسخن ولی
دارم من این غزل زبانش بیادگار
دوقافیه

رد از دلم نفشه همچون شبت قرار
افتاد در دلم رهوای است حمار .
جمع

زلف تو و دل من و هرجا دلی که هست
صبر و قرار و چاره ندارند از آن عذار .
تعریق

شمشاد را سرو تو هست چه سان کنم
شمشاد را کجاست چنین زلف مشکبار .
لف و نشر مرتب

گیسو و خال و زلف و رخ همچو ماه دوست
مشکست و عنبرست و نفشه است و لاله زار .

جمع با نشر

هر يك ز چشم و ابروی یار آفت دل است
آن يك خدنگ دارد و این يك کمان بکار.

جمع با لف

باشد دلم چو کیسوی جانان سیه ولی
آن گشته پاره پاره و این گشته تار تار.

تشبیه مطلق

رویت چو آفتاب جهاتاب نور پاش
زلفت چو ظلمت شب دیجور گشته تار.

تشبیه تفضیل

بی نی کجا است چشم چنین آفتاب را
شب را کجا است خاصیت نافه تار

تشبیه اضافه

برگس چو چشم تست دلم خسته بهر چیست
چون ماه روی تست چرا درکشی ر یار.

تشبیه مشروط

بودی چنار و سرو چو بالای دلکشت
گر داشتی خرام حوشی سرو با چنار.

تشبیه تسویه

ویران شده چو خانه دل چشم خانه ام
آن از جفای بی حد وین ز اشك یدشمار.

.

سرو بلند و سمنل مشکین و اعل تو

از جان ربود صبر و ر دل ارد احمر

عکس

در راه دوستان تو و دشمنان تو

خارش بود بسان گل و گل بسان خار

...

آب حیوة و نافه چین داری ای پری
در لعل جان مرا و خم زلف تابدار .

یار عم و مصاحب درد و الم شدم
زان رو که جور یار شد هیچ برکنار .
موازی

هستم زجان غلام سکه کوبت ای حبیب
بستم بخاک سم سمند تو ای سوار .

دلم امید آنکه بسویم کنی گذر
دایم دو دیده بر در و هستم در انتظار .
بازار خویش وه که چه بازار داشتم
بازار من شکست یکی سرو گاهنزار .
قلب

مار دو زلف جعد خه اندر حم تواء
پیچید چون طناب و بدل ساحب رام مار .
راعت و سع جای همه کس ز خوشدای
من با هزار داغ گرفتار گنج عار .
هایل دبار مرد درم را بد لئام
راید کلام اس و سنا هالك دیار

در دور روی او رخ زردم ر درد او
دُر دارد وری ر دردی درد زار .

شوحی و عمزه تو سی بسته پای عقل
جانی و خسته بسته تو جان من امار (؟)

مسکین نم که کشته غم و گشته بخت بین
 محنت شکسته پشت و غمش گشته بشمار.
 شادی و غم چو میگذرد پس ز بهر چیست
 شکر و شکایت از روش چرخ بی مدار؟
 شد مدتی که میکند از بهر مقدمت
 ابرو و چشم من در و گوهر بر او نثار.
 زانفاس عطر سای تو شد نادمشک بیز
 و ز قامت روان تو گشته است بی قرار.
 گر حاسدم بشمر زبد طعنه ناک بیست
 سگ را ز نور ماه بود بانگ بی شمار.
 از بار جود و لطف تو پشام خمیده شد
 خواهم خمیده تر شود این بار زیر بار.
 تا گردش سپهر و قرار زمین بود
 تا هست نور ثابت و سیار برقرار.
 بادا گذشته قُبّه خرگاهت از فلک
 بادا کشیده چتر تو بر نیلگون حصار.

۴۷۲ - شیخ مرشد الدین عمری - جوابی است مرشد، اهل فضل و کمال،
 و جامع فضیلت قال و حال، و در نهایت حسن جدال، و انشای دلپذیر و بی نظیر
 دارد، و مصاحب پر حضور بر سرور است. و این مطلع ازوست مطلع
 آنچه بگذشت مرا در شب هجران برسر
 سرگذشتیست که کس را نگذشت آن برسر.

۴۷۳ - مولانا خزانی - سر مولانا یحیی سمرقندی است، و ار فرزدان
 قاضی خان است، و درسنه ثمان و عشرين و تسعمائه باید بر سر عزیز خود ازراه

دشت قبیچاق بروم آمد، و از آن ارض دیوم بجانب مکه مبارکه رفت . و از جمله اشعار او اینست : شعر

کجا برفرق مجنون مرغ را جای وطن بودی
اگر آه دل او گرم همچون آه من بودی .
وله

از آن مجنونی و ژولیده مویی شد هوس مارا
که باشد درجهان لیلی وشی فریاد رس مارا .
و از مولانا خزانی این غزل سلطان بابر که ذکر او گذشت شنیدم، و چون غزلی خوب بود مسطور شد : عزل

در دور ما زکهنه سواران یکی می است
و اسکو دم از قبول نفس میزند نی است .
دانی کمان ابروی خوبان سیه چراست
کز گوشه اش دود دل خلق در پی است .
سنگ محک می است، می آرید در نظر
پیدا کننده کس و ناکس همین می است .
این سلطنت که ما زگدائیش یافتیم
دارا بداشت هرگز و کاووس را کی است .
بابر رسید ناله زارت بگوس یار
لیلی و قوف یافت که مجنون درین حی است .

۴۷۴ - سلطان عبدالله - پادشاه ملك بخارا است، و شعر ترکی و فارسی خوب میگوید، و جامع فضایل علمی و عملی است، و تتبع غزل بابر میرزا نیکو فرموده : مطلع

ای دل مگو که بی نفسی هم نفس کیست
باری که دلنواز بود يك نفس بی است .

وله

آن سرو قد بجامه کلگون قیامت است

آتش بجان من زده است این چه قامت است!

و این مطلع نیز جهة پیری بلبان نواز گفته: مطلع

بلبان شکرین تا بلبان آوردی بلبان تو که جانم بلبان آوردی.

۴۷۵. خواجه هاشم - شیخ الاسلام بخارا است، و این مطلع ازوست:

کیفیتی که در دل پر آتش میست کیفیتی است از لب ساقی نه ازو است.

وله

بناز سر مه مکش چشم بی ترحم را نشسته گیر بځاك سیاه مردم را.

۴۷۶. مولانا بقائی - شاعری است در سمرقند، جامع فضایل و کمالات علمی

و عملی بوده، و از حسن خط حظ عظیم دارد، و علمی و عملی موسیقی را کسی مثل او نمی داند، و حالی در این زمان در سمرقند بعلم عام و مسلم است. و این مطلع ازوست:

قدم که در ره عشقت بیشتر مانم بملك عشق رسم یا براه سر مانم.

۴۷۷. مولانا حیرتی - شاعری است در سمرقند، در حسن یوسف نایب است،

و در حسن سیرت بی ثباتی، شعرا و چون حسن او نازک و زیبا است. و این مطلع از اوست:

قضا که صورت یوسف چنان لطیف رقم کرد

برای صورت خوب تو امتحان قلم کرد.

و جمعی طرفا مثل بردعی زاده و شیخ زاده شبستری و مولانا حبیب این جوان را سرگبری کرده اند، چون تعجیل درسقت میکرده اند مولانا حبیب که سراو داشته این میگفته «همه را میرسد غلو مکنید!» و این مطلع نیز از حیرتی است:

رحم نمود و آمد از تو سن ناز و کین فرو

آبت رحمتی چنین نامده بر زمین فرو.

۴۷۸ - خواجه ایوب - پسر خواجه ابوالبرکه است قاضی سمرقند، که
ذکر او از پیش گذشت، و خواجه ایوب نیز چون پدرش جامع فضایل و کمالات
و شعر نیز میگوید. و این شعر ازوست: غزل

میی که ساقی خوین دلان بجام انداخت
پی خرابی عشاق تلخ کام انداخت.
رمیده بود از این دامگاه مرغ دلم
فریب دانه خال تواس بدام انداخت.
وله

مشو ناصح بکوی عقل و دانش رهنمون مارا
نداریم اختیاری تا چه فرماید جنون مارا.
و این شعر خوب از پدر اوست فراقی که ابوالبرکه است:

ای شاه گل چو سرو سهی قد کشیده‌ای
برلعل لب خطی ز زمرد کشیده‌ای.
قدت برآمده چو الف مدّ ظلّه
وز ابروان فراز الف مدّ کشیده‌ای.
نشویش میکشی مکش، ای نقش بند چین
ناید چو چشم و رلفش اگر صد کشیده‌ای.
بر حرف دشمنان زده قرعه قبول
بر حرف دوستان قلم رد کشیده‌ای.
از دولت وصال فراقی طمع مبر
جور و جفای یار چو بحد کشیده‌ای.
وله

تب غم دارم و درد سر هجران بر سر
آمده جان بلب و نامده جانان بر سر.

۴۷۹ - خواجه محمد کشف - کشف اندجانی است، و او تاجری است شاعر.

و این مطلع مشهور ازوست: مطلع

می تراشی خط مشکین را زروی همچو ماه

ملك خوبی را بضرب تیغ میداری نگاه.

۴۸۰ - مولانا سدید طبیب - قزوینی است، ولیکن مدتی است در ادره

طبابت سرای خاصه سلطانی عثمانی مشغول است، و مولانا با آنکه طبیب حاذق با کمال است مبتلا بمرض هزال است، و از کمال حذاقت اوست با آن صعف بدنی متحرک نگاهداشتن مدتی مدید و عهدی بعید. و این شعر ازوست: مطلع

دهان نداری و صد سخته در دهان داری

میان نداری و صد فتنه در میان داری.

و روزی مولانا سدید را با کسی مباحثه در علم صرف واقع شد، و یکی از ایشان میگفته اند که این صیغه ثلاثی محرد است، و آن دیگر میگفته که این ثلاثی مزید است، و بعد از اتمام مباحثه آنکس گفته رباعی

ماهر دو دوصرفتیم ای خواجه سدید مثل من و تو دیده ایام ندید.

فرقی که میان من و تو هست پدید ما ماده خر مجردیم و تو مرید.

۴۸۱ - مولانا حبیب - شخصی خوش صحبت است، و اشعار بسیار یاد دارد،

و خط را نیز نیکو مینویسد، و شعر نیز نیکو میگوید، و با این فضیلت در کاشی کاری نظیر خود ندارد، حالی در روم باین کار مشغول است، و علوفه سلطانی جهت این کار میخورد، و بازار فضیلت در روم چنان کساد است که مولانا حبیب بانواع فضایل هر چند جهد کرد که او را بجهتی از جهات فزاید علوفه تعیین کنند نکرد، آخر ضرورت اطهار کاشی کاری که میداست کرد، و چون احتیاج صنعت او داشتند ازین جهت او را هشت افچه عثمانی مقرر نمودند. و این مطلع ازوست (۱):

۴۸۲ - مولانا بصیری عجمی - شاعری مشهور است، و جامع فضیلت علم

وقناعت است، چه از دنیا بکفافی قناعت کرده و کرد در خانه ارباب دنیا نمیگردد، و بجهت
دو بان بنده دوان نمیشود، و شعر خوب میگوید، و این از جمله اشعار اوست: بیت

در کوی می فروشان هر رید پادشاهی

وز باده هر پیاله جام جهان نمائی.

وله

نمی گویم که در اقبال ما را سر بلندی ده

خدایا دردمندانیم ما را دردمندی ده.

۴۸۳ - مولانا حلوانی - شخصی کاتب و شاعر است. و این شعر اوست: شعر

ای عمره تو بر دل عشاق چون خدنگ

پیوسته ابروی تو میان بسته بهرجنگ.

مانند چنگ گشت تنم خم ولی نشد

تاری ز زلف پر خم تارت مرا بهچنگ.

يك ذره هیچ بیست پدید از دهان تو

ارهیچ چون سخن کنم آید دلم تنگ.

روز سفید من که سیه شد چوشام هجر

از طالع منست نه از چرخ بیل رسک.

حلوانی ارزشوق تو شوریده شد چه باک

دیوانه بتان نمکند فکر نام و ننگ.

۴۸۴ - مولانا سلامی - خراسانی است، و شعر او بکوست، و این چند

بیت از اوست: بیت

خبرس را ز کسی تا که بگوید دیدم.

میشدم در طلب یار و نمی پرسیدم

تا نبیند دگری روی بر آن مالیدم.

هر کجا یافتم از سم سمند تو نشان

کاش از درد دل خویش نمی بالیدم.

آمد از ناله من دوش دل یار بدرد

۴۸۵ - میر عبدالباقی - فرزند شاه نعمت الله ثانی است، و شاه نعمت الله

ثانی فرزند شاه نعمت‌الله ولی . و میر عبدالباقی وکیل و وزیراعظم شاه اسمعیل صوفی بود ، و در جنگ صوفی بجای او در تیپ ایستاده بود ، و لشکر ظفر پیکر سلطان سلیم خان تصور کرده اند که او شاه اسمعیل صوفی است ، و باین تصور او را کشته اند و از طلب او باز گشته ، و میر مذکور بسی سیّء الخلق و حسن الخلق بود ، و از بس که بد شکل و بد سخی بوده او را سخی سرسلطان می گفته اند (۴) و شعر نیکو میگفت . و این از اشعار اوست :

در عالم خراب دل خرمی نماید خرم دلی کجا طلبم عالمی نماید .

۴۸۶ - شیخ ابوالوجد - مقدم اهل وجد بود ، و ادراک پاک داشت ، و شعر خوب میگفت . و این شعر اوست :

از بس که آن جفا جو آزار می نماید اندک تر رحم او بسیار می نماید .

وله

بدین بهانه که حُسنم زخُط نکو شده است

جفا مورز که عاشق بهانه خو شده است .

۴۸۷ - شیخ زاده لاهیجی - شیخ احمد نام اوست ، و مشهور است بشیخ

زاده لاهیجی ، جوانی فاضل و کامل بود ، و بحلیه علم و عمل آراسته ، و دینار و درم وقت کرم او حکم عدم داشته ، و طبع شعر او نیکو بوده و این رباعی ازوست :

در موسم نوروز زبان همه شد بید و ز آمدنت ببوستان داد بوید .
گشتند درختان ز شکوفه همه چشم و اندر ره انتظار کردند سفید

وله

هر بار که دل بوصل شادان کردیم دیدیم که خاطرت پربشان کردیم .
خوش باش که ماصر بهجران کردیم بر خود دشوار و بر تو آسان کردیم

۴۸۸ - غیاث الدین صباغ - رنگرزی است شاعر . و این رباعی از اوست :

رباعی

خوبان که ز جام حسن مستند همه هر عهد که بستند شکستند همه .

با عاشق خویش آشنائی نکنند بیگانه و بیگانه پرستند همه.

۴۸۹ - خواجه نجمی^(۱) - شخصی زنده دل کامل است ، و شعرهای خوب

دارد . و این مطلع اوست : مطلع

با تان ماه پیکر آشنائی مشکل است

آشنائی چون میسر شد جدائی مشکل است .

۴۹۰ - مولانا رازی بغدادی - شخصی از اهل راز است و با شعر دمساز

و این شعر ازوست : شعر

ز آتش عشق نه تنها جگرم می سوزد

بس که بگریسته ام چشم ترم می سوزد.

۴۹۱ - مولانا سدید طیب گیلانی - پسر مولانا نعمت طیب گیلانی است

و پدرش یهود بود ، و بواسطه اختلاط بمرصای مسلمانان مسلمان گشته ، و سدید از درجه طبابت ترقی کرده و بمرتبه امارت رسید ، و چون تخیل سلطنت کرد سردرس سلطنت نهاد ، و فی الواقع جوانی فاضل بوده و شعر خوب می گفته و این چند بیت از اوست :

زمان زمان ز تو دور افکند زمانه مرا

جدا کند ز وصال بدین بهانه مرا .

چه کینه بود بدام زمانه را با من

که دور ساخت ار آن خاک آستانه مرا .

بجر فسانه عشق تو خوس نمی آید

حدیث دیگر اربن کاخ پر فسانه مرا .

۴۹۲ - سید شریف - از سید شریف ماضی است ، و جوانی جامع

جميع کمالات و فضایل بود ، و زیور حسن خلق و خلق مزین و محلی بود ، و در فضل و کمال نظیر خود نداشت ، و صحبتی دلپذیر داشت ، و گوئیا که آیه کریمه «لقد

خلقنا الانسان فی احسن تقویم» در شأن او نازل گشته بود، و در چهارده سالگی فقه مذهب حنفی و شافعی نیکو میدانست، و بعلم فقه و غیره در شیراز علم و مسلم بود، و بحکم «الصَّحْبَةُ تَوَثَّرُ» چون مصاحب مولانا عبدالصمد بغدادی بود رافضی گشت، و بنای مذهب اهل سنت و جماعت در عجم از سر رفض او خراب گشت، چه آخر کار قاضی عسکر شاه اسمعیل صوفی شد، و او را دلالت بر قبایح اعمال و عقاید روافض نمود، و بنیان سایر مذاهب و ادیان بر کند، و بمقتضای «من عمل صالحا فلنفسه و من اساء فعلیها» جزای عمل بد خود از ضرب تیغ سلطان صاحبقران که نابی مبائی مذاهب اهل سنت و جماعت بود یافت، و در جنگ صوفی با سلطان صاحبقران نامیر عبدالباقی فای گشت. و میر شریف طبع بظم نیز داشت، و گاهی شعر می گفت. و این شعر از اوست. شعر

از خود ببر ز غیر بریدن چه فایده

جان پاره ساز جامه دریدن چه فایده.

دست تو چون بدامن قاتل نمی رسد

ای مرغ بیم کشته طپیدن چه فایده.

۴۹۳ - مولانا رفیقی - رفیق شفیق و اهل طریق بود، و شعری بیکو می

گفت. و این شعر از اوست شعر

عشقباران اهل تقلیدند صاحب دل بیند

ورنه خوبان از نیاز اهل دل عافل بیند

خون چرا از دست مجنوب شد چو ایللی رک گشود

عاسق و معشوق اگر نایکدیگر واصل نیند.

۴۹۴ - مولانا شهاب - مصاحب اهل کمال بود و بغایت هزل، و این رباعی

اروست که در هجو کسی گفته. رباعی

از آتش و آب هر دو بریده امید.

ای کاسه تو سیاه و دیگ تو سفید

وین گرم نمیشود مگر ارخورتید.

آن شسته نمیشود مگر از باران

۴۹۵ - دیوانه بلخی - هفت قلم را نیکو مینوشت، و شعر نیز خوب میگفت.

و این بیت ازوست: بیت

میخواستم نظاره کنم نقش او در آب

ناگه نسیم آمد و نقشی بر آب زد.

۴۹۶ - مولانا صدر دیوانه - کاتبی خوب بود، و شعر و معما زیبا می

گفت، معميات باسم نود و نه نام حضرت حق سبحانه و تعالی گفته، و از جمله این معما باسم «العلیم» از آنها است: معما

سر پیای او فدا نا کرده تو چون وصالش را تمنا کرده تو.

و صدر دیوانه عاشق شیدای سید شریف مذکور بود، و سید روزی در اوان حسن و جمال با هزار غنچ و دلال بیاده در کوچه میرفت، مولانا صدر غافل رسید و سید را در بغل گرفت، و بوسه از رخ زیبای میر گرفت، و غلامان سید چون این مشاهده نمودند تحمل نموده و مولانا صدر را بچوب و سنگ میزدند، و مولانا لت میخورد و میگفت «آن لوت باین لت ارزان باشد»، و بعد ازین هر گاه مولانا بدر خانه سید میرفت غلامان او چون رقیبان او بودند آزار او مینمودند، مولانا میر بجید و میگفت: مرو بر در خانه اش ای سفیه چو سر در شریف است لاخیر فیه.

و مولانا معمائی باسم «حمزه لنگ» گفت: معما

بره رفتن او هست محتاج چوب خر لنگ بی چوب چون ره رود.

۴۹۷ - مولانا نرگسی - جوانی شاعر است و در این صنعت ماهر، و بر اصناف

شعر قادر، و این از جمله اسعار اوست بیت

هر شب ای دل گفت و گوی زلف جانان میکنی

خود پریشانی و ما را هم پریشان میکنی.

وله

اغیار را بر عسم من زار میکشی من مرده ام مگر، که تو اغیار میکشی

۴۹۸ - شریفی شیرازی - شاعری خوب و یاری زیباست، و این مطلع ازوست.

مطلع

در سجده گر بکشتن می آزمود ما را

می ماند تا قیامت سر در سجود ما را .

وله

بازم ز خاک کوی پیراهنی است بر تن

وز آب دیده بروی صد چاک تا بدامن .

۴۹۹ - اهل شیرازی - کسی اهل بود ، و از اینجه تخلص اهل می نمود .

و این شعر ازوست : بیت

بر آمد عنبرین موئی ز خال روی زیبایش

ز عنبر دود برخیزد چون در آتش بود جاش .

وله

شب شمع از خیالش تا من روز همد شد (۱)

بمن تا نیم شب نشست و عمرش نیمه کم شد .

وله

من و مجنون دو اسیریم که غم شادی ماست

هر که این شیوه ندانست نه از وادی ماست .

۵۰۰ - مولانا یوسف مروی - کاتبی خوب است ، و شعر نیز میگوید . و این

مطلع ازوست . مطلع

آتش رخسار را ارتاب می افروختی

آتشی افروختی و عالمی را سوختی .

۵۰۱ - مولانا مکتبی - شیرازی است ، و شخصی است که جامع فنون

فضایل و کمالات است ، و در علم موسیقی بدی طولا دارد ، و سازی غرا مال قانون

تصنیف نموده ، ولیلی و مجنون را بغایت خوب و زیبا گفته . و این چند بیت در تعریف بهار از آن کتاب است : بیت

گوئی سمن از سحر دمیده مرغیست که از قفس پریده .
یا شاخ بنفشه مطرا پران مگسیست رشته بریا .
گلپهای زمین شعاع خور بود کز پنجره های ابر بنمود .
و در تعریف مجنون این بیت گفته : بیت
کس غیر رگ از تنش ندیده چون صورت او رقم کشیده .
و این بیت توحید نیز از آن کتاب است : بیت

از بحر تو يك حباب شکست وین دایرهای آب گون بست .
و درخمه این دو بیت ازوست : بیت
بحر زمین آمد و کسار موج آه از این قلزم بسیار موج .
کین همه مردم که برو میروند عاقبت الامر فرو میروند .

۵۰۲ . مولانا صوحی - نیز شیرازی است ، نانوائی میکرد ، و هرچه هر روز از دکان حاصل میکرد در راه درویشان و دردمندان صرف میکرد . و شعر او نیکوست . و این ازوست : بیت

عاشق سرگرم او خشتی که زیر سر نهاد
سوخت چندابی که آخر سر بخاکستر نهاد .
وله
هرجا سیاهی که ز داغ تو افتاد
برداشت عاشق تو و برچشم خود نهاد .
وله

مقصود طلب قدر رخ زرد چه داد

هر بوالهوسی چاشنی درد چه داد .

۵۰۳ . مولانا آتشی - نیز شیرازی است ، و نانوائی میکرد ، و شعر او نیکوست . و این مطلع ازوست مطلع

بس که چینه زآن تن سیمین عرق پیراهنش
میتوان خوردن زلف آب حیوة ازدامنش .

وله

چنین کز هر طرف زلف تو غارت میکنند دینم
روم در تاب لیکن در میان روی تو می بینم .

۵۰۴ - شیخ فتح الله - جوانی فاضل و کامل بود، و فرزند شیخ مظفر الدین علمی است، و از مادر فرزند مولانا جلال الدین دوانی است، و در اوایل سن رهاق کسب فضایل و کمالات حکمی و شرعی نموده بود، و طبیعت شعر او بغایت بیکو بود، و در ایام طاعون در بورسه در سنه عشرين و تسعمائه وفات نموده. و این مطلع از اوست: مطلع

چندان بدر مکنده آرام گرفتیم کاخر زکف پیرمغان جام گرفتیم .
و مولانا مائمی که مسمی بمولانا یار علمی تبریزی است شیخ فتح را در خواب دید و از او از احوال آخرت پرسید در جواب او این بیت گشایش راز را گفت .

چو ممکن گرد امکان برفشاید بجز واجب دگر چیزی نماند .
۵۰۵ - مولانا رشید کازرونی - جامع انواع فصل و کمال بود، و صحبت او بسیار بر لذت بود، و طبع سلیم و عقل مستقیم داشت، و شعر او بیکو است. و این مطلع از اوست: مطلع

صافی دلی چو اشک بیامد بسوی ما
کز چشمش افکنیم و خود آید روی ما .

وله

هر که شد شیفته چشم تو چون برکس مست
باید اول که سر خویش بهد بر کف دست .

۵۰۶ - مولانا مقیم کازرونی - شخصی مستقیم بود، و بر طاعت و عبادت مقیم، و شعر بیکو میگفت. و این مطلع از اوست مطلع

- همه کردند دوا درد دل شیدائی من وسودای تو و عالم بی پروائی .
- ۵۰۷ - مولانا طالبی - سمرقندی است ، و بطلب علم مشغول بود ، و از این جهت طالبی تخلص میفرمود . و این مطلع ازوست : مطلع
کس نمیخواهم که بندد دل برآن پیمان گسل
چون صنوبر سرو من حیفت زیر بار دل .
- ۵۰۸ - مولانا وصالی کاشی - شخصی عاشق بیشه بود ، و دائم الابدانیدیشه وصال مینمود ، و از این جهت وصالی تخلص میفرمود . و این مطلع ازوست : مطلع
مده ای خضر فرییم بحیوة جاودانی
من و خاک آستاش تو و آب زندگانی .
- ۵۰۹ - مولانا نصیر لنگ - منشی بود و منشاء مولد او نیشابور ، و شعر نیکو میگفت . و این مطلع را نیکو گفته : مطلع
سایه را هر که که بینم روزغم پهلوی خویش
چون کنم رو سوی او گرداند از من روی خویش .
- ۵۱۰ - قاضی عبدالله گیلانی لاهیجانی - قاضی زاده بود ، و جامع فضایل و کمالات حکمی و شرعی بود ، و در خدمت شیخ محمد لاهیجی که قطب وقت بود چند وقت بود ، و آخر خلیفه او گشت ، و کمالی مکمل شد ، و شیخ اجازت ارشاد داد ، و سجاده خود پیش او نهاد ، و قاضی شعر نیز میگفت . و این مطلع ازوست . مطلع
مودی روی چون در آئینه و پنهان شدی از من
دیدم خوس را رآن دم که رو لردان شدی از من .
- ۵۱۱ - مولانا یاری - دریاری قدم صادق داش و همت دریاری یاران خود میگماشت ، و باین تخم محبت در دل ایشان میگماشت ، و شعر بگو میگفت . این مطلع از اوست . مطلع
ز درد عاشقی در دل حدیث مشکلی دارم
که نه ان نا کسی گمتی ، عجب دردی دارم !

۵۱۳ - مولانا شاه محمود - پسر مولانا ابوبکر تهرانی است، و او مثل پدرش شخصی لطیف و ظریف بود، و صحبت دلپذیر پرلطیفه داشت، و در حدائق سن جمع جمیع فضایل و کمالات کرده بود، و از جمله ظرافت آنست که چون بگیلان که بلاد رافضیان است بر سالت رفته بود آن مردم چون عداوت با سنی پدرش داشتند انعام و احسان ناو نمیکردند، این بیت گفت ویش پادشاه گیلان فرستاد:

بزرگمان فرو شدند و مرگوت نکنند مگر از نام شریف پدرم آگاهند.

پادشاه گیلان چون بیت او شنید بخندید و چیزی ناو بخشید. این مطلع ازوست:

بر خاستم ز عالم، افتادگی همین است
گشتم علام سروی، آزادگی همین است.

وله

قبله درد و غم، مقلی من همین
بادل غمگین خوشم، خوش دلی من همین

۵۱۳ - مولانا صوفی - شخصی دانشمند بود، و میل صحبت درویشان کرد، و ازین جهت بخدمت شیخ محمد لاهیجی رفت، و با درویشان او در خلوت اربعین نشست، چون پنج روزی، را این نگذشت روزی از خلوت خانقاه بیرون آمد و برآه شراخانه رفت، و چندان می خورد که مست گشت و بخلوت بازگشت، این مطلع گفت و بخانقاه فرستاد:

مرشد ماست خم ناده که در روی زمین

نیست پیری به آرو صاف دل و گوشه نشین.

۵۱۴ - مولانا فخر خلخالی - ارفرردان مشایخ کمار خلخال است، و کسی صاحب کمال است، و بشرف و نسب آراسته و بزبور طبع سلیم پیراسته، و طبع نظم بیکو دارد، و جهت سنت پسر مفتی روم علی چلبی این تاریخ گفت تاریخ مفتی مملاکت علی چلبی آنکه باشد زسر عیب آگاه

قره العین خویش را سنت چوبکه کرد آن امین سراله

در تاریخ سنتش گفتم انه سنة رسول الله.

و بعد از چند روز دیگر فرزند دلبندی دیگر از مفتی که بحسن صورت و سیرت بی نظیر بود در آنوقت وفات نمود، این تاریخ دیگر گفت، نام آن پسر فاضل بود، تاریخ

بحسرت گفت بلبلی «وای فاضل».

۹۲۸

بی تاریخ آن گل در گلستان

و این عزل نیز ازوست . عزل

خواهم از عشق بتی شیفته و زار شوی

تا ز حال من دیوانه خبر دار شوی .

تا کی ای غنچه شکفته برغم من زار

همچو گل خنده زان هممنفس خارشوی .

و مولانا رسم عشق و عاشقی جوانان در روم بنیاد نهاد، و در عشق جوانی باقی
نام فانی گشت .

۵۱۵ - هفت رنگی - از شاعران خراسان است . و این مطلع ازوست : مطلع

همه شب سرگذشت کا کل دلدار میگویم

بسودائی گرفتارم، از آن بسیار میگویم .

۵۱۶ - میرعیانی - سیدی است بوستین دوز شیرازی، و مدتی قلندر نیز

بوده، و مدتی شد که در روم است و در محله یهودان ساکن، و دائم پسری خوش

صورت یهودی در خدمت او میباشد، و آخر اثر صحبت او مسلمان میشود، و از

این جهت میر را سید یهودان میخوانند، و فی الواقع شخصی فاضل است و بر انواع

شعر بدیده قادر . و این مطلع ازوست : مطلع

نازم روانه گشت سرشك از دو چشم تر

از نور چشم خویش جدا مبشوم مگر .

وله

چو رخ پوشی مرا اشك از دو چشم تر بدید آید

بلی خورشید چون پنهان شود اختر بدید آید .

۵۱۷ - مولانا سروی - خراسانی است، و طبع سلیم و فهم مستقیم دارد .

و این مطلع ازوست . مطلع

تا سوار چابك من سوی میدان مست رفت

هر طرف چابك سواری را عنان از دست رفت .

۵۱۸. مولانا بهاء - شعر او پُر بها و بازیب و سفاست، و ترکیب آن

رعنا. و این غزل ازوست : غزل

بر بیاض آفتاب از شب رقم خواهد کشید

ماه را بر صفحه خوبی قلم خواهد کشید.

یار این يك قطره خون کورا همی خوانند دل

ناکی از بیداد مهر و یان ستم خواهد کشید.

امشب ای شمع از سر بالین بیماران مرو

بی دلی سرد در گریبان عدم خواهد کشید.

بر حذر باش امشب ای همسایه بیت الحزن

کز سرشك چشم من دیوار نم خواهد کشید.

میکشد بار غم محبوب و میگوید بها

هر که عاشق شد ضرورت بارغم خواهد کشید.

۵۱۹. مولانا فتح الله کاتب - ارجله کاتبان بی نظیر مسلم است، و جمیع

خطوط از غبار و ثلث و غیر هما يك قلم مینویسد در عایت خوبی و زیمائی، و کسی

سیار خوش صحبت است و بسیار اشعار استادان یاد دارد، و سلطان صاحب قران

اورا ارتبیز ناسطنبول آورده، و اول کاتب معترف شاه اسماعیل صوفی بوده، و حالی

کاتب سلطان روم است، ولیکن چون فضایل اعتمادی ندارد اوسز اعتباری ندارد،

و معیشت سهولت نمیگذراند، و مولانا دافلاس کریمست، و شعر نیکو میگوید و این

شعر از اوست : شعر

چه شدای بیوفا کز ما نکردی یاد، بگذشتی

چراغ عیش ما کشتی، روان چون باد بگذشتی.

وله

دور آن دهن ای غنچه به که لب ننگشائی

که پرده ات بدرد آخر و بهیچ برائی.

۵۴۰ - مولانا عماد کاتب - او نیز از استادان خطاطان عجم است، و

دیوان شعر او مشهور است. و این شعر از اوست: فزل

سوز هجران تو جز سینه ما نشناسد

هر که خو کرد بدرد تو دوا نشناسد.

باغبان روی ترا دید و بگل چیدن شد

ظاهر آنت که او گل ز کیا نشناسد.

میدهی عشوه که دیگر نکم جور و جفا

ناکسی گوی نگارا که ترا نشناسد.

در رخت صنع خدا دید عماد کاتب

و آنکه این صنع ندید است خدا نشناسد.

۵۴۱ - مولانا حبیب کاتب - شخصی ادیب لیبیب است، و در صنعت کتابت

شهرت دارد، و خویش مولانا فتح الله کاتب است. و این شعر از اوست:

چو بلبل باغم گلچهره خود شادئی دارم

قدش را بنده ام و ز سرو باغ آزادئی دارم.

۵۴۲ - مولانا لطیف - شخصی لطیف و ظریف است، و شعر خوب دارد،

و از جمله شعر او این است: رباعی

دهان بخنده شیرین چو یار بگشاید

کره ز جان من دل فنکار بگشاید.

میان عارض کلهگون دهان خندانش

چو غنچه ایست که در لاله زار بگشاید.

۵۴۳ - مولانا هاشمی - شخصی پرهوش بود، و ازینجهت خاموشی تخلص

منمود. و این مطلع ازوست: مطلع

عالم فانی که در وی شادمانی کمتر است

حاصلش گر گنج قارونست خاکش بر سرست.

۵۴۴ - مولانا مثالی - کسی بی مثال و بی همال است ، و جامع فنون کمال .

و این مطلع ازوست : مطلع

مده ای خضر فریبم بحیوة جاودانی من و خاک آستانش ، تو آب زندگانی (۱).

۵۴۵ - مولانا مجد الدین کاشی - کسی فاضل و کامل بود ، و شعر یکی از فضایل

اوست . و این مطلع ازوست : مطلع

چو غنچه مدنی بودم بمستوری و تنهائی

زمستوری گلی نشکفت جز رندی و رسوائی .

۵۴۶ - قاضی سلام الله - نیز کاشی است ، و قاضی سلامت روست ، و در

فضل مقدم و پیش رو ، و چنین شعر نیز از فضایل اوست : شعر

کشته گشتن پیش تیغ چون تو دلداری خوش است

زنده بودن در جهان بهر چنین کاری خوش است .

۵۴۷ - شمس الدین محمد لطیفی - پسر قاضی شیخ کبیر است که مشهور

است بقاضی زاده اردبیلی ، و لطیفی که فرزند دلبند اوست سرّی از اسرار لطایف

اوست ، و در حدائق سن جامع جمیع اخلاق حمیده و محاسن جمیله ، و بسی اشعار

بی نظیر و اطوار دلپذیر داشت ، و اول حال قصیده گفته که لفظ سایه و خیمه در هر

مصرع لازم داشت . و این چند بیت آنست : قصیده

سحر ز خیمه برون رفت و سایه زد بچمن

بسان خیمه گُل سر و سایه پرور من .

چو خیمه کا کل او سایه بان شده بر گل

ز سایه خیمه زده سنبالش بروی سمن .

دلا چو سایه مشو زیر خیمه گردون

بکش ز خیمه گردون سایه اش دامن .

زیر سایه دل شو که خیمه ایست ز نور

سری چو سایه فروز بر زیر سایه تن .

بجوی سایه خیمه که زیر دلق بس است
 برای سایه درویش خیمه پیراهن .
 مرو بسایه خیمه که از شکوفه باغ
 درخت خیمه شد و سایه کرد بر گلشن .
 و بمقتضای «الموت ینفی خیارکم و ینقی شرارکم» اجل او را از میان مردمان انتخاب
 نمود . و این رباعی نیز ازوست : رباعی
 سرمست ز جام عاقبت جم باشیم درعالم و بیرون ز دو عالم باشیم .
 فانخ ز غم زندگی و محنت خلق یکجند که زنده ایم بی غم باشیم .
 و درایامی که انتقال از دار فنا بدار بقا می نمود بلسان حال و قال این گفت : فرد
 نشد اقبال دوران از سر افزای هوس مارا
 بدرویشی سرافرازیم ، این اقبال بس مارا .
 و بعد از چند روز که درویشی اختیار فرمود وفات نمود .

۵۲۸ - وجد او قاضی شیخ کبیر است که در زهد و تقوی قرین اویس
 قرنی است ، و مدت پنجاه سال است که در اردبیل قاضی ماضی الحکم اردبیل است ،
 و با آنکه قاضی است طبیب حاذق آن ملک است و افتنا و تدریس آن دیار نیز باو
 متعلق است ، و شعر نیز یکی از فضایل اوست ، و این قصیده در مدح امیری گفته :
 قصیده

زهی امیر فلک رفعت ملک اطوار
 زمان احاطت و دریا درون و کوه قرار .
 اثیر رفعت ، و کان طینت ، و زلال اثیر

هوا لطافت ، و آتش هیب ، و ارض وقار .
 و بدر لطیفی که قاضی شیخ کبیر است سلطان صاحبقران سلطان سلیم خان در روز
 جنگ و اهزام شاه اسمعیل صوفی او را اسیر فرمود ، با آنکه حکم بکشتن همه
 اسیران فرمود چون انوار فضل و کمال قاضی زاده ارجیب او پیدا بود ، و آثار
 سعادت و نجات در افعال و اقبال او هویدا ، لاجرم پادشاه عالم بنام جرم او ببخشید

و او را از قید گرفتاری رهانید، و بالتفات و عنایت خسروانه او را مخصوص گردانید، و روز بروز عنایت درباره او زیاده میفرمود، مرتبه که چون فتح دیار عرب نمود ضبط حلب و شام و مصر تمام باورجوع فرمود، و قاضی شیخ کبیر شیخ کبیر الخیر است، و فضایل او زیاده از حدود است، و در فن اشایی همتاست، و تاریخ سلطان سلیم خان را نوشته، و تاریخ ابن خلکان را نیکو ترجمه فرموده. و از جمله اشعار او این است قطعه

آه از این دور چرخ مردم خوار کرک روبه سمای کج رفتار.
بی وفائی چو روزگار بخلق کینه جوئی بزیر ازرق دلق.
بی گنه قصد جان من بنمود یوسف را رمی بغصب ربود.
و چون اشعار او بسیار است باین قدر اختصار کرده شد، که «القلیل بدل علی الکثیر و البعرة علی البعیر و اثر الاقدام علی المسیر».

۵۴۹ - مولانا پرتوی - شیرازی است، و در علم نجوم ماهر است و بر احکام صادق نجومی قادر، از جمله آنکه تقویمی بنام شاه اسمعیل صوفی نوشته بود، و در آنجا ذکر فرموده که امسال پادشاهی ارطرف مغرب بجانب تبریز میآید، و تغییر خطبه و سکه نکند، و در آن سال سلطان صاحبقران سلطان سلیم شاه سقی الله ثراه و جعل الجنة مثواه در چالدران بشاه اسمعیل صوفی جنگ کرد، و او را مغلوب و منهزم گردانید، و ارقب او به تبریز که تخت او بود رفت، و بعیر خطبه و سکه نمود، و چون ملک عجم خراب بود در آن طمع فرمود، و بارهروم معاودت نمود. و از جمله اشعار مولانا پرتوی اینست:

بی گنه دوری خدا را از من مسکین مکن
هر چه میخواهی کن نادر دمندان این مکن.

وله

سرجدا کرد از تنم شوخی که با من یار بود
قصه کوتاه کرد ورنی درد سر بسیار بود.

۵۳۰ - مولانا نصیبی گیلانی - ار علم و فضل شعر با نصیب بود، و این

مطلع ازوست: بیت

دامان خرابات شینان همه پاک است

تر دامنی ماست که تادامن خاک است.

وله

بهر طرف نظر از چشم خوابناک مکن

مبین بغیر و زغیرت مرا هلاک مکن.

۵۳۱ - مولانا محی الدین - شخصی جامع فضایل و کمالات علمی بود، و

سیارکسی خوش صحبت و لطیفه گو و هزال بود، از جمله هزل او آنکه روزی در محله مبارکه دو برادر بودند که ایشان را اخوین میگفتند، و هر دو شیطان صفت و ریائی سمّت بودند، و شیطنّت و ریای ایشان برسگّان آنجا طاهر بود، و در ماه رمضان آن دو شیطان در خانه خود بطریقه اعتکاف نشسته و از آنخانه اصلاً بیرون نمی آمدند، مولانا محی الدین روزی بدر خانه ایشان رسید چون در خانه ایشان را بسته دید و ایشانرا در خانه محبوس و ار نشسته دید خندید و گفت صدق رسول الله صلی الله علیه و سلم: ینغمبر راست فرموده که شیطان در رمضان در حبس و بند میباشد، و ازینست که شما دو شیطان در خانه در بندید و بجائی نمیروید و اغوای مردم نمیکنید. مولانا محی الدین شعر نیز خوب میگفت، و مداح خواجه نظام الدین احمد ساعدی بود. و از جمله اشعار او این است شعر

گر کشندم بسر کوی تو آهی نکشم	ور ببخشند مرا منت کاهی نکشم.
بر سر کوی تو گر بر سر من بارد سنک	رحمتی دهم و خود را بنهایی نکشم.

وله

چو طبع نازکش از دیگری تنگ آید

ز کین او امن بی گنه بجنک آید.

و در تعریف دزدی خطیب گازرونی گفته.

کرده آه ربای فرش سرای تا مرد نعل کفش را از پای.

۵۴۴ - مولانا امیدی - جوانی فاضل است، و از جمله بزرگ زادهای شهر ری است، و نام او ارجاسف و نام برادرش بهراسف و نام برادر دیگر گشتاسف. امینی شاعر چون نام او و نام برادران او شنیده خندیده و گفته «مولانا فلان مادر تو شاهنامه بوده». و مولانا امیدی بر انواع شعر قادر خصوصاً قصیده نیکو می‌گفته، ولیکن قصیده او بر مردم مبارک نبوده، و از این جهت اکابر جایزه او پیش از قصیده میداده‌اند تا قصیده بنام ایشان نگوید، و از جمله اشعار او اینست، در مدح شیخ نجم اول وکیل شاه اسمعیل صوفی گفته: قصیده

زهی طلعت بر فراز رکاب	فروزان چو بر آسمان نجم ثاقب.
حریم ترا حوریان بر حواشی	جناب ترا قدسیان در رکاب.
ببزم تو جمعند خورشید رویان	چو در خانه مه قران کواکب.

و در مدح نجم ثانی بعد از فوت نجم اول این ابیات گفته:

ای تو سلطان ملک زیبائی	ما گدا پیشگان تماشائی.
تو کرانمایه در پر قیمت	من تهی کیسه مرد سودائی.
تو همان خانه سوز و پرده نشین	من همان کوچه گرد هر جائی.

و این قصیده سیصد بیت بیشتر است و در حال خود گفته:

عیم این است کز دیار ریم	نه خراسانی و بخارائی.
که طفیلی خوان طفلانش	گستراند ساط بابائی.
یاوه گویان کاسه هر جابر	تنه نربازبان بغرائی.
هر که بیتی سه چار موزون گفت	کی مسلم بود باستانی.
نکند سزّه دمن خضرا	گر چه پوشد لباس خضرائی.
گر چه بیتی دوست بر هم بست	باید از عنکبوت بنائی.

و این مطلع در اوایل طفولیت گفته

تو ترک نیم هستی من مرغ نیم سمل

کام تو از من آسان کار من از تو مشکل.

۵۳۳ - مولانا محمد مذهب کرمانی - پسری بود در سن رهاق و بلوغ در حسن صورت و زیبایی سیرت نظایر خود نداشت، و بحسن خط و تذهیب مشهور جمهور، همچنانکه در حسن یوسف بود در تذهیب نیز ثانی مانی مینمود، و شعر نیز خوب میگفت. و این مطلع ازوست. مطلع
غنیمت است زمانی بهمدمان بودن

که يك زمان نتوان عمر را ضمان بودن.
در اسطنبول مدت ده روز با پدر و برادری مثل خود بطاعون رفتند و غریق رحمت حق گشتند.

۵۳۴ - مولانا ارشد - شیرازی است، و جوانی دردمند و نیازمند است، و از جمله عشاق سید شریف بود اکثر اشعارش جهت اوست: و این مطلع ازوست:
فرد

مگر آن انیس خاطر سخنی شنیده دیگر
که چو آهوان وحشی زرم رمیده دیگر.
وله

جائی رسید حال بت دل پرست ما
کین زاهدان تمویه بگیرند دست ما.
۵۳۵ - مولانا قبولی - از جماعه ملوک رستمدر است، و اشعار او بسیار است. و این مطلع ازوست: مطلع
گوش بر قول رقیبان ستمگر میکنی
در حق ما هر چه میگویند باور میکنی.

۵۳۶ - روزبه - عورنی است شاعر، و از جمله اشعار او اینست. بیت
هر زمان دارم هلاکی با حیات آمیخته
زان تغافلها که کردی التفات آمیخته
ولها

تغافل از بتان بی وفا مطلوب می باشد
وزین سنگین دلان بی التفاتی خوب میباشد.

۵۳۷ - مولانا خرمی (۱) - از شعرای معروف سلطان یعقوب بود و پیش او مرغوب، و در زمان شاه اسمعیل صوفی بمکه مبارکه آمد، و در آنجا غیر معروف بود زیرا که مردم آنجا زبان او نمیدانستند، بواسطه آنکه سبب عرفان زبان است، و هر زری که در ایام سلطان یعقوب خان جمع کرده بود قطاع الطريق راه مکه مبارکه همه ازو ستدند، و در حضور او در حین قسمت متفرق ساختند، و شعر او در همه جا معروف است. و از جمله اشعار او اینست: مطلع
که تنهائیم بیکانه و خویشند نا پیدا

چو بار آید شود از بخت من صد آشنایدا.

وله

برای درد دل گفتن ترا تنها نمی یابم
در آساعت که تنها یابمت خود را نمی یابم.

۵۳۸ - مولانا فخر - جوانی لطیف و ظریف بود. و این مطلع از اوست:
مطلع

دار دنیا نه مقام من ثابت قدم است من و آن دار که دروازه ملک عدمست.

۵۳۹ - شیخ محمد تبریزی - در شیراز شیخ الاسلام و پیر مردم ایام بود، و ارشاد مردم بطریق عشق می نمود، و طریقه او عشق جوانان پاک بود، و پاک دامنی و همت همه را تسخیر مینمود، و همه کسان بی اختیار در و مال بسیار فدای او می کردند، و فرزندان خود را مثل غلامان او مدساختند، و رضای او برضای خود مقدم میداشتند، و در طریقه او دخیل جهت فردا نبود، هر چه مردم فدای او میکردند او نیز افنای همه کس میکرد، و دینار و درم تمام عالم اگر باو میآمد در یکدم صرف مینمود و هیچ در تهیه اسباب دنیا جهت فردا نبود، از این جهت اکثر اوقات در خانه او پالوده های ببات مردم می خوردند، و چون اکثر کائنات و مدهیان و محلدان مرید او بودند دیوان او تمام بخط خوب مینوشتند، و تذهیب و جلد خوب میکردند

(۱) در نسخه اسلامبول نام شاعر درست خوانده شد.

و بواسطه حسن خط و تذهیب و جلد خوب آن دیوان مرغوب اکثر مردمان بود، و مقبول اهل عالم می نمود، و در راه حج حضرت شیخ چون رفیق طریق اعلی حضرت مولانا جامی بود از مردم عالم و شاعران روزگار شکایت مینمود، و میفرمود که اکثر معانی اشعار دیوان مرا میدزدند و بدیوان خود میبرند، اعلی حضرت مولانا جامی چون این شکایت او شنید، خندید و گفت چون معانی اشعار شما دزدیده اند دیوان شما بید معنی مانده و غیر لفظ بید معنی در او چیزی نموده، و شیخ در سفر مکه مبارکه در حین مراجعت وفات نموده، و مدفن نزدیک حضرت سلطان ابراهیم ادهم است. و این ابیات ازوست:

کعبه بی روی و ریا روی تو	قبله و محراب من ابروی تو.
روی بدیوار بیارد دگر	هر که چو من دید دوا بروی تو.
هر دو جهان مست خیال خودند	دست جمالی و دو کیسوی تو.

و این مطلع نیز باو نسبت میکنند: بیت

مخوان بصومعه ای راهد حسود مرا

که نیست میل رکوع و سر سجود مرا.

و این رباعی نیز ازوست: رباعی

برقد دلم راست قنای عم تست	شادی بدلم ناد که جای غم تست.
گر هست ترا عمی برای دل ماست	ور هست مرا دلی برای عم تست.

و حضرت شیخ بیگمان ولی زمان بود.

۵۴۰ - مولانا جوهری - شاعری است در فضای مبدان شاعری سایر،

و در جو هوای شعر طایر، و براصناف شعر قادر. و ارجله اشعار او اینست.

چو گل بر هر خس و خاری مکش هر لحظه دامان را

که از دست تو آخر چاک خواهم زد گریبان را.

دل و صبر و قرار آن قامت و رفتار برد از من

تعالی الله چه رفتار است آن سرو خرامان را.

۵۴۱- مولانا رفقی - کسی خوش طبع ظریف است، و شعر اولطیف است.

و این مطلع ازوست : مطلع

نمیدادم چه سان گویم شمع خویش سوز دل

که کردم میزنم سوی رقیبان میشود مایل .

۵۴۲- مولانا عیشی - شیرازی است، و مشهور است بکل عیشی، زیرا که

کچل بوده و درسر هیچ مو نبوده، و شخصی هزال و مسخره پر حال بوده، و اکثر

مردم را هجو مینموده، باین بیت هجو مردمان لاری کرده : قطعه

ای محتشمان لار میگکک مخورید ناخنجر نقره آب گدمک مخورید.

گویید که ماهی آبه چیزی خوست چیزی بخورید و بر که سک خورید.

میگکک ملخ^(۱) بود، و گدمک باقلای پخته درآب تنها، و ماهیانه^(۲) ماهی

متعفن است که بعضی ادویه حارّه اضافه او میکنند و در آفتاب گرم میگذارد و بعد

از اتمام تعفن آنرا میخورید، و نام آن عربی صحناست، و صحنای مصری بود، و شامی

نیر باشد. و این مطلع ازوست مطلع

دیده ام گرد دو ابروی تو آرد نظر چشم سرکشته من قبله نمائست مگر.

۵۴۳- ^(۳) - اراعیان شعرای زمانیست. و این مطلع ازوست :

مطلع

در سر ارلای ته خم هوسی هست مرا

بخت بد بین که بدان هم برسد دست مرا

۵۴۴- مولانا سیفی - از حمله امرای طرفای خراسان است، و چون این

غزل او تمام خوب است ذکر نموده شد : عرل

تا رگل سر خط ریحان تو بیرون آورد

جامم ارنن عم هجران تو بیرون آورد.

(۱) میگکک یک قسم حشره دریائی است که در این رمان آنرا میگو میگویند (۲) ماهی اهره

در این رمان - مپیوه - میگویند، رجوع شود بهار سماء باصری گفتار دوم ص ۲۸۳ طبع تهران

(۳) هم چنین در نسخه اصل ذکر نام نشده

آسمان کینه دیرینه ارباب وفا

(۱)

سأهمه موی شکافی نتواست صبا

سری از زلف پریشان تو بیرون آورد.

بوی پیراهن یوسف بجهان گم شده بود

عاقبت سر زکریبان تو بیرون آورد.

در ارل جان و دل گم شده سیفی را

بحدیث لب خندان تو بیرون آورد.

۵۴۵ - مولانا یاری - یاری است که هرگز ازو غباری بردل یاری ننشسته

و پیوند یاری یاری از او نکسته . و این مطلع اروست . مطلع

بی خبر بودم زدی سنگ جها نا که مرا

از برای دیدن خود ساختی آگه مرا.

۵۴۶ - مولانا هوشی خراسانی - شاعری خوش طبع، مستقیم بوده، و این

بیت از اوست . بیت

تو همان شوخ ستم کاره که هستی هستی

من همان عاشق بیچاره که هستم هستم .

۵۴۷ - مولانا هروی - مردی کاتب خوب است، و مصاحب مرغوب

و این مطلع ازوست : مطلع

آتش رخسار را از تاب می افروختی

آتشی افروختی و عالمی را سوختی .

۵۴۸ - مولانا فرخی - جوانی صاحب فصیلت علم و سیادت و جامع حلم

و سخاوت بود، و بحسب حسب و نسب و علم و عمل از جمله اکمل، و بر انواع شعر

قادر، و در فن شعر و شاعری ماهر، و در اسطنبول اول قصیده بی نظیر، داپذیر گفت

که يك مصرع آن تاریخ جلوس بر تخت سلطنت بود و يك مصرع دیگر تاریخ فتح قلعه بلغراد، و این قصیده متضمن مدح سلطان سلیمان خان بود و مشتمل بر عرض حال او، و آن قصیده اینست: قصیده

این نظم خوش که میدهد از آب خضر یاد

تاریخ سلطنت بود و فتح بلغراد.

تاریخ این است

جهانها جوان شد بصد شادمانی (۱)

جهانی بعدل سلیمان ثانی. (۲)

ز نوع هنر هر چه گوئی رسیده

بآف رای پیرش بعهد جوانی (۳).

و جناب شیخ عبدالله شبستری که ذکر او پیش ازین گذشت چون قصیده بی نظیر، دلپذیر در مدح اعلا حضرت خداوندگاری گفت که هر يك مصرع آن تاریخ جلوس بر تخت سلطنت بود و يك مصرع دیگر تاریخ فتح رودس، و چون آن قصیده در خوبی تاریخ بود، تمام آن در این رساله مذکور میگردد، و ختم رساله بآن خواهد شد تا معنی «ختمه مسك» صورت پذیرد، و ابرکت آن این کتاب مقبول صغیر و کبیر گردد، و چون در اثنائی که آن قصیده انشا مینمود سه یلتی دیگر گفته بود جهت تاریخ ولادت پادشاه زاده عالمیان سلطان محمد خان، که بواز عالم عیبی بی عیب آمده بود، و ابرکت قدوم مبارك او فتح قلعه رودس میسر گشت، و آن قلعه ایست که با آسمان در محکمی برابری کرده و تا امروز هیچ پادهی فتح آن کرده و هر پادشاهی که در ملك روم و فرنگ و مصر بود قصد فتح آن کرده ولیکن از فتح آن عاجز گشته و صورت خود و صورت جمعیت عسکر در آنجا بیادگار هشته. و آن بیت این است

شه عالی سیر سلطان محمد وای عهد احمد، وارث جم.

(۱) تاریخ جلوس سلطان سلیمان خان ۹۲۶ هـ و

(۲) تاریخ فتح بلغراد ۹۲۷ هـ و

(۳) در این جا در سه خط اصل، قدر يك صفحه بیاض است

امین دین که از فر قدومش صفائی باشد اندر نسل آدم .
قوام دولت سلطان سلیمان ولی عهده شاهنشاه عالم .

و چون ختم کتاب بموجب وعده بقصیده تاریخ صواب مینمود، و در این اثنا مولانا امینی سهرقندی از مکه مبارکه مرز وبوم ارض روم آمد، و او نیز قصیده گفت که هر يك مصرع آن تاریخ جلوس اعلیحضرت خداوندگار بود بر تخت سلطنت، لاجرم ذکر آن قصیده نیز در اثنای ذکر حضرت شیخ عبدالله سلمه الله و انقائه میشود.
۵۴۹ - امینی - مردی فقیر و مسکین صفت و صالح هیئت است، و بطرز قصیده کمتر شعر گفته، و دانه عزل میگفته. و این مطلع ازوست. مطلع

ای دل نشان ناوڪ آن دلربا شدی در عاشقی نشانه تیر بالا شدی .
وله

سرو سہی بقدر بلندت نمی رسد باد صبا نکرد سمندت نمی رسد .
و قصیده مولانا امینی این است قصیده

بداده زمان مملکت کامرایی
شه عاقل عهد سلطان سلیمان
چو قیصر هزاران بدو بوده چاکر
ندیدم بدیی چو او شهر یاری
زجان بوده او ماحی کفر و بدعت
زیبائی او گلی در چمن بیست
بوی عقل نا نکته دانی نلافد
چو آمد لب لعل او در تکلم
رہی نکته دانی که ما بیدلارا
دم معرکه پسر دلان جهان را
شیرین ربانی بدل جای کردی
بجاء و شرف مهر اوج جلالی
بگوس عهد و سلیمان ثانی .
کرو بو شد آئین صاحب قرانی .
چو داراب کردی صدش دیدنایی .
بحوبی عدل و بحسن و جوانی .
بارکان دین هست حامی جانی .
بود او هم ایمن رداد حزانی .
نلافد بوی عقل نا نکته دانی .
باحباب ازو کرده گوهر فشایی .
وجودت شده مایه رمدگاسی .
تو کم رسد دعوی پهلوانی .
دل حای کردی شیرس ربانی .
میدان جرات فباده ربانی .

ز سالی که مالک ترا داده املاک
از این شعر این بیدل و دین محزون
ز بیدادی دور امینی ملول است
جهان تا بود در پی جور جویی
سکه دار جان لطف الله نادت
ز آفات و بی رحمی آسمانی
بر ارباب دین هم براهل معانی
بود لطف ار دادم از وی ستانی
دهد جمله مصرع از وی نشانی
نشانش دهم من، نباید بدانی.

و این قصیده در ایام وزارت و زبیر اعظم اکرم، عدیل آصف اعلم ابراهیم پاشا یسرالله
مایشا معروض شد، و جایزه اش سه هزار اقیقه عثمانی به مولانا امینی رسید، و مولانا
باین جایزه تاجر گردید، و مسافر شد بنیت تجارت، امید که از قبیله «ماربخت تجارتهم
و ما کابوا مهتدین» نباشد.

و اما قصیده جناب فصایلمآب شیخ عبدالله شبستری اینست:

شه دین و دنیا چو باشد مسلم
بود فتح اسلام او را دما دم.
براند عدو را با قبال هموار
بگیرد جهان را بداش بیکدم.
سکوشد ناحسان، بگیرد چو حیدر
بعقل سلیمانی و سیرت جم.
شود از فعال چنان پادشاهی
مزین بفتحی چنین جمله عالم
بدین رسک فتح و جهادی بآئین
سکرده ز آدم کسی تا نای دم.
سلیمان بدوران این شاه عادل
ار آمال ملک دگر کی رید دم.
ز گردون با قبال شه بود معلوم
طلوع چنین فتح، والله اعلم.

چه فتحی که اقلیم از آن دیده اسلام

چه شاهی که او را بود این در انجام.

ر داوود با قبال وی بوده آن فتح
چنین جاء طالع نماید چنان فتح.
عدو آشیانی که طیار کرده
کند طائر طوبی او بیکمان فتح.
نای دائم از بار قهر هزبران
کشد یمن عالی آن دودمان فتح.
کند رای عالی آن شاه مقبل
باقدام عالی جمیع جهان فتح.
بود نام او فاتح درح احسان
کند کام اقدام وی ملک جان فتح.

جز از عون اعلای این شاه فیروز که از قلعه دین کند جاودان فتح .
شود به حصار معالی عالی باعوان حاه سلیمان مکان فتح .

مسیح زمان، زبده آل عثمان

محمد هس شاه سلطان سلیمان

ایا از تو بالا چنین کار اسلام بسقف فلک چار دیوار اسلام .
مجلی باسم تو دیباچه قدر مزین بگاہ تو طومار اسلام .
توای معنی دین باین اسم سامی جدا هریکی لطف درکار اسلام .
یکی رونق معدن جہ جمشید یکی زینت زیب دینار اسلام .
حسام شما داده ای مالک عصر بروم آب و رنگی بگلزار اسلام .
مکرّم وجود شما دار دنیا مسلم بعهد شما دار اسلام .
شما داور کون و پیرایه دین شما یاور ایزد و یار اسلام .

معلق ز عزم شما حال آفاق

شمائید مقصود از اقبال آفاق .

ایا شاه بن شاه افلاک محمل ز لطمت فلک منزلی از منازل .
سرملک احسان، شه یک آئین عماد سلاطین، سر افراز عادل .
محمد مکان، آفتاب بزرگی پناه زمان شاه، بیکو شمائل .
زهی سایه حق که بر و نوال بود بر بد و بیک هموار شامل .
صفات جبلی و نقد سلیمی همه بر قبول جلال دلائل .
معلّا نسب سرور پاک مقدم همایون نسب شاه دیندار مقبل .
همه وقت ای صاحب مسند عدل ز اقبال بادا مراد تو حاصل .

زهی در گهت قبله پاک دینان

گدایان آن بقعه مسند شینان

ایا شاه با سهم سیاره چاکر بود لمعه جہا تو سعدا کر .
شهنشاه با جہ اعلیٰ معالی سپهر امان صاحب ننده پرور .

ترا داد دائم ز صنع الہی	سما عاجز امر و سیارہ چاکر .
منم کز مدیح تو ای جوہر کون	بگوش ملائک ہم عقد گوہر .
رروی حساب ایندیدی است کر حمد	میسر بکردد جزا حسان داور .
محو مدعی عیب این کہت لیکن	سزا بیتکی کو بایمنسان برابر .
بیک رنگ وزن آمد ابیات اعلا	ہمہ آمد آری چو قند مکرر .

در اول حلوسی سر فراری (کذا) —

دوم فتح رودس الا ای نیازی .

بمّ ولّٰہ الحمد علی ماتمّ ، والصاۃ علی من ابرل علیہ عمّ ،

محمدّ الدی تمّ کر مہ وعمّ ، فی شہر صخر ختم بالخیر والظفر .

تقاریح سالی کہ باشد حسابش بگوش ملائک ہم عقد گوہر .

۹۲۹ هـ

عالی ید موالہ العمد الفقیر الی الغنی الکریم

ابن المبارک محمد التزوینی الحکیم

اللہم اعمرہ واولادہ وللہوممیں

آمین

فہرست اشخاص

الف

اوالطہر شاہ اسماعیل بن حیدر ۲۰ (رجوع باسماعیل صوفی)
 اوالہعالی — ملا ۱۶۷
 اوالفاخر رازی ۳۲۳ (حاشیہ)
 اوالنصر — حواہ ۱۰۵
 اوالنصر سام میرزا — کو، ۳
 اوالنصر پارسا — حواہ ۳۵، ۲۰۷
 اوالنصر مہبہ — حواہ ۲۷۹
 اوالوجد — شیخ ۳۸۳
 اوالودا — حواہ ۹، ۱۸۵
 اواللیث سمرقندی — شیخ ۲۸۷
 اواللیث فقیہ ۲۶
 ابونکر — اتانک ۳۴۰
 ابونکر تہرانی ۳۹۱
 ابوتراب میرزا ۱۴۴
 اوجیہ ثانی ۲۷، ۲۰۱
 ابوسعید — سلطان ۴۱، ۱۸۹، ۲۰۶، ۲۰۹
 ۲۱۰، ۲۲۶، ۲۶۷، ۲۸۳، ۳۱۷
 ابوسعید اوالحیر — شیخ ۳۵، ۱۰۴، ۲۷۱
 ۳۳۵، ۳۱۷
 ابوسعید بورانی — شیخ ۹۷
 ابوسعید چنگ — شیخ ۱۳۳
 ابوسعید لادہ — شیخ ۸۲
 ابوسعید مہبہ — حواہ ۱۰۴، ۲۷۷
 ابوسعید میرزا — سلطان ۱۴، ۳۳۰، ۳۶، ۵۶
 ۱۱۰، ۱۱۴، ۱۳۳، ۱۷۳
 ابوطالب — مولانا ۷۰
 ابوطاہر — حواہ ۱۰۵، ۲۸۰
 ابوطاہر ۱۰۵ (حاشیہ)

اماکر میرزا ۱۲۴
 ابیحی (شیخ صبی الدین) ۱۸۳ (حاشیہ)
 ابراہیم — میر ۱۱۱
 ابراہیم خلیل ۲۸۴
 ابراہیم صدر — سلطان میر ۱۳۸
 ابراہیم غریبی — سلطان ۳۲۵
 ابراہیم قانونی — میر ۱۳۹
 ابقاخان ۳۳۰، ۳۳۸، ۳۴۳
 ابن المبارک محمد القروینی — حکیم، ل، ۱۸۱، ۴۰۹
 ابن حاکم ۲۷
 ابن حسین میرزا ۱۷۲
 ابن خطیب کنجہ ۴۲۷
 ابن علی ۳۶، ۴۰۹
 ابن یمن ۱۴۲
 ابواسحق — حواہ ۳۷، ۴۱۰
 ابوالبرکہ — قاضی حواہ ۱۱۵، ۱۱۶، ۲۸۶
 ۲۸۷، ۱۴۶، ۳۸۰
 ابوالحسن ابتہاج، ل
 ابوالحسن — حاجی ۴۲
 ابوالحسن — مولانا حاجی ۱۹۶
 ابوالعلی گنجہ — محمود ۲۲۸
 ابوالغاری سلطان حسین یح، ۱۳۰ - ۱۸۳ (رجوع بہ
 حسین مایقرا)
 ابوالفصل مہبہ — حواہ ۱۴۵
 ابوالقاسم — حواہ ۱۴۹
 ابوالقاسم قاسمی — حواہ ۱۴۵
 ابوالقاسم حسن ابن علی طوسی ۳۴۳
 ابوالقاسم — شاہ ۴۱، ۲۱۴
 ابوالعجد محدود بن آدم غریبی ۳۳۹

- ابوعلی - شیخ ۳۱۷
 ابی الماس احمد بن محمد الامدی - لج
 اتائی - مولانا ۵۰
 اتالی - مولانا ۲۲۴
 آتشی - مولانا ۱۷۱، ۳۸۸
 اثیرالدین ابهری - حکیم ۴۲۲
 اثیرالدین اومانی ۴۲۶
 اثیرالدین ورغابی ۴۲۶
 احمد - شیخ ۳۸۳
 احمد نایزید - درویش ۲۸۸
 احمد شرف الدین حسین - قاضی، کو
 احمد پروانچی ۱۱۶
 احمد حاجی - شیخ ۴۲
 احمد حاجی بیک - امیر (وفاتی) ۱۱۴، ۱۱۷، ۲۸۹
 احمد سراج - ملا ۱۶۳
 احمد طالب ۷۵ (حاشیه)
 احمد عرالی - امام ۳۱۸
 احمد مجلد - حواحه ۴۶ (حاشیه)
 احمد میرزا ۱۲۶، ۴۱۵
 احتیار - سید ۹۵، ۴۷۱
 ادائی ۴۶۴
 آدری - شمع ۱۰، ۳۱، ۱۸۵، ۲۰۴
 ارحاس - سعد بن مسعود الامیدی ۱۴۱، ۴۹۹
 ارجاسف ۳۹۹
 ارزقی - حکیم (افضل الدین هروی) ۴۲۵
 ارسلان - سلطان ۳۳۹
 ارسلان حادب، یر
 ارشد، مولانا ۴۰۰
 میرارغون - مولانا ۳۳۳، ۴۹۹
 اسدالله - میر ۵۷ (اشیه)
 اسراری - مولانا بحر ش ک ۸۸، ۱۸۶
- اسعد امدی، ب
 اسکندر ۹۴
 اسکندر بیک مشی، یو
 اسکندر شیرازی - سلطان ۱۲۶، ۱۴۴
 اسلام - میر ۱۸۹
 اسلام غزالی - میر ۱۴
 اسمعیل انا ۵۰
 اسمعیل اتالی بلخی ۴۲۴
 اسمعیل امیر خیزی، ک، لد
 اسمعیل صغوی - شاه، ل، کو، کر،
 اسمعیل صوفی - شاه ۳۰۴، ۳۱۶، ۳۸۳، ۳۸۵
 ۳۹۳، ۳۹۶، ۳۹۷
 اسی - ملا ۱۵۷
 اسیری - مولانا ۱۸، ۸۵، ۲۵۹
 اشرف ۳۳۰
 اصغر - میرزا ۱۴۷
 آسمی - حواجه ۶۸، ۱۳۶، ۲۴۲
 آسمی - مولانا ۵۸، ۷۱، ۲۳۰، ۴۳۱
 اصمائی - مولانا، ۶۸، ۴۴۲
 اعتماد الدوله (میرزا کمال الدین شاه حسین اصفهانی)
 کر (حاشیه)
 آفاق - بیکه حلایر ۱۶۴
 ادجار - سید ۹۵ (حاشیه)
 آوی ۶۴-۴۴۳
 امیری - ملا ۱۶۳
 امصل - امیر ۱۳۸
 امصل الدین - خاقانی ۳۳۲، ۴۳۱ (رجوع بقاقانی)
 امصل - خواجه ۸۶، ۱۱۹، ۲۶۱، ۴۹۶
 آق ملک - امیر ۲۳، ۳۰۸
 آگزی - مولانا ۹۳۳، ۱۵۵، ۳۰۲

ابوری - مولانا ۲۳۹	الهی (مؤلف تذکره) کج
ایسی کاتب - مولانا ۳۰۱	الخ بیک میرزا لد ۱۵، ۱۱۴، ۱۳۵، ۳۱۴
اوحالدین کرمانی - شج ۳۱۸	امام الدین رافعی - شیخ، ۳۲۱
اوحده مستومی - خواجه، ۱۰، ۲۴، ۲۶، ۴۰۰	امامی هروی ۳۲۷
اوحدی - شیخ ۸۲ (حاشیه)	امان الله - ملا ۱۴۹
اوحدی مراغه ۳۲۷	امیدی - مولانا ۳۹۹، ۱۴۱
اورن حسن، د	امیر - مولانا ۱۹۳
اویس قرنی ۳۹۶	امیری - مولانا کط ۱۸
اویکو تیمور ۵۴ (حاشیه)	امیر شاهی ح، ۴۳، ۵۹، ۴۰، ۱۳۸، ۱۴۵، ۱۹۷
اویک تهر (اویکو تیمور) ۲۲۷	امیر همایون ۱۳۹ (حاشیه)
اهلی - مولانا ۴۵۱، ۸۰	امین ۹۰ (حاشیه)
اهلی شیرازی ۴۸۷، ۵	امینی ۳۹۹
آهی - مولانا ۱۹۱	امینی - مولانا ۴۴، ۷۵، ۲۱۸، ۴۵۰
ایار ۳۴۴، ۳۴۵	انوری ۵، ۶۶، ۱۵۶، ۱۸۹، ۳۳۸، ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۴۷
ایاری - مولانا ط، ۴۴، ۴۱۷، ۲۱۸	ابوری - حکیم ۳۲۴
ایوب - خواجه ۱۴۷، ۴۸۰	

ب

باطنی - مولانا ۸۲، ۴۵۶، ۴۰۶	بابا حان - ملا ۱۶۴
باقی ۳۹۲	بابا حداداد ۱۱۴، ۲۸۶
باوردی حسن - میر ۹۷	بابا سودانی ۱۸، ۳۷، ۱۸۰، ۱۹۳
بایرید - سلطان ل، ۳۱۰	(رجوع مولانا سودانی)
بایرید - مولانا ۱۹۳	بابا شوریده ۸۶، ۲۴۰، ۲۶۰
بایرید حان - سلطان ۲۴۸	بابا عبدالله چشمه مالان ۱۴۴
بایرید یله - شج ۱۱۱	بابا علی خوشمردان - شیخ ۱۰۳
بایسقر میرزا، ۱۸۰، ۲۲، ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۷۴	بابر - د، ۹۱ (حاشیه)
۳۱۴	بابر - سلطان ۳۷۸
باقرا اس میرزا عمر شیخ - سلطان ۱۹، ۱۹۳	بابر شاه ۱۱۷
باغرا میرزا ۱۴۷	بابر میرزا ۳۸ (حاشیه) ۳۱۵، ۱۲۶
بشکچیان ۲۵۹	بابر پادشاه ۱۷۵
	باری ۱۵ (حاشیه)

- بدخشان شاه ۴۰۹
 بدخشان - لعلی شاه ۴۰۹، ۳۶
 بدخشی - مولانا ۱۹۳، ۱۹
 بدیع الزمان - سلطان ۳۱۶، ۳۱۵، ۱۲۷
 بدیع الرمان میرزا - سلطان ۱۶۸، ۷۶، ۶۵
 ۳۱۵، ۱۷۴
 بدیعی - مولانا ۴۴۸
 ردعی راده ۳۹۷، ۳۷۰
 برندق - مولانا ۱۹۳ (حاشیه) ۱۹
 برون، پرسور، ز
 برهان - خواجه ۲۱۴، ۲۱۵
 برهان - مولانا ۴۶۵
 برهان الدین، مولانا، ح
 برهان الدین عطاءالله رازی ۹۱
 برمی ۱۶۲
 برساتی - مولانا ۱۳، ۱۸۸
 بسمعی - ملا ۱۶۶
 بصیری عجمی - مولانا ۴۸۱
 نقائی - مولانا ۴۷۹، ۴۸۸، ۴۴۱، ۱۵۹، ۱۱۷، ۶۸
 سائی - مولانا ح، ۲۹۳، ۲۳۳، ۴۴۴، ۷۴، ۶۰
 نلس فراسوی - مسیو، ر
 نوجهل ۳۳۸
 نوسید - سلطان ۲۰۹، ۲۲۶، ۲۶۷ (رحوع
 نابوسعید)
- بوعلی ۴۵۵، ۸۰
 بوعلی سیما ۳۳۰
 بلالی - مولانا ۵۳ (حاشیه)
 بهاء الدین - شیخ
 ۲۰۷، ۳۴
 بهاء - مولانا ۴۹۴
 بهاء الزین صابر - خواجه ۱۴۶
 بهاء الدین علی - ادائی ۴۶۴
 بهرامشاه عربوی - سلطان ۳۳۹، ۳۴۰
 بهرام میرزا، کو (حاشیه)
 بهراد، کد، ۱۵۴
 بهشتی - ملا ۸۰
 بهشتی - مولانا ۸۶، ۲۵۱، ۲۶۱
 بهلول - شیخ ۲۸۳
 بهلول (انکه یک) - شیخ ۱۱۰
 بهمن ۲۴۵
 بیاضی - مولانا ۱۴۴، ۳۱۲، ۴۱۴
 بیانی - مولانا ۴۰۰
 بیجۀ محمد ۴۵۰
 بخودی - ملا ۱۶۴
 بیدلی ۱۰۲
 بیدلی لک ۱۵۷
 بیضائی ۱۲۲ (حاشیه)
 بیک قلی ۱۱۴

پ

- پارسا - خواجه ۱۳۵
 پرتوی - مولانا ۴۹۷
 پسر خطیب ۳۲۷
 پهلوان ۸۹، ۹۱، ۲۲۰
 پهلوان حسین - دیوانی ۲۲۵، ۵۲
 پهلوان کاتب ۸۸، ۴۶۴
 پهلوان محمد ۴۶۴
 پهلوان محمد اوسعید ۸۹، ۴۶
 پیامی - ملا ۱۵۴

پیر صوفی ۲۷۴

پیر ورشته ۱۸۵

پیر بداع میرزا ۴۰
پیر سید ساله ۳۹، ۱۱۶، ۲۱۲
پیر صد ساله ۲۷۴، ۲۱۲

ت

تن صوفی اوزبك ۹ (حاشیه)
تولی خان، یح (حاشیه)
تیمور خان — سلطان، ۳۱۴، ۳۱۳
تیمور گورکابی — امیر ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵

تامی — ملا ۱۶۷
تاح الدین احمد (ابن خطیب گنجه) ۶۸، ۲۴۱، ۳۲۷
ترتی — مولانا ۱۰۳ (حاشیه)
ترحانی — مولانا ۴۱، ۲۱۴

ج

جلال الدین محمد دوانی صدیقی، و، لا، لب، لج،
۳۰۹، ۳۱۱، ۱۴۱
جلال الدین — مولانا ۷۵، ۱۰۴، ۲۵۰، ۳۰۹
جمال الدین ۱۰۴ (حاشیه)
جمال الدین — مولانا ۲۷۸
جمال الدین رستطق ۳۲۹
جمال الدین — سید ۳۳۰
جمال الدین کیلانی — شیخ ۳۲۰
جمال الدین کیل — شیخ ۳۱۹
جمال حسو، ب
حمشید ۲۴۵، ۲۴۷
حمشید معانی — ملا ۶۹
حمشید منجم — ملا ۱۴۹
حتی — مولانا ۶۶، ۲۲۹
حوی — مولانا ۱۹، ۱۹۴
حوکی میرزا، ۱۶، ۳۲، ۱۹۰، ۲۰۵
حوهری — مولانا ۴۷، ۴۳۰
حهان ملک — امیر ۱۱۰، ۲۸۳
حیبال ۱۸۶

حاروبی — ملا ۱۶۶
جامی — مولانا ۵، ۲۳، ۵۸، ۶۱، ۱۵۱
۲۰۵، ۲۰۸، ۲۱۴، ۲۲۳، ۲۳۴، ۲۴۸
۳۱۶، ۳۵۰، ۳۵۱، ۳۵۷، ۳۵۸
(رحوع به عبدالرحمن حامی)
حانی بیک، اج
حانی (ربحانی) — مولانا ۷۳۱، ۴۴۲
حرمی — ملا ۱۶۰
حرمی قلندر ۲۱۴
حروی — مولانا ۱۵۸، ۳۰۵
حمهر — مولانا ۳۸، ۲۱۱
حمهر بخشی ۱۱۳
حمهر — سید ۹۶، ۲۴۲
حکرکه — سلطان ۱۷۱
حلال الدین ۹۸، ۲۷۸، ۳۳۸
جلال الدین بهاء الولد — شیخ ۳۲۱
حلال الدین رومی — مولانا ۷، ۹
حلال الدین عتیقی ۳۲۹
حلال الدین قایی ۱۴۲

چ

چسکیر خان یح (حاشیه) ۳۱۹

ح

- حاج - میر ۶۷، ۲۴۰
 حاجی - ملا ۱۶۲
 حاجی - مولانا ۱۰۴، ۲۷۸
 حاجی حلیه، لب
 حاجی سمعی - میرزا ۲۲۵
 حاجی سمعی - مولانا (سمرقندی) ۵۱
 حاجی علی - ملا ۱۴۹
 حافظ - خواجه (شرازی) ۲۰۵، ۹۳، ۳۲، ۵
 ۳۵۵، ۴۵۴، ۲۵۵
 حافظ - خواجه ۱۳، ۱۹، ۲۱، ۲۳، ۳۲، ۳۵
 ۱۸۹، ۹۳، ۹۲، ۹۰، ۷۹، ۷۴، ۳۷
 ۱۹۳، ۱۹۴، ۲۱۱، ۲۶۷، ۲۶۸
 ۳۶۰، ۳۵۵، ۳۵۴
 حافظ (پدر شیخ کمال تربتی) ۳۳
 حافظ احمد - خواجه ۱۵۲
 حافظ پناهی - کامان ارو ۱۴۷
 حافظ حلال الدین محمود ۲۷۵
 حافظ حماد الدین محمود ۹۸
 حافظ سعد ۸، ۱۸۴، ۱۸۵
 حافظ - سلیمان عالی اوبهی ۱۴۴
 حافظ شرنی ۱۹، ۹۳، ۱۹۴، ۲۶۷
 حافظ علی ۱۴۳
 حافظ علی حامی ۳۳، ۳۴، ۲۰۶
 حافظ میر - خواجه ۱۴۴
 حافظ یاری ۳۹، ۲۱۲
 حافظی - خواجه ۱۵۳
 حسب - مولانا ۳۷۹ - ۳۸۱
 حبیب الله ل، کو، کج، ۳
 حبیب الله - میر ۱۱۲
 حبیب کاتب - مولانا ۳۹۴
 حریمی - مولانا ۶۳
 حریمی قلندر - مولانا ۴۱
 حزیبی - سید ۷۸
 حسامی واعظ - ملا ۱۴۳
 حسان ۱۴۳
 حسن ۳۵۶، ۳۶۰
 حسن - خواجه ۲۷۹، ۲۱۱
 حسن اردشیر - سید ح ۵۴، ۲۲۸
 حسن دعلوی ۳۵۵، ۳۵۷
 حسن - شاه ۶۱ (حاشیه)
 حسینی ۴۵۲
 حسینی - ملا ۱۷۰
 حسینی حلایر - (لطیفی) ۱۰۸، ۱۱۱
 حسن عربی - سید ۳۳۰
 حسن کیرنگی - خواجه ۲۷۹
 حسن مانکی ۱۱۲
 حسن ممندی ۳۴۴، ۳۴۵
 حسن آقا ملک - حاجی، یر، یط
 حسن - خواجه ۲۷۹ (حاشیه)
 حسینی - بهوان ۵۴، ۲۲۵
 حسن - درویش ۱۰۱، ۱۱۶، ۲۷۴، ۲۸۷
 حسین - سلطان ۲۶، ۳۸، ۱۳۱، ۱۳۳، ۱۸۶
 ۲۰۱، ۲۳۴، ۲۴۷، ۳۱۶ (رجوع)
 سلطان حسین نایقرا و سلطان حسین میرزا
 حسین - شاه ۱۷۶
 حسین ناوردی - سید ۹۷ (حاشیه) ۲۷۳
 حسین نایقرا - سلطان د، ه، ط، ک، یا، کد،
 لا، لد، له، لو، ۱۲۷، ۳۵۰ (رجوع)
 سلطان حسین و سلطان حسین میرزا و سلطان
 صاحبقران (

حکیم شاه، ل	حسین بهادر خان - سلطان ۲۰۷
حکیمی - سید ۱۳۸	(رجوع نه سلطان حسین نایقرا)
حلی طسوچی ۱۶۴	حسین خلایر - میر ۱۰۸ (حاشیه) ۲۸۲
حلوائی - مولانا ۴۷، ۴۲۱، ۴۸۲	حسین حصر شاه - حواجه ۲۱۱
حمید کل - مولانا ۸۶، ۲۶۰ (حاشیه)	حسین حواری - مولانا ۱۸۵، ۹
حمید - مولانا ۲۴۹، ۲۴۰، ۲۶۱	حسین شاه - مولانا ۶۱، ۱۵۴، ۱۶۴، ۲۴۴
حمیدالدین - مولانا ۹۴، ۲۷۰	حسین عظیمی - سلطان ۱۱۰
حمیدالدین مستوفی ۲۵۲	حسین علی روبر - ملا ۱۴۶
حیدر - میر ۱۰۹، ۲۸۲	حسین عاری - سلطان ۲۸۳
حیدر - مولانا ۱۲۴	(رجوع سلطان حسین نایقرا)
حیدر تویبانی - درویش ۱۶۷	حسین کبرنگی - حواجه ۱۰۵
حیدر کاب ۴۴ (حاشیه)	حسین مماتی - میر ۹۶
حیدر کلوجه - مولانا ۱۵۲	حسین میرزا - سلطان ۱۲۸، ۱۶۱، ۱۶۵، ۱۷۱
حیدر مجدود - میر ۲۸	۱۷۴، ۱۷۶، ۲۱۲، ۳۱۶ (رجوع نه)
حیرانی - مولانا ۳۰۷	سلطان حسین نایقرا (
حیرتی - مولانا ۱۵۳، ۳۷۹	حسن واعظ - مولانا ۹۳، ۹۸، ۴۶۸، ۲۶۹، ۲۷۵
	حتیری - مولانا ۸۴، ۴۵۶، ۳۰۵
	حکیم - مولانا ۱۹۵

خ

خاوری - مولانا ۴۷	خانی - مولانا ۴۹، ۳۰۸
خاوند - حواجه ۱۱۶ (حاشیه)	خاصی - ملا ۱۶۵
ختمی ۱۱۰ (حاشیه)	خاقان سمید - شاهرح میرزا ۱۲۴، ۳۱۴
خرد - حواجه، ح	خاقانی - افضل الدین ابراهیم علی بخار (حسان مجم)
خرد - قاضی ۱۱۴ (حاشیه)	۳۲۸، ۳۲۹، ۴۳۱، ۳۳۲ (رجوع)
خرمی - مولانا ۶۳، ۴۴۶، ۳۰۱	افضل الدین (
خرانی - مولانا ۳۷۷، ۳۷۸	حاکمی - مولانا ۴۹، ۴۲۳
خسرو ۲۰۳، ۲۵۸، ۲۸۶، ۳۵۶، ۳۶۱	خالد ولید ۱۲۰، ۲۹۸
خسرو - امیر، ۸، ۱۳۸	خالدی - مولانا ۱۴۰، ۴۹۸
خسرو - حواجه ۱۱۵، ۴۸۶، ۳۶۰	خاموشی - مولانا ۳۹۴
خسرو دهلوی ۳۶۴	خاوری - مولانا ۴۷، ۴۲۱
خسروی ۲۱۳	خاوری - مولانا (سودانی) ۱۹۲ (رجوع ساسودانی)
خسروی - مولانا ۳۹	مولانا سودانی (
حضر، ۳۰، ۷۷، ۹۴، ۹۵، ۹۶	

خواجو کرمانی ۳۳۳، ۳۳۴	خضر شاه استرآبادی — خواجه ۴۸، ۴۹۱
خواجه زاده، لب	خضری — مولانا ۸۱، ۴۵۶
خواند — خواجه، ۱۱۶	خطائی ۲۲۰، ۴۷
خواند شاه — سید ۹۴، ۲۷۰	حاجب کاررونی ۳۹۸، ۳۰۹
خواند میر — سید، ج (حاشیه) ۱۳۶	حاب — مولانا ۴۳۸، ۶۵
خورد — خواجه ۱۱۴	خلف مربری — مولانا ۶۵
خیامانی ۱۱ (حاشیه)	خلقی — مولانا ۸۲، ۴۵۷
خیامانی — خواجه ملا ۱۶۲	حلقی بخاری — ملا ۱۵۸
خیالی — مولانا ۱۴، ۱۸۸	خلیل — سلطان ۱۲، ۱۴۵، ۱۸۸
خیری — مولانا ۱۱۷	حنجر — سید ۸۸، ۴۶۲

د

دقیقی ۴۴۴	دائمی — مولانا ۸۶
دلال — میر ۴۱۲	دارا ۲۴۷، ۳۷۸
دوست -- ملا ۱۵۶	داعی — مولانا ۲۰، ۷۳، ۴۴۹
دوست — مولانا ۴۵۱	دامی — مولانا ۴۶۰
دوست حسین ۱۷۲	داود — حضرت ۲۶۸
دوست محمد ۲۵۲	درمش حان، کو، کر، ۳
دولت‌شاه ۱۶ (حاشیه)	درویش دهکی ۱۱۸، ۴۹۰
دولت‌شاه — امیر، له، ۱۰۸ (رجوع بدولت‌شاه سمرقندی)	درویش بیک ۵۴
دولت‌شاه ابن فیروز شاه — امر ۴۸۲	درویش بیک میرزا علی اسکندر مور ۲۲۷، ۵۴۰
دولت‌شاه سمرقندی، به، بو، بز، بیج، بط، لد	درویش محمد — ملا ۱۵۴،
دمدار — حواجه ۹۹	درویش — مولانا، ح، ۱۶۸، ۶۳
دهکی — درویش ۱۱۸، ۲۱۲، ۴۹۰، ۲۹۱، ۲۹۲	درویش علی — مولانا ۴۵۷
دعواتی، ناحی ۴۸۶	درویش علی شماع — ملا ۸۳
دیوانه شاه‌پوری ۱۶۱	درویش مشهدی — مولانا ۴۴۶

ذ

دهمی — مولانا ۱۶۰	ذاتی -- مولانا ۸۸، ۴۶۲
-------------------	------------------------

ر

ربیع الدین حسین - میر ۲۷۰ (حاشیه)	رازی نندادی - مولانا ۳۸۴
رفقی - مولانا ۴۰۳	رافعی قزوینی - امام ۳۲۱، ۳۲۲
رفیقی ۳۰۴، ۳۸۵	رستم علی - امیر ۱۷۱
روحی - مولانا ۱۵، ۱۹۰، ۳۰۸	رشید الدین وطواط ۳۳۲، ۴۴۹
روحی بخاری - ملا ۱۵۹	رشید کازوینی - مولانا ۳۸۹
رودکی ۳۳۲، ۴۳۶، ۳۴۶	رضا - امام (ع)، ی، یا ۱۴۳
روژه ۴۰۰	(رجوع بلی موسی الرضا)
رهائی - ملا ۱۵۹	رضی الدین بابا ۳۴۸
ریاضی - مولانا ۴۸، ۷۷، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۵۳	رضی الدین علی لالا - شیخ ۳۱۹
ریو - کج، لیج، لد	رفیع الدین مکرانی ۳۴۵

ز

زیرک - مولانا ۲۵۰	زاری ۲۶۲، ۸۸
زیرکی - مولانا ۷۵	زال شاملو، لز
زین - مولانا ۲۳، ۱۹۷	زاهد - مولانا ۱۹۳
زین الدین - شیخ ۲۷، ۲۸، ۳۶، ۱۸۴، ۲۰۲	زاهدی - مولانا ۱۸
زین الدین خوافی ۱۸۳، ۲۰۲	زلالی ۲۴۳
زین الدین علی - ملا ۱۶۸	زلالی - ملا ۱۴۶
زیل خان ۱۷۰	زلالی - مولانا ۷۲، ۲۴۳
زیسی ۴۰ (حاشیه)	زلیخا ۶۹
	زمانی - مولانا ۷۶، ۲۵۲
	زیبائی - مولانا ۸۲، ۲۵۷

ژ

ژنده قیل احمد حامی ۱۰۵	ژنده پیل احمد جام ۲۸۰
------------------------	-----------------------

س

سالمی - مولانا ۳۳۸	سانلی - مولانا، ل، ۶۶، ۶۷، ۱۱۸، ۲۴۱، ۲۸۹
سامانی - ملا سرکای بخاری ۱۶۰	سادات مصریح ۴۳
سامانیان ۳۳۵	ساغری - مولانا ۳۳، ۴۰۵
سام میرزای صفوی، و، کو، کر	ساقی ۱۱۳
سامی ۶۲ (حاشیه)	ساقی - ملا ۱۶۳
سالمی - مولانا ۶۶ (حاشیه)	ساکمی - ملا ۱۴۷
سیاهی ۲۸۳ (رجوع بامورچی بیک)	

- سدید — خواجه ۳۸۱
سدید — مولانا ۳۸۱
سدید طیب قزوینی — مولانا ۳۸۱
سدید طیب کبلائی ، مولانا ۳۸۴
سراج قمری ۳۳۸
سراجی ۳۳۸
سربرهنه — سید ۳۶۵، ۹۱
سرکای بخاری — ملا ۱۶۰
سروی — مولانا ۱۵۷
سروی — ملا ۳۹۳
سری — مولانا ۱۷، ۶۷، ۲۴۰
سعد — مولانا ۸۵، ۲۵۹
سعد (حافظ) ۸، ۱۸۴، ۱۸۵، (رجوع
بعاطف سعد)
سعدالدین تفتازانی — شیخ ۱۶۲
سعدالدین — شیخ ۳۱۹
سعدالدین کاشغری ۱۹۷
سعدالدین کاشغری — ۲۳، ۱۰۰
سعدالدین مسعود الامیدی از حاشیه ۱۴۱، ۳۹۹
سعد بها ۳۳۹
سعدی — شیخ، ه، ۳۳۰، ۳۳۷، ۳۴۹، ۳۶۴
سعدی — مولانا ۴۳، ۴۱۶
سعید — مولانا ۸۳، ۲۵۷
سعید — سلطان ۳۰۵
سعید — بر ۵۳ (حاشیه) ۸۰، ۲۵۵
سعید نفیسی ، اب ، ب
سعید نیک ۵۲، ۲۲۵
سعید پورانی — شیخ ۲۷۵
سعید کابلی — میر ۵۳، ۲۲۶
- سعید لاده — شیخ ۲۵۷
سکاکي — مولانا ۲۲۵ (حاشیه)
سکالی - سکاکي — مولانا ۵۱، ۲۲۵
سلام الله — قاضی ۳۹۵
سلامی — مولانا ۶۹، ۳۱۱
سلطان بدیع الزمان ۱۲۷، ۳۱۵
سلطانحسین — میر ۲۸۳
سلطان صاحبقران (حسین مایقرا) ک ، له ، لو
سلطانعلی — مولانا ۱۰۰، ۱۵۱، ۲۷۳
سلطانعلی قاینی — مولانا ۲۷۴، ۱۰۱
سلطان دین محمد ، لج
سلطان محمد — مولانا ۹۹
سلطان محمود — خواجه ۸۵ (حاشیه)
سلطان ولی — امیر ۱۷۲
سلیمان — خواجه ۱۶، ۲۰، ۳۲، ۳۴، ۱۴۳
۱۹۰
سلیمان انکه — شیخ ۲۸۵
سلیمان ثانی (مولانا عارمی) ۱۹۴
سلیمان ساوحي ۴۵۳
سلم ، اب
سلم — سلطان ۳۶۷، ۳۶۹، ۳۷۰، ۳۸۳
سلم حان بن دایریدس سلطان محمد حان — سلطان
ل ، لا ، لب ۱۸۲
سلاحان — مولانا ۱۹۴
سلبان ترکمان ۱۶۱
سلیماجان — سلطان ، اب ، الح ۴۰۵، ۴۰۶، ۴۰۸
سلامان شاه ۳۲۶
سلیمان صغری — شاه ، یا
سلیمانی — مولانا ۴۱
سلیمی ۳۶۱، ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۶۷، ۳۶۹

سیری - ملا ۱۶۵
سینی - خواجه ۸۲
سیمی مولانا، ۴۰۴، ۴۰۳
سیمی ۸۴ (حاشیه)
سیمی بخاری - مولانا ۵۷، ۲۳۰، ۲۵۹
سیف الدین باخزوری ۳۱۹، ۳۴۰
سیمی شابوری - مولانا ۱۹۱، ۱۶۰

سنائی ۳۲۴، ۳۴۷
سنائی شرفوی - حکیم ۳۱۸، ۳۳۲، ۳۳۹
سمجر - سلطان، ۳۳۷، ۳۱۸، ۳۴۲، ۳۴۶، ۳۴۹
سبحریان ۳۴۶
سودانی - مولانا (حاوری) ۱۸، ۱۹۴
سوزی ۴۵۱
سوسی ۷۶، ۲۵۲
سیک ۱۸۸ (حاشیه)
سید زاده منشی ۷۸، ۲۵۴

ش

شرتی - مولانا ۱۰۳، ۲۷۹
شرعه - سید ۹۶ (حاشیه)
شرف - مولانا ۱۱۱، ۱۸۷، ۲۰۰، ۲۰۲، ۳۷۰
شرف الدین - مولانا ۲۷
شرف الدین اصفهانی ۳۳۹
شرف الدین علی یزدی، ۴۵، ۴۵، ۱۹۹۹، ۲۰۰
۳۱۴، ۲۱۸
شرقه - سید ۹۶
شرف حیابانی - مولانا ۱۱
شریف - سید ۱۱۳۷، ۲۰۱، ۳۸۴، ۳۸۶، ۴۰۰
شریف شیرازی ۳۸۶
شریفی ۱۶ (حاشیه)
شریفی - امیر ۱۳۹
شمیقی - مولانا ۳۰۶
شکری - مولانا ۸۴، ۴۵۹
شمس الدین شکچی ۸۵
شمس الدین بردعی - مولانا ۳۷۰
شمس الدین سامی لب، کت
شمس الدین صاحب دیوان - خواجه ۳۳۱، ۳۴۳

شامی - مولانا ۶۲، ۲۳۵
شاه بدخشان (لعلی) ۴۶، ۴۰۹
شاه حسین - ملا ۱۶۳
شاه حسین وزیر - میرزا، کر ۱۷۶
شاه دین پناه (شاه اسماعیل صفوی) ۱۳۷
شاهرخ، د ۱۲۴
شاهرخ - سلطان ۶، ۶۱
شاهرخ - میرزا، کج
شاهرخ میرزا ۹۱، ۲۵، ۹۱، ۱۲۴، ۲۶۵، ۳۱۴
شاهرخ میرزا - سلطان ۳۱۴
شاه قلی، کر (حاشیه)
شاه قلی یغور ۱۱۴، ۲۸۵
شاه محمد - ملا ۱۵۴
شاه محمد - مولانا ۱۶۷
شاه محمود - مولانا ۳۹۱
شاه ولد بیک، ۱۷۱
شاهی - امیر ۲۳، ۱۹۷
شاهک ۱۷۲
شاهی بیک خان ازبک ۲۳۳
شراری - مولانا ۸۷، ۲۶۱

شهاب الدین محمد اعظمی ۳۹۵	شهاب الدین محمد ۱۵۹
شعی - مولانا ۱۱۸ ، ۳۸۹ ، ۴۰۵	شعی ۱۸۵ ، ۱۰۱
شونی - مولانا ۸۲ ، ۳۵۷	شونی ۱۰۰ ، ۱۰۰ ، ۱۰۰ ، ۱۰۰
شوریده - (رجوع بانا شورده) ۸۶	شوریده ۲۰۰ ، ۲۰۰
شونی - مولانا ، ۶۴ ، ۳۳۷	شونی ۱۰۰ ، ۱۰۰
شهاب - ملا ۱۵۶ ، ۷۰	شهاب ۱۶۴ ، ۱۰۰
شهاب - مولانا ۳۳۹ ، ۳۸۵	شهاب ۱۰۲ ، ۳۷۷
شهاب الدین - شبنج ۳۳۰	شهاب ۹۷ ، ۳۷
شهاب الدین احمد خواجی ۱۱۹	شهاب ۳۸۳ ، ۱۰۰
شهاب الدین خیابانی - مولانا ۵۰ ، ۱۲۳	شهاب ۳۹۶ ، ۱۰۰
شهاب مدون - مولانا ۹۷	شهاب ۵۶ ، ۳۳۰
شهابی ۱۰۹ (حاشیه)	شهاب ۱۹۶ ، ۸۰
شهبی ۱۱۹ ، ۱۲۰ ، ۳۹۶ ، ۲۹۷	شهبی ۳۷۳ ، ۱۰۰

ص

صابر ۳۲۴ ، ۳۴۷	صابر ۳۸۹ ، ۱۰۰
صاحب - مولانا ، ح ۱۹۰ ، ۷۳ ، ۳۳۲ ، ۱۰۱	صاحب ۷۹ ، ۳۰۲
صاحب بلخی - مولانا ۱۵	صاحب ۳۸۸ ، ۱۰۰
صاحبقران (سلطان حسن) ۱۰۸ ، ۱۱۱ ، ۱۰۸ ، ۱۱۱	صاحب ۱۶۸ ، ۱۰۰
صاحب ۲۸۷ ، ۲۶۲ ، ۲۳۰ (۱۰۰ ، ۱۰۰ ، ۱۰۰)	صاحب ۱۰۰ ، ۱۰۰
صادق کتانداد ، لر ،	صادق ۲۰۲ ، ۳۸
صادقی - ملا ۱۵۱	صادقی ۳۰۲ ، ۱۰۰
صافی - مولانا ، ۷۹ ، ۳۵۵	صافی ۳۸۶ ، ۱۰۰
صافی نوربوش - مولانا ۱۵۲	صافی ۲۱۲ ، ۲۲
صالح - مولانا ۲۸۳ ، ۱۱۰ ، ۲۹۰	صالح ۱۰۰ ، ۱۰۰
صالحی - مولانا ۱۱۸	صالحی ۷۹ ، ۲۸
صانعی - مولانا ۵۲ ، ۳۳۶	

صوفی (شاه اسمعیل) ۳۶۳، ۳۱۶
صوفی - مولانا ۸۶، ۴۶۰، ۳۹۱
صوفی خلیل بیك ۲۹۳، ۲۹۴
صوفی - درویش (پرسیصد ساله) ۱۰۱

صفائی کرمانی - ملا ۱۵۴
صفائی مولانا ۷۹، ۳۰۳
صفی - مولانا ۹۸، ۲۷۵
صفی الدین - شیخ ۱۸۳، ۱۸۴
صفی الدین احی ۱۸۳ (حاشیه)

ض

ضیاء تبریزی - مولانا ۶۴، ۴۴۷

صعیمی لك - ملا ۱۶۸
ضیاء الدین - شیخ ۴۴۱

ط

طاهری - مولانا ۷۹، ۸۲، ۳۵۷، ۳۰۳
طفیلی (امیرحسن حلایر) ۴۸۲
طفیلی - ملا ۱۶۰
طوسی - مولانا ۱۸، ۸۴، ۱۹۳، ۳۰۵
طوطی - مولانا ۱۰، ۴۱، ۴۰۴، ۳۰۸
طهماسب - شاه . کو ، كج ، كط

طائری - مولانا ۷۸۷۷
طاشکیری راده ، لب
طالب - مولانا ۱۹، ۱۹۳
طاللی - مولانا ۳۹۰
طالعی ۱۷، ۱۹۱
طاهر (ظهیر فاریابی) ۴۴۹
طاهر محمد - خواجہ ۱۵۸

ظ

ظہر الدین فاریابی ۳۴۹، ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۵۵
ظہر الدین محمد ناصر پادشاه ۱۷۴

ظاہری - مولانا ۸۲
ظاہر - مولانا ۴۵۴
ظریفی - مولانا ۱۶۳

ع

عبدالاحل - مولانا ۱۵۵
عبدالحی - سید ۴۲۰، ۴۷
عبدالحی ۴۷ (حاشیه) ۲۲۰
عبدالماتی - مر ۱۳۷، ۴۸۲
عبدالحمید موای ی . یج . یر
عبدالرحمن جامی - مولانا ۵۰، ۵۱، ۵۶، ۱۴۵
۱۵۰، ۱۹۷، ۲۰۷، ۲۲۳، ۲۲۶، ۲۲۹، ۲۳۵، ۲۶۲

عارف - مولانا ۱۱۷، ۲۸۸
عارف - ملا ۱۵۱
عارفی - مولانا ۳۰، ۱۹۴
عاشقی - مولانا ۴۱
عاصمی - مولانا ۷۸
عالم - مولانا ۶۰، ۲۴۴
عاصی - مولانا ۲۵۴
عایشه مقربہ ۴۵۰
عاس - شاه ، یا ، یو ، لد

عبدالله - سلطان ۳۷۸	۲۶۶، ۲۷۱، ۲۷۴، ۲۷۸، ۲۹۶
عبدالله - بابا آچشمه مالان ۱۴۴	(رجوع شود بجای و نورا)
عبدالله انصاری - خواجه ۱۵۷، ۲۷	عبدالرزاق - مولانا ۳۰، ۱۰۴، ۲۰۳، ۳۷۸
عبدالله دیوانه - شیخ ۲۷۷، ۱۰۲، ۹۸	عبدالرزاق اتکه ۱۰۹
عبدالله شبستری - شیخ ۳۶۶، ۴۰۵، ۴۰۶	عبدالسلام خباز ۱۵۸
عبدالله صدر - خواجه ۱۰۶	عبدالصمد - مولانا ۳۶
عبدالله کیلانی لامیجانی - قاضی ۳۹۰	عبدالصمد - ملا ۱۵۰
عبدالله مهنه - خواجه ۲۸۰	عبدالصمد بدخشی - مولانا ۲۱۰
عبدالله هاتمی - مولانا ۶۲، ۲۳۵، ۱۷۷	عبدالصمد فزادی - مولانا ۳۸۵
عبدی قلندر - ملا ۱۴۸	عبدالقادر - ملا زاده ۱۴۶
عبدالله - خواجه ۹۸، ۲۷۵	عبدالقادر - مولانا ۳، ۲ (حاشیه)
عبدالله سمرقندی - خواجه ۱۸۴	عبداللطیف میرزا ۱۴، ۱۲۶، ۳۱۵
عبدالله خان ۱۷۴	عبدالقادر عودی ۳۱۲
عبد حان ۱۵۸	عبدالقادر - خواجه ۱۲۳
عبد زاکایی - مولانا ۲۶۷	عبدالقادر ۱۱۲، ۲۸۵
عثمان ماکئی - قاضی ۳۴۳	عبدالقادر - مولانا ۳۰، ۲۰۳
عزالدين كرجی ۳۳۸	عبدالكريم - ملا ۱۶۶
عسجدی ۳۴۱	عبدالمؤمن، لد، ۱۱۷، ۱۴۵، ۲۸۸
عشتی - مولانا ۴۱، ۲۱۴	عبدالواسع - مولانا ۹۸، ۹۹، ۲۷۶
عشقی - میر ۱۱۰، ۲۸۳	عبدالواسع جلی ۳۴۲
عشرتی - ملا ۱۶۴	عبدالوهاب - میر ۱۰۹، ۲۸۳
عصبت - خواجه ۱۲، ۱۲۵، ۱۸۷، ۱۸۸	عبدالوهاب - مولانا ۴۲، ۴۳، ۴۰۱، ۲۱۴، ۲۶۰۰
عصبة الله ۱۲ (حاشیه)	عبدالوهاب اسمراتی - مولانا ۴۲
عطاء - خواجه (ملا والهی سمرقندی) ۱۵۵	عبدالوهاب مشهدی - مولانا قصی ۲۶
عطاءالله بيشاوری - میر ۲۶۶، ۹۲	عبدالوهاب - مغول ۱۷۱
عندار - شیخ، بیج، ۲۰۷	عبدالوهاب سہائی ۱۰۹
علاء الدوہ میرزا ۱۴، ۱۰۹	عبدالله - حان 'وریک کو لد
علاء الدین کرمانی - مولانا ۳۵۰	عبدالله - مولانا ۶۲، ۲۳۵
علاء الملك - مولانا ۱۶۵	عبدالله - ملا ۱۶۳
	عبدالله - خواجه ۲۸۱
	عبدالله، درویش - ۱۱۲، ۲۸۵

علیشیر - میرالف، د، ه، و، ز، ح، ط، ی، ک، با،
 یب، ید، به، یو، بیج، یط، کز، کط، لیج، لد
 ۲۹۹، ۲۰۱، ۲۴۴، ۲۴۳، ۳۵۷، ۱۳۳، ۵۳، ۷
 علی قلی میرزا اقتصاد السلطه، ک
 علی قوشچی - مولانا ۳۱۴
 علی موسی الرضا ۴۱، ۱۰۴، ۱۹۱، ۲۱۴، ۲۷۸
 علی هاشمی - سید ۱۴، ۱۸۹
 علیککه - امیر ۶
 عماد الدین - سید ۱۴۲، ۳۱۳
 عماد - خواجه ۱۳۱، ۳۱۳
 عماد الدین حس - خواجه ۱۰۳
 عماد الدین لر ۳۴۳
 عماد قورعانی ۲۰۱ (حاشیه)
 عماد کاتب - مولانا ۳۹۴
 عماد مشهدی - میر ۴۰۹، ۴۵
 عماره مروزی ۳۳۵
 عمر خیام ۴۳۰، ۳۳۸
 عمر شیخ میرزا ۱۷۴
 عنایت الله - شاه ۴۰۳، ۳۰۴
 عصری ۳۳۲، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۴۶
 عیابی - مولانا ۸۷، ۳۶۱
 عیابی - میر ۳۹۳
 عیسی - قاضی ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۴۲، ۲۹۰، ۳۹۳
 عیسی (ابن مریم) ۲۴۵
 عیسی ترخان، کج، کط
 عیشی - مولانا ۴۰۳

علاء شاهی - مولانا، ح، ۴۷، ۲۰۱
 علمی - مولانا ۱۵۰
 علی - مولانا ۹۸
 علی (امیر المومنین) ۲۴۵، ۲۶۹
 علی عاری - لا، ۱۵۹
 علی - درویش ۲۶۵
 علی - مولانا درویش ۲۵۷
 علی بن عبدالملی، لیج
 علی آسی - مولانا ۱۷
 علی اصغر حکمت، لیج
 علی ایکنوتیمور ۵۴، ۲۲۸
 علی حامی - مولانا ۲۰۷، ۳۴
 علی حلایر ۱۰۸، ۱۱۱
 علی چلی ۳۹۱
 علیخان میرزا ۴۰۳
 علی حاج - میرزا ۱۶۶
 علی خواب بین - سلطان ۱۳۸
 علی در درد - مولانا ۴۰ (حاشیه)
 علی - مولانا میر ۴۶۳، ۸۸
 علی دوست - میر ۴۸۳، ۱۱۱
 علی ربین الدین - خواجه ۷۵، ۲۵۰
 علی - مولانا سلطان ۱۰۰، ۳۷۳
 علی قایی - درویش سلطان ۱۰۱، ۳۷۴
 علی شهاب ۲۴۰
 علی شهاب الدین - مولانا ۱۷، ۶۷
 علی شهابی - مولانا ۱۹۱ (حاشیه)
 علی فیضی - ملا ۱۴۵
 علیشیر ۲۶۵، ۹۱، ۱۱۴، ۲۴۵
 رجوع ه (میر علیشیر - بوانی)

غ

عیات الدین - میر ۹۶
 عیات الدین - مولانا ۲۷۷

غاری - مولانا ۷۷، ۲۵۳
 غریب میرزا - شاه ۱۲۸، ۱۰۱، ۱۵۴
 غرقی - مولانا ۴۰۳

غیاث الدین علی - ملا ۱۵۴	غیاث الدین دهمدار - خواجه ۹۸
غیاث الدین علی - مولانا ۱۵۴	غیاث الدین خواندمیر ، ز
غیاث الدین محمد ۱۰۲ (حاشیه)	غیاث الدین - سید ، ۹۶ ، ۲۷۲
غیاث الدین محمد - ملا ۱۴۵ ، ۱۵۰	غیاث الدین صباغ ۳۸۳
	غیاث الدین علی ۱۰۲ ، ۲۷۷

ف

فردوسی ، ۸۰ ، ۱۷۷ ، ۳۳۴ ، ۳۳۸ ، ۳۴۱ ، ۳۴۲	فاتح (سلطان محمد) ، ل
۳۴۴ ، ۳۴۴ ، ۳۴۵	فانی - مولانا ۱۱۶ ، ۳۸۸ ، ۳۰۶
فروغی ۱۶۵	فانی کور ۱۶۰
فرهاد ۶۷	فارغی - مولانا ۶۹
فرهادی - - ملا ۱۵۸	فاضل ۳۹۱ ، ۳۹۲
فرهادالدین عطار - شیخ ، ی ، یب ، یج ، ۳۴ (رجوع معطار)	فتاحی - مولانا یحیی شاد ۱۸۸
فریدون حسین میرزا ۱۲۸ ، ۱۵۸	فتح الله - شیخ ۳۸۹
فصیح - مولانا ۴۰۵	فتح الله - مولانا ۴۵۴
فصیح الدین - خواجه ۱۰۶	فتح الله کاتب - مولانا ۳۹۳ ، ۳۹۴
فصیح الدین - مولانا ، ط ، ۲۸۱	فتحی - ۴۱۴
فصیحی روی - مولانا ۳۲	فتحی - ملا ۱۵۸
فصلی - خواجه ۱۱۹ ، ۲۸۷	فجر - امام ۳۰ ، ۴۰ ، ۲۰۲ ، ۳۲۲
فصلی - مولانا ۴۹۹	فجر مولانا ۴۰۱
فصلی الله اوالدی ۴۶ ، ۱۱۶ ، ۱۳۴	فجرالدین - مولانا ۲۵۴
فصلی الله سرمدی ۴۰۱	فجرالدین شکیچی ۲۵۵
فصلی - مولانا ۸۴ ، ۲۵۶	فجر حلعلی - ۶۰ ، ۳۹۱
فصای ۱۶۱ ، ۳۵۵ ، ۳۰۷	فجر رازی ۴۴۴
فصی - مولانا ۸۰ (حاشیه) ۴۶۱ ، ۸۶	فجر گرگانی ۲۳۳
فصی - ملا ۱۶۶	فجری هراتی ، ج ی ا ، کو ، ار ، کج ، د
فصی - میر ۳۰۸	فجری سلطان محمد بن امیری ، کج ، د
فصی - مولانا ۴۵۶	فدائی - مولانا ۴۶۱
فصی که دک - ملا ۱۵۴	فدائی تبریزی ۸۷
	فراه ۳۲۳
	فراقی ۳۸۰
	فراقی - ملا ۱۶۸
	فرجی ۴۴۵
	فرخی - مولانا ۴۰۴

ق

- قابلی - مولانا ۲۴، ۶۶، ۲۴۰
 قاسم - امیر ۷، ۸، ۱۳۹
 قاسم - میرزا ۱۷۰
 قاسم ابوار - امیری، یح ۱۸۳ - ۱۸۴ (حاشیه) ۶
 قاسم الانوار - سید، یط
 قاسم - شاه ۹۶
 قاسم عاصم - ملا ۱۶۵
 قاسم غمره - ملا ۱۶۹
 قاسم ولدی - میر ۱۷۱
 قاسمی - حواجه ابوالقاسم ۱۴۵
 قاسمی - درویش ۱۵۳
 قاصی زاده ۸۴، ۲۵۸، ۳۹۶
 قاصی سلام الله ۳۹۵
 قاصی عبدالوهاب مشهدی - مولانا ۴۶
 قباد ۲۴۵
 قسری (سعه ترکی قسری) ۲۱۳
 قبولی - مولانا، ح ۴۳، ۶۴، ۲۱۶، ۲۴۲، ۳۰۷
 ۴۰۰
 قولی قدوری - مولانا ۷۲
 قدسی - مولانا ۱۵، ۱۹۰
 قدیمی - مولانا ۲۱، ۱۹۵
- راضه - سید ۶۳، ۶۴، ۲۳۶، ۲۳۷
 قرشی - مولانا میر ۴۷، ۲۲۰
 قطب - سید ۶۴، ۲۳۷ (حاشیه)
 قطب الدین - مولانا ۱۵۵
 قطب الدین احمد - حواجه ۲۸۰
 قطب الدین محمد - حواجه ۱۰۵، ۲۸۰
 قطب نائی - استاد ۱۲۳
 قطبی - مولانا ۴۲، ۱۹۶، ۱۹۷
 فلاشی - مولانا ۸۳، ۲۵۸
 قل محمد - استاد ۲۷۸، ۱۰۴
 قلمدر - میر ۷۸
 قلمدر - حرمی ۲۱۴
 ۱۴۳
 قمر حراسابی - حواجه ۲۷۹
 قمر کمرنگی ۱۰۵
 قسری - مولانا ۳۹، ۲۱۳
 قوام الدین معمار ۱۲۴، ۳۱۴
 قوسی - مولانا ۷۳، ۲۴۸
 قوسی - ۱۶۷

ک

- کاتب - یوسف شاه ۲۱۰
 کاتب - بهلولان ۸۸
 کاسی ۱۹۳، ۲۰۴
 کاسی - مولانا ۱۰، ۳۱، ۱۸۶، ۱۸۷
 کاسی ترشیری ۵
 کاشفی ۹۳، ۲۶۸ (رجوع شود، حسی واحد)
 کاظمی ۲۱۱
 کاظمی - سید ۳۷
 کامی - ۶۰، ۲۳۳، ۲۳۴
 کاوی - ۳۱۸
 کاسر - شیخ قوسی ۳۰۵، ۳۹۶، ۳۹۱
 کدود ۲۶

کمال الدین حسین — میر ۲۷۰، ۹۴
 کمال تربتی ح، ۲۰۵، ۴۲
 کمال کچکولی — سید ۲۰۷
 کمال کچکولی — سید ۳۴
 کمالی مولا، ۵۱، ۲۲۴
 خان ارو — حافظ پناهی ۱۴۷
 دهنری مولا، ۴۵، ۶۸، ۲۴۲، ۲۱۹
 دوچک دک ۳۰۴
 دوز اطیف ۱۶۴
 دوزی حواجه ۴۹
 دوزی -- مولا، ۸۴، ۱۱۱، ۱۵۵، ۲۸۴، ۲۵۸
 دوشاخ ۱۵۴ (حاشیه)
 دوشاخ میرزا، ۳۸، ۹۷، ۱۲۷، ۳۱۵
 دوشاخ ۳۲۹
 دوشاخ ۲۲۹

کرود ۲۶ (حاشیه)
 کریم الدین - حواجه حبیب الله ساوچی، کو (حاشیه)
 کل عیشی - ۴۰۳
 کلان برادر - حواجه ۲۵۹، ۸۵
 کلان قاضی - حواجه ۲۷۴، ۱۰۲
 کلان معنای -- مولا ۱۵۰
 کمال - مولا، ۵۹، ۳۶۰، ۳۶۲، ۳۰۴
 کمال اسماعیل ۳۵۳
 کمال حسینی شیح ۳۶، ۳۵۵، ۳۵۰
 کمال - شیح ۲۳، ۳۵، ۱۹۳، ۲۰۶، ۲۰۰
 کمال - سند ۲۰۸
 کمال - حواجه ۱۸
 کمال الدین اسماعیل، ۴۴۸
 کمال الدین شاه - ن اسماعیلی، ۴۱
 کمال الدین محمود مولا ۹۱
 کمال الدین حسینی حواجه ۱۰۶، ۲۸۰

ک

کمال الدین حسینی ۲۶۶، ۲۵۳، ۱۰۴، ۹۱، ۷۶
 کمال ۳۴۱، ۳

ل

کدانی - مولا ۸۳، ۲۵۸
 کشتاف ۳۲۴، ۳۹۹
 کلجی مولا، ۱۶۱، ۲۰۰، ۲۹۷

لید ۲۷۳
 لسان العرب ۳۵۵
 لسانی مولا، ۱۶۰
 لطفی - مولا ۴۰، ۲۰۰
 لطفی ۷۱، ۱۶۴، ۲۲۴
 لطفی ۴۹۴
 لطفی ۵۱، ۲۲۵، ۲۰۰
 لطفی ۱۱۷ (حاشیه)

م

محمد اداہی شیرازی - مولانا ۳۶۴ (حاشیہ)
 محمد القرویسی - حکیم شاہ، لا، لب
 محمد امامی - ماضی ۱۴
 محمد آملی - مولانا ۴۵، ۲۱۸
 محمد امین ۴۳، ۲۵۰، ۲۱۶
 محمد امینی - مولانا ۹۹ (حاشیہ)،
 محمد بایسنقر - سلطان ۱۷، ۱۹۱
 محمد تشکیچی - خواجہ ۲۶۰
 محمد بدخشی - ملا ۹۵
 محمد بدخشی - مولانا (۱۹۳ حاشیہ)، ۲۷۱
 محمد بن حاکم مہارک شاہ المتطلب - ل ۱۸۱ (حاشیہ)
 محمد بن مہارک القرویسی ل، لا، اب
 (رجوع بابن المبارک القرویسی)
 محمد تنادکانی - مولانا (۵۵ حاشیہ) ۲۰۲، ۲۷
 محمد تبریزی - شیخ الاسلام - ۴۰۹
 محمد حمزہ ۱۱۲، ۲۸۴
 محمد - ملا حاجی ۱۵۴
 محمد حسن خان اعتماد السلطہ ی
 محمد خان - سلطان ل ۵۰۵
 محمد رضا، محمد، اصغر، علی ی
 محمد زمان بن حسین خاویز آبادی نر
 محمد زمان مزا - ۱۷۲
 محمد (سلطان محمد) - خواجہ ۲۷۶
 محمد (سلطان محمد) - مولانا ۹۹
 محمد شعابی ۱۷ (حاشیہ)
 محمد صاحب ۷۵ (حاشیہ)
 محمد صالح ۱۱۰، ۲۸۳
 محمد طائر - مولانا ۷۵، ۲۵۰

ماتمی - مولانا ۳۸۹
 مانی - مولانا ۶۷، ۲۴۰
 مانی تربتی - ملا ۱۶۷
 مایلی - مولانا ۷۳، ۲۴۸
 مثالی - مولانا ۳۹۵
 مجدد الدین - خواجہ ۹۹
 مجدد الدین ہمدانی ۳۱۹
 مجدد الدین صاحب دیوان - خواجہ ۲۳۴
 مجدد الدین کاشی - مولانا ۳۹۵
 مجدد الدین محمد - خواجہ ۶۰، ۹۹، ۱۱۹، ۲۳۴
 مجدد دین آدم - شیخ ۳۱۸ (رجوع بسائی)
 مجرمی - ملا ۱۶۹
 مجلسی - مولانا ۱۵۴
 مخزون ۷۹ (حاشیہ)
 مجنون - مولانا ۷۹، ۲۴۹
 محتوی - مولانا ۷۹، ۲۵۴
 محبتی - مولانا ۲۵۸
 محبی - مولانا ۴۰ (حاشیہ)
 محبی نیشاوری ۱۶۱
 مجرمی - مولانا ۸۷، ۲۶۱
 محرمی میرشکار - ملا ۱۶۹
 محمد آقا نچجواہی - حاجی، الف، کو
 محمد - پهلوان ۳۶۴ (رجوع پهلوان)
 محمد - مولانا ۲۳ (حاشیہ) ۱۹۷، ۲۲۰
 محمد - سید ۷
 محمد - فاضل ۱۴، ۱۸۹
 محمد مجلسی - مولانا سید، ۱۵۴
 محمد حراسانی - ملا ۱۰۶، ۲۸۰
 محمد خندان - ملا سلطان ۱۴۸
 محمد - معانی مولانا، ح، ۳۷، ۳۰۷، ۳۱۱
 محمد ابوسعید - پهلوان ح ۸۹

- محمد عالم - مولانا ۱۵، ۱۹۰
 محمد عرب - مولانا ۲۸، ۲۰۳
 محمد عصار ۳۵۴
 محمد علی - ۱۱۱، ۲۲۷، ۲۸۴
 محمد علی - ملا ۱۶۵
 محمد علی - میر ۵۳
 محمد علی تربیت، ب ار
 محمد عزالی - امام ۳۱۸
 محمد فوطه - ملا حاجی، ۱۵۹
 محمد قراضه - ۲۳۶، ۶۳ (حاشیه)
 محمد نورچی - شاه ۱۶۷
 محمد کشف - حوا - ۳۸۱
 محمد کشتی گیر - پهلوان ۴۶ (حاشیه)
 محمد لاهیجی - شیخ ۳۹۰، ۳۹۱
 محمد لعلت مار - استاذ ۱۵۴
 محمد مأمونی ۹۹ (حاشیه)
 محمد مجلد - حوا، ۴۶، ۲۱۹
 محمد مروارید - حوا، ۱۰۶، ۲۸۱
 محمد مصائی - مولانا ۳۴، ۳۷، ۲۰، ۲۱۱
 محمد مؤمن میرزا ۱۲۸، ۱۷۴، ۱۱۵، ۱۰۰
 محمد - مدد، ۱۰۰، ۴۰۰
 محمد میریوسف - ۱۴۷
 محمد نعمت آبادی - ۴۶، ۲۰
 محمد نایبی - ۲۷۶، ۹۹
 محمد نورعش - ۹۶، ۲۷۲
 محمد یوسف - ۱۷۲
 محمد یوسف میر ۱۰
 محمود - سلطان ۸۵، ۳۹۹، ۱۷۴، ۳۴۲
 محمود برلاس - امیر ۱۱۶ (حاشیه)، ۱۲۲، ۳۸۷
 محمود تابادی - خواجه ۵۶ (حاشیه)
 محمود جان - شاه ۴۰۴
 محمود سبزواری - خواجه ۱۰۳، ۲۷۷
 محمود شستری - شیخ ۳۶۶
 محمود عارفی - مولانا ۴۰
 محمود قزوینی - سلطان ۳۲۷، ۳۴۲، ۳۴۴
 محمود کاب ۱۴۸
 محمود میرزا - سلطان ۴۰، ۱۷۳، ۱۷۴
 محبتی - مولانا ۸۴
 محوی - مولانا ۶۵، ۸۷ (حاشیه)، ۲۳۸
 محیی الدین - مولانا ۳۹۸
 محیی الدین - شیخ ۳۲۳
 محمود - ۸۰۷، ۱۸۴
 مسیحی - مولانا ۳۱۱
 مرشد الدین عمری - شیخ ۳۷۷
 می - مولانا ۴۰۴
 م. ت. - حوا، ۸۶، ۲۲
 م. م. - مولانا ۲۶۶
 م. م. - حوا، ۳۱۱
 م. م. - مولانا ۴۸
 م. م. - حوا، ۲۱۲
 م. م. - سلطان ۲۲، ۱۷۳، ۱۹۵، ۱۹۶
 م. م. - ۲۱۹
 م. م. - ۴۵
 م. م. - ۵۲، ۲۲۶
 م. م. - مولانا ۱۹۶ (حاشیه)، ۲۲
 م. م. - مولانا ۴۰ (حاشیه)

مکتبی - مولانا ۴۸۷
منصور - خواجه ۸۵، ۸۷، ۳۵۹
منصور - درویش ۲۰۶
منصور سزواری - درویش ۴۴
موسی - مولانا ۷۵، ۷۶ (حاشیه)
موسی - خواجه ۱۳۹، ۴۵۰
مولانا راده ۳۷۰
مولوی، یا، یو، بط
مؤمنی - مولانا ۱۱۶
مؤمن سمرقندی - مولانا ۲۸۸
مؤند دیوانه - خواجه ۳۵، ۱۰۴، ۴۰۹
موبد مهنه - خواجه ۴۵، ۳۷، ۱۰۰، ۲۰۸، ۱۰۰
۲۷۹
مهدی - مولانا ۷۸
مهدی گاو - خواجه ۲۶۰
مهدی ۳۲۷، ۳۵۰
مهر - ملا ۱۴۵
میراشه - سلطان ۳۱۲
میرحسب الله ۱۱۲، ۲۸۴
میر حواید - مولانا ۲۷۰
میرزا عبدالله مع الاسلامی - حبی، الح
میرزا علی - سلطان ۲۹۶
میرزا حای - مولانا، ۵۱ (حاشیه)
میرسعد - مولانا ۵۳، ۲۲۶
میرسیا - مولانا ۲۲۶، ۲۲۱
میرعلی - مولانا ۱۰۰ (حاشیه)
میرعلی - ملا ۱۴۸
میرک - خواجه ۱۷۰
میرک - مولانا ۱۴۱
میرک حسین ۴۷۶ (حاشیه)
میرنو - خواجه ۱۱۰

مشرقی - مولانا ۷۰
مشرقی - مولانا ۶۸، ۴۴۱
مشرقی - مولانا ۴۲، ۱۵۰
مظفر الدین علی - شیخ ۳۸۹
مظفر حسین میرزا ۱۷۵ (حاشیه)
مظفر ممدار - خواجه ۴۰۰
مظفری - مولانا ۴۰۴
معری لک - ملا ۱۵۷
معزالدین سحر - سلطان ۳۴۶
معزی ۳۴۶
معانی میرحسین - ۹۶، ۲۷۲
معماریان، ۲۹۹
معین - مولانا - ۱۳۱، ۴۹۹
معین واعظ - مولانا ۳۶۹، ۹۴
معینی - مولانا ۳۵۱
معلی ۴۵ (حاشیه)
مفلسی - میر ۴۹، ۲۰۳
مقلی - مولانا ۶۴، ۸۲، ۲۳۷ (حاشیه)
مقصود - مولانا ۴۵۵
مقصود - خواجه ۳۰۹، ۳۱۰
مقصود تیرکر - ملا ۱۵۶
مقصود غلام - امیر ۱۷۲
مقصود کارروبی - خواجه ۴۰۹
مقیم کازروبی - مولانا ۳۸۹
مقیم کیخسروی | میرزا، ۱۷۱
مقیمی - ملا ۱۵۹
مقیمی - مولانا ۵۰، ۲۲۴ (حاشیه)، ۴۴۷
ملك ساقی بک ۲۸۵
ملك شاه سلجوقی - سلطان ۳۳۰
ملك كاشمیری - سلطان ۱۱۴، ۲۸۶
ملك - مولانا ۷۴، ۴۴۹

میر ویس ۷۷ (حاشیه)

میرهاشمی ۷۳، ۴۴۳

میلی - مولانا ۱۵۹

میرکی - مولانا ۱۲۱ (حاشیه) ۴۹۹

میرمرئاس ۹۲، ۹۳، ۴۶۷

میرمست - خواجه ۸۶ (رجوع به خواجه - ت)

میرم ساه ۱۶۹

ن

نعمانی ۹۰، ۱۴۵

نشاطی - مولانا ۸۲ (حاشیه)

نصر احمد ۲۲۶

نوری - مولانا ۳۱۱

نوری کبلائی - مولانا ۴۹۸

نورالدین طوسی - خواجه ۴۴۴

نورالدین - مولانا ۴۹۰

نورانی - مولانا ۴۶، ۸۵، ۴۱۹

۴۶۰

نظامی - ۱۴۸

نظامی - مولانا ۱۰۶، ۱۴۸، ۲۶۹

نظامی احمد - غیری - خواجه ۳۹۸

نظامی اولی - شیخ ۳۵۶

نظامی - خواجه ۱۰۶، ۱۶۰

نظامی - خواجه ۱۰۶، ۲۰ (رجوع به خواجه)

نظامی - ۳۵۲، ۳۰۳

نظامی - ۲۲۳

نظامی - ۱۰۶

نظامی - ۲۵۲

نظامی - ۳۰۳

نظامی - ۱۰۶، ۱۳۰، ۱۳۱

نظامی - ۱۰۶، ۱۳۰، ۱۳۱

نظامی - ۲۲، ۱۹۷

نادری - مولانا ۷۶، ۴۵۱

نارن بك ۱۷۰

نازکی - درویش ۴۵، ۴۱۸

نازینی ۴۰، ۴۱۴

ناصر - مولانا ۲۸۸

ناصرالدین - مولانا ۱۱۷، ۴۸۸

ناصر خسرو ۴۴۸

ناصری - مولانا ۸۸، ۴۶۲

نامی - مولانا ۴۷۵

نامی - ملا ۹۸

ناری، ۲۸۴

نعم - شیخ ۱۱۹

نعم الدین - شیخ ۴۹۵

نعم الدین دانه ۴۴۰

نعم الدین کمری - شیخ ۴۱۹

نعم اول - شیخ ۳۹۹

نعم ثانی ۳۹۹

نعمی - خواجه ۴۸۴

نعمی - مولانا ۷۹، ۱۰۶، ۴۵۴

نعمی - مولانا ۴۱۲

نعمی مولانا حاجی ۴۸

نعمانی کج

نعمی - مولانا ۴۴۵ (حاشیه)

نعمی - مولانا ۴۱

نعمی - مولانا ۸۱، ۴۴۸، ۴۸۶

نعمی قهستانی ۳۵۵

نورالله - قاضی ۱۴۲	نقابی - مولانا ۶۸ (حاشیه)
نورالله - مولانا ۱۶۸	نقیبی - سید ۲۱۸
نورالدین - مولانا (رحیم نجابی) (عبدالرحمن جامی)	نقیبی - مولانا ۷۳، ۲۴۴، ۵۰
۲۴۹، ۵۶	نوائی ۹۰ (رحیم نجیب علیشیر)
نورسعید - امیر ۳۲۷	نوائی - ملا ۱۶۸
نورسعید بیک ۵۲	نور - مولانا ۱۰۰، ۲۷۶
نوری - ملا ۱۶۴	نور - مولانا عبدالرحمن حامی ۲۳، ۳۲۰، ۳۴، ۴۱۰
نوری - مولانا ۷۳، ۲۴۹	۹۴، ۸۸، ۸۰، ۷۶، ۶۲، ۵۰
نیاری ۳۶۶ (حاشیه) ۴۰۹	

و

وصفی ۱۶۵	واحدی - مولانا ۸۳، ۲۵۸
وصفی - ملا ۱۶۲	واعظ - مولانا ۲۶۸ (رحیم نکاشی)
وصلی - مولانا ۲۷۴	وافی - مولانا ۸۸
وصلی - مولانا (عبدالرحمن) ۱۰۳	واله - مولانا ۴۰
ودائی (مولانا رمایی) ۷۶، ۲۵۲	واله داغستانی، کج
ودائی (امیر حاجی احمد) ۷۶، ۲۵۲	والهی ۸۸، ۲۶۲
ودائی مولانا ۳۰۹	والهی - مولانا ۲۱۴
ولد بیک - شاه ۱۷۱	والهی سمرقندی - ملا ۱۵۵
ولی، ک ۱۷۲	واهبی ۱۱۰
ولی قدر ۲۱۳	وحدتی - مولانا ۷۶، ۲۵۱
ولای داند - مولانا ۴۰	وحیدی ۱۶۱
ولسی - ملا ۱۶۳	ودامی - مولانا ۶۷، ۲۴۱
ولسی - مولانا ۳۱، ۳۲، ۲۰۵	وصالی کاشی - مولانا ۳۹۰، ۳۹۰

ه

هاشمی - مولانا ۱۳، ۲۹۴، ۲۴۳	هانمی - ۶۲
هاشمی - مولانا ۱۴۴	هاشم - خواجہ ۳۷۹
محمّدی - مولانا ۱۵۵، ۱۶۵	هاشم - میر ۱۴۰
میرای - مولانا ۸۰	هاشمی - سید ۱۴، ۱۸۹

هروی - امامی ۳۴۷، ۳۴۰	همام ۳۴۹
هزار اسپهان ۱۴	همای سمرقندی ۱۶۰
هفت رنگی ۴۹۴	همایون - میر ۱۳۹، ۴۰۴
هلاکوخان، بیچ ۳۲۰	همایون میرزا ۱۷۵
هلاکی - مولانا ۷۶، ۱۵۱، ۴۰۶	هندی - مولانا ۷۹، ۴۵۴
هلال - مولانا ۵۳ (حاشیه)	هوائی ۴۲، ۲۱۵
هلالی - مولانا، ط ۶۸، ۵۳، ۸۱، ۲۴۲، ۲۵۳	هوارت، اد
همائی - مولانا ۱۲۰، ۲۹۸	هوشی - مولانا ۴۰۴

ی

یادگار - میر (سیفی) ۴۰۴، ۴۰	۳۰۲، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۱۱
یارعلی تبریزی - - - - - ۲۸۹	یامعوب خان ترکان آق قویونلو سلطان، د، ۳۰۰ (حاشیه)
یارمحمد رخنه ۱۷۳	یامعور - سلطان ۲۹۷
یاری ۲۶۰ (حاشیه)	یاقوب - مرزا ۲۷۳ (حاشیه)
یاری - حافظ ۳۹، ۲۱۳	یامورچی - میر ۱۱۱
یاری - مولانا ۱۳۰، ۲۹۹، ۳۹۰	یامور - ۱۷۵
یاری - مولانا ۴۶، ۸۶، ۲۱۹، ۲۹۹، ۳۹۰	یاموسف - مولانا (بدعی) ۴۲۲
یامغورچی بیک ۱۱۱	یاموس - مرزا، حواحه ۴۲
یبعی - فاسی ۱۴۴	یاموس - مرزا، هروی ۱۵۶ (حاشیه)
یبعی - سیک - - - - - ۱۴۵، ۲۰۱	یاموس - مرزا، ۱۶۳
یبعی بیک ۳۸۵	یاموس - مرزا، ۲۱۰
یعقوب آق قویونلو - سلطان ۵	یاموس - مرزا، ۲۸۷
یعقوب - سلطان ۱۱۹، ۱۱۱، ۱۲۳، ۱۲۴	یاموس - مرزا، حواحه ۵۳
۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۶، ۲۹۷، ۳۱۲	یاموس - مرزا، ۱۵۶
یعقوبخان - سلطان ۱۰، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۹۱	یاموس - مرزا، ۲۹۵، ۲۹۶، ۲۹۷

فهرست اماکن

الف

اسفرار ۱۵۶	ایبهر ۳۳۵، ۸۱
اشکبش ۹۵۰	ایبورد، بد
اصهبان ۱۵۳، ۳۴۸، ۳۶۳	آذو، ایجان، و، لا، ۲۳۲، ۳۰۹
افغانستان، ی	اردیل ۳۹۶
آق سرای ۴۱	ارهکک و سر ۱۹
اقصا ۱۵۵	ارکستان، ر، ط
البحان، د	استرآباد ۲۰ (حاشیه) ۴۰، ۳۸، ۲۴۰، ۴۳، ۴۷،
الحق ۶۵	۷۷، ۷۸، ۸۵، ۸۷، ۱۲۰ (حاشیه) ۱۲۱،
آمو ۳۳۷	۱۳۴، ۱۳۵، ۱۸۷، ۲۱۴، ۲۱۶ (حاشیه)،
اندجان ۱۵۵، ۱۵۸، ۲۲۲، ۳۸۱	۲۱۶، ۲۱۵، ۲۲۰، ۲۵۳، ۲۶۴، ۲۹۹،
اندخود ۴۱	اسطبول (اسلامبول)، الف، ب، ل، لا،
اندیجان ۴۸ (حاشیه)	۳۱۶، ۳۶۳، ۳۸۳، ۴۰۴، ۴۰۰،
اوبه ۶۰، ۷۴، ۲۳۳، ۲۴۹	اسفران - اسفراین ۴۲، ۴۵، ۷۳، ۱۳۹، ۱۸۵،
اومان ۳۲۶	۶۵۳، ۶۱۴، ۱۸۶
اناصوفیه، ب	
ایران الف، د، ه، و، ز ۳۶۳، ۳۹۹، ۲۶۴	

ب

بقعه امیر قاسم انوار، ی	باهر ۲۴۹، ۷۴، ۵۲
بقعه هارویه، ه	بادعیس، کب
بکران ۳۳۵	باررگان، یب
بلخ ۳۴، ۳۵، ۴۳، ۴۶، ۵۰، ۶۶، ۶۷، ۷۹	بارارچه شیخ چاوش ۲۱۶ (حاشیه)
۱۱۰ (حاشیه)، ۱۲۷، ۱۶۰، ۲۰۷، ۲۲۶،	بارارچه ملک ۲۱۶
۲۳۹، ۲۷۰، ۳۲۲	باع سعیددار (حاشیه) ۲۱۷
بدر، د ۵۰	بحارا، ۴۵، ۱۴۴، ۱۵۵، ۱۵۹، ۱۶۰،
بورسه ۳۸۹	۱۶۳، ۱۶۵، ۱۶۹، ۱۸۸، ۳۳۷،
بازار ۲۷۰	مدخشان، د، ۱۹۰، ۷۰، ۱۱۸، ۱۹۳،
ب - "مقدس" ۳	مدخشانات، ۱۷۳
ب - ون ۱۴۴	بریتانیا، الف، ل، ج
	مقداد، ۳۴۸، ۳۱۹
	ممداذک ۳۱۹

پ

پای حصار ۲۷۱ | پل مالان ۲۱۸

ت

تاشکند، ط ۵۴ (حاشیه) ۱۴۶ ۱۶۴ | ترکیه، ب، ز
تبریز، د، و، ث (حاشیه) ۶ ۱۰۱۲۳۰۶۵ | نفت یزد ۳۱۴، ۱۹۹، ۲۵
توت ۲۰۶، ۱۴۵، ۳۳ | توران ۲۶۴
تورشیر ۱۷ ۶۸۰، ۸۰۶۷، ۶۴ ۲۳۷، ۲۰۵ | ون ۱۶۳، ۱۵۳
تورکستان ی ۹۱ | تهران، الف، ب، ز، لا، یا، یز، یج، لو، لیج، ا ۱۴۱

ج

چاه ۲۱۵، ۴۲ | چوبین ۱۶۸، ۷۷، ۶۷
جرهاس ۸۵ ۲۵۹، ۲۲۰ | جیحانکو ۸۸
جغتای ۱۶۱، ۱۲۴ | جوزجان ۷۲

چ

چالدران ۳۹۷ | چشمه، کیلاس، د
چشمه، گ، و، ن ۷۴ | چشمه، مو، ده
چشمه، گلستان، د، و، ن ۶۰ | چشمه، لاس ۱۴۴

ح

حجاز ۳۳۳، ۶۶۱ | ح ۳۹۷
حصار ۱۱۱، ۸۰، ۱۲۱، ۱۵۵ ۲۹۰، ۲۶۱، ۱۰ | ح ۲۸۵
حصار شاهان ۲ ۳۱۰، ۲۵ | ح ۹۵

خ

خاندان، حصار، د، و، ن ۱۱۱، ۱۱۶ | خ ۵۶، ۴۶، ۴۵، ۳۸، ۳۵
خاندان، حصار، د، و، ن ۶۹ | خ ۱۰۰، ۹۸، ۹۴، ۹۳، ۹۱، ۶۶، ۶۵
خاندان، مو، ل ۶۰ | خ ۱۱۸، ۱۱۵، ۱۱۴، ۱۱۲، ۱۱۱، ۱۰۲
خاندان، ش ۱۱ | خ ۱۴۲، ۱۴۱، ۱۳۹، ۱۳۲، ۱۲۱، ۲۰
خاندان، ش ۶۱ | خ ۱۵۴، ۱۴۹، ۱۴۸، ۱۴۷، ۱۴۴، ۱۳۳
خاندان، ر، د، و، ن ۶۰، ۱۰۰، ۱۰۱ | خ ۱۷۱، ۱۷۰، ۱۶۸، ۱۶۵، ۱۶۴

خطا ۶۷	۲۰۷، ۲۰۵، ۲۰۴، ۱۸۹، ۱۸۸، ۱۷۴
حاجال ۳۹۱	۲۳۰، ۲۲۹، ۲۲۷، ۲۲۲، ۲۱۹، ۲۱۸
حواجه خضر (لنگر) ۳۰	۲۶۷، ۲۴۲، ۲۳۸، ۲۳۷، ۲۳۶، ۲۳۴، ۲۳۳
خواحه طاق ۵۳، ۳۴	۲۸۱، ۲۷۵، ۲۷۲، ۲۷۱، ۲۷۰، ۲۶۹
خوارزم ۳۱۹، ۲۸۳، ۱۰۸۵، ۱۰۴۶، ۱۱۷، ۱۱۰، ۵۲	۳۰۹، ۲۹۹، ۲۹۷، ۲۹۶، ۲۹۳، ۲۹۱
خواف، یط، ۱۶۸، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۷	۴۰۳، ۳۹۲، ۳۷۰
خوچان ۲۲۰، ۴۷ (حاشیه)	حرگرد حام، ی، یط، ۷

د

دامغان ۶۲	دو برادران ۲۲۴
دحله ۳۴۸	دوان ۱۴۱
دوب خوش ۲۸	دیار نکر ۳۳۸
درجز، ید	دهکمار ۵۰
دوره دوبرادران ۵۰	دیر آباد، یج

ر

رادگان، ید	رودس ۴۰۹، ۴۰۵، ۳۶۵
رباط سنک بست، ر، ی، یز، یج	روم ۳۷۰، ۲۸۹، ۲۷۳، ۲۵۶، ۲۲۸، ۲۴۱
رباط دیر آباد، ی، ر	۴۰۶، ۴۰۵، ۳۹۳، ۳۹۲، ۳۹۱، ۳۷۸
رستطق ۳۲۹	روی (اکم شش خواف)، یط
رستم‌دار ۴۰۰	ری ۳۹۹، ۱۸۹، ۱۴۱

ز

زاوه ۲۵۳، ۲۷۷	زیارتگاه ۷۸
---------------	-------------

س

ساعر ۲۰۵، ۳۲	سرحس ۲۴۹، ۲۲۲، ۱۶۱، ۷۳
ساوه ۲۹۵، ۲۹۳، ۱۴۲، ۱۱۹، ۱۱۸	سرپل ۳۱
سبزوار ۱۴۵، ۹۸، ۹۳، ۴۲، ۲۶، ۲۴، ۲۳	سرپل ۲۱۷، ۱۱۷
۲۱۳، ۱۹۸، ۱۶۵، ۱۶۳	سلطانیه ۳۲۰
سراب ۱۸۳	سهم‌درد ۴۷۰، ۴۱۰، ۲۷، ۱۹، ۱۰، ۹
سر حاب ۳۴۰	

۳۴۵ ، ۳۱۴ ، ۲۸۸ ، ۲۸۶ ، ۲۲۵	حافیه ، ۱۱۴ ، ۹۶ ، ۶۴ ، ۵۴ ، ۵۲ ، ۵۱ ، ۴۸
۳۸۰ ، ۳۷۹ ، ۳۶۷ ، ۳۴۶	۱۴۶ ، ۱۳۴ ، ۱۲۳ ، ۱۱۷ ، ۱۱۶ ، ۱۱۵
سد ، کج ، کط	۱۸۳ ، ۱۷۳ ، ۱۷۱ ، ۱۶۳ ، ۱۶۲ ، ۱۵۱
سیستان ۲۹ ، ۱۴۴ ، ۲۰۳	۲۲۱ ، ۲۲۰ ، ۲۱۴ ، ۲۰۲ ، ۲۰۱ ، ۱۹۹ ، ۱۹۰
سیمان ۱۴۴	۲۳۷ ، ۲۳۴ ، ۲۲۷ ، ۲۲۶ ، ۲۲۵ ، ۲۲۲

ش

شروان - شیروان ۹۱ ، ۱۶۶ ، ۳۲۹ ، ۳۴۵	شاخ ۱۵۵
شنان ۲۸	شادیاج ، یب ، یج
شهرسبز ۱۱۵	شارحت ۹۹
شیراز ، د ، و ، ۱۹ ، ۳۷ ، ۴۰ ، ۶۳ ، ۱۲۰	شام ۳۹۷ ، ۳۵۸
۲۱۱ ، ۱۹۳ ، ۱۶۱ ، ۱۶۰ ، ۱۴۱ ، ۱۲۱	شیرغان ۲۷۸ ، ۱۰۳
۴۰۱ ، ۳۸۵ ، ۲۹۹ ، ۲۱۳	

ص

صفا ۳۰۱

ط

طوس ، بند ، به ، یر ۳۴۵ ، ۳۴۱	طوس ۸۰
	طری - قری ی

ع

۳۶۳ ، ۳۰۹ ، ۳۰۳ ، ۲۹۶ ، ۲۹۳ ، ۲۸۸ ، ۲۷۳	عراق و لا ۷ ، ۲۹ ، ۳۷ ، ۳۸ ، ۶۳
هرستان ۲۵۶	۱۲۰ ، ۱۱۸ ، ۱۱۱ ، ۹۴ ، ۸۶ ، ۸۰ ، ۶۶
	۲۱۲ ، ۲۱۰ ، ۱۹۹ ، ۱۷۱ ، ۱۵۸ ، ۱۴۲ ، ۱۳۹ ، ۱۲۳
	۲۷۰ ، ۲۵۵ ، ۲۳۸ ، ۲۳۷ ، ۲۳۳ ، ۲۳۲

غ

غریب ۲۸۴ ، ۳۰۱

ف

فارس ، و ، ۳ ، ۲ ، ۳۰۵	فارج آباد ، مدره داران
------------------------	------------------------

فارج آباد ۱۴۵

فرکت ۱۱۷، ۲۸۸۰

۳ - فرخانة ماوراء النهر ۳۲۶
فرنگه ۴۰۶

ق

قلعه ملك خواهي ۸۴
قم ۱۱۹، ۱۶۱، ۲۹۶۰
قندر ۹۵
قندور ۲۴۲
قويه روم ۳۲۱
قهبستان ۱۴۳، ۱۴۹۰

قاپن ۱۵۰، ۱۵۱
قبچاق - دشت ۳۷۸
قرية ارمك (حاشيه) ۱۳۹
قرا باغ ۲۲۶
قروين، يا: ۱۱۸، ۱۶۳، ۲۹۱، ۲۹۶، ۳۱۸، ۳۲۹
قسططليه، ل

ک

کعبه ۹۷، ۱۵۹
کوجه صفا ۳۹، ۲۱۳
کوسو ۲۲۳
کوشك مرعاب کا
کوهستان ۳۶
کوه صاف ۵۱، ۷۹، ۲۲۴، ۲۵۵

کابل ۱۶۰، ۲۲۶
کازرون ۱۴۱، ۳۰۹
کاشان (حاشيه) ۱۳۹
کنود جامه ۷۳
کشور ۱۷۳
کردستان ۳۲۶
کرمان ۱۱۶، ۱۱۹۰، ۱۵۳، ۲۸۷۰

گ

گاسک بد ۹، یو
گنبد ملکان ۶۹۰
گنجه ۳۵۲
کوجه صفا ۳۹

گازرگاه ۵۵
گازرگاه هری ۲۲۰
گرگان، بیج
گجرات ۲۹۷

ل

لنگر ی به

لار ۱۲۱، ۴۰۳
لیدن، یو، بیج، یط

م

۳۳۵، ۳۳، ۳۶۳
محولات حراسان ۷۷، ۲۵۳
محلّه حواجه شهاب ۰، ک
محلّه مرعسی ۷۱

مزار عکاشه ۷۹
مرعه لنگر، یط
مارندران، ی
ماوراء النهر، لیج، لد، ۵۱، ۱۵۰، ۱۵۳، ۱۵۵
۱۵۹، ۱۶۴، ۱۶۹، ۱۷۳، ۱۸۷، ۲۲۵

۲۱۵،۲۰۹،۲۰۶،۲۰۳، ۲۰۱، ۱۹۱

۲۷۲،۲۵۸،۲۵۰،۲۴۹، ۲۴۸، ۲۴۰

۲۸۸، ۲۸۴

مصر، لب، ۴۴۸، ۳۶۳، ۴۰۵، ۳۹۷

مکه، لب، ۷، ۲۲، ۳۳، ۳۲، ۷۶، ۶۳، ۸۲

۸۷، ۱۰۴، ۱۰۱، ۱۱۷، ۱۱۹، ۱۲۷، ۱۹۶

۲۳۶، ۲۵۶، ۲۶۷، ۲۷۲، ۲۸۰، ۲۸۹

۳۳۱، ۳۴۰، ۳۵۸، ۳۷۸، ۳۹۸، ۴۰۱

۴۰۶، ۴۰۲

مهرآباد ۸

مهنه ۳۷، ۲۱۰، ۲۷۷

مدینه ۶۳، ۲۳۶

مدرسه اخلاصیه، ک، ۲۱۳، ۳۹، ک

مرو، یز، ۵۲، ۷۶، ۸۱، ۱۵۳، ۱۶۵، ۱۶۵، ۲۲۵، ۳۳۶

مرو شامخان ۳۳۶

مروه ۳۰۱

مسجد جامع، ک،

مشهد، ح، ی، یا، ید، ید، یو، یر، یج، ۷، ۱۷

۲۶، ۲۹، ۳۰، ۳۵، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۵، ۴۷، ۶۷

۶۸، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۸۸

۹۶، ۹۱، ۹۱، ۱۱۲، ۱۲۴، ۱۳۷، ۱۳۹، ۱۵۰

ن

۱۴۸، ۱۵۰، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۸، ۱۷۱، ۲۱۳، ۳۹۰

نیل ۳۴۸

نیمروز ۱۱۱، ۲۸۴

نسا، ید

نعمت آباد ۲۲۰، ۲۶۴

نیشابور، ی، یج، یز، یج، ۷، ۸، ۳۹، ۴۵، ۹۲

ه

۱۶۹، ۲۰۲، ۲۱۵

هری ۳۲، ۴۶، ۵۳، ۶۰، ۷۲، ۱۴۵، ۱۸۳

۱۸۵، ۱۹۰، ۱۹۴، ۲۰۳، ۲۰۵، ۲۱۰

۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۸

۲۲۰، ۲۲۶، ۲۳۰، ۲۳۰، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۶

۲۳۸، ۲۴۵، ۲۵۱، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۶، ۲۶۶

۲۶۷، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۵

۲۷۸، ۲۸۶، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۱۲، ۳۱۶

هندوستان ۱۸۶، ۲۵۶، ۲۹۷، ۳۶۳

همدان ۴۰۴، ۳۰۰، ۳۲۶

هرات، الف، و، ی، ک، ل، بر، کا، کب، کو،

کر، کج، کط، لد، ۱۹، ۲۰، ۲۸، ۳۰

۳۲، ۳۴، ۳۶، ۳۷، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۲

۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۷، ۴۸، ۵۰، ۵۰، ۶۰، ۶۵

۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۶، ۷۸، ۷۹، ۸۲، ۸۵

۸۸، ۹۱، ۹۳، ۹۵، ۹۸، ۹۹، ۱۰۲، ۱۱۴

۱۱۵، ۱۲۰، ۱۲۲، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۹

۱۴۰، ۱۴۶، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱

۱۵۲، ۱۵۴، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹

۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶

ی

فهرست کتب

الف

۳۲۲ اشارات	مدال نامه (حاشیه) ۱۰۹
۳۲۵ الفیه شلمیه	داب بحث مسعودی ۳۷۰
۳۱۸ انتحاب حدیقه	حسن التواریخ روملو، کو، کر (حاشیه)
۶ انیس العاشقین	خلاق ناصری ۳۲۳
ایسافوجی، لچ	سکندر نامه ۲۳۵

ب

بوستان خیال، کج، کط	رهان (حاشیه) ۱۳
بهارستان حامی، لا، لد، له، ۳۲۵ (حاشیه)	دایع الوسط ۱۳۵
بهرام و گلندام ۱۰، ۱۸۶	پل وکل ۱۹۰
بیان، ۳۲۲	رستان ۲۴۱، ۳۳۷، ۳۵۵

پ

ح کج ۳۵۳

ت

تحریر اقلیدس ۲۶۷	تربیع اس حلکان ۳۹۷
تحفة الحبيب، کج، کط	تربیع ادبیات ایران، ز
تحریر العراقین ۳۳۲	تربیع البوت ر
تحفة سامی، و، ر، کو، کج	تربیع حافظ ابرو ۲۷۰
ترجمه حیات الجیوان، لب	تربیع ظفر نامه ۲۵
تذکرة الشعراء دولتشاه سمرقندی، و، ی، ب، کد	تربیع مغول، لد
تذکرة النساء، کط	تربیع ۳۲۳
تذکرة دولتشاه ۳۲۳ (حاشیه)	تربیات ۱۰
تذکرة الشعراء ۱۰۸ (حاشیه)	تربیات کاتبی ۱۸

تواریخ ۱۳۵	ترجمه ظفرنامه (حاشیه) ۴۹
تهافت مولی خواجه زاده ، لب	تفسیر بنوی (معالم التنزیل) ۳۲۳
تیغ و قلم ، ۳۹ ، ۲۱۲	تفسیر خواب ۱۳
	تفسیر قاضی ۳۷۰

ج

جواهر الاسماء ، ۹۱ ، ۲۶۵	جام جم ۳۲۸
جواهر التفسیر ۹۳ ، ۲۶۸	جمال الفوائد ، ۱۵۶
جواهر المعایب ، کج ، کط	چشید و غورشید ۳۵۳
	چوایر الاسرار ۱۰

ح

حسن ودل ۱۳	حالات پهلوان محمد ابوسعید ۱۳۵
حسن و عشق ، ۱۰ ، ۱۸۶	حالات سید حسن اردشیر ۱۳۵
حلل ۲۵ ، ۱۹۹	حبیب السیر ، ز ، کو (حاشیه) ، کز (حاشیه)
حجاة الحيوان دمیری ، لب ، لچ	حدائق السحر فی دقائق الشعر ۳۴۹
حیرة الابرار ۱۳۵	حدیقه ۳۱۸

خ

خسة المتحرین ۱۳۵	خسرو و شیرین ۶۲
خسة نظامی ۳۶۴	خلاصة التواریخ کو (حاشیه)
خیال وصال ۱۷	خلاصة عباسی ، ۱۱
	خسة ۱۸۶ ، ۱۸۷ ، ۱۹۱ ، ۲۳۵ ، ۳۵۲

د

دریای ابرار امیر خسرو ۱۸ ، ۴۲۰ ، ۹۴ ، ۱۹۳ ، ۲۱۵	دربار امیر خسرو ۱۸ ، ۴۲۰ ، ۹۴ ، ۱۹۳ ، ۲۱۵
	۳۵۸ ، ۲۷۰

ذ

ذوالقافین ۱۰ ، ۱۸۶	ذوالبحرین ۱۰ ، ۱۸۶
--------------------	--------------------

ر

رساله قدسیه ۳۴۸	رباعیات خیام ۳۳۰
رساله در معرفت تقویم - لر	ربط السور والایات ، لب
روشنائی نامه ۳۴۸	رسالة سفرنامه ۳۴۸

الصفاء (حاشیه) ، ید ، ٩٤
الادویه ١٥٦ (حاشیه)

ریاض الشعراء ، کج

ز

٣٢٢ | زید و زینب ٣٨

ژ

ل آریامیک ، ر

م

کندری ١٣٥
ر نامه (اسکندرقامه) ٦٢ | سیرالنبی ٢٢٠٠٤٧

ش

٣٩٩٠٣٦٥٠٣٦٤٠٣٤٤٠٣٤٢٠٣٤١٠٣٣٤٠
شرح قصیده برده ٢٥ | درویش ٦٩
شرح الموجز ، لب | خیال ١٣ ، ١٨٨
شرح مواقف ٢٦٦ | ایسا غوحی ، لب ، لج ، ٣٧٠
شرح هدایه حکمت میرک چسکی ٣٧٠ | اسباب الله ٢٥
شقایق الدعایه ، لب | طوابع ٢٦٦
شبع و پروانه ١٥ ١٩٠ ٣٦٧ | معقولات العصیدیه ، لب

ص

الهاشقیس ٦٩

ظ

٢٣٥٠١٩٩٠٦٢٠

ع

رای اسکندر بیک ، کو (حاشیه)
رای عناسی بو
الدیا ١٠ | معایب المعلومات ٩٧
عروسی ١٣٥
عزیز و بحرر ٣٢١

غ

رایب الصعر ١٣٥

ف

فراق نامه ۳۵۳	موس ۲۸
فرائد القلائد ۳۴۹	فوائد الاختیار ۱۵۶ (حاشیه)
فرهنگ انجمن آرا ۸۲ (حاشیه)	فوائد الکبر ۱۳۵
فرهاد و شیرین ۱۳۵	

ق

قاموس الاعلام ، ل ، کط ، اب ، لیج	قصیده برده ۱۸۵ ، ۱۹۹ ، ۲۰۲
قرآن ۳۹	قصیده شیخ مهان ۱۳۵
قصص الحاقی ، یا	

ک

کافی ، لیج ، ۲۶۶	کشف الظنون ، اب
کشاف ۳۲۳	کلام الله ۱۲۵ ، ۱۲۸
کشف حکمت ۳۲۵	کلیله و دمنه ۳۳۶

گ

گلستان ۲۴۱ ، ۲۸۹ ، ۳۳۷ ، ۳۵۵	گل و لعل ۱۵
گلشن زار ، ۱۲۶ ، ۳۸۹	گوی و چوگان عارفی ۱۹۴

ل

لطائف نامه ، اب ، کو ، کز ، کج ، کط ، ۶۹ ، ۴ (حاشیه)	لغات شیخ عرامی ۳۵۱
۱۳۱ ، ۱۱۰	لیلی و معنوی ۳۸ ، ۵۷ ، ۶۲ ، ۶۹ ، ۱۲۲ ، ۲۱۱
لغات ۱۲۶	۲۳۰ ، ۳۱۲ ، ۳۸۸

م

مثنوی ۱۸۵ ، ۳۱۹ ، ۳۲۱ ، ۳۲۲	مرات العالم ، لد
مثنوی طفرنامه (حاشیه ، ۲۳۶)	مرصاد العباد ۳۲۰
معالم النفاس ، الف ، د ، ه ، و ، ل ، کو ، کز ، کج	مطلع السعدی ، ۳۰
لا ، لیج ، لد ، لو ، ار ، ۲ ، ۱۳۵ ، ۱۹۴ ، ۳۱۶	مطلع الشمس ، ی ، یا ، یج (حاشیه)
مجمع الخواص ترکی ، لر	معالم التبریل ، ۳۲۳
معدن و لیلی ، ۱۳۵	معدنات ۱۳۵
محمول ۳۲۲	مقصود اقصی ۱۸۵ ، ۹
مرات الصفا ۲۲۲	

مناظره منتعش ۲۵	الاخلاق، ز
منشآت ترکی ۱۳۵	السائرین ۲۷
موجز، لاج	السائرین شیخ عبدالله انصاری ۹۴، ۲۰۲، ۲۷۱
مهر و مشتری ۳۵۴	شمس و قمر ۳۹، ۲۱۲ و منتعش ۲۵ (حاشیه)

ن

نوادیر الشباب ۱۳۵	منظور (ناصر و مصور - حاشیه) ۱۸۶، ۱۰ الانس ۳۴، ۲۰۷
-------------------	--

و

وقعیة میرعلیشیر، ح، بط، ۲۸۶	وعذرا ۳۴۲
ویس و رامین ۳۳۳	۱۳۵

ه

هفت پیکر ۶۲	لاج، حکمت ۳۲۲
-------------	---------------

ی

یوسف وزلیجا ۳۹، ۲۱۲	تهای اوزلی، ز تهای میلستر دساسی، ز
---------------------	---------------------------------------

فهرست مطالب

مقدمه مصحح

الف - ل

و	مجالس النفائس ترکی
ر	مولف مجالس النفائس
ح	احوال میرعلیشیر (مستنبط از کتاب حاضر)
ط	آثار میرعلیشیر در خراسان
با	۱ - ایوان جنوبی صحن عتیق حضرت رضا
بب	۲ - مزار شیخ فریدالدین عطار
بد	۳ - آب خیابان مشهد
بر	۴ - رباط سنگک
بذ	۵ - رباط دیر آباد
بج	۶ - بند آجری فریه طرق
ببج	۷ - بنای مقبره امیر قاسم الانوار تبریزی
ببج	تکمیل - وقف نامه میرعلیشیر
بک	خلاصه وقف نامه میرعلیشیر
کو	لطائف نامه و مولف آن
ل	ترجمه دوم (اسلامبول) و مترجم آن
لا	شرح احوال حکیم شاه محمد قزوینی مترجم
لج	ترجمه سوم و مترجم آن
لد	مقدمه ترکی مجالس النفائس
لو	سخن ترکی مورد مراجعه
لج	خاتمه

لطائف نامه

مقدمه

مجلس اول

۵-۱

ذکر شعرائیکه میرعلیشیر آخر زمان ایشان را دریافتہ اما بملازمت

ایشان برسیده

۶ - ۲۴

شماره ترتیب	صفحات	شماره ترتیب	صفحات
۱ - امیر قاسم انوار	۶	۲۲ - مولانا علی شہاب	۱۷
۲ - میر محمدوم	۷	۲۳ - مولانا محمدعلی شغانی ●	۶
۳ - حافظ سعد	۸	۲۴ - مولانا طالعی	۱۸
۴ - خواجہ ابوالوفا	۹	۲۵ - مولانا طوسی	۶
۵ - مولانا حسین حواری	۱۰	۲۶ - مولانا سودائی	۶
۶ - شیخ آدری	۱۱	۲۷ - مولانا زاهدی	۶
۷ - مولانا کاتبی	۱۲	۲۸ - مولانا امیری	۶
۸ - مولانا شرف حیابانی	۱۳	۲۹ - مولانا بدخشی	۱۹
۹ - خواجہ عصمت	۱۴	۳۰ - مولانا محمد طالب حاکرمی	۶
۱۰ - مولانا خیالی	۱۵	۳۱ - مولانا مریدی	۶
۱۱ - مولانا بساطی	۱۶	۳۲ - مولانا حوی	۶
۱۲ - مولانا یحیی سبک	۱۷	۳۳ - مولانا محمود عارمی	۲۰
۱۳ - امیر اسلام غزالی	۱۸	۳۴ - مولانا سلیمانی	۲۱
۱۴ - سید ہاشمی	۱۹	۳۵ - مولانا بدنی (دینی)	۶
۱۵ - قاضی محمد امامی	۲۰	۳۶ - مولانا مسیحی	۲۲
۱۶ - مولانا محمدعالم	۲۱	۳۷ - حاجی ابوالحسن	۲۳
۱۷ - مولانا قدسی	۲۲	۳۸ - مولانا نقی	۶
۱۸ - مولانا روحی آدری	۲۳	۳۹ - مولانا صبی	۶
۱۹ - مولانا صاحب بلخی	۲۴	۴۰ - مولانا ربیع	۶
۲۰ - مولانا سیدی	۲۵	۴۱ - مولانا محمد حامی	۶
۲۱ - مولانا علی آسی	۲۶	۴۲ - امیر شاہی	۶

مجلس دوم

ذکر شعراء ۸۱۴ھ میں علیمشیر در زمان کودکمہ ناشہاب الملاروت ایشان رسیدہ

در تاریخ شروع تألیف کتاب (۸۹۵) در قید حیات نمودہ اند ۵۶ ۲۵

۳۷	۷۴ - مولانا محمد معانی	۲۵	۴۳ - مولانا شرف الدین علی یزدی
۳۸	۷۵ - حواجه خضر شاه استرآبادی	۲۶	۴۴ - خواجه اوحده مستوفی
»	۷۶ - مولانا حاجی نجومی	»	۴۵ - مولانا قاضی عبدالوهاب مشهدی
»	۷۷ - مولانا مسعود قلی	»	۴۶ - حواجه فصل الله ابو لیشی
۳۹	۷۸ - حافظ یاری	۲۷	۴۷ - مولانا علاه شاشی
»	۷۹ - مولانا قنبری	»	۴۸ - مولانا محمد تبادکامی
»	۸۰ - مولانا خسروی	۲۸	۴۹ - شیخ صدرالدین رواسی
۴۰	۸۱ - مولانا نازینی	»	۵۰ - میر حیدر محدود
»	۸۲ - مولانا ولی قلندر	»	۵۱ - مولانا محمد عرب
»	۸۳ - مولانا واله	۲۹	۵۲ - میر مفلسی
۴۱	۸۴ - مولانا حریمی قلندر	۳۰	۵۳ - مولانا عبدالقهار
»	۸۵ - مولانا ترخانی	»	۵۴ - مولانا عبدالرراق
»	۸۶ - مولانا عاشمی	»	۵۵ - امیر یادگار بیک
۴۲	۸۷ - مولانا عبدالوهاب اسفراینی	۳۱	۵۶ - مولانا طوطی
»	۸۸ - حواجه یوسف برهان	»	۵۷ - مولانا ویسی
»	۸۹ - مولانا مشرقی	۳۲	۵۸ - مولانا ساغری
»	۹۰ - مولانا هوایی	»	۵۹ - مولانا فصیحی رری
۴۳	۹۱ - مولانا قبولی	»	۶۰ - شیخ کمال ترتی
»	۹۲ - مولانا محمد امین	۳۳	۶۱ - درویش منصور سروراری
»	۹۳ - مولانا سعدی	۳۴	۶۲ - مولانا حافظ علی حامی
۴۴	۹۴ - مولانا میر ارفقون	»	۶۳ - مولانا محمد معانی
»	۹۵ - مولانا صدر کاتب	»	۶۴ - سید کمال گجکولی
»	۹۶ - مولانا اردی	۳۵	۶۵ - حواجه مؤید مبه
»	۹۷ - مولانا ایسی	»	۶۶ - خواجه مؤید دیوانه
۴۵	۹۸ - مولانا محمد آملی	»	۶۷ - میر همداد مشهدی
»	۹۹ - درویش نازکی	۳۶	۶۸ - شاه بدخشاش
»	۱۰۰ - مولانا کوثری	»	۶۹ - ابن لمای
»	۱۰۱ - سید مسلمی اسفراینی	»	۷۰ - مولانا عبدالصمد
۴۶	۱۰۲ - مولانا نظام	۳۷	۷۱ - مولانا یوسفشاه
»	۱۰۳ - مولانا یاری	»	۷۲ - خواجه ابواسحق
»	۱۰۴ - مولانا محمد معتمد	»	۷۳ - سید کاظمی
»	۱۰۵ - مولانا محمد نعمت نادری		

۵۱	۱۲۰ - مولانا لطیفی	۴۷	۱۰۶ - سید عبدالحق استرآبادی
»	۱۲۱ - مولانا سکاکی	»	۱۰۷ - مولانا میرقرشی
»	۱۲۲ - مولانا حاجی سغدی سرقندی	»	۱۰۸ - مولانا جوهری
۵۲	۱۲۳ - نورسعد پیک	»	۱۰۹ - مولانا خاوری
»	۱۲۴ - پهلوان حسین	»	۱۱۰ - مولانا حلوائی
»	۱۲۵ - مولانا صانعی	۴۸	۱۱۱ - مولانا ریاضی
»	۱۲۶ - خواجه مسیب	»	۱۱۲ - صفائی
»	۱۲۷ - مولانا هلالی	»	۱۱۳ - مولانا بدیع
۵۳	۱۲۸ - میرسعید کابلی	۴۹	۱۱۴ - مولانا خانی
»	۱۲۹ - میرمحمد علی کابلی	»	۱۱۵ - مولانا لطفی
»	۱۳۰ - درویش بیگ	۵۰	۱۱۶ - مولانا تقی
۵۴	۱۳۱ - میرزا بیگ	»	۱۱۷ - مولانا انانی
»	۱۳۲ - میر حسین اردشیر	»	۱۱۸ - مولانا مقیمی
»		۵۱	۱۱۹ - مولانا کمال

مجلس سوم

ذکر شعرا تبککه میرعلیشیر بملازمه ایشان رفته یا بخدمت میرآمده اند. ۵۶-۸۸

۶۴	۱۴۷ - مولانا قبولی	۵۶	۱۳۳ - مولانا نورالدین عبدالرحمن جامی
»	۱۴۸ - مولانا شوقی	»	۱۳۴ - امیر شیعم سبیلی
»	۱۴۹ - مولانا ضما نیری	۵۷	۱۳۵ - مولانا سمنی
۶۵	۱۵۰ - مولانا خلف تبریزی	۵۸	۱۳۶ - مولانا آصفی
»	۱۵۱ - مولانا معوی	۶۰	۱۳۷ - مولانا سانی
»	۱۵۲ - مولانا برکسی	»	۱۳۸ - مولانا کامی
۶۶	۱۵۳ - مولانا سائلی	»	۱۳۹ - مولانا عالم
»	۱۵۴ - مولانا جنتی	۶۱	۱۴۰ - مولانا حسین شاه
»	۱۵۵ - مولانا انوری	۶۲	۱۴۱ - مولانا شامی
»	۱۵۶ - مولانا قابلی	»	۱۴۲ - مولانا عبدالله هانمی
۶۷	۱۵۷ - مولانا سرری	۶۳	۱۴۳ - مولانا درویش
»	۱۵۸ - میرحاج	»	۱۴۴ - مولانا خرمی
»	۱۵۹ - مولانا مانی	»	۱۴۵ - سید قراضه
»	۱۶۰ - مولانا سائلی	۶۴	۱۴۶ - سید قطب

۷۳	۱۹۲ - مولانا نوری	۹۷	۱۶۱ - مولانا وداعی
>	۱۹۳ - مولانا داعی	۹۸	۱۶۲ - مولانا نقائی
۷۴	۱۹۴ - مولانا صحنی	>	۱۶۳ - مولانا مشرفی
>	۱۹۵ - مولانا مبینون	>	۱۶۴ - مولانا اصیلی
>	۱۹۶ - مولانا ملک	۲	۱۶۵ - مولانا کوثری
۷۵	۱۹۷ - مولانا جلال الدین	>	۱۶۶ - مولانا هلالی
>	۱۹۸ - مولانا موسی	۶۹	۱۶۷ - مولانا سلامی
>	۱۹۹ - مولانا امینی	>	۱۶۸ - مولانا فارغی
>	۲۰۰ - مولانا محمد طالب	>	۱۶۹ - ملاحمشید معانی
>	۲۰۱ - مولانا زیرکی	۷۰	۱۷۰ - ملاشهاب
۷۶	۲۰۲ - مولانا وحدتی	>	۱۷۱ - مولانا ابوطالب
>	۲۰۳ - مولانا نادری	>	۱۷۲ - مولانا مشرفی
>	۲۰۴ - مولانا زمانی	>	۱۷۳ - مولانا ..
>	۲۰۵ - مولانا موسی	>	۱۷۴ - مولانا ..
>	۲۰۶ - مولانا هلاکی	>	۱۷۵ - مولانا ..
۷۷	۲۰۷ - مولانا غباری اسیرانی	۷۱	۱۷۶ - مولانا ..
>	۲۰۸ - مولانا ریاضی	>	۱۷۷ - مولانا ..
>	۲۰۹ - مولانا طابری	>	۱۷۸ - مولانا لطیفی
۷۸	۲۱۰ - سید حریری	>	۱۷۹ - مولانا ..
>	۲۱۱ - مولانا مهدی	>	۱۸۰ - مولانا ..
>	۲۱۲ - مولانا طابری	>	۱۸۱ - مولانا ..
>	۲۱۳ - میرقلندر	۷۲	۱۸۲ - مولانا ..
>	۲۱۴ - سید زاده منشی	>	۱۸۳ - مولانا قبولی قدیری
>	۲۱۵ - مولانا عاصمی	>	۱۸۴ - مولانا جانی
۷۹	۲۱۶ - مولانا طاهری	>	۱۸۵ - مولانا آفتی
>	۲۱۷ - مولانا معوی	>	۱۸۶ - مولانا زلالی
>	۲۱۸ - مولانا محمدی	>	۱۸۷ - مولانا نقیبی
>	۲۱۹ - ..	۷۳	۱۸۸ - مولانا هاشمی
>	۲۲۰ - ملا صفائی	>	۱۸۹ - مولانا صاحب
>	۲۲۱ - ملا صافی	>	۱۹۰ - مولانا مایلی
۸۰	۲۲۲ - میر سعید	>	۱۹۱ - مولانا قوسی

۸۵	۲۴۷ - مولانا سعد	۸۰	۲۲۳ - مولانا بوعلی
>	۲۴۸ - خواجه کلان بزاز	>	۲۲۴ - مولانا شیخی
>	۲۴۹ - خواجه منصور	>	۲۲۵ - مولانا هراتی
>	۲۵۰ - سلطان محمود	>	۲۲۶ - ملا بهشتی
>	۲۵۱ - مولانا نظام	>	۲۲۷ - مولانا اهلای
۸۶	۲۵۲ - مولانا یاری	۸۱	۲۲۸ - ملا نرگسی
>	۲۵۳ - مولانا دائمی	>	۲۲۹ - مولانا خضری
>	۲۵۴ - بابا شوریده	۸۲	۲۳۰ - مولانا ناطقی
>	۲۵۵ - مولانا صوفی	>	۲۳۱ - مولانا فصلی
>	۲۵۶ - مولانا حمید کل	>	۲۳۲ - مولانا شوخی
>	۲۵۷ - مولانا بهشتی	>	۲۳۳ - مولانا ظاهری
>	۲۵۸ - مولانا نقائی	>	۲۳۴ - مولانا خلقی
۸۷	۲۵۹ - مولانا شراری	>	۲۳۵ - مولانا زیبایی
>	۲۶۰ - فدائی تهریزی	۸۳	۲۳۶ - مولانا سعد
>	۲۶۱ - مولانا محرمی	>	۲۳۷ - ملا درویش علی شماع
>	۲۶۲ - مولانا عیانی	>	۲۳۸ - مولانا فلاشی
۸۸	۲۶۳ - مولانا وائی	>	۲۳۹ - مولانا گدائی
>	۲۶۴ - سید خضر	>	۲۴۰ - مولانا واحدی
>	۲۶۵ - مولانا راری	۸۴	۲۴۱ - قاصی زاده
>	۲۶۶ - مولانا میرعلی	>	۲۴۲ - مولانا کوکی
>	۲۶۷ - بهلوان کاتب	>	۲۴۳ - مولانا معنی
>	۲۶۸ - مولانا ناطری	>	۲۴۴ - مولانا شکری
>	۲۶۹ - مولانا دائمی	>	۲۴۵ - مولانا حقیری
		۸۵	۲۴۶ - مولانا اسیری

مجلس چهارم

ذکر فضائلی که شاعری شهرت نداشته اند و گاهی در سبیل تصادف شعری

گفته اند

۸۹-۱۰۷

۹۱	۲۷۲ - مولانا برهان الدین عطاءالله راری	۸۹	۲۷۰ - بهلوان محمد اوسمید
>	۲۷۳ - مولانا کمال الدین مسعود	۹۱	۲۷۱ - سید سروریه

۲۷۴ - میر عطاء الله	۹۲	۲۹۸ - مولانا نور	۱۰۰
۲۷۵ - حافظ شرعی	>	۲۹۹ - مولانا شیرعلی	>
۲۷۶ - میر مرتاض	>	۳۰۰ - مولانا سلطانعلی	>
۲۷۷ - مولانا حسین واعظ	۹۳	۳۰۱ - درویش سلطانعلی قاضی	۱۰۱
۲۷۸ - مولانا معین واعظ	۹۴	۳۰۲ - درویش صوفی	>
۲۷۹ - میر خواند	>	۳۰۳ - مولانا وصلی	۱۰۲
۲۸۰ - مولانا حمیدالدین	>	۳۰۴ - فیات الدین علی	>
۲۸۱ - میر کمال الدین حسین	>	۳۰۵ - شیخ راده انصاری	>
۲۸۲ - سید اختیار	۹۵	۳۰۶ - خواجه محمد سزواری	۱۰۳
۲۸۳ - ملا محمد بدحشی	>	۳۰۷ - استاد قل محمد	>
۲۸۴ - میر حسین معامی	۹۶	۳۰۸ - مولانا شربتی	>
۲۸۵ - سید جهنر	>	۳۰۹ - خواجه ابوسعید مهنه	۱۰۴
۲۸۶ - میر فیات الدین	>	۳۱۰ - مولانا حاجی	>
۲۸۷ - میر حسین باوردی	۹۷	۳۱۱ - مولانا عبدالرزاق	>
۲۸۸ - مولانا شهاب مدون	>	۳۱۲ - مولانا حاجی	>
۲۸۹ - شیخ راده پورانی	>	۳۱۳ - مولانا حلال الدین	>
۲۹۰ - میر اسدالله	>	۳۱۴ - خواجه ابوالنصر	۱۰۵
۲۹۱ - مولانا علی	۹۸	۳۱۵ - خواجه حسین گیرنگی	>
۲۹۲ - مولانا صفی	>	۳۱۶ - خواجه ابوطاهر	>
۲۹۳ - حافظ جمال الدین محمود	>	۳۱۷ - خواجه قطب الدین محمد	>
۲۹۴ - ملانامی	>	۳۱۸ - مولانا محمد خراسانی	۱۰۶
۲۹۵ - مولانا عبدالواسع	۹۹	۳۱۹ - خواجه کمال الدین حسین	>
۲۹۶ - مولانا سلطان محمد	>	۳۲۰ - خواجه عبدالله صدر	>
۲۹۷ - مولانا محمد نائینی	۹۹	۳۲۱ - خواجه فصیح الدین	>

مجلس پنجم

ذکر امیر زادگان و بزرگان خراسان که طبع شعر داشته اما مداومت

۱۰۸ - ۱۱۳

۳۲۵ - عبدالوهاب	۱۰۸	بکرده اند.
۳۲۶ - سلطان حسین	>	۳۲۲ - امیر دولتشاه
۳۲۷ - محمد صالح	۱۰۹	۳۲۳ - حسن علی خلایر
		۳۲۴ - میر حیدر

۱۱۲	۳۳۵ - محمد جعفر	۱۱۰	۳۲۸ - میر عشقی
>	۳۳۶ - شاه قلی بنور	۱۱۱	۳۲۹ - میر علی دوست
>	۳۳۷ - درویش عبدالله	>	۳۳۰ - میر یغورچی
>	۳۳۸ - عبدالقهار	>	۳۳۱ - محمد علی جلایر
>	۳۳۹ - بیک قلی	>	۳۳۲ - مولانا کوکبی
۱۱۳	۳۴۰ - ساقی	>	۳۳۳ - میر ابراهیم
		۱۱۲	۳۳۴ - میر حبیب الله

مجلس ششم

ذکر لطائف فضلا و ظرفای ممالک غیر خراسان که در زمان میر بوده اند و

هر کدام در خور حال گفتار شیرین داشته و صاحب دیون بوده اند. ۱۱۴-۱۲۲

۱۱۸	۳۵۵ - درویش دهکی	۱۱۴	۳۴۱ - امیر احمد حامی بك
>	۳۵۶ - قاضی عیسی	>	۳۴۲ - خواجه خورد
۱۱۹	۳۵۷ - شیخ نجم	۱۱۵	۳۴۳ - ابوالبرک
>	۳۵۸ - خواجه فضل الله	۱۱۶	۳۴۴ - خواجه خواند
>	۳۵۹ - مولانا شهیدی	>	۳۴۵ - میر محمد برلاس
۱۲۰	۳۶۰ - مولانا همایی	>	۳۴۶ - مولانا فانی
	۳۶۱ - مولانا خالدی	>	۳۴۷ - مولانا مؤمنی
۱۲۰	۳۶۲ - ملاباری	۱۱۷	۳۴۸ - مولانا عارف
۱۲۱	۳۶۳ - مولانا یرک	>	۳۴۹ - مولانا ناصرالدین
	۳۶۴ - مولانا فصل الله	>	۳۵۰ - مولانا نقائی
>	۳۶۵ - مولانا معین	>	۳۵۱ - مولانا خیری
>	۳۶۶ - خواجه عماد	۱۱۸	۳۵۲ - مولانا سائلی
۱۲۲	۳۶۷ - مولانا ماسی	>	۳۵۳ - مولانا شمس
>	۳۶۸ - سید عماد	>	۳۵۴ - مولانا صالحی

مجلس هفتم

ذکر اطائف سلاطینی که بعضی طمع شعر داشته و بعضی شعر را در مورد

مناسب یاد کرده اند ۱۲۳-۱۲۹

۱۲۴	۳۷۱ - ابابکر میرزا	۱۲۳	۳۶۹ - امیر تیمور گورکان
>	۳۷۲ - سلطان اسکندر شیرازی	۱۲۴	۳۷۰ - خانان سعید شاهرح میرزا

۳۷۶ - سلطان حلیل	۱۲۵	۳۷۹ - سلطان احمد میرزا	۱۲۶
۳۷۷ - الح بیک میرزا	>	۳۸۰ - نایقرا میرزا	۱۲۷
۳۷۸ - بایسقر میرزا	>	۳۸۱ - کیچیک میرزا	>
۳۷۹ - بابر میرزا	۱۲۶	۳۸۲ - سلطان بدیع الزمان	>
۳۷۱ - عبداللطیف میرزا	>	۳۸۳ - شاه غریب میرزا	۱۲۸
۳۷۰ - سید احمد میرزا	>	۳۸۴ - فریدون حسین میرزا	>

مجلس هشتم

ذکر لطائف سلطان حسین میرزا نایقرا

۱۳۰-۱۳۱

۳۸۵ - ابوالغازی سلطان حسین بهادرخان ۱۳۰

مجلس نهم

ذکر احوال میرعلیشیر و شعرای معاصر مترجم که امیر علیشیر ذکر از ایشان

۱۳۲ - ۱۷۸

نکرده مشتمل بر نه قسم .

۱۴۸-۱۴۹ هنر می بوده اند	۱۳۳-۱۳۶	قسم اول - ذکر احوال میرعلیشیر
۱۵۰-۱۶۹ قسم ششم - ذکر شعراء عامه		قسم دوم - ذکر ساداتیکه گاهی نظم
۱۷۰ قسم هفتم - ذکر ورثاء شاعر	۱۳۷-۱۴۰	التفات میکرده اند
۱۷۱-۱۷۲ قسم هشتم - ذکر امراء شاعر		قسم سوم - ذکر علمائیکه گاهی نظم
قسم نهم - ذکر سلاطینی که گاهی نظم	۱۴۱-۱۴۵	اشعار میبرد داشته اند
۱۷۳-۱۷۵ شعر پرداخته اند	۱۴۶-۱۴۷	قسم چهارم - فضلائیکه گاهی میل نظم
حانمه - ذکر احوال کمال الدین شاه حسین ۱۷۶-۱۷۸		میکرده اند
		قسم پنجم - ذکر شعرائیکه از ارباب

قسم اول

۱۳۳

۳۸۶ - میر علیشیر

قسم دوم

۱۳۷-۱۴۰

ذکر ساداتیکه گاهی نظم التفات میکرده اند

۱۳۸	۳۹۱ - میرسلطان ابراهیم صدر	۱۳۷	۳۸۷ - میر عبداللہی
>	۳۹۲ - امیر خسرو	>	۳۸۸ - امیر سید شریف
>	۳۹۳ - سید حکیمی	>	۳۸۹ - میرمحمد میر یوسف
>	۳۹۴ - امیر افضل	>	۳۹۰ - میرزا اصغر

۳۹۵ - میر ابراهیم قابونی	۱۳۹	۳۹۸ - امیر قاسم	۱۳۹
۳۹۶ - امیر شریفی	>	۳۹۹ - میرهاشم	>
۳۹۷ - میرهایون	>		

قسم سوم

دکر علمائیکه گاهی بنظم شعر میپرداخته اند. ۱۴۱-۱۴۵

۴۰۰ - مولانا نظام الدین	۱۴۱	۴۰۹ - ملا عبدالله چشمه مالان	۱۴۴
۴۰۱ - ملا جلال الدین محمد دوانی	>	۴۱۰ - قاضی یحیی	>
۴۰۲ - سعدالدین مسعود الامیدی	>	۴۱۱ - خواجه هاشمی	>
۴۰۳ - قاضی نورالله	۱۴۲	۴۱۲ - ملا میر	۱۴۵
۴۰۴ - مولانا آگهی	>	۴۱۳ - ملا سیمی	>
۴۰۵ - ملا حسامی واعظ	۱۴۳	۴۱۴ - ملا غیاث الدین محمد	>
۴۰۶ - حادط علی	>	۴۱۵ - خواجه ابوالقاسم	>
۴۰۷ - خواجه حافظ میر	۱۴۴	۴۱۶ - ملا عبدالعزیز	>
۴۰۸ - حافظ سلیمان علی اوبهی	>	۴۱۷ - ملا علی فیضی	>

قسم چهارم

ذکر فضائلی که گاهی میل بنظم میکرده اند ۱۴۶-۱۴۷

۴۱۸ - ملا حسن علی روع کر	۱۴۶	۴۲۲ - خواجه بهاء الدین	۱۴۶
۴۱۹ - ملا رلالی	>	۴۲۳ - خواجه ایوب	۱۴۷
۴۲۰ - ملا زاده ملا عبدالعزیز	>	۴۲۴ - ملا ساکنی	>
۴۲۱ - ملا لقانی	>	۴۲۵ - حافظ بداهی	>

قسم پنجم

شعرائیکه از ارباب هنر میسوده اند

۴۲۶ - ملاسلطان محمد حمدان	۱۴۸	۴۳۱ - خواجه ابوالقاسم	۱۴۹
۴۲۷ - ملاعدی قلندر	>	۴۳۲ - ملا حشید معجم	>
۴۲۸ - ملا نظام بدر	>	۴۳۳ - ملا حاحی علی	>
۴۲۹ - مولانا محمود کاتب	>	۴۳۴ - ملاامان الله	>
۴۳۰ - ملا میرعلی	>		

قسم ششم

ذکر سایر شعراء

۱۶۹ - ۱۵۰

۱۵۵	۴۶۳ - ملا والهی سمرقندی	۱۵۰	۴۳۵ - ملا عبدالصمد
>	۴۶۴ - ملا هجری اندجانی	>	۴۳۶ - ملا کلان ممبائی
>	۴۶۵ - ملا لقانی	>	۴۳۷ - مولانا علمی
۱۵۶	۴۶۶ - ملا مقصود تبرگر	>	۴۳۸ - ملا غیاث الدین محمد
>	۴۶۷ - ملا یوسفی	۱۵۱	۴۳۹ - ملا صدقی
>	۴۶۸ - ملا دوست	>	۴۴۰ - ملا عارف
>	۴۶۹ - ملا شهاب	>	۴۴۱ - ملا حاجی محمد فوطه
۱۵۷	۴۷۰ - ملا یقینی	>	۴۴۲ - مولانا سلطانعلی
>	۴۷۱ - ملا مزنی لنگ	>	۴۴۳ - ملا صادق
>	۴۷۲ - ملا اسمی	۱۵۲	۴۴۴ - مولانا صافی توز پوش
>	۴۷۳ - ملا بیدلی لنگ	>	۴۴۵ - ملا غیاث الدین علی
>	۴۷۴ - ملا سروی	>	۴۴۶ - مولانا غیاث الدین علی
۱۵۸	۴۷۵ - خواجہ طاهر محمد	>	۴۴۷ - خواجہ حافظ احمد
>	۴۷۶ - ملا مرهادی	>	۴۴۸ - مولانا حیدر کلوجه
>	۴۷۷ - ملا صدر	۱۵۳	۴۴۹ - خواجہ حافظی
>	۴۷۸ - ملا حروی	>	۴۵۰ - درویش قاسمی
>	۴۷۹ - ملا فتحی	>	۴۵۱ - ملا حیرتی
>	۴۸۰ - ملا خلقی بخاری	>	۴۵۲ - ملا پیامی
۱۵۹	۴۸۱ - مولانا میلی	۱۵۴	۴۵۳ - ملا حاجی محمد
>	۴۸۲ - ملا مقیمی	>	۴۵۴ - ملا درویش محمد
>	۴۸۳ - ملا روحی بخاری	>	۴۵۵ - مولانا مجلسی
>	۴۸۴ - ملا وهائی	>	۴۵۶ - ملا صفائی کرمائی
>	۴۸۵ - ملا علی بخاری	>	۴۵۷ - ملا فیضی کار دگر
>	۴۸۶ - ملا دلائی	>	۴۵۸ - ملا شاه محمد
۱۶۰	۴۸۷ - ملا طمیلی	۱۵۵	۴۵۹ - ملا رئیس
>	۴۸۸ - ملا سرکای بخاری	>	۴۶۰ - مولانا قطب الدین
>	۴۸۹ - ملا حروی	>	۴۶۱ - مولانا عبدالعلیل
>	۴۹۰ - همائی سمرقندی	>	۴۶۲ - مولانا کوکبی

۱۶۵	۵۲۲ - وصفی	۱۶۰	۴۹۱ - فانی کور
>	۵۲۳ - مولانا علاء الملک	>	۴۹۲ - ملا دهمی
>	۵۲۴ - ملا قاسم عاصم	>	۴۹۳ - مولانا لسانی
>	۵۲۵ - ملا هجری	۱۶۱	۴۹۴ - دمانی
>	۵۲۶ - ملا سیری	>	۴۹۵ - مولانا گلجی
>	۵۲۷ - ملا محمد علی	>	۴۹۶ - وحیدی
۱۶۶	۵۲۸ - ملا عبدالکریم	>	۴۹۷ - محبی پیشابوری
>	۵۲۹ - میرزا علی خلیج	>	۴۹۸ - دیوانه نیشابوری
>	۵۳۰ - ملا فقیری	>	۴۹۹ - سلیمان ترکمان
	۵۳۱ - ملا جاری	۱۶۲	۵۰۰ - ملا سانی
>	۵۳۲ - ملا سوادى	>	۵۰۱ - ملا حاجی
>	۵۳۳ - ملا نعمی	>	۵۰۲ - ملا حواحه خیابانی
>	۵۳۴ - ملا بسمعی	>	۵۰۳ - ملا وصفی
۱۶۷	۵۳۵ - ملا قوسی	>	۵۰۴ - ملا شاه حسین
>	۵۳۶ - ملا مانی رشتی	>	۵۰۵ - ملا یعقودی
	۵۳۷ - ملا ابوالاعالی	۱۶۳	۵۰۶ - ملا اسیری
>	۵۳۸ - ملا تابی	>	۵۰۷ - ملا نادری
>	۵۳۹ - مولانا شاه محمد	>	۵۰۸ - ملا ویسی
>	۵۴۰ - درویش حیدر تویانی	>	۵۰۹ - ملا عبدالله
>	۵۴۱ - شاه محمد فورچی	>	۵۱۰ - مولانا یوسف چاکری
۱۶۸	۵۴۲ - ملا درویش	>	۵۱۱ - ملا احمد سراج
>	۵۴۳ - مولانا نورالله	>	۵۱۲ - مولانا ظریفی
	۵۴۴ - ملا نواتی	۱۶۴	۵۱۳ - ملا عسرتی
>	۵۴۵ - ملا ضعیفی لکک	>	۵۱۴ - ملا ناناخان
>	۵۴۶ - ملک همرالدین	>	۵۱۵ - کورلطیف
>	۵۴۷ - ملا فراقی	>	۵۱۶ - مولانا لطفی
>	۵۴۸ - ملا ربیع الدین علی	>	۵۱۷ - شیخ زاده
۱۶۹	۵۴۹ - ملا مجرمی	>	۵۱۸ - ملا نوری
>	۵۵۰ - میرم سیاه	>	۵۱۹ - آقاي بیگه جلایر
>	۵۵۱ - ملا مجرمی میرشکار	۱۶۵	۵۲۰ - فروغی
	۵۵۲ - ملا قاسم غمره	>	۵۲۱ - ملا خاصی

قسم هفتم

ذکر وزراء شاعر

۵۵۳۔ خواجہ میرک

۵۵۴ - ملا حسینی

قسم هشتم

ذکر امراء شاعر

۵۵۶ - میرزا مقیم کینخسروی

۵۵۷ - میر قاسم ولد

٥٥٨ - منقول عبد الوهاب

۵۵۹ - امیر رستم علی

۵۶۰ - شاه ولد بيك

قسم نظم

ذکر سلاطینی که گاهی بنظم شعر پرداخته اند

۵۶۷ - سلطان محمود میرزا

۵۶۸ - سلطان مسعود میرزا

۵۶۹ - مایسقر میرزا

۵۷۰ - ظہیر الدین محمد بابر بادشاہ

۵۷۱۔ عبید اللہ خان

۵۷۲ - محمد مومن میرزا

۵۷۳ - همایون میرزا

خاتمه

۵۷۴ - میر کمال الدین شاہ حسین

مجالس النفائس = ترجمه حکیم شاه محمد قزوینی

۱۸۱

مقدمه

بهشت اول

ذکر شعرائیکه امیرعلیشیر بصحبت ایشان نرسیده اما شعر ایشان را دیده .

۱۸۳-۱۹۸

۱۸۳	۱ - امیر قاسم انوار	۲۱ - مولانا آهی	۱۸۳
۱۸۴	۲ - میر مغدوم	۲۲ - مولانا طالعی	۱۸۴
۳	۳ - حافظ سعد	۲۳ - مولانا طوسی	۱۸۵
۴	۴ - خواجه ابوالودا	۲۴ - مولانا سودائی	۱۸۵
۵	۵ - مولانا حسین خوارزمی	۲۵ - مولانا زاهد	۱۸۶
۶	۶ - شیخ آذری	۲۶ - مولانا امیر	۱۸۷
۷	۷ - مولانا کاتبی	۲۷ - مولانا بدخشی	۱۸۸
۸	۸ - مولانا شرف	۲۸ - مولانا طالب	۱۸۸
۹	۹ - خواجه عصمت	۲۹ - مولانا بایزید	۱۸۹
۱۰	۱۰ - مولانا خیالی	۳۰ - مولانا جونی	۱۸۹
۱۱	۱۱ - مولانا بساطی	۳۱ - مولانا عارفی	۱۹۰
۱۲	۱۲ - مولانا یحیی شبیک	۳۲ - مولانا سایبان	۱۹۰
۱۳	۱۳ - میراسلام	۳۳ - مولانا قدیمی	۱۹۱
۱۴	۱۴ - سید علی هاشمی	۳۴ - مولانا شبچی	۱۹۱
۱۵	۱۵ - قاصی محمد	۳۵ - مولانا حاجی ابوالحسن	۱۹۱
۱۶	۱۶ - مولانا محمد عالم	۳۶ - مولانا قطبی	۱۹۱
۱۷	۱۷ - مولانا قدسی	۳۷ - مولانا نعیمی	۱۹۱
۱۸	۱۸ - مولانا روحی خراسانی	۳۸ - مولانا زین	۱۹۱
۱۹	۱۹ - مولانا صاحب	۳۹ - مولانا محمد	۱۹۱
۲۰	۲۰ - مولانا سیمی پشاوروی	۴۰ - امیر شاهی	۱۹۱

بهشت دوم

ذکر شعرائیکه در اوایل زمان میرعلیشیر بوده اند و بعضی نیز بصحبت او

رسیده اند

۱۹۹-۲۲۸

۲۰۰

۴۲ - خواجه اوحید مستوفی

۱۹۹

۴۱ - مولانا شرف الدین علی

۲۹۲	۷۴ - مولانا مجوسی	۲۰۱	۴۳ - مولانا عبدالوهاب
۲۹۳	۷۵ - خواجه مسعود قبی	>	۴۴ - خواجه فضل الله سمرقندی
>	۷۶ - حافظ یاری	>	۴۵ - مولانا علاء شاشی
۲۹۳	۷۷ - مولانا قنری	۲۰۲	۴۶ - مولانا محمد تباہ کانی
>	۷۸ - مولانا خسروی	>	۴۷ - شیخ صدر الدین رواسی
>	۷۹ - مولانا نازینی	>	۴۸ - میر صدرالدین مجذوب
>	۸۰ - مولانا ولی قلندر	۲۰۳	۴۹ - مولانا محمد حرب
۲۹۴	۸۱ - مولانا والہی	>	۵۰ - میر مفلسی
>	۸۲ - جریبی قلندر	>	۵۱ - مولانا عبدالقہار
>	۸۳ - مولانا ترغابی	>	۵۲ - مولانا عبدالرزاق
>	۸۴ - مولانا عشقی	۲۰۴	۵۳ - میر یادگار
>	۸۵ - مولانا عبدالوهاب	>	۵۴ - مولانا طوطی
۲۹۵	۸۶ - خواجه برہان	۲۰۵	۵۵ - مولانا ویسی
>	۸۷ - مولانا مشرقی	>	۵۶ - مولانا ساغری
>	۸۸ - مولانا ہوائی	>	۵۷ - مولانا فصیح
۲۹۶	۸۹ - مولانا قبولی	>	۵۸ - شبح کمال تربیتی
>	۹۰ - مولانا محمد امین	۲۰۶	۵۹ - درویش منصور
>	۹۱ - مولانا سعدی	۲۰۷	۶۰ - مولانا علی حامی
۲۹۷	۹۲ - میر ارغون	>	۶۱ - مولانا محمد معامی
>	۹۳ - مولانا صدر کاتب	>	۶۲ - سید کمال کجکعل
>	۹۴ - مولانا ایازی	۲۰۸	۶۳ - خواجه موبد مہمہ
۲۹۸	۹۵ - سید نقیبی	۲۰۹	۶۴ - خواجه مؤبد دیوانہ
>	۹۶ - مولانا انیسی	>	۶۵ - میر عماد مشہدی
>	۹۷ - مولانا محمد آبی	>	۶۶ - شاہ بدخشان
>	۹۸ - درویش نازک	>	۶۷ - ابن لعلی
۲۹۹	۹۹ - مولانا کوثری	۲۱۰	۶۸ - مولانا عبدالصمد بدخشی
>	۱۰۰ - سید مسلمی	>	۶۹ - مولانا یوسفشاہ
>	۱۰۱ - مولانا نظام	>	۷۰ - خواجه ابو اسحق
>	۱۰۲ - مولانا یاری	۲۱۱	۷۱ - سید کاظمی
>	۱۰۳ - خواجه محمد مجلد	>	۷۲ - مولانا محمد معامی
۲۲۰	۱۰۴ - مولانا محمد	>	۷۳ - خواجه حسین خضرشاہ

۱۱۸ - مولانا سکالی	۲۲۰	۱۰۵ - سید عبدالحق
۱۱۹ - میرزا حاجی سفیدی	>	۱۰۶ - مولانا قرشی
۱۲۰ - سعید بیک	>	۱۰۷ - مولانا جوهری
۱۲۱ - پهاوان حسین	۲۲۱	۱۰۸ - مولانا خاوری
۱۲۲ - مولانا صانعی	>	۱۰۹ - مولانا حلوائی
۱۲۳ - خواجه مسیب	>	۱۱۰ - مولانا ریاضی
۱۲۴ - مولانا میرسید	۲۲۲	۱۱۱ - مولانا یوسف
۱۲۵ - میرسعید	۲۲۳	۱۱۲ - مولانا خاککی
۱۲۶ - محمد علی	>	۱۱۳ - مولانا لطفی
۱۲۷ - میرزا علی	۲۲۴	۱۱۴ - مولانا نقیبی
۱۲۸ - میرزا بیک	>	۱۱۵ - مولانا اتالی
۱۲۹ - سید حسن اردشیر	>	۱۱۶ - مولانا کمالی
	۲۲۵	۱۱۷ - مولانا لطیفی

بهشت سوم

ذکر شعرائیکه معاصر میر علیشیر بوده اند و میر علیشیر صحبت ایشان

۲۶۳ - ۲۲۹

رسیده

۱۴۳ - مولانا سید لکه دینک	۲۳۷	۱۳۰ - مولانا نورالدین عبدالرحمن حامی	۲۲۹
۱۴۴ - مولانا مقیمی	>	۱۳۱ - میر شیخم سہیلی	۲۳۰
۱۴۵ - مولانا شوقی	>	۱۳۲ - مولانا سیفی بجاری	>
۱۴۶ - مولانا ضیاء تمیزی	۲۳۱	۱۳۳ - مولانا آصفی	۲۳۱
۱۴۷ - مولانا معوی	۲۳۲	۱۳۴ - مولانا ثنائی	۲۳۲
۱۴۸ - مولانا نرگسی	۲۳۳	۱۳۵ - مولانا کامی	۲۳۳
۱۴۹ - مولانا خلف	۲۳۴	۱۳۶ - مولانا عالم	۲۳۴
۱۵۰ - مولانا سالمی	>	۱۳۷ - مولانا حسنشاه	>
۱۵۱ - مولانا حنتی	۲۳۵	۱۳۸ - مولانا شامی	۲۳۵
۱۵۲ - مولانا ابوری	<	۱۳۹ - مولانا عبدالله	<
۱۵۳ - مولانا حمید	۲۳۶	۱۴۰ - مولانا درویش مشہدی	۲۳۶
۱۵۴ - مولانا شہاب	>	۱۴۱ - مولانا خرمی	>
۱۵۵ - مولانا عبدالحق	>	۱۴۲ - سید قراضہ	>

۲۵۱	۱۸۶ - مولانا نادری	۲۴۰	۱۵۶ - مولانا قابلی
>	۱۸۷ - مولانا بهشتی	>	۱۵۷ - مولانا سری
>	۱۸۸ - مولانا اهلی	>	۱۵۸ - میر حاج
>	۱۸۹ - مولانا دوست	>	۱۵۹ - مولانا مانی
۲۵۲	۱۹۰ - حسن علی	۲۴۱	۱۶۰ - مولانا ساییلی
>	۱۹۱ - مولانا فتح الله	>	۱۶۱ - مولانا وداعی
>	۱۹۲ - مولانا نظیر الدین	>	۱۶۲ - مولانا بقائی
>	۱۹۳ - مولانا زمانی	>	۱۶۳ - مولانا مشرفی
>	۱۹۴ - مولانا سوسنی	۲۴۲	۱۶۴ - مولانا اصیلی
۲۵۳	۱۹۵ - مولانا هلالی	>	۱۶۵ - مولانا کوثری
>	۱۹۶ - مولانا غباری	>	۱۶۶ - مولانا هلالی
>	۱۹۷ - مولانا ریاضی	>	۱۶۷ - مولانا قبولی
>	۱۹۸ - مولانا طاهر	>	۱۶۸ - مولانا جانی
۲۵۴	۱۹۹ - مولانا مجنونی	۲۴۳	۱۶۹ - مولانا آفتی
>	۲۰۰ - همدی	>	۱۷۰ - مولانا زلالی
>	۲۰۱ - مولانا بجی	>	۱۷۱ - میر هاشمی
>	۲۰۲ - سید زاده مشی	>	۱۷۲ - مولانا صاحب
>	۲۰۳ - مولانا عاصی	۲۴۸	۱۷۳ - مولانا مایلی
>	۲۰۴ - مولانا فخرالدین	>	۱۷۴ - مولانا قوسی
۲۵۵	۲۰۵ - مولانا مقصود	۲۴۹	۱۷۵ - مولانا بوری
>	۲۰۶ - مولانا صفائی	>	۱۷۶ - مولانا داعی
>	۲۰۷ - مولانا صافی	>	۱۷۷ - مولانا صبحی
>	۲۰۸ - مولانا قفانی	.	۱۷۸ - مولانا مجنون
>	۲۰۹ - مولانا بوعلی	>	۱۷۹ - مولانا ملک
>	۲۱۰ - مولانا شیعی	۲۵۰	۱۸۰ - مولانا جلال الدین
۲۵۶	۲۱۱ - مولانا حصری	>	۱۸۱ - خواجه موشی
>	۲۱۲ - مولانا باطلی	>	۱۸۲ - مولانا امینی
>	۲۱۳ - مولانا فیضی	>	۱۸۳ - مولانا محمد طالب
۲۵۷	۲۱۴ - مولانا شوخی	>	۱۸۴ - مولانا زیرک
>	۲۱۵ - مولانا طاهری	>	۱۸۵ - مولانا وحدتی
>	۲۱۶ - مولانا خلقی	۲۵۱	

۲۶۰	۲۳۵ - بابا شوریده	۲۵۷	۲۱۷ - مولانا زبائی
>	۲۳۶ - مولانا صومی	>	۲۱۸ - مولانا سعید
>	۲۳۷ - مولانا حمید	>	۲۱۹ - مولانا درویش علی
>	۲۳۸ - (محدوف)	۲۵۸	۲۲۰ - مولانا قلاشی
۲۶۱	۲۳۹ - مولانا بهشتی	>	۲۲۱ - مولانا کدائی
>	۲۴۰ - مولانا فغانی	>	۲۲۲ - مولانا واحدی
>	۲۴۱ - مولانا شراری	>	۲۲۳ - قاضی زاده
>	۲۴۲ - مولانا فدائی	>	۲۲۴ - مولانا کوکبی
>	۲۴۳ - مولانا معمری	>	۲۲۵ - مولانا مجتبی
>	۲۴۴ - مولانا عیانی	۲۵۹	۲۲۶ - مولانا شکری
۲۶۲	۲۴۵ - والهی	>	۲۲۷ - مولانا حقیری
>	۲۴۶ - سید خنجر	>	۲۲۸ - مولانا اسیری
>	۲۴۷ - مولانا زاری	>	۲۲۹ - مولانا سعد
>	۲۴۸ - مولانا ناطری	>	۲۳۰ - خواجه کلان بزار
>	۲۴۹ - مولانا ذاتی	>	۲۳۱ - خواجه منصور
>	۲۵۰ - مولانا میرعلی	>	۲۳۲ - سلطان محمود
>	۲۵۱ - بهلوان کاتب	۲۶۰	۲۳۳ - مولانا نظام
		>	۲۳۴ - مولانا دامی

بهشت چهارم

ذکر فضائلی که مشهور بشاعری بوده اند اما گاهی شهر می گرفته اند

۲۶۴-۲۸۱

۲۶۹	۲۶۰ - مولانا معین واعظ	۲۶۴	۲۵۲ - بهلوان محمد
۲۷۰	۲۶۱ - مولانا میرخواند	۲۶۵	۲۵۳ - سید سر برهنه
>	۲۶۲ - مولانا حمیدالدین	>	۲۵۴ - مولانا برهان
>	۲۶۳ - میر کمال الدین حسن	۲۶۶	۲۵۵ - مولانا مسعود
۲۷۱	۲۶۴ - سید آخندار	>	۲۵۶ - میر عطاء الله نیشابوری
>	۲۶۵ - مولانا محمد بدخشی	۲۶۷	۲۵۷ - حافظ شرعی
۲۷۲	۲۶۶ - میر حسن معتمد	>	۲۵۸ - میر مرتضی
>	۲۶۷ - سید جمهر	۲۵۸	۲۵۹ - مولانا واعظ

۲۷۷	۲۸۵ - شیخ زاده امصاری	۲۷۲	۲۶ - سید غیاث الدین
>	۲۸۶ - خواجه محمود	۲۷۳	۲۶ - سید حسین باوردی
>	۲۸۷ - خواجه ابوسمید	>	۲۷ - مولانا شیرعلی
۲۷۸	۲۸۸ - مولانا حاجی	>	۲۷ - مولانا سلطانعلی
>	۲۸۹ - مولانا عبدالرزاق	۲۷۴	۲۷ - مولانا سلطانعلی قاضی
>	۲۹۰ - مولانا حاجی	>	۲۷ - پیر صوفی
>	۲۹۱ - مولانا جمال الدین	>	۲۷ - مولانا وعلی
>	۲۹۲ - استاد قل محمد	۲۷۵	۲۷ - شیخ زاده بورانی
۲۷۹	۲۹۳ - مولانا شربتی	>	۲۷ - مولانا صفی
>	۲۹۴ - خواجه ابونصر مبه	>	۲۷ - حافظ جلال الدین محمود
>	۲۹۵ - خواجه حسن	>	۲۷ - مولانا امی
۲۸۰	۲۹۶ - خواجه ابوظاهر	۲۷۶	۲۷ - مولانا عبدالواسع
>	۲۹۷ - خواجه قطب الدین احمد	>	۲۸ - خواجه سلطان محمد
>	۲۹۸ - ملا محمد خراسانی	>	۲۸ - مولانا میرک حسین
>	۲۹۹ - خواجه کمال الدین حسین	>	۲۸۱ - مولانا محمد نائینی
۲۸۱	۳۰۰ - خواجه عبدالله	>	۲۸۲ - مولانا نور
>	۳۰۱ - مولانا فصیح الدین	۲۷۷	۲۸۴ - مولانا غیاث الدین

بهشت پنجم

د. امیرزادگان خراسان از شعرا ۲۸۲-۲۸۵

۲۸۴	۳۱۱ - محمد علی جلایر	۲۸۲	۳۰۲ - امیر دوانشاہ ابن فیروزشاہ
>	۳۱۲ - مولانا کوکبی	>	۳۰۳ - امیر حسن جلایر
>	۳۱۳ - ابراهیم خلیل	>	۳۰۴ - میر حیدر
>	۳۱۴ - میر حبیب الله	۲۸۳	۳۰۵ - میر عبدالوهاب
>	۳۱۵ - محمد جمهر	>	۳۰۶ - میر سلطان حسین
۲۸۵	۳۱۶ - شاه قلی ایغور	>	۳۰۷ - میر محمد صالح
>	۳۱۷ - درویش عبدالله	>	۳۰۸ - میر عشقی
>	۳۱۸ - عبدالقهار	>	۳۰۹ - میر علی دوست
>	۳۱۹ - ملک ساقی بیگ	>	۳۱۰ - نامورچو بیگ

بهشت ششم

ذکر شعرای سایر ممالک که شعرشان بخراسان رسیده و شهرت یافته .

۲۸۶-۳۱۲

۳۰۰	۳۴۶ - خواجه مطهر معمار	۲۸۶	۳۲۰ - احمد حاحی بیک
>	۳۴۷ - مولانا بیانی	>	۳۲۱ - خواجه خسرو
۳۰۱	۳۴۸ - مولانا وفائی	>	۳۲۲ - قاضی ابوالرکبه
>	۳۴۹ - مولانا ایسی کاس	۲۸۷	۳۲۳ - خواجه فضل الله
>	۳۵۰ - مولانا حریمی	>	۳۲۴ - میر محمود مرلاس
۳۰۲	۳۵۱ - مولانا غرقی	۲۸۸	۳۲۵ - مولانا فانی
>	۳۵۲ - علیجان میرزا	>	۳۲۶ - مولانا مؤمن سمرقندی
>	۳۵۳ - کوچک بیک	>	۳۲۷ - مولانا عارف
>	۳۵۴ - مولانا آگهی	>	۳۲۸ - مولانا ناصرالدین
۳۰۳	۳۵۵ - مولانا صعاتی	>	۳۲۹ - مولانا یقانی
>	۳۵۶ - مولانا طاهری	۲۸۹	۳۳ - مولانا صبری
>	۳۵۷ - میر همایون	>	۳۳ - مولانا سایللی
>	۳۵۸ - شاه عنایت الله	>	۳۳ - مولانا شمسی
۳۰۴	۳۵۹ - شاه محمود حان	۲۹۰	۳۳ - مولانا صالح
>	۳۶۰ - مولانا مطهری	>	۳۳ - درویش دهمکی
>	۳۶۱ - مولانا رفعتی	۲۹۳	۳۳ - قاضی عیسی
۳۰۵	۳۶۲ - مولانا حقیری	۲۹۵	۳۳ - شیخ نجم الدین
>	۳۶۳ - مولانا حروی	۲۹۶	۳۳ - خواجه افضل
>	۳۶۴ - مولانا فدائی	>	۳۳ - مولانا شویدی
>	۳۶۵ - مولانا شمسی	۲۹۷	۳۳ - کلغی
۳۰۶	۳۶۶ - مولانا داطلی	۲۹۸	۳۴ - مولانا همائی
>	۳۶۷ - مولانا هلاکی	>	۳۱ - مولانا خالدی
>	۳۶۸ - مولانا شعیقی	۲۹۹	۳۱ - مولانا یاری
>	۳۶۹ - مولانا فابی	>	۳ - مولانا میر کی
۳۰۷	۳۷۰ - مولانا دعایی	>	۳ - مولانا فضل الله
>	۳۷۱ - مولانا قبولی	>	۳ - مولانا معین

۳۱۲	۳۸۱ - مولانا سلامی	۳۰۷	۳۷۲ - مولانا حیرانی
۳۱۳	۳۸۲ - مولانا مدیحی	۳۰۸	۳۷۳ - میرفناهی
۳۱۴	۳۸۳ - مولانا حبیبی	>	۳۷۴ - مولانا روحی
۳۱۵	۳۸۴ - مولانا فتحی	>	۳۷۵ - مولانا طوطی
۳۱۶	۳۸۵ - میر دلالت	>	۳۷۶ - مولانا حاتمی
۳۱۷	۳۸۶ - خواجه عماد	۳۰۹	۳۷۷ - خواجه مقصود کارروسی
۳۱۸	۳۸۷ - مولانا بیاضی	>	۳۷۸ - مولانا حلال الدین محمد دوانی
۳۱۹	۳۸۸ - سید عماد الدین	۳۱۱	۳۷۹ -
		>	۳۸۰ - خواجه مسعود

بهشت هفتم

ذکر سلاطین و شاهزادگانی که شعری سروده‌اند یا در مورد مناسب خوانده‌اند

۳۱۳-۳۱۶	۳۹۴ - میرزا عبداللطیف	۳۱۳	۳۸۹ - سلطان تیمور خان
۳۱۵	۳۹۵ - سید احمد میرزا	۳۱۴	۳۹۰ - حاجان سید شاهرخ میرزا
>	۳۹۶ - میرزا کیچیک	>	۳۹۱ - میرزا الح سک
>	۳۹۷ - سلطان بدیع الزمان	>	۳۹۲ - ناسخ میرزا
<	۳۹۸ - سلطان حسین میرزا	۳۱۵	۳۹۳ - ناصر میرزا
۳۱۶			

بهشت هشتم

مشتمل بر دو روضه

روضه اول

د ذکر شعرای متقدم تا زمان سلطان سلیم خان - ۳۱۷-۳۵۸

۳۲۰	۴۰۵ - شیخ شهاب الدین	۳۱۷	۳۹۹ - شیخ ابو سعید فضل ابن ابی العیر
>	۴۰۶ - شیخ جمال الدین گیلانی	۳۱۸	۴۰۰ - شیخ محمود بن آدم سانی عرموی
>	۴۰۷ - شیخ نعم الدین دایه	۳۱۸	۴۰۱ - امام احمد عزالی
>	۴۰۷ - شیخ سیف الدین اخروی (غمزه مکرر شده)	>	۴۰۲ - شیخ اوحید الدین کرمانی
۳۲۱	۴۰۸ - شیخ حلال الدین بهاء ولد	۳۱۹	۴۰۳ - شیخ محمد الدین بغدادکی
>	۴۰۹ - شیخ صیاد الدین تبریزی	>	۴۰۴ - شیخ نعم الدین کندی

۳۳۹	۴۳۹ - حکیم سنائی	۳۲۱	۴۱۰ - شیخ امام الدین راضی
>	۴۴۰ - سعد بها	۳۲۲	۴۱۱ - حکیم اثیر الدین ابهری
>	۴۴۱ - شرف الدین اصفهانی	>	۴۱۲ - نصرالدین رازی
>	۴۴۲ - ظهیر الدین فاریابی	۳۲۳	۴۱۳ - شیخ محیی الدین
۳۴۱	۴۴۳ - عنصری	>	۴۱۴ - خواجه نصیرالدین طوسی
۳۴۲	۴۴۴ - عبدالواسع جبلی	۳۲۴	۴۱۵ - حکیم ابوری
۳۴۳	۴۴۵ - عماد الدین لبر	۳۲۵	۴۱۶ - حکیم ارزقی افضل الدین هروی
>	۴۴۶ - قاضی عثمان ماکی	۳۲۶	۴۱۷ - اثیرالدین اومانی
>	۴۴۷ - فردوسی	>	۴۱۸ - اثیرالدین فرغانی
۳۴۵	۴۴۸ - فرخی شروانی	۳۲۷	۴۱۹ - امامی هروی
۳۴۶	۴۴۹ - معزی	>	۴۲۰ - ابن خطیب کتجه
۳۴۷	۴۵۰ - صابر	>	۴۲۱ - اوحیدی مراغه
۳۴۸	۴۵۱ - کمال الدین اسمعیل اصفهانی	۳۲۸	۴۲۲ - ابوالعلاء کتجه
>	۴۵۲ - ناصر خسرو	۳۲۹	۴۲۳ - جمال الدین رستعلق
۳۴۹	۴۵۳ - همام	>	۴۲۴ - جلال الدین عتیقی
>	۴۵۴ - رشید الدین وطواط	۳۳۰	۴۲۵ - سید جمال الدین کاشی
۳۵۰	۴۵۵ - مهستی	>	۴۲۶ - سید حسن غزنوی
>	۴۵۶ - عائشه مقریه	>	۴۲۷ - عمر خیام
>	۴۵۷ - بیجه مسحه	۳۳۱	۴۲۸ - حاقانی
۳۵۱	۴۵۸ - مولانا معینی	۳۳۳	۴۲۹ - فخر کرکائی
>	۴۵۹ - سوزنی	>	۴۳۰ - خواجو کرمانی
۳۵۲	۴۶۰ - شیخ مطامی	۳۳۴	۴۳۱ - دقیقی
۳۵۳	۴۶۱ - سلمان ساوجی	۳۳۵	۴۳۲ - عاونه مروزی
۳۵۴	۴۶۲ - محمد عصار	>	۴۳۳ - رفیع الدین نکرانی
>	۴۶۳ - حافظ شیرازی	۳۳۶	۴۳۴ - رودکی
۳۵۵	۴۶۴ - شیخ کمال خجندی	۳۳۷	۴۳۵ - شیخ سعدی مصلح الدین
۳۵۶	۴۶۵ - خسرو دهلوی	۳۳۸	۴۳۶ - رضی الدین بابا
۳۵۷	۴۶۶ - حسن دهلوی	>	۴۳۷ - سراجی
>	۴۶۷ - میرعلیشیر	>	۴۳۸ - سراج قبری

روحه دوم

ذکراحوال . اشعار سلطان سلیم خان و شعرای معاصر او که تا سنه ۸۲۹ هجرات

۳۵۹.۴۰۰

داشته اند

۳۵۹	سلطان سلیم شاه	۴۰۰	دعواته بطبی	۳۵۹
۳۶۱	مولانا بهاء الدین علی	۴۰۱	مولانا صدر دعواته	۳۶۱
۳۶۶	شیخ عبداله شمسری	۴۰۶	مولانا برگسی	۳۶۶
۴۷۰	مولانا شمس الدین ردهو	۴۱۰	شرفی شیرازی	۴۷۰
۴۷۷	شیخ مرشد الدین می	۴۱۷	اهلی شیرازی	۴۷۷
۴۷۳	مولانا حریری	۴۲۰	مولانا یوسف مروی	۴۷۳
۴۷۶	سلطان عبداله	۴۲۳	مولانا مکتبی	۴۷۶
۴۷۵	خواجہ مدینه	۴۲۹	مولانا صوحی	۴۷۵
۴۷۶	مولانا قاضی	۴۳۰	مولانا تیشی	۴۷۶
۴۷۷	مولانا شمسری	۴۳۱	شیخ فتح الله	۴۷۷
۴۷۸	خواجہ ابوب	۴۳۲	مولانا رشید فاروی	۴۷۸
۴۷۹	خواجہ محمد امین	۴۳۳	مولانا رفیع فاروی	۴۷۹
۴۸۰	مولانا مدینه	۴۳۴	مولانا طالبی	۴۸۰
۴۸۱	مولانا حسنه	۴۳۵	مولانا وصالی کاشی	۴۸۱
۴۸۲	مولانا صدیقی	۴۳۶	مولانا صبرلک	۴۸۲
۴۸۳	مولانا مدینه	۴۳۷	قاضی عبداله گیلانی لاهیجی	۴۸۳
۴۸۴	مولانا سلامی	۴۳۸	مولانا یاری	۴۸۴
۴۸۵	مرشد الدین	۴۳۹	مولانا شاه محمود	۴۸۵
۴۸۶	شیخ والوحد	۴۴۰	مولانا صومی	۴۸۶
۴۸۷	شیخ زاده لاهیجی	۴۴۱	مولانا معز خلغالی	۴۸۷
۴۸۸	شیخ الدین صدق	۴۴۲	مفتربگی	۴۸۸
۴۸۹	خواجہ محسن	۴۴۳	میرعباسی	۴۸۹
۴۹۰	مولانا زری مددی	۴۴۴	مولانا سروی	۴۹۰
۴۹۱	مولانا مدینه طبرستان	۴۴۵	مولانا بهاء	۴۹۱
۴۹۲	سلطان شریف	۴۴۶	مولانا فتح الله کاتب	۴۹۲
۴۹۳	مولانا اردو	۴۴۷	مولانا عماد کاتب	۴۹۳
۴۹۴	مولانا شہت	۴۴۸	مولانا حبیب کاتب	۴۹۴

۴۰۰	۵۳۶ - روزنه	۳۹۴	۵۲۲ - مولانا لطیف
۴۰۱	۵۳۷ - مولانا خرمی	>	۵۲۳ - مولانا هاشمی
>	۵۳۸ - مولانا فخر	۳۹۵	۵۲۴ - مولانا مثالی
>	۵۳۹ - شیخ محمد تبریزی	>	۵۲۵ - مولانا مجدالدین کاشی
۴۰۲	۵۴۰ - مولانا جوهری	>	۵۲۶ - قاضی سلام الله
۴۰۳	۵۴۱ - مولانا رفقی	۳۹۵	۵۲۷ - شمس الدین محمد لطیفی
۴۰۳	۵۴۲ - مولانا عیشی	۳۹۶	۵۲۸ - قاضی شیخ کبیر
>	۵۴۳ - . .	۳۹۷	۵۲۹ - مولانا یرتوی
>	۵۴۴ - مولانا سیفی	۳۹۸	۵۳۰ - مولانا نصیبی کیلانی
۴۰۴	۵۴۵ - مولانا یاری	>	۵۳۱ - مولانا محبی الدین
>	۵۴۶ - مولانا هوشی خراسانی	۳۹۹	۵۳۲ - مولانا امیدی
>	۵۴۷ - مولانا مروی	۴۰۰	۵۳۳ - مولانا محمد مذهب کرمایی
۴۰۴	۵۴۸ - مولانا فرخی	>	۵۳۴ - مولانا ارشد شیرازی
۴۰۶	۵۴۹ - امیبی	>	۵۳۵ - مولانا قولی

۴۱۰ فهرست اشخاص

۴۳۴ فهرست اماکن

۴۴۰ فهرست کتب

۴۴۵ فهرست مطالب

پایان

غلط نامه

از خوانندگان محترم خواهشمند است قبل از مطالعه اخلاط قبل را تصحیح فرمایند

صحيح	غلط	سطر	خطا
شرق اوسط	شرق وسطی	۱۱	
مکارم الاخلاق	مکارم الاخلاق	۱۰	
بریں	بین	۲۳	
دوع	دوع	۴	
رو	رو	۱۹	
درو	درو	۵	
ملات	ملات	۲۲	
رحاں	رحاں	۲۲	
دو علوہ	دو علوہ	۵	
موہ	موہ	۹	
صال رئی	صال رئی	۲۳	
رئی	رئی	۲۰	
مشتاہ ران دورنبرد	مشتاہ ران دورنبرد	۰	
این مس	این مس	۱	
مجلس سوم	مجلس سوم	۶۵	
د	د	۶۷	
د	د	۶۹	
د	د	۷۱	
دک	دک	۷۷	
حوش طہمی	حوش طہمی	۳	
د	د	۸۲	
درہنگی انجمن آرا	درہنگی انجمن آرا	۲	
می نامہ	می نامہ	۲	
حواهر الاسماء	حواهر الاسماء	۱۵	
صد	صد	۱۵	
		۱۳۹	

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۴۴	۱۶	مقید	مفید
۱۵۴	۵	بمعورده	بمعهده
۱۶۱	۲۳	بسگرید	بسگرید
۱۶۱	۱۷	ودد	دود
۱۶۸	۳	بتواضع	متواضع
۱۷۵	حاشیه سطر ۳	ملك	فلك
۱۸۵	۱۳	خوارزمی	خوادزم
۱۸۶	۱	ملكه	مكه
۱۹۱	۲۴	موسى الرضا	على موسى الرضا
۱۹۷	۷	حوش طمدان	خوش طمدان
۲۰۸	۱۷	غبائت	خبائت
۲۱۵	۷	الاسلام	اسلام
۲۱۷	۱۰	بر روی حمین	دارد بر چین
۲۲۰	۹	گازارگاه	گازرگاه
۲۲۹	۸	ترئین	تزیین
۲۳۰	۳	دیوارش	دیوارش [
۲۳۱	۲۴	سید	سپه
۲۳۳	۱۲	سما	سمائی
۲۴۰	۱۵	یا برویت	به ابرویت
۲۵۳	۴	وچه معیشت (۲)	برای تحصیل وچه معیشت
۲۵۴	۱۴	من واعیار را افغان میگریست	من اغیار از افغان من گریست
۲۵۵	۱۷	کثرت طبع	کثرت طمع
۲۵۸	۱۳	قاضی راوه	قاضی راده
۲۷۶	۲۲	چند حرمی	چند چرمی
۲۷۱	۶ : ۱۳	چهارم آم	برابر اینم
۲۸	۱۳	افعا قمیحه	افعال قمیحه
۲۸	۹	چشم	نه چشم
۳۰	۱۹	رنکک رر	رنکک رز

مجله	سطر	غلط	صحیح
۳۶۴	۱۳	شیخ معی الدین	شیخ معی الدین
۳۳۲	۱۰	گشته	گفته
۳۳۸	۵	کشوری	کشورت
۳۴۲	۱۸	ردگری	برزگری
۳۴۳	۱۳	است اند	است که اندر
۳۴۴	۱۸	ای	این
۳۴۵	۴	شبه	اشته
۳۵۳	۱۴	سلاست	در سلاست
۳۷۸	۱۷	کاوس	کاوس
۳۸۱	۷	هزال	هرال
۳۸۳	۱۷	ریان همه شد	ریان شد همه
۳۸۴	۱۸	در دد	گشتند
۳۸۶	۱۰	چون در آتش	خو در آتش
۳۹۱	۱۰	در	در
۳۹۱	۸	معی الدین	معی الدین

result of his kindly offices, the Turkish Ministry of Education had a complete photographic copy of the manuscript made in less than 40 days and presented it to me as a gift.

Having these three copies, I was well equipped with the Persian text. Of the Turkish original I also obtained three copies, referred to in this book as ج اب الف respectively. The first two belong to the library of the Madrasah Sepahsalar, Tehran, and the third to the private library of the late Mr. Mohammad Ali Tarbiat. The complete description of these six manuscripts is given in the Persian Introduction of this edition.

I made a thorough comparison of the Persian translations and, by referring to the three Turkish texts wherever I found a mistake or an obscure passage, I was able to correct and clarify them and so to produce two complete and relatively correct versions in Persian. These are published in this edition in the hope that they may be of use to students of the history of Persian literature. This long process of comparing and editing the two Persian texts began at the end of 1940 and has only just been completed this spring.

For a full account of the author of "Majlis-un-Nutq" and of its two eminent translators, Fakhr Huda and Hakim Shah Muhammad Qazvini, I must refer the reader to the Persian Introduction. There, I have tried to examine their lives and work as far as the available material would allow and have discussed such technical points in regard to this useful record of the 9th. century poets as seemed to me of interest and value.

The publication of this work has been made possible by the generous financial assistance given by Mr. Abol Hassan Ebrahimi, the Governor of the Bank Mellat, Iran, who has not only made the necessary credits available but has, moreover, had the book issued by the excellent Press of the Bank.

May, 1945 Tehran

ALI ASGHAR FIKMAT

Preface

In the academic year 1940-41, I was asked to give a course of lectures on the literary history of Persia in the 9th century A H (15th century A D). In preparation for this, I had to refer to many historical sources and documents of which one, a manuscript called "Majâlis un-Nafî's" by 'Alî Shir, Navâ'i forms the present work

Although this manuscript is easily available in Tehran, it is impossible for Persian readers to use it, since the original text is in Chaghatay Turkish. So I tried to obtain a Persian translation, a copy of which I knew was to be found in the British Museum under the No Add 7669 Owing however, to the dislocation of normal communications and of the services of the British Museum produced by the war, this kind of literary activity was no longer possible and consequently I was unable to procure a copy of the British Museum manuscript. I tried then to find a specimen of it in Persia and after much investigation succeeded in discovering one in the private library of Mr Nakhdjavâni Being a genuine bibliophile who is always willing to place his precious library at the disposal of students of literature, Mr Nakhdjavâni very kindly lent me his valuable manuscript, a service for which I am glad to take this opportunity of expressing my gratitude Later I was informed that Mr Said Naficy also had a copy and he, too, most generously lent it to me

When I compared the two manuscripts I found, that, though they were both Persian versions of the same Turkish text, they were in fact widely different Two separate translators had been at work, the one from Herat, the other from Qazvin, and by a curious coincidence both at the same time Each translation has its own qualities, its special renderings and additional matter which makes it a useful, independent book Whilst working on these two versions, I was given to understand that still another manuscript exists in the As'ad Atandi Library in Constantinople under the No 3877 This also is the Qazvini version To obtain it, I sought the kind co-operation of my esteemed friend H F Cemal Husnu Taray, then Turkish Ambassador in Tehran As a

THE MAJALIS-UN-NAFA'IS

"GALAXY OF POETS"

OF

MIR 'ALI SHIR NAVA'I

TWO 16TH CENTURY
PERSIAN TRANSLATIONS

EDITED WITH AN INTRODUCTION AND
ANNOTATIONS ETC.

BY

ALI ASGHAR HEKMAT.

PROFESSOR OF THE HISTORY OF PERSIAN LITERATURE IN THE
UNIVERSITY OF TEHRAN



BANK MELLI PRESS, TEHRAN

1945

THE MAJALIS-UN-NAFA'IS

"GALAXY OF POETS"

OF

MIR 'ALI SHIR NAVA'I

TWO 16TH. CENTURY
PERSIAN TRANSLATIONS

EDITED WITH AN INTRODUCTION AND
ANNOTATIONS ETC

BY

ALI ASGHAR HEKMAT.

LECTURE IN THE HISTORY OF PERSIAN LITERATURE IN THE
UNIVERSITY OF TEHRAN

LANKA MISSION PRESS, COLOMBO

1945

